

راه

آدرس اینترنت:

<http://www.rahetude.de>

توده

دوره دوم شماره "۹۰" آذر ۱۳۷۸

متن نامه افشاگرانه "کیانوری" از زندان "اوین"

توطئه یورش به حزب بر مبنای طرح پوچ و جعلی
"کودتای حزب توده ایران" سازمان داده شد.
ما را برای اعتراف به "کودتا" دستبند قهانی زده و از
سقف آویزان می کردند و بازجوی مستقیم من
"حاج مجتبی" (سعید امامی) بود! (ص ۱۹)

اطلاعیه راه توده:
قلب "کیانوری" از تپش باز ایستاد!

گفتگو با مریم فیروز و عموئی

ضمیمه

مصاحبه رادیوئی
"راه توده"

(ص ۳۱)

محاكمه علنی عبدالله نوری برای
جنبش يك گام به جلو بود نه به عقب!

توطئه ناامید ساختن مردم را خنثی کنیم!

صدور حکم زندان برای حجت الاسلام عبدالله نوری و روانه شدن وی به زندان اوین، حادثه غیر قابل انتظاری نبود. او طی شش جلسه در دادگاه ویژه روحانیت و در چارچوبی مدون و دقیق همان نقطه نظرانی را مطرح کرد که پیش از دو سال پیش و بلافاصله پس از انتخاب محمد خاتمی به ریاست جمهوری، از سوی آیت الله منتظری مطرح شد.

آنچه که آیت الله منتظری در باره محدود بودن اختیارات ولی فقیه و رهبر در چارچوب قانون اساسی و بعنوان ناظر امور مطرح کرده بود و آنچه که وی در باره "يك تعداد بچه خراب" در وزارت اطلاعات و امنیت مطرح کرده بود، عبدالله نوری با دقت و استدلالی حقوقی مطرح کرد. آنجا که او در اشاره به حضور حسینان در هیات منصفه دادگاه ویژه روحانیت پرونده قتل ها و جنایات وزارت اطلاعات و امنیت را گشود، در حقیقت اشاره آیت الله منتظری به "بچه های خراب" در وزارت اطلاعات را تشریح کرد و چند برگه از پرونده قطور جنایات این وزارت خانه را ورق زد.

آن تعریفی که عبدالله نوری از "خودی" و "غیرخودی" ارائه داد نیز، پشت سرگذاشتن آن مرزی بود که طی ۲۰ سال گذشته کشور ما و انقلاب سال ۵۷ مردم ایران را از وجود و حضور شریف ترین انسان ها، از زنده ترین میهن دوستان، انقلابی ترین افراد و متخصص ترین کارشناسان ایران از عرصه خدمت به میهن و مردم محروم کرده و بجای آن افراد مفلوک، جنایت پیشه و عقب مانده را در راس مهم ترین ارگان های حکومتی نشانده است. نیم نگاهی به هیات رئیسه مجلس اسلامی، و از آن فاجعه بارتر، ترکیب اکثریت این مجلس، اداره کنندگان دستگاه قضائی ایران، حضور مثنی اوباش بر سر نیروهای انتظامی و مثنی فاسدتر از آنها در ارگان های امنیتی و... همگی بخشی از حاصل همین مرزبندی است، که عبدالله نوری تجدید نظر اساسی در آن را در دفاعیات خود مطرح کرد.

نتیجه این دادگاه پیش از آنکه در حکمی تبلور یابد، که برای عبدالله نوری صادر شد، به آن تاثیر عمیق و افشاگرانه ای بستگی دارد که در جامعه ایران از خود باقی گذاشت. مهر باطلی که عبدالله نوری بر پیشانی این دادگاه غیرقانونی و خلاف قانون اساسی زد و مطالب مطرح شده در آن در دفتر حیات جمهوری اسلامی و تاریخ معاصر ایران ثبت خواهد شد.

عبدالله نوری حضاری را در هم شکست، که با شکستن آن، از این پس هر کس دیگری از تحول طلبان مذهبی و یا غیر مذهبی که امکان حضور در دادگاهی علنی و مشابه را پیدا کند، به یقین بیش از عبدالله نوری پرده دری خواهند کرد. اتفاقا یکی از دست آوردهای دادگاه عبدالله نوری همین نکته است و یکی از دشواری های دادگاه غیرقانونی ویژه روحانیت برای ادامه حیات و برپایی چنین محاکماتی در آینده همین خواهد بود!

عمق و گسترده شدن این پرده دری گام به گام و طرح حرف و سخن مردم در دادگاه های علنی را جنبش مردم از دو سال پیش تاکنون، در دادگاه غلامحسین کرباسچی، دادگاه آیت الله موسوی خوینینی ها، دادگاه حجت الاسلام کدیور و دادگاه عبدالله نوری شاهد است! (بقیه در ص ۲ بخوانید)

"کیهان لندن" و "محمد خاتمی" (ص ۶) مواضع "رهبر" و

توازن نیروها (ص ۴) نگاهی به سازمان تجارت جهانی (ص ۱۱)

پرسش و پاسخ با دکتر آبراهامیان (ص ۱۴)

جامعه شناسی فلسفه اجتماعی (ص ۱۰)

ریگانیسم تبلیغاتی

(ص ۲۸)

"مدرسه حقانی" همان حزب جدید "حجتیه" است!

این نکته که تلاش کردند تا عبداً لله نوری در انتخابات آئینده به مجلس راه نیابد و یا از صحنه سیاسی ایران دور شود و روزنامه‌اش - "خرزاد" - بسته شود، همگی نکاتی آشکار و عیان است و نیازمند تفسیری دوباره نیست.

محاکمه و محکومیت کرباسچی برای جلوگیری از راه یافتن او به وزارت کشور و یا معاون اول ریاست جمهوری، محاکمه و محکومیت موسوی خوینی‌ها برای سد کردن راه او برای رسیدن به ریاست مجلس و اکنون محکومیت و زندان عبداً لله نوری همگی بخشی از شگردها و اندیشه‌های ائتلاف شده جبهه ارجاع است که همگان با آن آشنا شده‌اند.

خواه میوه چین محاکمه خوینی‌ها و عبداً لله نوری؛ - آنگونه که برخی مطبوعات داخل کشور می‌نویسند - هاشمی رفسنجانی باشد و یا کسانی دیگر؛ نکته مهم تر آنست که جنبش مردم طی دو سه سال اخیر علاوه بر آشنائی وسیع با چهره‌های ملی و میهن دوست خارج حاکمیت، از میان مشهورترین چهره‌های حاکمیت نیز کسانی را به جبهه خود آورده است. نه تنها چنین کرده، بلکه آنها را به سخنگویان این مرحله جنبش نیز تبدیل کرده است!

با تمام قدرت باید کوشید این پیوند گسترده تر شده و علاوه بر چهره‌های شناخته شده درون و پیرامون حاکمیت، افشار هرچه بیشتری از بدنه ارگان‌های مختلف جمهوری اسلامی نیز به جنبش بپیوندند. این رمز پیروزی جنبش است! در تدارک و ادامه این امر است که باید در فرصت‌هایی که فراهم می‌آید از سطح اشارات خارج شد و برای باز کردن چشم و گوش‌ها در بدنه ارگان‌های تعیین کننده جمهوری اسلامی از نقش، سازمان و قدرت "حجتیه" در جمهوری اسلامی و غارتگری مدعیان انقلابی در راس حاکمیت و در میان روحانیون سخن گفت.

آنچه که عبداً لله نوری در جریان برگزاری جلسه اخیر مجلس خبرگان رهبری در مشهد، درباره آلوده بودن روحانیت به فساد و شروت و در سمرقاله روزنامه خرداد نوشت و به روحانیت توصیه کرد که بی اعتباری خود را در میان مردم از این مسیر جستجو کنند، باید به یک افشاگری وسیع بیانجامد. متأسفانه این امر بسیار مهم، یعنی افشای چهره اقتصادی رهبران جبهه ارجاع و نقش کلیدی آنها در مافیای مالی-سیاسی جمهوری اسلامی در محاکمه عبداً لله نوری جای خود را نتوانست پیدا کند و یکی از بهترین فرصت‌ها برای این افشاگری مهم از دست رفت. عبداً لله نوری که در سمرقاله خود در روزنامه خرداد از کارخانه دار شدن و تجارتخانه باز کردن روحانیت نوشته بود، فرصت مغتنمی را برای افشاگری در این زمینه از دست داد؛ چرا که مطبوعات می‌توانستند وسیعاً این اطلاعات را پخش کنند و بدنه اصلی ترین ارگان‌های حکومتی را از عمق توطئه‌ها و مقاومت‌ها آگاه کنند.

باید گفته شود، که نماینده ولی فقیه در سپاه پاسداران (موحلی کرمانی) کدام سهام را در کدام کارخانه‌ها دارد، در بورس تهران چه نقشی دارد و صنایع سپاه و بوجه عظیم آن چگونه در اختیار مافیائی از فرماندهان سپاه و نماینده ولی فقیه است.

باید گفته شود، که دهها شرکت عظیم تجاری که شریان واردات را در اختیار دارد، چگونه در اختیار وزارت اطلاعات و امنیت است؛ باید گفته شود، که "ملاحسنی"، امام جمعه ارومیه، نقش دزد سرگردن را در مرزهای غربی ایران دارد و فرزند ارشدش بزرگترین کارچاق کن صادرات و واردات ایران است؛

باید گفته شود، که آیت الله یزدی کدام کارخانه‌های مصادره شده و حراج شده در طرح تعدیل اقتصادی را صاحب شده؛ باید گفته شود، که زعفران ایران چگونه در انحصار آیت الله واعظ طبسی درآمده و در لیست صاحبان برج‌های تهران نام کدام روحانیون در صدر قرار دارد؛

اگر پیکاری که برای آزادی‌ها جریان دارد، با این افشاگری که مدرسه "حقانی"، که گرداننده کامل دادگاه روحانیت است، مدرسه نیست، بلکه یک حزب تمام و کمال و نام جدید انجمن "حجتیه" است. اگر وسیعاً افشاء شود، که حجتیه عامل و هدایت کننده بزرگترین جنایات و خیانت‌های ملی در جمهوری اسلامی است، آنوقت آن بدنه ارگان‌های حسان جمهوری اسلامی که مخالفان تحولات و دشمنان آرمان‌های واقعی انقلاب ۵۷ خود را نزد آنها پیروان امام معرفی کرده و برای قبضه قدرت بدان‌ها امید بسته‌اند، با این حقیقت از زبان آیت الله خینی آشنا می‌شوند، که خطاب به شورای نگهبان نوشت: «می‌ترسم حجتیه همه چیزتان را بر باد بدهد!» آن دادگاهی که بعد از محاکمه عبداً لله نوری، برای هر تحول طلب و آرمان خواه دیگری تشکیل شود، صحنه این بخش از افشاگری‌ها باید بشود! و این، بازهم گام دیگری به پیش است!

توطئه نا امید ساختن مردم...

در این فاصله دو ساله، آنها که می‌خواستند آیت الله منتظری را در خانه‌اش، در شهر قم بقتل برسانند و نارنجک برای آیت الله طاهری در نماز جمعه اصفهان پرتاب کردند، اکنون تا سرز نشستن پشت میز هیات منصفه دادگاه ویژه روحانیت و ریاست این دادگاه و قرار گرفتن پشت تربیون دادستانی دادگاه مذکور ناچار به عقب نشینی شده‌اند.

آنها که پس از سخنرانی آیت الله منتظری توانستند تظاهرات فرمایشی برپا کنند و خود را آماده محاکمه وی کردند، ناچار شدند بنشینند و طی ۶ جلسه، حرف‌های دهها میلیون مردم ایران را از دهان عبداً لله نوری بشنوند و یا در کنج خلوتگاه‌های خود روزنامه‌ها و مجلاتی را در برابر خویش قرار دهند که جزئیات این محاکمه را منتشر کردند و در اختیار افکار عمومی قرار دادند.

جنایتکارانی نظیر حجت الاسلام "حسینیان" که بدون لحظه‌ای تردید نام آنها برای ابد لکه ننگی است برای روحانیت شیعیه ایران، از بیم افکار عمومی در جلسات دادگاه و در برابر دوربین‌های تلویزیونی و عکاسان مطبوعات حاضر نشدند و رای و اراده خود را در اتاق‌ها و محافل و بسته علیه عبداً لله نوری صادر کردند! حتی روزنامه‌های وابسته به محافل قتل و جنایت، نظیر کیهان و رسالت و جمهوری اسلامی و قدس، بیمناک از رسوائی بازهم بیشتر، حداقل در نخستین روزهای صدور حکم زندان برای عبداً لله نوری، بر خبر آن تفسیری نیافزودند و به همان زد و بندهای پشت پرده برای صدور چنین حکمی قناعت کردند.

بدین ترتیب است، که محاکمه، محکومیت و زندان عبداً لله نوری، در عین حال که نشانه ادامه حضور بسیار موثر ارجاع مذهبی و سرمایه داری بزرگ تجاری ایران و باندهای مافیائی قدرت در مجموع حاکمیت جمهوری اسلامی است، نباید فراموش شود که نشانه‌های بسیار جلی بی ارزشی چنین دادگاه‌ها و احکامی و قدرت و پیشروی جنبش عمومی مردم ایران را نیز با خود همراه دارد!

این، نکته بسیار مهمی است که باید با تاکید و توجه به آن، روحیه جنبش را تقویت کرد و مردم را به ادامه پیشروی فراخواند. محاکمه و محکومیت عبداً لله نوری، رویدادی است در خدمت پیشرفت جنبش، نه قبول و پذیرش یاس و رختی که جبهه ارجاع-بازار لحظه به لحظه در تلاش تحمیل آن به جنبش است و رای صادره برای عبداً لله نوری نیز همین هدف را دنبال می‌کند.

هزاران انقلابی و میهن دوست برای نجات آرمان‌های انقلاب ۵۷ در بدترین و تاریک ترین لحظات ۲۰ سال اخیر به زندان اوین رفتند و بود و نبودشان در اختیار لاجوردی‌ها و سعید امامی‌ها و دیگر همپالکی‌های جنایتکار آنها قرار گرفت. مردم ندانستند آنها چه می‌گفتند و چرا و چگونه نابود شدند و نیمه شب در گورهای دسته جمعی ریخته شدند. پیروزی جنبش در این مرحله در آنست که اکنون وقتی امثال عبداً لله نوری را به اوین می‌برند، مردم می‌دانند آنها چه می‌گویند که سر از اوین در می‌آورند و جنایتکارانی که سرانجام در این مملکت باید حساب پس بدهند نیز نمی‌توانند در اوین چنان کنند که در گذشته و دور از چشم ناظر مردم کردند. اینها، همگی پیروزی‌های مردم است که باید بر آن انگشت گذاشت!

آنها که در عرض چند شب چند هزار زندانی سیاسی را قتل عام کردند، آنها که مردم را در خانه‌هایشان می‌کشتند و در خیابان می‌ربودند و به قتل می‌رسانند، امروز ناچارند در لباس قضاوت (!) و در دادگاه ویژه روحانیت و یا دادگاه مطبوعات حاضر شوند و چهره و نام خود را برای افکار عمومی مردم ایران فاش سازند.

این، آن نتیجه‌ایست که قطعاً باید بخطر داشت، چرا که در غیر اینصورت و با غرق شدن در هیجانات و تاترهای ناشی از رویدادهای منفی، قدرت جنبش، پیشرفت‌ها و حتی ضعف‌های جنبش از نظر پنهان می‌ماند.

هیجان‌ها و تاترات را باید با یک کارزار عمومی برای رسوا ساختن ماهیت دادگاه روحانیت و این نوع توطئه‌ها و با استفاده از بسیج افکار عمومی در جهت رهائی عبداً لله نوری از زندان و باز گرداندن وی به صحنه سیاسی کشور بکار گرفت. در این کارزار آنچه اهمیت کلیدی دارد هدایت افکار عمومی به عمق انگیزه‌های اقتصادی مقاومت در برابر جنبش مردم است. امری که در تمام دو سال گذشته از آن غفلت شده است.

آزادی و یا باقی ماندن عبداً لله نوری در زندان اوین به همین آگاهی عمومی و فشار جنبش بستگی دارد، اما این فشار هرگز به معنای تن سپردن به خشونت نیست که صادر کنندگان حکم زندان برای عبداً لله نوری خواهان آن هستند، بلکه در گروه افشاگری و بازهم افشاگری است!!

گزارشی مراسم سالگرد قتل فروهرها

سالگرد قتل فجیع داریوش فروهر و همسر وی "پروانه فروهر" طی یک آئین ملی-مذهبی در مسجد فخرآباد تهران برگزار شد. جمع زیادی از مبارزان و میهن دوستان ایران در این مراسم شرکت کردند و یاد رهبر حزب ملت ایران و همسر وی را که در یک توطئه جنایتکارانه، در خانه شخصی خود توسط ماموران وزارت اطلاعات و امنیت به قتل رسیدند گرامی داشتند.

در میان جمعیت انبوهی که در مسجد فخرآباد گرد آمدند، بودند کسانی که در دوران ستم شاهی سالها با داریوش فروهر در زندانهای قزل قلعه و قصر بسر برده بودند، مبارزان خمیده پشتی که در سالهای دهه ۳۰ و دهه بعد از کودتای ۲۸ مرداد شاهد از پای نشستن فروهر برای مبارزه با استبداد و خود کامی بودند و در دهه ۵۰ ناظر حضور همه جانبه او در جنبشی که سرانجام به انقلاب سال ۵۷ ختم شد.

او با خودکامی سرسازش نداشت و ایران دوستی آئین و اندیشه اش بود. شاید در میان رهبران ملیون باقی مانده از دهه ۳۰ داریوش فروهر دوستانه ترین و واقع بینانه ترین مناسبات و برخورد را با روحانیت و مذهبیون از یک سو و حزب توده ایران از سوی دیگر داشت. او این منش و روش را نه تنها در زندانهای ستمشاهی فراموش نکرد، بلکه در سالهای اول پیروزی انقلاب و قرار گرفتنش در کنار شورای انقلاب و سپس کابینه موقت بازگان نیز بدان ادامه داد؛ همچنان که به ستیز با ارتجاع و رشد خودکامی ادامه داد و آنجا که احساس کرد جمهوری اسلامی نخستین گامهای بلند را در این جهت بر می دارد به منتقد و سپس معترض بسیار جدی آن در میان جمع ملیون ایران تبدیل شد. مدتی را در زندان جمهوری اسلامی بسر برد، اما پس از رهائی مصمم تر از گذشته به راه خود ادامه داد.

در سالهای اخیر، با رشد گرایشهای ملی در میان نسل جدید ایران، تمایلی که در این نسل نسبت به حزب ملت ایران پیدا شده بود و تشدید مواضع ضد استبدادی و افشاگرانه داریوش فروهر نگرانیها نسبت به انواع توطئه ها علیه جان وی نیز تشدید شده بود.

سلسله قتل های سیاسی - حکومتی پس از انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم و افشای باندهای جنایتکار در وزارت اطلاعات و امنیت و محافل روحانی-مذهبی حاکمیت بسیاری از پرده ها را کنار زد و اخبار و اطلاعاتی که روزنامه های تازه تاسیس به آنها دست یافته و منتشر ساختند، نشان داد که نگرانی از تشدید توطئه ها علیه جان مبارزان و میهن دوستان بجا بوده است.

همین افشاکاریها نشان داد، که پیش از فروهر بسیاری از روشنفکران و مبارزان از خانه و خیابان ربوده شده و در خانه های تیمی باندهای وابسته به وزارت اطلاعات و امنیت و محافل روحانی صادر کننده فتوای قتل ها زیر شکنجه قرار گرفته و به قتل رسیده اند و یا در خانه های خود سر به نیست شده اند.

می گویند، سال گذشته، سرنشین یکی از اتومبیل های وزارت اطلاعات که در حوالی مسجد فخرآباد و در حاشیه تشییع جنازه داریوش فروهر حرکت می کرد "سعیدامامی" بود. یعنی یکی از طراحان اصلی قتل های سیاسی-حکومتی در جمهوری اسلامی. امسال او نیز در همان گورستانی مدفون است که داریوش فروهر و دیگر قربانیان این جنایات در خاک خفته اند. چه کسانی امسال، بجای سعید امامی در اتومبیل های امنیتی و درحاشیه سالگرد قتل فروهر نگرانی خود را از رشد آگاهی عمومی پنهان می کردند؟

شرکت "عمومی" در مراسم سالگرد

در مراسم سالگرد قتل فروهر و همسرش و در جمع مبارزان و میهن دوستانی که خود را به مسجد فخرآباد رسانده بودند تا با آزادی پیمانی دوباره ببینند، محمد علی عمومی نیز دیده می شد.

یکی از شرکت کنندگان در این مراسم، در باره حضور عمومی در مسجد فخرآباد گزارش زیر را در اختیار راه توده گذاشته است:

مهندس عزت! الله سبحانه، دکتر پیمان، دکتر یزدی، مهندس صباغیان، مهندس معین فر، دکتر ورجاوند و دهها چهره شناخته شده نهضت آزادی ایران و میلیون ایران در مسجد فخرآباد حاضر شده بودند. بسیاری از آنها ابتدا در انتهای خیابان هدایت به خانه داریوش فروهر رفته بودند و سپس راهی مسجد فخرآباد شده بودند. در خانه، برخلاف سال گذشته، امسال به روی مردم باز بود. بسیاری از ساکنین

کوچه ای که خانه فروهر در آن قرار دارد از مردم با شربت و حلوا پذیرایی می کردند. روی صندلی اتاق کار داریوش فروهر پرچم ایران را انداخته بودند. این همان صندلی است که فروهر روی آن و با ضربات متعدد چاقو به قتل رسیده بود. می گویند که از این اتاق، داریوش فروهر روی همین صندلی و پیش از قتل و سپس پیکر غرقه به خون و بی جان او بر روی همین صندلی جنایتکاران فیلم ویدئویی تهیه کرده و اکنون در اختیار کمیسیون پیگیری قتل ها و وزارت اطلاعات و امنیت است.

پروانه فروهر در اتاق خواب وی، در طبقه دوم خانه کوچک و قدیمی فروهر به قتل رسید. به همین دلیل پرچم بزرگی از ایران را به یاد او در این اتاق و بر روی زمین پهن کرده بودند. گفته می شود، شب حادثه، پروانه فروهر که بیمار و در اتاق خوابش بستری بود، پس از شنیدن صدای افراد غریبه در خانه به راهرو می آید و سپس با شنیدن صدای قاتلین شتابزده به اتاق خوابش باز می گردد تا به آشنایان تلفن کرده و طلب کمک کند؛ اما قاتلین صدای پای او را شنیده و خود را به طبقه بالا می رسانند و او را که با مامورین گلاویز می شود با ضربات چاقو به قتل رسانده و کف اتاق می خوابانند. پرچم ایران به همین منظور در کف اتاق و بجای پیکر پروانه فروهر پهن شده بود.

گزارشگری که گزارش سالگرد قتل فروهرها را در اختیار "راه توده" قرار داده، سپس درباره مراسم مسجد فخرآباد می نویسد:

عمومی که هنوز و در سن ۷۱ سالگی قامتی کشیده دارد با فاصله ای بسیار اندک از رهبران نهضت آزادی و ملیون ایران در این مراسم حضور داشت. تقریباً همه چهره های سرشناس ملیون و نهضت آزادی را دیدم که یا با او از دور و از میان جمعیت سلام و ابراز احترام کردند و یا اگر نزدیک تر بودند پیش آمده و حال و احوال و یا رویوسی کردند.

این استقبال توأم با احترام بسیار، نسبت به حضور علی عمومی در مسجد فخرآباد به گونه ای بود که علاوه بر خبرنگاران داخلی، کنجکاوای خبرنگاران خارجی را نیز برانگیخته و از دیگران پیرامون «آن مردم مسن و قد بلندی که در گوشه ای تنها ایستاده اما بسیاری با او سلام علیک می کنند» سؤال می کردند. پاسخ ها تقریباً یکسان بود: «او قدیمی ترین زندانی سیاسی ایران است و از رهبران حزب توده»

یکی از همین خبرنگاران خارجی که فکر می کنم از طرف خبرگزاری "رویتر" به این مراسم اعزام شده بود، این کنجکاوای را کامل کرد و سؤالاتش را با خود عمومی در میان گذاشت. چند جمله ای را از گفتگوی او با عمومی شنیدم که برایتان می نویسم.

«- می گویند شما قدیمی ترین زندانی سیاسی ایران هستید؟

- امینوارم چنین رکوردی دیگر در کشور ما تکرار نشود!

- چند سال در زندان بودید؟

- ۲۵ سال در زمان شاه و ۱۳ سال هم در زندان جمهوری اسلامی، همین حدودها!

- شما که مذهبی نیستید و فروهر هم که توده ای نبود، چرا به مجلس یاد بود او آمده اید؟

- اولاً توده ای ها به مذهب مردم خیلی هم احترام می گذارند و در مراسم مذهبی، مثل همین مجلس ختم و یاد بود شرکت می کنند. نه اینکه فکر کنید در جمهوری اسلامی اینطور عمل می کنند، خیر، در زمان شاه و پیش از انقلاب هم همینطور بود. ما مذهب ستیز نیستیم. مسئله بعدی این است که من با مرحوم فروهر سالها با هم زندانی بودم و دوستی من از زندان شروع شد. بعد از انقلاب هم این دوستی من ادامه داشت. وقتی ایشان وزیر دولت بود و در حکومت بود، مناسباتش با من و دوستانم عوض نشد و این خیلی برای همه ما قابل احترام بود. پس از اینکه من از زندان جمهوری اسلامی بیرون آمدم هم مناسبات دوستانه ما ادامه یافت. آقای فروهر جزو اولین کسانی بود که آمد به خانه من و دیدار تازه کرد. حتی می خواهم بگویم که روابط دوستانه من و آقای فروهر خیلی هم بیشتر و عمیق تر از گذشته ها شده بود. خبر قتل ایشان واقعا برای من یک ضربه روحی-سیاسی بود.»

قتل فروهر یک حلقه زنجیر بود!

قتل داریوش فروهر، در حقیقت حلقه ای از زنجیره هم پیوسته قتل ها و جنایاتی بود که در قتل عام زندانیان سیاسی به اوج خود رسید. از این مرحله به بعد شکنجه و اعدام از زندان ها به خیابان ها و خانه ها کشیده شد و بصورت آدم ربائی و قتل هائی که تاکنون رقم آن را نزدیک به ۸۰۰ مورد ذکر می کنند ادامه یافته است. آنها که سازمانده و مجری این جنایات بوده اند، می کوشند از طریق برپائی انواع گروه های نیمه مسلح زمینه های قطعی یک یورش مسلحانه را به جنبش مردم سازمان بدهند. یورش که بسیاری براین باورند، در ادامه خود به جنگ داخلی و تجزیه خاک ایران ختم خواهد شد.

این "ولی فقیه" نیست که نتیجه مبارزه طبقاتی را تعیین می کند، بلکه این تناسب نیروهای طبقاتی است که سرنوشت "ولی فقیه" را رقم می زند!

مواضع پر نوسان

"رهبر"

چه مفهومی دارد؟

در ماه های اخیر، پس از برخی موضع گیری های رهبر جمهوری اسلامی، "علی خامنه ای" در حمایت از ریاست جمهوری "محمد خاتمی"، احزاب، سازمان های سیاسی و شخصیت های سیاسی داخل و خارج کشور ابراز نظرهایی در این ارتباط کرده اند. بویژه زمانی که اعلام همسویی رهبر با ریاست جمهوری در اوج چند بحران و توطئه سازمان یافته برای سرنوشت دولت خاتمی، در خنثی سازی این توطئه ها موثر بوده است.

نیروهای طرفدار تحولات که در حاکمیت و یا حاشیه آن قرار دارند، این موضع گیری ها را تقویت کننده دولت خاتمی و خط تحولات ارزیابی کردند و آن را نیز آشکارا در مطبوعات خود نوشتند.

از سوی نیروهای مذهبی، ملی و حتی غیر مذهبی خارج از حاکمیت نیز این موضع گیری ها، گامی لرزان در جهت تضعیف جبهه ارتجاع و تقویت جبهه ضد ارتجاع و طرفدار تحولات ارزیابی شد. نمونه هایی از این ارزیابی ها را می توان در اشکال مختلف در مطبوعات و بویژه هفته نامه های داخل کشور یافت.

در خارج از کشور موضع گیری هایی که در این ارتباط صورت گرفت، به نسبت دوری و یا بیگانگی با جنبش مردم و واقعیات امروز جامعه ایران متفاوت بود. بویژه آنجا که موضع گیری ها و ارزیابی ها از سطح اخبار فرا تر رفت و جنبه تحلیلی هم به خود گرفت.

برخی این موضع گیری های اخیر علی خامنه ای را که آشکارا متفاوت با مواضع سال های گذشته وی بود، نوعی تاکتیک سیاسی ارزیابی کردند، برخی بر آن مهر نیرنگ زدند و پاره ای نیز آنرا یک بنده بستان حکومتی تلقی کردند.

البته در میان این تحلیل گران و مفسران آسان پسند، که وقت و حوصله کنکاش بیشتر در بطن رویدادهای جامعه خود را ندارند، سهم عمده را کسانی داشته و دارند که بیش از همه بر طبل "ولایت فقیه" و قدرت مافوق بشری او در سال های گذشته کوبیده اند و هیچ تحولی را در جامعه ایران پیش از طرد و سرنوشتی ولایت فقیه ممکن و مقدر ندانسته و نمی دانند.

آیا واقعیت در همین تعبیر و تفسیرها - چه در داخل و چه در خارج از کشور - خلاصه می شود؟

شاید پاسخ بسیاری در برابر این پرسش "مثبت" باشد، اما نگرش حزب توده ایران به این نوع پدیده ها هرگز در سطح باقی نمی ماند، زیرا ریشه یابی این نوع حوادث و رویدادها را برای تنظیم سیاست ها، تحلیل وقایع و ارزیابی موقعیت و تناسب نیروها ضروری می داند.

بنظر حزب توده ایران، برای درک دقیق این موضع گیری ها و رویدادهای متعاقب آن، که باحتمال بسیار زیاد در آینده و با تعمیق جنبش بصورت مثبت و منفی متعدد نیز خواهد شد، بدون بیم و هراس باید به قلب مسئله، یعنی به معضل "ولایت فقیه" در جمهوری اسلامی ورود کرد.

ما تصور می کنیم تمام کسانی که با اسناد حزب توده ایران و موضع گیری های آن پیرامون بند ولایت فقیه در قانون اساسی جمهوری اسلامی آشنائی دارند، بدقت می دانند که در آستانه فرمانروای قانون اساسی، حزب ما کدام موضع شجاعانه ای را اتخاذ کرد.

حزب ما در اعلامیه مربوط به شرکت در فرمانروای قانون اساسی، رای به قانون اساسی را با حفظ ضرورت حذف بند ولایت فقیه و دیگر اصول ناهمخوان با انقلاب عظیم مردم ایران در متمم قانون اساسی اعلام داشت. این موضع گیری در سال ۵۸ و از سوی حزبی که هیچ نوع گرایش مذهبی نداشت و با تمام نیرو برای دفاع از آرمان های واقعی انقلاب وارد صحنه فعالیت علنی شده بود، البته شجاعانه بود. شجاعانه بود، زیرا مخالفان تعمیق انقلاب و طیف قابل توجهی از نیروهای مذهبی در همین دوران منتظر فرصت بودند تا با کوچکترین بهانه حزب توده ایران را از صحنه سیاسی کشور خارج سازند. حزب توده ایران اعلام داشت:

اصل ولایت فقیه، ظاهراً لباسی است که به قامت آیت الله خمینی دوخته شده است، زیرا رهبری انقلاب امری موروثی نیست و ضمناً آیت الله خمینی بدون این اصل نیز عملاً و از سوی توده های مردم ایران به رهبری رسیده است.

حزب ما همچنین تصریح کرد: این بند از قانون اساسی، پس از آیت الله خمینی مشکلات بزرگی را برای انقلاب و جمهوری اسلامی بوجود خواهد آورد.

گذشت زمان، حذف آیت الله منتظری از صحنه، تغییر شرایط رهبری در قانون اساسی و حذف شرط مرجعیت از رهبری، خود به خود نشان داد که ادامه "ولایت فقیه" حتی در زمان حیات آیت الله خمینی و در تضاد با اصول متکی به جمهوریت در قانون اساسی با چه دشواری هایی روبروست.

کوشش ارتجاعی ترین بخش روحانیت حاضر در مجلس خبرگان رهبری، که بلافاصله پس از درگذشت آیت الله خمینی تلاش کرد آیت الله گلپایگانی را بجای آیت الله خمینی بر کرسی ولایت فقیه بنشاند، برگ دیگری از دفتر پر تضاد "ولایت فقیه" در جمهوری اسلامی را ورق زد. روحانیتی که با نظام شاهنشاهی هیچ تضادی نداشت، مگر شعار مذهبی و در تمام دوران حیات آیت الله خمینی نیز کوشیده بود انقلاب و خواست های مردم را در شکل و شمایل مذهبی آن خلاصه کند و مردم انقلابی را به خانه هایشان باز گرداند.

همین روحانیت عملاً و با پیشنهاد جانشینی آیت الله گلپایگانی بجای آیت الله خمینی همه پرده ها را کنار زد و قصد و نیت واقعی خود را آشکار ساخت. این پیشنهاد با حمایت همه جانبه سرمایه داری تجاری ایران نیز روبرو شد.

این کوشش در آن زمان ضربه بزرگی به طرفدوان آرمان های انقلاب بود، اما توازن نیروها، عوارض هول انگیز ناشی از شکست در فتح کربلا، وجود ناراضانی در میان نیروهای مسلح، موقعیت برتر سرمایه داری تجاری در حاکمیت و پیرامون آن، همگی دست به دست هم داد تا طرح شورای رهبری که از سوی آرمان خواهان مذهبی در مجلس خبرگان عنوان شده بود، با شکست روبرو شود و در یک کشاکش چند روزه، در پشت درهای بسته مجلس خبرگان رهبری و بدور از رای و نظر مردم، بر سر رهبری "علی خامنه ای" توافق حاصل شود. حتی در ابتدا و تلویحاً، این انتخاب موقت نیز عنوان شد.

وی "رهبر" اعلام شد و نه "ولی فقیه"، زیرا دارای شرایط ولایت نبود و در قانون اساسی اصلاح شده نیز این شرط حذف شده بود. این همان نکته مهمی است که عبداً لله نوری نیز در محاکمه تاریخی خود با صراحت بیان داشت و گفت:

«انقلاب ها یک رهبر دارند، کسانی که بعداً جانشین او می شوند مدیر انقلابند و در چارچوب اختیاراتی که قانون اساسی تعیین کرده ناظر اجرای قانون اساسی و پیگیری خواست های انقلابند و نه بیشتر» (نقل به مضمون) اینک ولایت فقیه کدام دشواری ها را برای جمهوریت بوجود آورده و چگونه در تضاد با روح قانون اساسی و انقلاب بهمن ۵۷ است، یک بحث است و موضع گیری ها و جهت گیری هایی که "رهبر" برگزیده مجلس خبرگان در سال های بعد از رسیدن به این مقام اتخاذ کرده است، بحثی دیگر.

به سخنی دیگر، کوشش در راه تغییر قانون اساسی و حذف بند "ولایت فقیه" از این قانون، اگر هدفی است دراز مدت و در چارچوب مبارزه قانونی و هیچ منعی دوباره آن وجود ندارد، تلاش برای تغییر موضع گیری های رهبر به سود جمهوریت، محصور کردن او در چارچوب اختیاراتی که قانون برای او مشخص کرده و جلوگیری از تبدیل شدن "ولایت" به "سلطنت"، هدفی است کوتاه، لحظه به لحظه و همیشگی.

اینکه سرانجام این کوشش چه اشکالی به خود خواهد گرفت، موضوعی نیست که امروز بر سر آن بتوان به توافق رسید، چرا که شرایط، توازن

کرد که مردم ایران، در طول این مرحله از مبارزه شاهد انواع موضعگیری‌های متضاد و متاثر از توازن نیروها، از سوی "رهبر" خواهند بود، که ای بسا خلاف مواضع اخیر وی و همسویی با ریاست جمهوری باشد.

سرانجام این مرحله از مبارزه مردم ایران، از نظر حزب توده ایران "تغییر ترکیب طبقاتی حاکمیت" است. چنانچه شرایط جدا شدن "ولایت فقیه" نیز از پیکر جمهوری فراهم شود، این جدا شدن باید از موضع مترقی و با تغییر ترکیب طبقاتی در حاکمیت جمهوری اسلامی همراه شود. این مبارزه گام به گام و با اتخاذ عملی‌ترین و ممکن‌ترین تاکتیک‌ها و شعارها باید پیش برده شود، تا به سرانجام قطعی خود در این مرحله برسد.

آن مواضع جدیدی که رهبر جمهوری اسلامی اتخاذ کرده و به حمایت از محمد خاتمی تعبیر و تفسیر شده است، تابعی است از متغیر توازن نیروها به سود جنبش مردم و به همین دلیل پیش از آنکه دلائل آن مفسرانی را جدی بگیریم که همه این فعل و انفعالات را ناشی از نیرنگ، نان به هم قرض دادن و... می‌دانند، باید ریشه‌ها را در این عرصه، یعنی عرصه پیکار مردم جستجو کرد و در جهت تعمیق و گسترش آن کوشید! ■

آیا "راه توده" مواضع جدیدی را طرح می‌کند؟

آیا آنچه در بالا طرح شد، مواضع و نقطه نظرات تازه‌ایست، که راه توده با توجه به نوسانات نوبتی "رهبر" در مقاطع مختلف طی دو سال اخیر، اکنون اتخاذ کرده است؟

به هیچ وجه چنین نیست. نظر حزب توده ایران، تا تغییر جدی توازن نیروها در جمهوری اسلامی و فراهم آمدن شرایطی نوین برای اتخاذ شعارها و آماج‌های تازه همین بوده و همین خواهد بود.

درواقع، این مردم و رشد کمی و کیفی جنبش آنها و فراهم آمدن زمینه‌های تازه است که می‌تواند تغییرات اساسی در شعارها و خواست‌ها را در دستور روز حزب توده ایران قرار دهد. آن تغییر در توازن نیروها نیز که بر آن تاکید و با فشاری می‌شود نیز چیزی نیست جز تغییر تناسب نیروهای طبقاتی در چارچوب نبرد که بر که!

برای آنکه دقیق‌تر روشن شود، حزب توده ایران در این زمینه چه می‌گوید، بخش مربوط به "ولی فقیه" را از کارپایه "اهداف نزدیک" (جهه واحد ضد ارتجاع) و به نقل از ص ۱۴ راه توده شماره ۲۴ - شهریورماه ۱۳۷۳ - عینا در زیر می‌آوریم:

«۷- در مورد "ولایت فقیه" بعنوان یک نهاد حقوقی و سیاسی (در قانون اساسی) حزب ما موضع مشخص خود را دارد و باید داشته باشد. اما در مورد "ولی فقیه" بعنوان یک شخص، حزب حتی در زمان آیت الله خمینی نیز معتقد بود که این "ولی فقیه" نیست که نتیجه مبارزه طبقاتی را تعیین می‌کند، بلکه این تناسب نیروهای طبقاتی است که سرنوشت ولی فقیه را رقم می‌زند. از آنجائی که این تناسب امروز به نفع نیروهای وابسته به سرمایه داری بزرگ تجاری و مافیای رسالت-حجتیه برهم خورده است، بنابر این "ولی فقیه" تنها در صورتی که نماینده و سخنگوی این نیروها باشد می‌تواند در مقام خود باقی بماند. تا زمانی که این تناسب به قوت خود باقی است، با رفتن این فقیه و آمدن فقیه دیگر هیچ چیز تغییر نخواهد کرد. بنابراین مطرح کردن ولی فقیه بعنوان یک شخص، علاوه بر اینکه گمراه کننده و توهم زاست، ما را از عرصه اصلی مبارزه خارج و دست نیروهای راستگرایی حاکم را در ممانعت از نفوذ ماهیت نظرات و اندیشه‌های حزب در داخل کشور بیشتر باز می‌کند.

موضع گیری نسبت به ولی فقیه مسئله‌ایست مشخص که بر شرایط روز جنبش و نقش مشخصی که وی در تحکیم حاکمیت نیروهای ارتجاع ایفا می‌کند بستگی دارد و خواهد داشت.»

نیروها و آگاهی مردم نقش تعیین کننده را در این ارتباط دارد، نه خواست این و یا آن سازمان سیاسی و یا مبارز سیاسی.

به زبانی دیگر، در تمام سال‌های گذشته که ارتجاع مذهبی و سرمایه داری تجاری ایران با انواع طرفندها، شعارها، تئوری‌ها و نمایش‌های خیابانی کوشیدند زیر لوای "ولایت فقیه"، نظام شاهنشاهی را احیا کنند و همه را به "دوب در ولایت" خود مجبور سازند، کوشش جنبش و تشکلهای حاضر در صحنه سیاسی ایران به درستی و دقت روی ضرورت پایبندی "رهبر" به قانون اساسی و اختیارات تعیین شده در قانون متمرکز شده و به شعار پیکار در این عرصه تبدیل شد. شعاری متکی به واقعیت جامعه، آگاهی مردم و برای فعالیت موثر و عملی در داخل کشور و به دور از شعارپردازی در مهاجرت و به دور از صحنه اصلی مبارزه.

این تاکتیک پیش از آنکه برخاسته از خواست این و آن باشد، برخاسته از واقعیت توازن نیروها در جامعه بود و همچنان هست.

در تمام سال‌های اخیر که بسیاری با شعار مبارزه با "ولایت فقیه" به میدان آمدند، "راه توده" متکی به مشی و سیاست شناخته شده حزب توده ایران اعلام داشت که نفی ولایت فقیه خود به خود نمی‌تواند شعار این مرحله از جنبش باشد. طرح این شعار بخش قابل توجهی از نیروهای مذهبی را از جنبش عمومی مردم ایران حذف می‌کند، و از همه مهم‌تر اینکه دایره و محدوده مانور نیروهای حاضر در صحنه مبارزه را که در چارچوب قانون اساسی می‌خواهند فعالیت و مبارزه کنند، تنگ می‌کند. از سوی دیگر ارتجاعی‌ترین بخش حاکمیت، بهانه‌ای می‌یابد که خود را قانونمند معرفی کرده و در حالی که بسیاری از اصول قانون اساسی را زیر پا می‌گذارد، در این عرصه خود را تماما قانونمدار جلوه دهد. در ادامه این تلاش آنها خواهند کوشید نیروهای مسلح و نهادهای غیر دولتی، اما تحت نفوذ خود را علیه جنبش و سازمان‌های سیاسی تحریک کرده و از پیوستن آنها به جنبش عمومی مردم جلوگیری کنند. این در حالی است که جنبش مردم، جنبشی قانونی است و بزرگترین ضعف مخالفان تحولات، طرفداران سرکوب و جنایت، پایمال کنندگان آرمان‌های انقلاب ۵۷ و غارتگران اجتماعی، در این مرحله همین شعار "قانونگرایی" است، زیرا قانون اساسی را آنها زیر پا گذاشته‌اند و نه مردم!

با همین یقین ما بی‌وقفه بر این اصل پای فشرديم که خواست‌های سیاسی-اقتصادی جنبش را بی‌وقفه باید بزرگ کرد و به پرچم این مرحله از تحولات تبدیل ساخت. دفاع از آزادی‌ها، جلوگیری از قانون گریزی باصطلاح "ولایت پذیرها"، افشای نقش سرمایه داری غارتگر و واسطه در بحران اقتصادی کشور و برداشتن نقاب مذهبی از چهره مخالفان واقعی انقلاب در حاکمیت، همگی باید در دستور کار جنبش قرار گیرد. بدین ترتیب، بهانه و ترفند ارتجاع برای یورش به جنبش، زیر شعار دفاع از "قانون اساسی" و "ولایت فقیه" بی‌اثر می‌شود.

رشد گام به گام جنبش، که ارتباط تنگاتنگ با افشاگری‌ها و راه یافتن واقعیات به مطبوعات و دیگر رسانه‌های عمومی دارد، در کنار تشدید بحران اقتصادی و شناخت مردم از ریشه‌های این بحران باید و می‌تواند توازن نیروهای اجتماعی علیه ارتجاع و سرمایه داری تجاری حاکم و دیگر غارتگران اجتماعی را بر هم بزند.

طی سه سال گذشته و حتی از آستانه انتخابات مجلس پنجم ما شاهد رشد این آگاهی در جنبش مردم هستیم. رشدی که توازن نیروها را بکلی برهم زده و در آستانه انتخابات مجلس ششم می‌رود تا بزرگترین شکاف را در جبهه متحد ارتجاع و بازاریان بزرگ بوجود آورد.

در تمام این دوران، راه توده نوشت و تاکید کرد، که تا پیش از تعیین تکلیف نهائی "ولایت فقیه" در جمهوری اسلامی، موقعیت "رهبر" و موضعگیری‌های او نیز تابع توازن نیروهای اجتماعی و برتری اقشار و طبقات متفاوت در حاکمیت است. همچنان که انتخابات مجلس خبرگان پس از گذشت آیت الله خمینی تابع این توازن نیرو بود.

اکنون، آنچه تغییر کرده است، پیش از آنکه مواضع "رهبر" جمهوری اسلامی باشد، توازن نیروها در جمهوری اسلامی است. و آنچه همه باید به درک واحدی از آن برسند آنست که موقعیت، مواضع، گرایش‌ها، خواست‌ها و سرانجام "بود و نبود" ولایت فقیه وابسته به همین توازن است. به همین دلیل باید با تمام توان کوشید تا این توازن به سود جنبش عمومی مردم ایران برای دفع خطر ارتجاع، رسیدن به آزادی‌ها، احیای کامل جمهوری و تحمیل عقب نشینی‌های بزرگ به مخالفات تحولات و به غارتگران اجتماعی تغییر یابد.

هرنوع توقف و یا تغییر توازن نیروها به ضرر جنبش مردم، بی‌تردید موضع گیری‌های اخیر رهبر جمهوری اسلامی را به سود جبهه ارتجاع تغییر خواهد داد، همچنان که فشار جنبش مردم او را ناچار به عقب نشینی‌های بیشتر در برابر جنبش خواهد کرد. براساس این ارزیابی است، که می‌توان پیش بینی

آرایش سیاسی احزاب در مقایسه با "مشی توده ای"

این، تنها شامل حال سازمان های چپ آن روز نمی شود، چرا که برخی سازمان ها و احزاب ملی و شخصیت های ملی نیز دچار این چپ روی بودند. شاید، برجسته ترین نمونه آن را بتوان "جبهه دمکراتیک" نام برد که غلامحسین متین دفتری رهبری آن را برعهده داشت و شکرا الله پاک نژاد، سازمانده اصلی آن بود. این طیف، (از چپ تا راست) که در آن دوره نمی دانستند مخالفان آزادی ها را در کجا و چگونه باید محاصره کرده و ابتکار عمل را از دستشان درآورند، با کشاندن نیروهای محدود خود به خیابان ها، صدور اعلامیه های تند و تیز و ایجاد تشنج های مطبوعاتی عملاً میدان جاده قدرت را برای مخالفان واقعی و مصمم انقلاب و آزادی ها در حاکمیت جمهوری اسلامی آب و جارو کردند. در این میدان، حزب توده ایران درگیر یک نبرد مطبوعاتی بسیار سنگین نیز بود.

در مجموع تمام این کشاکش ها، البته اشتباهات، تندروی ها و کم دقتی هائی در بکارگیری صفات، لغات و ارزیابی ها روی داد، که باید از تکرار آن در آینده اجتناب کرد.

۳- در اینجا، حزب توده ایران با نیروهای روبرو نبود که مدعی انقلاب باشند و کبابه رهبری آن را به دوش بکشند. برعکس؛ در این عرصه حزب توده ایران باید با ضد انقلاب مقابله می کرد. در این بخش دو گروه وارد عمل شدند. گروهی که در داخل کشور بودند و گروهی که از کشور خارج شده بودند.

گروه باقی مانده در داخل کشور، برخلاف گروهی که از کشور خارج شده بودند، خود نمی توانستند مستقیماً وارد جنگ تبلیغاتی با حزب توده ایران شوند. شرایط انقلابی، درهم کوبیده شدن ارکان نظام شاهنشاهی و دستگاه های تبلیغاتی و گردانندگان آن و فضای موجود در کشور چنین امکانی را از آنها سلب کرده بود. بنابر همین شرایط، آنها به دست پنهان مخالفان آزادی ها، مخالفان حزب توده ایران و طرفداران کشیدن ترمز دستی انقلاب در نشریات و حتی ارگان های دولتی تبدیل شدند. نشریات نظیر تهران مصور درهای خود را برای بکارگیری این جمع و با هدف توده ای ستیزی به روی این جمع باز کردند. همچنان که سازمان اطلاعات و امنیت دولت موقت و بخش اطلاعات سپاه پاسداران چنین کردند و برای امثال ارتشبد فردوست ها آغوش گشودند.

زمان چندان به درازا نکشید تا رادیوهای فارسی زبان خارج کشور نیز به یاری این جنگ و ستیز آمده و آتش توپخانه علیه حزب توده ایران و مشی و سیاست آن را تقویت کردند.

گروه دوم که به خارج از کشور رفته بودند، در این کارزار تبلیغاتی به کار گرفته شدند. کارزاری که دست های دراز آمریکا و اسرائیل و انگلیس و دیگر کشورهای بزرگ سرمایه داری در آنها حضور مستقیم و غیر مستقیم داشت. در این دوره، حزب توده ایران، بعنوان سبیل و درفش انقلاب زیر حملات توپخانه مخالفان داخلی و خارجی انقلاب قرار گرفت.

یک تاکتیک، با دو مضمون در این مرحله بکار رفت.

الف- تبلیغ نفوذ حزب توده ایران در سازمان های نظامی، امنیتی و حکومتی جمهوری اسلامی.

ب- تبلیغ توده ای بودن روحانیونی که از انقلاب و آرمان های آن دفاع می کردند.

در مورد بند "الف"، دو دوره تبلیغاتی در تاریخ جمهوری اسلامی ثبت است. در یک دوره تبلیغ بدین گونه بود که حزب توده ایران دنباله رو آخوندها شده و هر چه روحانیون بگویند می کند، خبرچین جمهوری اسلامی شده، دلال مناسبات جمهوری اسلامی با شوروی شده و...

در دوره دوم و با بی اثر جلوه کردن نتیجه تبلیغات دور اول، صفحه از روی دیگرش گذاشته شد. تبلیغات در این جهت تنظیم شد که حزب توده ایران روحانیون را راه می برد، هدایت روحانیون در دست حزب توده ایران است، آخوندهای توده ای کار را بدست گرفته اند و...

در همین دوره و از سوی همین محافل و رادیو شایعه توده ای بودن بسیاری از روحانیون با نام و نشان آنها در جامعه پخش می شد. از جمله کسانی که توده ای معرفی شده بودند، همین آیت الله مشگینی، رئیس کنونی مجلس خبرگان است، که می گفتند پیش از ۲۸ مرداد عضو تشکیلات جوانان فرقه دمکرات آذربایجان بوده و سپس به حوزه علمیه رفته و آخوند شده است!! این شایعات پیرامون امثال موسوی خوئی ها، محمد منتظری و بسیاری دیگر از روحانیون در جامعه رواج داده می شد. کارگزاران اصلی این سیاست تبلیغاتی در خارج از کشور هنوز هم پس از گذشت اینهمه سال و اینهمه رویداد دست بردار نیستند. آخرین نمونه آن مصاحبه ایست که "امیرطاهری"، روزنامه نگار کنونی مطبوعات انگلیستان و آمریکا، به مناسبت سالگرد گرفتن سفارت آمریکا در تهران کرد و خواهان محاکمه توده ای هائی شد که سفارت آمریکا را گرفتند!!

مشی و سیاست حزب توده ایران در برابر انقلاب سال ۵۷ و حاکمیت برآمده از دل آن، که جمهوری اسلامی نام آن شد، از همان ابتدا با سه گروه و سه نگرش مخالف روبرو بوده است.

- ۱- در حاکمیت چند گانه جمهوری اسلامی
- ۲- در میان نیروهای سیاسی چپ، ملی و ملی-مذهبی
- ۳- نیروهای وابسته به رژیم سرنگونی شده

۱- در حاکمیت چند گانه جمهوری اسلامی بودند :
گروه اول- نیروهای که دشمن طبقاتی حزب توده ایران و آن طبقه ای بوده و هستند که حزب ما به نمایندگی و در دفاع از منافع آن در جامعه حضور دارد.

گروه دوم- لایه هائی در حاکمیت، که با تردید و ناباوری به مشی و سیاست حزب توده ایران می نگرستند،
گروه سوم- انگشت شمار واقع بین هائی، که این مشی را درک می کردند، اما نسبت به پیشبرد آن دچار ناباوری های جدی بودند.

گروه اول- تکلیف حزب توده ایران با گروه اول روشن تر از روز بود و از همان ابتدای پیروزی انقلاب و در جریان صف بندی های جدی، از جمله در برابر بند "ج" و "د" اصل قانون اساسی و ضرورت باقی ماندن بازرگانی خارجی در دست دولت، و دیگر اصول پایه ای قانون اساسی نبرد آغاز شد.

اگر آن روز، در حاکمیت جمهوری اسلامی بندرت کسانی یافت می شدند که بدانند چرا حزب توده ایران از وجود بازرگانی خارجی در دست رهبران امروز موفقه اسلامی و اتاق بازرگانی نگران است، امروز این انگشت شماران به انبوهی از نیروهای مذهبی در حاکمیت و پیرامون حاکمیت، شمار کثیری از ملیون و ملی-مذهبیون تبدیل شده است.

گروه دوم و سوم- بسیاری از آنان که در گروه دوم و سوم قرار می گرفتند نیز اگر در سال های اول پیروزی انقلاب نمی توانستند واقعیاتی را که حزب توده ایران می گفت درک و باور کنند، امروز خود در الفاظ و تعبیری مشابه، حتی بدون آنکه آن سال ها و آن ارزیابی های حزب توده ایران را بدقت در خاطر داشته باشند، همان فرمول بندی ها و همان ارزیابی هائی را از جامعه، از نیروهای حاضر در حاکمیت و از رویدادهای امروز و آن سال ها ارائه می دهند که حزب توده ایران می دید و می گفت و می گوید.

۲- در میان نیروهای سیاسی چپ، ملی و ملی-مذهبی نیز تقریباً وضع به همین گونه بود، با این تفاوت که در بخش چپ آن، بحث و جدال ها پوشش تنوریک نیز داشت و ملی-مذهبی ها خود نیز بخشی از بدنه حاکمیت را تا دورانی تشکیل می دادند.

موانع درک سیاست و مشی حزب توده ایران در برابر انقلاب ۵۷ و حاکمیت بعد از انقلاب، در این قسمت با انواع چپ روی ها و چپ اندیشی ها همراه بود. آنچنان که توضیح و تشریح تنوریک و سیاسی سیاست حزب، انرژی بسیاری را از رهبری حزب توده ایران گرفت. رگه های بسیار قوی این چپ اندیشی و چپ روی در نشریات این گروه ها، که در آن زمان در داخل کشور منتشر می شد، منعکس است و هر تاریخ نگار و پژوهشگری می تواند بدان مراجعه کند؛ و در حقیقت هیچ تاریخ نگار واقع بین نمی تواند بدون این کنکاش تاریخ انقلاب و جمهوری اسلامی را بنویسد، چه در جبهه چپ باشد و چه در جبهه راست!

اکنون و پس از تحولات عظیمی که طی سال‌های گذشته در جمهوری اسلامی بوقوع پیوسته، در میان مخالفان سیاست حزب توده ایران در برابر انقلاب ۵۷ و جمهوری اسلامی لایه بندی‌ها و صف بندی‌های جدیدی شکل گرفته است.

- در حکومت چند پارچه جمهوری اسلامی، منزوی ترین بخش مخالف این سیاست همان سرمایه داری بزرگ تجاری و ارتجاع مذهبی است که از ابتدا نیز با انواع توطئه‌ها این ضدیت را پیش برد. بخش‌های وسیعی از حاکمیت و پیرامونیان آن کم و بیش در عرصه‌های گوناگون سیاسی موضوعی را اتخاذ می‌کنند که حزب توده ایران در ابتدای پیروزی انقلاب آن را توصیه می‌کرد. این امر بویژه در میان طیف چند لایه چپ مذهبی، نواندیشان مذهبی و تحول خواهان مذهبی اکنون روز به روز مشهودتر است.

- در میان ملیون، ملی-مذهبیون و چپ غیر مذهبی ایران نیز تحولات قابل توجهی در این ارتباط بوقوع پیوسته است. بسیاری از ملیون داخل کشور و بویژه ملی-مذهبیون امروز سخن و موضعی چندان متفاوت با آنچه حزب توده ایران در ابتدای پیروزی انقلاب و در ارتباط با رویدادهای جمهوری اسلامی می‌گفت، نمی‌گویند و چارچوب نگرش آنها - حتی اگر تاثیر مستقیم هم از دیدگاه‌های حزب توده ایران نگرفته باشند - در عمل و در محدوده سیاسی و برخورد به لایه بندی‌های حاکمیت همان چارچوبی است که حزب توده ایران برای فعالیت سیاسی و مبارزاتی در جمهوری اسلامی آن را به همگان پیشنهاد می‌کرد. مواضع جنبش مسلمانان مبارز، نهضت آزادی ایران، بویژه مواضع طیفی که در اطراف مهندس عزت‌الله سحابی قرار دارد، طرفداران آیت‌الله طالقانی، طرفداران آیت‌الله منتظری، تشکل‌های متحد ملیون که مواضع آنها اغلب از سوی مهندس معین فر، دکتر ورجاوند، یاران زنده یاد فروهر از این زمره است.

با کمال تأسف، در حالیکه این بینش در داخل کشور و در میان منتقدان و حتی مخالفان و ناباوران آن در سال‌های اول پیروزی انقلاب جای خود را امروز باز کرده است، در یکی از گردان‌های مهم طرفدار این مشی در سال‌های اول پیروزی انقلاب، یعنی بخش اکثریت سازمان فدائیان خلق ایران تردیدها و تجدید نظرهای دردانگیزی در مهاجرت صورت گرفته است، که بازتاب آن را در دو تحریم انتخابات مجلس پنجم و انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم همگان شاهد شدند. یعنی، سیاست و مشی پیشنهادی حزب توده ایران در برابر جمهوری اسلامی و لایه بندی‌های حاکمیت آن، در حالیکه در میان نیروهای مخالف این سیاست در آن سال‌ها جای خود را اکنون باز کرده است، در سازمان اکثریت روندی معکوس را پیموده است. البته، این در حالی است که ما در داخل کشور، در میان هواداران این سازمان شاهد چنین امری نیستیم، بویژه پس از انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم، گرچه در آن انتخابات نیز مواضع همین هواداران بسیار متفاوت تر از بخش به مهاجرت آمده فدائیان بود.

بحث پیرامون سازمان مجاهدین خلق، در این ارتباط اساساً بحث جداگانه است. سازمانی که سیاست و مشی آن در ابتدای پیروزی انقلاب و تا مدت‌ها شباهت بسیار به مشی و سیاست حزب توده ایران داشت و گاه دچار راست روی نیز در این زمینه بود، و بعداً این راست روی، با همان ماهیت راست، به چپ روی خانمان برانداز تبدیل شد و بزرگترین یاری را به ارتجاع مذهبی و مخالفان انقلاب رساند.

- در طیف سوم نیز خانه تکانی‌های سیاسی، روندی مشابه را طی کرده است. یعنی بخشی از مخالفان انقلاب و از میان کارگزاران و وابستگان به رژیم گذشته، پس از سرخوردگی از همه تدبیرها، تفسیرها، تبلیغات و حتی برخی تحرکات امروز به این نتیجه رسیده‌اند و یا حداقل بر زبان می‌آورند که یگانه راه حل برای ادامه حیات سیاسی، قبول واقعیات و اتخاذ آن مشی و سیاستی است که نه موجب آن بتوان در جامعه حضور داشت و بر تحولات تاثیر گذاشت. این بخش هنوز در ارگان‌های تبلیغاتی جناح راست مهاجر دست بالا را ندارد، اما وجود دارد. درهای کیهان لندن به روی آنها چندان گشوده نیست، اما هستند مطبوعات و رسانه‌های دیگری که گهگاه نظرات آنها را بازتاب می‌دهند. انتخابات ریاست جمهوری و مهر و نشانی که جنبش مردم بر پیشانی تحولات زده و می‌زند، چشم و گوش این بخش از جناح راست مهاجر را تا آن حد باز کرده است که از فلسفه بافی‌های پوچ در باره انقلاب بهمن ۵۷، دلائل فروپاشی نظام شاهنشاهی دست بردارد و واقعیت انقلاب و خواست مردم را بپذیرد.

آن بخش دیگر این جناح، که تا آخرین لحظات در برابر انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم ایستاد و سخیف ترین موضع گیری‌ها را در برابر شخص محمد خاتمی اتخاذ کرد، امروز جسارت ایستادن در برابر جنبش را به گونه گذشته‌ها ندارد، اما در عمل و در لابی‌های مطالبی که در کیهان لندن منتشر می‌کند و یا موضوعی که در دیگر رسانه‌های تصویری و یا رادیوها می‌گیرد کم و بیش منتظر شکست دولت خاتمی، شکست جنبش و سرکوب مردم است، تا به زعم خویش حقانیتش در ستیز با اساس انقلاب بهمن ثابت شود. آنجا که نسبت به آزادی محدود کنونی مطبوعات داخل کشور نیز نظر مساعدی ابراز می‌دارد و مطالب آنها را بازتاب می‌دهد، عموماً به گونه ایست

مجموعه این سناریوی تبلیغاتی که با گذشت زمان هر چه پر قدرت تر دنبال و با انواع توطئه‌ها توأم شد، سرانجام به یورش به حزب توده ایران ختم شد و بزرگترین ضربه به آزادی‌های برآمده از دل انقلاب بهمن ۵۷ وارد آمد.

در حقیقت همان‌هایی که اکنون در جناح راست مهاجرت دمکرات شده و منتقد نبود آزادی‌ها در جمهوری اسلامی هستند، خود از جمله زمینه‌سازان یورش به آزادی‌ها بودند، چرا که تاریخ معاصر ایران نشان می‌دهد، آزادی در جامعه ایران زمانی واقعیت دارد و مردم آن را باور می‌کنند که حزب توده ایران و پیش از آن، در دوران پهلوی اول حزب کمونیست ایران در آن آزادی تبلیغ و انتشار داشته‌اند.

این مرور بسیار شتابزده دفاتر گذشته ضرورتی نداشت، اگر بار دیگر سایه‌های تیره آن کارزار خونناک قدیمی یکبار دیگر پیدا نمی‌شد و علاوه بر صفحات نشریاتی نظیر کیهان، شما، رسالت و صبح (در داخل کشور) در صفحات هفته‌نامه کیهان چاپ لندن پیدا نمی‌شد. هفته‌نامه‌ای که در سال‌های گذشته توانست نقش بسیار مخربی در گمراهی اپوزیسیون چپ و ملی خارج از کشور ایفاء کند و همگان را از واقعیاتی که در داخل کشور جریان داشت، بی‌اطلاع نگهدارد.

انواع باصطلاح طنزهای بی‌مزه، در باره آیت‌الله منتظری سال‌ها زینت بخش صفحات همین هفته‌نامه بود. همسویی با برنامه تعدیل اقتصادی هاشمی رفسنجانی - در عین مخالفت با جمهوری اسلامی - برای دورانی طولانی تویخانه پهلوسی در دفاع از برنامه اقتصادی هاشمی رفسنجانی بود! انواع اتهامات به جناح‌ها و چهره‌های ملی و چپ مذهبی، در همین سال‌ها صفحات کیهان لندن را پر کرد. هرگز، اخبار و گزارش‌های این نشریه که عمدتاً برگرفته شده از دست راستی‌ترین نشریات خارجی است، در مخالفت با جمهوری اسلامی فراتر از حجاب و ماهواره و این نوع پدیده‌ها نرفت و تحت همین پوشش ضدیت با انقلاب و مخالفت با هر کس که از انقلاب دفاع می‌کرد و می‌کند، پیش برده شد. آنها با انقلاب مخالف بوده و هستند و به همین دلیل هرپ دیده زشت و غیر انقلابی در جامعه ایران را بنام انقلاب تبلیغ کردند، تا انتقام نظام سرنگون شده شاهنشاهی را از مردم بگیرند.

آنها این کارزار را چنان در این سال‌ها با قدرت پیش بردند، که از میان قلم بدستانی که روزگاری در اردوی انقلاب بودند و در مهاجرت به هر دلیلی به زانو درآمدند و برای این نشریه مقاله می‌نوشتند و می‌نویسند هرگز به خود جسارت ندادند از انقلاب ۵۷ دفاع کنند. نه تنها چنین نشد، بلکه در کمال تأسف برخی روشنفکران متمایل به سازمان‌های سیاسی چپ، برای راه یافتن به صفحات این نشریه در نفی گذشته انقلابی خود مطالبی را نوشتند و به چاپ رساندند. در همین نشریه، به قلم مشهورترین چهره‌های وابسته به طیف سلطنت طلب، از حمله نظامی آمریکا به ایران دفاع شد. (امیر طاهری)

هرگز قلمی در این هفته‌نامه به خدمت گرفته نشد تا بنویسد حمله ارتش عراق به ایران و جنگی که آتش بیارای آمریکا بود چگونه ایران را به نابودی کشاند و انقلاب یک ملت را به خاک و خون کشید. همین نشریه، کودتای ضد ملی و محکوم به شکست "توز" را که اگر به مرحله اجرا درآمده بود به قیمت جان صدها هزار نفر تمام شده و علاوه بر تصرف بخشی از خاک ایران توسط عراق، سرزمین ما را به چند جزیره کوچک تقسیم شده تبدیل می‌کرد، "قیام ملی افسران وطن پرست" نام نهاد و از رهبر این کودتا، بعنوان قهرمان ملی نام برد!

آنها هرگز نوشتند که ارشدترین ژنرال‌های شاهنشاهی، در ستاد جنگی عراق راهنمای ارتش عراق برای ورود به خاک ایران بودند، با این امید که جنوب ایران را جدا کرده و در آن حکومت شاهنشاهی تشکیل دهند. خواب و خیالی که صدام حسین با الحاق جنوب ایران به خاک عراق هرگز اجازه تحقق آن را نمی‌داد.

کیهان لندن این نقش را تا به امروز، که با انتشار مطبوعات داخل کشور، آمدن این نشریات به روی اینترنت و فروش این نشریات در خارج از کشور فصل جدیدی گشوده شده و بحران بزرگی را برای این هفته‌نامه‌های یک‌هفته‌ای رکود در مهاجرت به همراه آورده، بازی کرده است. این نقش را ایفاء کردند، زیرا رسالتشان انتقام از انقلاب بهمن ۵۷ است. همان رسالتی که سرمایه دار بزرگ تجاری در جمهوری اسلامی دارد و جای هیچ تعجیبی نیست اگر در آینده و در صورت بوجود آمدن شرایط آن، این دو از داخل و خارج کشور دستشان را به یکدیگر بدهند. آن که در داخل کشور است کراوات و ریش سه تیغه این آقایان را ندیده خواهد گرفت و این که در خارج است، ریش و پیراهن یقه گرد و بسته آن را، تا بدین ترتیب دعوا بر سر غارت ایران فیصله یابد. آنها انقلاب را در داخل کشور به بیراهه کشاندند و هر زشتی و پلشتی را عین انقلاب دانستند و تبلیغ کردند، و اینها در خارج از کشور آن دستپخت هم‌تایان خود در داخل کشور را عین انقلاب و نتیجه انقلاب تبلیغ کردند. از هر دو سو ریشه انقلاب را خواستند بزنند و دفتر آن را جمع کنند. چنانکه طرح تغییر نام جمهوری اسلامی به "حکومت اسلامی" از سوی حاج حبیب‌الله عسگروالادی، رهبر جمعیت موقوفه اسلامی و سخنگوی سرمایه داری بزرگ تجاری ایران داده شد. حکومتی شبه پادشاهی و بسیار شبیه حکومت پادشاهی عربستان سعودی.

شد. همانگونه که در آستانه انتخابات دوره هفتم ریاست جمهوری اتخاذ و عنوان شد.

هیچ نشریه و هیچ اهل قلمی در آستانه انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم، چنین صریح و بی پروا در برابر این انتخابات و شخص محمد خاتمی موضع نگرفت که سردبیر کیهان لندن، "هوشنگ وزیری" با نام خود در صفحه ۶ کیهان لندن گرفت. حتی مجاهدین خلق نیز چنین موضعی را در آن زمان اتخاذ نکردند.

کیهان لندن:

جای خاتمی در میان مخالفان آزادی هاست!

هوشنگ وزیر در آستانه انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم، در باره محمد خاتمی و خواست میلیون ها مردم ایران نوشت:

«... هر نامزدی هم که از صندوق های رای برنده بیرون آید نتیجه یکنی است: جمهوری اسلامی همان خواهد بود که هست...»

باری، به میدان آمدن محمد خاتمی پیامد منطقی اختلافی است که در بین "الیکارشی حاکم" بر سر سهمی که از قدرت می خواهند بوجود آمده است...

در این رهگذر، باز شدن مشت کسی که سال های تمام سنگ آزادی اندیشه را به سینه می زد (محمد خاتمی) واقعیتی است که برای دریافتن آن نیاز به دانستن نتیجه انتخابات نیست. آیا دکتر خاتمی با تن در دادن به خود رانی استبدادی شورای نگهبان در گزینش نامزدها، به موجب "صلاحیت" آنها نشان نداده است که جای او پیش از آن که در میان آزاد اندیشان باشد، در میان کسانی است که در این همه سال آزادی را سرکوب کرده اند؟

کیهان لندن شماره ۶۵۷، یعنی آخرین شماره ای که پیش از انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم انتشار یافت. انتخاباتی که در آن محمد خاتمی به پیروزی رسید و فصل جدیدی در جنبش مردم ایران آغاز شد.

تردید نمی توان داشت که نقش و امکانات برتر کیهان لندن در تبلیغ دیدگاه های طرفداران بازگشت سلطنت به ایران و پشت جبهه استوار آن، یعنی رادیو اسرائیل در گمراهی مهاجرین سیاسی و تحریم انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم تاثیر مهمی داشت. همین نقش را این نشریه و رادیو اسرائیل در انتخابات دوره پنجم مجلس ایفاء کردند و مهاجرین سیاسی را از روند تحولات در داخل کشور غافل نگاهداشتند. عنوان آخرین شماره کیهان لندن، در آستانه انتخابات مجلس پنجم را عینا در زیر می آوریم و سپس بخشی از مصاحبه حجت الاسلام منتجب نیا را در پی آن می خوانید. با خواندن مصاحبه منتجب نیا، که امروز یکی از سخنگويان جدی نیروهای مذهبی طرفدار تحولات در جمهوری اسلامی است، شما، درعین مقایسه استدلال های راه توده برای ضرورت شرکت در انتخابات مجلس پنجم و نشانه های شکاف در دولت ائتلافی هاشمی و فراهم شدن زمینه ها تاثیرگذاری بر روند رویدادها که در اعلامیه راه توده به همین مناسبت عنوان شد، با آن نقش گمراه کننده ای آشنا می شوید که کیهان لندن برای تحمیل تحریم انتخابات به اپوزیسیون مهاجر جمهوری اسلامی تحمیل کرد.

عنوان مقاله کیهان لندن شماره ۵۹۴ پنجمین ۲۶ بهمن ۱۳۷۴، در استقبال از تحریم انتخابات مجلس پنجم، که بعدا در تدارک انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم نیز به قلم سردبیر این هفته نامه و در ستیز با ورود به صحنه محمد خاتمی و در پا فشاری برای تحریم این انتخابات تشدید شد:

در اهمیت «انتخابات» سزاوار تحریم

که آن را راهگشای سرنگونی انقلاب می بینند. به همین جهت است که بازتاب دستچین مطالب نشریات داخل در کیهان لندن عموما همین سمت و سو را دارد. آنها در جستجوی یافتن مشترکات بین ایران امروز با شوروی زمان گریباچف هستند و منتظر یلتسین جمهوری اسلامی هستند. حتی همین موضع گیری نیز، خود به تنهایی نشان می دهد که آنها جنبش مردم و جنبش تحول خواه درون و پیرامون حاکمیت جمهوری را قبول ندارند و اساسا تحولات کنونی را روندی در ادامه انقلاب ۵۷ نمی بینند.

بینش مشترکی که بین سیاست های اسرائیل و رادیو بخش فارسی اسرائیل با مطالب کیهان لندن در ارتباط با رویدادهای ایران وجود دارد، تردیدها را در این زمینه به یقین تبدیل می کند.

امید بسیار باید داشت، که با تعمیق جنبش کنونی داخل کشور، پایان یافتن نوسانات سیاسی و کج اندیشی های موجود در سازمان فداپیان اکثریت، تجزیه باز هم بیشتر در صفوف حاکمیت جمهوری اسلامی و منزوی شدن ارتجاعی ترین بخش حاکمیت، ادامه و گسترش آزادی های محسود کنونی مطبوعات و ورود احزاب سیاسی شناخته شده کشور به صحنه سیاسی ایران آن کارنامه ای که در بالا ترسیم شد، باز هم به سود آن واقع بینی بیانجامد که حزب توده ایران مدافع و مبلغ آنست.

سر دبیر کیهان لندن و لیاقت "محمد خاتمی"!

کیهان لندن در شماره ۲۲ مهرماه گذشته، سرمقاله ای در صفحه ۶ خود دارد، که نظر ما را پیرامون برخورد این نشریه و گردانندگان آن با انقلاب بهمن، جمهوری اسلامی و تحولات ایران تأیید می کند.

سرمقاله نویس کیهان لندن که نمی تواند بصورتی علنی به مخالفت با جنبش کنونی مردم ایران برخیزد و یا محمدخاتمی را، مانند سرمقاله ای که در آستانه برگزاری انتخابات دوره هفتم ریاست جمهوری نوشت، تهدید به عقب نشینی و خانه نشینی کند، حزب توده ایران را نشانه گرفته است. این همان سیاستی است که از ابتدای پیروزی انقلاب پی گرفته شد و در بالا به آن اشاره کردیم.

سرمقاله نویس کیهان لندن می نویسد: «احزاب در ایران هنوز پا نگرفته اند. حزب توده، بزرگترین حزب ایران از حیث شمار و از لحاظ تشکیلات، بر اثر یک محاسبه نادرست سیاسی و یک رویداد بزرگ تاریخی از هم گسست و اکنون جز تکه پاره ای از آن برجای نمانده است... محاسبه نادرست سیاسی افتادن در "خط امام"»

همه آنها که تحولات کنونی داخل کشور را دنبال می کنند، بخوبی می دانند که از دو سو، یعنی هم از سوی تحول خواهان و هم از سوی مخالفان تحولات اکنون یک جنگ بزرگ تبلیغاتی در معرفی خود به عنوان خط امام ادامه دارد. از جمله، عبدا لله نوری نیز در محاکمه خود بارها مدارک و اسنادی را از قول آیت الله خمینی و در جهت آنچه وی در دادگاه گفت ارائه داد.

بنابراین مستندات، که اکنون طیف بزرگی از نیروهای طرفدار تحولات و جنبش و با نام "طیف خط امام" متکی به آن در صحنه پیکار با مخالفان تحولات حضور دارند، "خط امام" مغایر آن خطی است که ارتجاع مذهبی و سرمایه داری تجاری آن را "خط امام" معرفی می کنند. ماهیتی که گروه تحول طلب مذهبی از خط امام ارائه می دهند نیز عملا بازتاب دهنده آرمان های اولیه انقلاب بهمن و تداوم و دفاع از آن در جنبش کنونی مردم ایران است. شخص محمد خاتمی نیز در همین عرصه فعال است و در برابر مخالفان تحولات با استناد به همین برداشت از خط امام ایستاده است.

بنابراین، شلیکی که از توپخانه از نفس افتاده کیهان لندن علیه حزب توده ایران و "خط امام" رها شده، در حقیقت شلیکی است به سوی همه نیروهای مذهبی طرفدار تحولات در داخل و پیرامون حاکمیت، حتی نیروهای ملی-مذهبی که آنها نیز اغلب با استناد به برخی موضعگیری های آیت الله خمینی در برابر ارتجاع مذهبی می ایستند!

این نوع موضع گیری ها از سوی کیهان لندن، همانطور که گفته شد، موضع گیری غیر مستقیمی است در برابر جنبش کنونی داخل کشور، که در صورت آغاز توقف و یا فرود و رکود جنبش با صراحت بیشتری عنوان خواهد

۵۰ سالگی چین

منع فعالیت اقتصادی در نیروهای نظامی و قضائی چین

نوشته: پروفیسور دکتر آیله کوپف (UZ) ارگان مرکزی حزب کمونیست آلمان

ترجمه: د. حبیب

اول اکتبر ۱۹۹۹، ۵۰ سال از روزی که "مانوسه تونگ" پس از نبردی طولانی و پر قربانی بر فراز دروازه صلح آسمانی در پکن تشکیل جمهوری توده‌ای چین را اعلام کرد، گذشت.

با شنیدن نام چین تداومی می‌شود: جنبش "تایی پینگ" در نیم قرن نوزدهم، نبرد علیه استعمارگران انگلیسی، فرانسوی، روسی، ژاپنی، آمریکایی، آلمانی و بطور کلی مبارزه با نیروهای امپریالیستی در زمان تحویل قرن نوزده به بیست. همچنین: جنبش آزادیبخش بوژوا-دموکراتیک و محو سلطنت تا پایان ۱۹۱۱، بنیانگذاری جمهوری چین تحت رهبری اولین رئیس جمهور آن، سونیاتسن، در آغاز ۱۹۱۲، اوچگیری مبارزات ضد امپریالیستی با الهام از انقلاب سوسیالیستی اکتبر در روسیه، بنیانگذاری حزب کمونیست چین در ۱۹۲۱ در شانگهای، همکاری حزب کمونیست چین در دولت جبهه خلق (کویسن تانگ) سونیاتسن، جنگ طولانی بیش از همه علیه امپریالیست‌های اشغالگر ژاپنی تا ۱۹۴۵ و ضد نیروهای مهاجم دولت چیانگ کای شک تا ۱۹۴۹.

هر یک از این وقایع تأکیدی است بر آموزش جنبش انقلابی مارکس و انگلس مبنی بر اینکه تاریخ قبل از همه و در نهایت - تحت شرایط مشخص - توسط توده‌های خلق ساخته و پرداخته می‌شود. اینها، علاوه، تأکیدی هستند بر اینکه شیوه عمل، شتاب و سمت و سوی تحول رخدادهای روزمره اساساً به نیروهایی مرتبط است، که تاثیر ملموسی بر تحرکات سیاسی داشته باشند.

سال ۱۹۸۹

زمینه‌های تغییر بنیادین در نظم سیاسی جمهوری توده‌ای چین - درست در زمانی که گاراجف بمناسبت بازدید رسمی در این کشور بسر می‌برد - در نیمه سال ۱۹۸۹ موجود بود. زمانی که مقدمه نابودی سوسیالیسم واقعاً موجود در اتحاد شوروی و کشورهای سوسیالیستی شرق اروپا فراهم می‌شد. رویدادی که بر بستر اشتباهات رشد کرده و زمینه‌های یورش دشمنان سوسیالیسم را فراهم ساخته بود. اشتباهاتی که موجب بوجود آمدن تراژدی جهانی-تاریخی در پایان یک مرحله از نبرد طبقاتی بین‌المللی شد.

رهبری چین در ۱۹۸۹ نظم سیاسی سوسیالیستی کشور را نابود نکرد، بلکه بصورتی هدفمند با انتقاد از خود و از اشتباهات دیگر کشورهای سوسیالیستی ۶۰ میلیون عضو حزب را بسیج کرده و رفرف را از آنجا و "در خدمت خلق" سازمان بدهد. نخستین هدف، تأمین خوراک و پوشاک مردم بود.

من، اخیراً یک سال تمام در چین و در میان مردم این کشور زندگی کرده‌ام. در عالم واقع، آنچه در چین اتفاق افتاده است نمایانگر یک توان فرهنگی-تاریخی با ابعاد جهانشمول است. در مقایسه می‌توان به آخرین گزارش (برنامه توسعه سازمان ملل UNDP)، یکی از نهادهای تابعه سازمان ملل، که در نشریه UZ مورخ ۲۰/۹/۹۹، ص ۸ درج شده است، مراجعه کرد:

در جهان هر هفته یک میلیون تن بر اثر گرسنگی، سوءتغذیه و همچنین تایج مستقیم و غیر مستقیم آنها می‌میرند! بعبارت دیگر، تنها در یک سال، در محدوده نفوذ و عمل سرمایه مالی بین‌المللی همان تعداد انسان بر اثر گرسنگی می‌میرند که در کل دوران جنگ دوم جهانی در ۶۰ سال پیش مردند. در کشوری که

در آن ۱٫۲۳ میلیارد انسان (۲۳٪ از کل جمعیت جهان) در مساحتی برابر با ۹٫۶ میلیون کیلومتر مربع (کوچکتر از کل قاره اروپا و ۱۰ میلیون کیلومتر مربع) زندگی می‌کنند، فقط ۱۳۰ میلیون هکتار زمین قابل کشاورزی وجود دارد و تنها ۱۰٪ زمین‌های مزروعی جهان را تشکیل می‌دهد (یعنی فقط ۴۰٪ متوسط سرانه زمین‌های قابل کشاورزی در اختیار چین قرار دارد).

علیرغم همه این محدودیت‌ها، چین توانسته است غلات و تمام دیگر انواع محصولات زراعی، دامی و دریایی لازم برای تغذیه خود را راساً تأمین کند! کارنامه روشن و گویا بمناسبت ۵۰مین سالگرد تأسیس جمهوری توده‌ای چین در اختیار نیست، اما می‌توان حداقل به قرارهای کنگره بزرگ خلق (پارلمان) چین، که در نشست سالانه آغاز سال خود در خصوص جهات اساسی ترمیم بودجه سال ۱۹۹۹ تصویب توده است، اشاره نمود:

* سال ۱۹۹۹ سالی بویژه پر اهمیت در فرآیند توسعه تاریخی کشور ماست. کمیته مرکزی حزب و شورای دولتی (قوه اجراییه) تصویب نمودند که بر قدرت خرید داخلی افزوده شود و یک سیاست مالی فعال در پیش گرفته شود. این مصوبه پس از تحلیل جامع وضعیت اقتصادی کشور و اوضاع بین‌المللی، و برآورد مزایا و معایب ابعاد مختلف توسعه اقتصادی و اجتماعی اتخاذ شد.

* با توجه به موفقیت عمومی اصلاحات، توسعه و ثبات امور مهم بسیاری برای انجام وجود دارند، که می‌بایستی در برنامه بودجه پیش‌بینی شوند:

۱- سرمایه‌گذاری‌ها در ساختمان تأسیسات زیربنایی افزایش یابد. از سال گذشته دولت اجرای یک سری پروژه‌های ساختمانی زیربنایی را آغاز کرده است. برای تضمین پایان به موقع و به بهره‌برداری کامل رساندن این پروژه‌ها لازم است سازمان‌های مرکزی مطابق سال قبل ۲۵ میلیارد یوان (واحد پول چین) دیگر را به این طرح‌ها اختصاص دهند.

۲- سرمایه‌گذاری‌ها در کشاورزی، اقتصاد جنگلداری، امور آب و در حفاظت از جنگل‌های طبیعی در مناطق واقع در مسیر میانی و علیای رودخانه یانگ‌تسه و رودخانه زرد و همچنین در مناطق جنگلی شمال شرقی چین بی‌وقفه به اجرا درآید.

بدین منظور، در ۱۹۹۹ افزایش سرمایه‌گذاری در بخش کشاورزی، اقتصاد جنگلداری، و امور آب بمیزان تقریباً ۳۰ میلیارد یوان از منابع مالی مرکزی ضروری تشخیص داده شود.

۳- از صادرات حمایت فعال به عمل آید و نرخ سودآوری صادرات همچنان افزایش داده شود. در سال جاری نرخ بهره‌وری صادرات ۲۰ نوع محصولات مانند ماشین‌آلات و تجهیزات، دستگاه‌های برقی و الکترونیکی و منسوجات هر چه بیشتر افزایش یابد. بطور متوسط این نرخ می‌بایستی بمیزان ۲۵۶٪ افزایش یابد. ارزش صادرات نیز می‌بایستی به همین میزان افزوده شود.

۴- قرار کمیته مرکزی حزب در مورد اینکه ارتش، نیروهای مسلح انتظامی و سازمان‌های قضائی منبسط مجاز به انجام هیچ نوع فعالیت تجاری نمی‌باشند را در تمام جهات عملاً به مرحله اجرا درآوریم. این قرار برای تقویت ارتش و قدرت دولتی و نظم اقتصاد بازار سوسیالیستی و مبارزه علیه ارتشاء صادر شده است و برای حفظ ثبات کشور دارای اهمیت ویژه می‌باشد. متعاقب انفکاک ارتش، نیروهای انتظامی و سازمان‌های قضائی از موسسات تجاری، می‌بایستی بر اساس پیش‌بینی‌های کمیته مرکزی حزب، ادارات مالی مرکزی به آنها خسارت ناشی از رهائی از موسسات تجاری و اقتصادی را به قیمت مناسب پرداخت کنند. در سال جاری مبالغ مربوط به ارتش منطبقاً پرداخت خواهد شد و پرداخت‌های مربوط به دفاع ملی به ۱۰۴٫۶۵ میلیارد یوان، ۱۲٫۷٪ بیش از ۱۹۹۸، بالغ خواهد شد. همچنین ادارات مرکزی مالی پرداخت‌های مربوط به گمرکات و مرزبانی را به منظور مقابله با قاچاق و برای تجهیز سازمان‌های قضائی در مناطق عقب‌مانده اقتصادی پرداخت خواهند کرد.

۵- تدابیر سیاسی برای قیمت‌گذاری غلات و پنبه عملاً به اجرا درآیند. در سال گذشته برداشت کشاورزی افزایش داشته است. بمنظور حمایت و حفظ توان کشاورزان در تولید غلات، دولت سیاست خرید غلات به قیمت حمایتی را ادامه خواهد داد.

۶- اجرای استراتژی "قدرتمند کردن کشور با هدف مدرنیزه کردن کشور". پرداخت‌های مرکزی برای امر آموزش در سال جاری به میزان ۲٫۶ میلیارد یوان افزایش خواهد یافت.

۷- تسریع انتقال پرداخت‌ها و توسعه هماهنگ اقتصاد منطقه‌ای. مطابق تصویب‌نامه‌های دستگاه مالی در خصوص توزیع مالیات.

۸- تضمین حداقل سطح زندگی کارگران و کارمندان اخراجی از موسسات دولتی و نیز امکان پذیر ساختن اشتغال مجدد آنان و پرداخت سوسید به مراکز قلمی صنعتی. اگر نسل فعلی و نسل‌های بعدی (و نیروهای رهبری کننده آنان) موفق شوند به اهداف مصوب کنگره پانزدهم حزب کمونیست چین (سپتامبر ۱۹۹۷) در جهت دفاع خلق تا صدمین سالگرد بنیانگذاری جمهوری توده‌ای چین (در سال ۲۰۴۹) نایل گردند، بشریت به بنیادی برای نظم اجتماعی سوسیالیستی دست پیدا خواهد نمود.

بحث های بی پایان در سازمان اکثریت

"جامعه شناسی" تهی
از "فلسفه اجتماعی"

احسان طبری: (... روشن است که "جامعه شناسی" بدون "فلسفه اجتماعی"، که اسلوب عام پژوهش را بدست می دهد، نمی تواند خود را در انبوه فاکت ها هدایت نماید و نیز روشن است، که "فلسفه اجتماع"، اگر از جامعه شناسی و تحقیقات مشخص آن فیض نگیرد، قادر نیست درک و فرمولبندی خود را از قوانین عام تکامل اجتماع دمیتم دقیقتر سازد. در اینجا نوعی رابطه بین ابستراکت و کنکرت (تجربیدی و مشخص) حکمرواست (...). "مارکسیسم و قوانین رشد اجتماع" ص ۳۳ یادداشت ها و نوشته های فلسفی و اجتماعی)

نادیده گرفتن و عدم درک دیالکتیک دو بخش ("تجربیدی و مشخص" (ابستراکت و کنکرت) در هر نوع تجزیه و تحلیلی - از جمله درباره اوضاع کنونی ایران - می تواند با عواقب سنگینی برای احزاب و جریانات سیاسی همراه شود. این همان نگرانی است که هنگام پیگیری بحث های آستانه کنگره پیش روی سازمان فدائیان اکثریت ذهن را به خود مشغول می کند و نسبت به نتایجی که از این کنگره بدست خواهد آمد، ناامید!

از نظر دور داشتن قوانین "جامعه شناسی" پیوسته به برداشت های خشک و یکسویه از "فلسفه اجتماع" می انجامد، سرنوشتی که بسیاری از مارکسیست ها و یا آنها که خود را چنین می پنداشتند، در سال های اخیر بدان دچار شدند. بی توجهی و یا نفی "فلسفه اجتماعی"، که انواع جریان های چپ غیر مارکسیست زیر بمباران تبلیغات اندیشمندان بورژوازی، طی سال های اخیر در دام آن گرفتار آمدند، به چنان ذهن گرایی انجامید، که این چپ از درک تحولات و رویدادهای جامعه ای که می خواهد در کنار و در متن آن به حیات خود ادامه دهد، عاجز ماند.

طبری دسته اول را آنانی می داند، که «در محیط های عقب مانده، تحت فشارها و نیازهای پراکنک، در پولمیک های پرشور، متعصبانه و شتابزده، بدست تئورسین هائی که فاقد صلاحیت درجه اول علمی بودند...» آموزش مارکسیستی "فلسفه اجتماع" را به «جزئیات ساده شده» تبدیل می کنند و با دکماتیزاسیون آن موجب «پیدایش نوعی سکولاستیک (یعنی حل مسائل باتکاء مشتی مقولات از پیش آماده شده)» می گردند. او دسته دوم را «... آنها که درک قوانین تحول جامعه را ساده کرده و آن را به اراده و خواست بزرگان محدود می کنند...» می نامد.

برخورداری از دید تئوریک در تحلیل مسائل سیاسی - اجتماعی، چنان ضروری است، که وقتی در نشریه کار و در ارتباط با کنگره پیش روی سازمان اکثریت اشاراتی به این بخش می شود، بارقه های امید بوجود می آید. در ۳ شماره ۲۱۵ تا ۲۱۷ نشریه (شهریور - مهر ۱۳۷۸) "علی پورنقوی" «نگاهی [جامعه شناسانه] به دریافت های نگهدار از دو مفهوم (قدرت و دموکراسی)» دارد. هدف نویسنده از بررسی نظرات نگهدار «... روشن شدن اختلاف نظرات سیاسی و سازمانی موجود در سازمان و پایان دادن به مجادلات چندین ساله در این باره است که اختلاف بر سر چیست؟».

هدف نوشته حاضر اما شرکت در محتوای بحثی که پورنقوی مطرح می سازد نیست. متأسفانه هم نظرات فرخ نگهدار که در مقالات متعددی مطرح شده است، و برخی از آنها در "راه توده" نیز مورد توجه قرار گرفته است و هم پاسخ های پورنقوی، تا آنجا که او پاسخ به نظرات نگهدار داده است - او خود اعتراف دارد، که نظر مثبت و جایگزین نظرات مورد انتقاد خود در بررسی و پاسخ به نگهدار آرایه نمی دهد - هر دو تنها در حول "جامعه شناسی" بورژوازی محدود می مانند. جامعه شناسی ای که یکی از عمده ترین وظایف خود را در پرده نگهداشتن "فلسفه اجتماع" حاکم بر جامعه سرمایه داری می داند.

کوشش جامعه شناسان سرمایه داری برای این پرده پوشی روشن و هدفمند است. آنها مایلند در چهارچوب حفظ سیطره سرمایه داری حاکم، این و یا آن شناخت جامعه شناسانه را مطرح سازند و از آن به نتیجه گیری برای دیدگاه خود برسند. شاید نگهدار و پورنقوی نیز پاسخ گویند، که آنها نیز در مورد ایران چنین هدفی را دنبال می کنند. امری که نادرست و یا مذموم نیست. اما آنها اولاً مورد توجه قرار

نمی دهند، که ایران، برخلاف بسیاری از جوامعی که نظریه پردازان جامعه شناس بورژوازی در آن زندگی می کنند و درباره آن می نویسند، در حال گذار از مرحله ای به مرحله ای دیگر از رشد خود است. مرحله ای که با جایجایی طبقاتی - بین بورژوازی تجاری و بزرگ زمین داران هم منافع با سرمایه مالی امپریالیستی به اقشار ملی و ضد امپریالیست بورژوازی و دیگر نیروهای ترقی خواهی ملی و مذهبی - همراه است و باید آن را لااقل "انقلابی سیاسی" ارزیابی نمود، که هنوز شانس یک گذار مسالمت آمیز را دارد، بدون آنکه چنین شکل گذاری تضمین شده باشد.

در چنین شرایط مشخصی در ایران امروز، طرح نقطه نظرات جامعه شناسان بورژوازی کشورهای اروپایی و آمریکایی در نظرات نگهدار و پورنقوی، باوجود ترسیم انواع منحنی ها و جلوه ها، اما بدون داشتن "فلسفه اجتماع" - برای مثال در مورد نبرد استقلال طلبانه مردم میهن ما علیه تجاوزات امپریالیستی در دو قرق گذشته - و یا فقدان پاسخ به پرسش اساسی مطرح در ایران امروز در مورد «تغییرات به نفع کدام اقشار و طبقات»، این نظرات را به «جزئیات ساده شده» مورد نظر طبری تبدیل می سازد. طرح خواست آزاد های مدنی با این فرمول ها برای ایران امروز، همان باصطلاح "حل" مسئله به «اتکاء مشتی مقولات از پیش آماده شده» از کار درمی آید. خواننده دقیق مطالب هر سه شماره به هیچ نتیجه دیگری از آنها نایل نمی گردد، همچنانکه اعتراف به بحث های بی سرانجام و تمام نشدن از طرف پورنقوی در سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) تحت تاثیر آموخته های رهبران این سازمان در سال های اخیر در خارج از کشور و در موسسات فرهنگی جهان سرمایه داری، شاهدهی گویای آن است. پورنقوی عیب و بی پایان بودن بحث ها را تشخیص می دهد، اما نمی تواند علت محتوایی آن را دریابد: دیدن درخت و ندیدن جنگل، محبوب شکل بودن، و محتوا را فراموش کردن [۱]، طرح ذهنیت شرکت کنندگان در نبردهای اجتماعی، و بی توجهی به زیرپایه عینی و مادی نبردها، برجسته ساختن نقش رهبران و بی التفاتی به نقش توده ها!

باید به چنین وضع تئوریک نابسامان پایان داد. سازمان فدائیان خلق اکثریت، به مثابه سازمان سیاسی در یک کشور در حال توسعه و با گذشته مشخص تاریخی و تجربه ای انقلابی، همچون انقلاب بهمن ۵۷، نمی تواند بدون پایبندی به یک "فلسفه اجتماع" روشن و صریح، به تاثیر گذاری بر حیات اجتماعی در ایران امیدوار باشد. می تواند به عنوان یک جریان بورژوازی، خواستار ایجاد جامعه ای سرمایه داری باشد - چنانچه مثلاً نهضت آزادی هست -، اما نمی تواند به نفی "انقلاب" ۲۰ سال پس از انقلاب بهمن بپردازد، گویی انگار چنین واقعیه ای در ایران رخ نداده است، زیرا دیگر رهبران به جرگه «رفرمیست ها» پیوسته اند و به یکباره به منکران انقلاب اجتماعی تبدیل شده اند، زیرا جامعه شناسان پوزیتیویست بورژوازی کشورهای سرمایه داری اروپا و آمریکا چنین می پندارند.

فدائیان اکثریت می توانند با توجه به جامعه شناسی و شرایط مشخص ایران امروز و جامعه مذهبی آن، از دیدگاه مدافعان سرمایه داری خواستار "جامعه مدنی" نیز به بررسی اوضاع سیاسی در ایران بپردازند و مواضع خود را اعلام دارند - همانطور که جریان های چپ ملی - مذهبی در ایران در حول نشریات و بویژه برخی هفته نامه ها انجام می دهند -، اما اگر مایلند چنین بررسی و آرایه طریق را از دیدگاه "چپ" انجام دهند و مطرح سازند، آن وقت باید در ابتدا بر سر "فلسفه اجتماع" مورد نظر چپ توافق کنند. آنها نمی توانند به حاملین «جزئیات ساده شده» مورد نظر جامعه شناسان سرمایه داری کشورهای غربی و از این طریق به انتقال خجولانه "فلسفه اجتماع" بورژوازی امپریالیستی به ایران امروز تبدیل گردند، بدون آنکه توجهی داشته باشند به این امر که حتی چنین کوشش ناموفقی، صرف نظر از ناچسب بودن اتیکت "چپ" بر آن، میدان ها دورتر و عقب تر از نظرات جامعه شناسی سرمایه داری ملی - مذهبی در ایران قرار دارد.

با پیروزی انقلاب کبیر فرانسه، انقلابیون تنها آن کلیساها را منهدم ساختند، که نوازندگان ارگ "کلیسا قادر بود سرود "مارسیز" را بر روی آن بنوازند. انتقال جزم گرایانه "سکولاریسم" به جامعه مذهبی ایران، نه تنها گویا حل معضلات به کمک مقولات از پیش آماده شده است، بلکه بی توجهی خشن به باورهای مذهبی توده ها و به واقعیت حضور و مبارزه متحدانی همانند کدیورها در نبرد امروزی برای عقب راندن جبهه ارتجاع و برقراری جامعه مدنی در ایران است. درعین حال طرح چنین خواستی نقض ادعاهای مربوط به اعتقاد به "پلورالیسم" در جامعه امروزی ایران نیز است. بنظر نگارنده نیز باید جامعه مدنی برپایه قوانین و مقرارتی استوار باشد، که با زیربنای ساختار بورژوازی جامعه در انطباق بوده و لذا نمی تواند برپایه قوانین دوران قبیله ای رشد جامعه بشری اداره گردد. اما از آنجا که نمی خواهیم به ناقل جزم گرای تصورات جامعه شناسان سرمایه داری در کشورهای غربی به ایران امروز تبدیل گردیم، در ابتدا باید مقدمات فرهنگی ضروری برای چنین هدفی را ایجاد سازیم و دقیقتر برای ایجاد آن بکوشیم. (بقیه در ص ۱۵)

۱ سوتیرها در ۳ شماره عبارتند از: «سهم چپ در این مدل چیست؟» «سهم دموکراسیم در مدل چیست؟» «کدام مدل دموکراسی؟» «یک نمونه واقعی غیرسوسیالیستی، یک مدل متفاوت؟»

تجارت تولیدات صنعتی

موافقتنامه جدید در بخش آزادی تجارت تولیدات صنعتی، کاهش تعرفه و حذف محدودیت‌های مقداری واردات را هدف قرار داده است. اگر تهدیدات ویژه برای بلعین کامل اقتصاد کشورهای سوسیالیستی سابق را نادیده بگیریم، موافقتنامه جدید، ادامه مقررات گات قدیم است.

حزب توده ایران از بنیاد تاسیس گات، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، هم در اسناد رسمی و هم طی فعالیت‌های مطبوعاتی خود، پیوسته ماهیت نواستعماری این نهادهای امپریالیستی را پیگیرانه افشاء کرده است. واقعیت زندگی نیز درستی این نظرات حزب ما را پیوسته ثابت کرده است. شرایط اقتصادی حاکم بر کشورهای جهانی سوم، فقر، بیکاری، بی‌عدالتی، عقب‌ماندگی، سطح نازل زندگی و بدی‌های کلان این کشورها به سرمایه مالی جهانی، بیانگر عملکردهای نواستعماری "گات" در ۵۰ سال گذشته‌اند.

گات در نیم قرن گذشته، دسترسی کشورهای جهان سوم به بازار کشورهای صنعتی را منوط به از میان برداشتن موانع گمرکی و حمایت‌های قانونی از بازار ملی در این کشورها کرده است. در شرایطی که تولیدات صنعتی ایران، توان جوابگویی به نیازهای بازار داخلی را نداشته و تولیدات صنعتی کشور از نظر کیفی حتی مورد پذیرش کم‌ترین مصرف‌کنندگان خارجی نیستند، پیوستن ایران به سازمان تجارت جهانی، موجب نابودی اقتصاد کشور و وابستگی کامل و بلند مدت آن به دولت‌های بیگانه خواهد شد.

تجارت محصولات کشاورزی

پیش از انعقاد موافقتنامه "دور اروگوئه" تجارت جهانی، محصولات کشاورزی بیرون از حیطه نفوذ و کنترل "گات" قرار داشت. از این رو نقش حمایتی دولت‌ها، علیرغم تنوع آن، پدیده‌ای عمومی بود. در نتیجه، تجارت محصولات کشاورزی از طریق وضع موانع غیر تعرفه‌ای از رقابت جهانی دور نگه داشته می‌شود. سند نهایی دور اروگوئه برای اولین بار، دولت‌های امضاء کننده را ملزم به پذیرش روند "تعرفه‌ای کردن" همه موانع و محدودیت‌های موجود بر واردات تولیدات کشاورزی می‌کند. "تعرفه‌ای کردن" در این مورد بدین معناست که دولت‌های عضو موظفند همه موانع غیر تعرفه‌ای مانند محدودیت‌ها و ممنوعیت‌های کسی، تعیین قیمت حداقل برای واردات تولیدات کشاورزی و صدور مجوز و غیره برای واردات اینگونه کالاها و غیره را از میان برداشته و در چارچوب مقررات گات فقط بر واردات این اقلام تعرفه وضع کنند. تعرفه‌ای که بنا به مقررات همین سند نهایی، بایستی کاهش یافته و بتدریج حذف شود.

هدف سیاست کشاورزی "گات" بسط نظم حاکم بر تولید و تجارت بخش صنعتی، به ساختار تولید و تجارت محصولات کشاورزی است. این سیاست تخریب کشاورزی کشورهای جهان سوم را در پی داشته و امنیت غذایی این کشورها را به خطر خواهد انداخت. در شرایطی که در نتیجه سیاست‌های تعدیل اقتصادی تحمیلی از طرف بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، طی دهسال گذشته، پایه‌های خود کفائی ملی در زمینه تولیدات کشاورزی شدیداً فرسایش یافته و میلیون‌ها کشاورز ایرانی تبدیل به حاشیه‌نشین‌های شهرهای بزرگ شده و سالانه بیش از ۵ میلیارد دلار از درآمد ارزی کشور صرف واردات محصولات کشاورزی مورد نیاز مردم می‌شود، پیوستن ایران به سازمان تجارت جهانی، به نابودی باز هم بیشتر بخش کشاورزی کشور منجر شده و انحصارات کشت و صنعت آمریکائی-اروپائی و تجار ایرانی واردکننده محصولات کشاورزی را بر زندگی، تغذیه و سلامت میلیون‌ها ایرانی حاکم خواهد کرد.

تجارت آزاد خدمات

قرارداد "دور اروگوئه" اولین مذاکرات چند جانبه بود که توانست به توافق جامع پیرامون تجارت جهانی خدمات دست یابد. بنابر بخشی از مقررات "گات"، کشورهای امضاء کننده متعهد می‌شوند که اولاً نسبت به عرضه‌کنندگان خارجی خدمات و هم‌تایان داخلی آنها سیاست واحدی را اعمال کنند؛ ثانیاً از هر گونه تبعیضی بین عرضه‌کنندگان خارجی خدمات خود داری کنند؛ ثالثاً مقررات داخلی خود را در این مورد منتشر کرده و با اتخاذ سیاست‌های مقتضی، روند آزاد سازی تجارت خدمات را در درون مرزهای خود غیر قابل برگشت سازند.

پیوستن ایران به "سازمان تجارت جهانی" بدین معنی است که اتباع حقیقی و حقوقی کشورهای خارجی خواهند توانست بدون هیچ مانع یا محدودیت قانونی، درگیر فعالیت‌های سودآور و منفعت‌جویانه در طیف گسترده‌ای از خدمات شوند. (بقیه در ص ۱۳)

در جریان انتخابات دوره هفتم ریاست جمهوری، یکی از برنامه‌های دولتی که در صورت پیروزی "علی اکبر ناطق نوری"، ارتجاع قصد تشکیل آن را داشت، پیوستن ایران به سازمان تجارت جهانی بود. جناح بازنده این انتخابات، از همان ابتدا، با توجه به ماهیت ائتلافی دولت خاتمی و حضور سنگین نمایندگان نیروهای از نظر اقتصادی همسو با جناح ارتجاع در دولت، در صدد تحمیل پیشنهاد پیوستن ایران به سازمان تجارت جهانی به دولت خاتمی برآمد.

طی ماه‌های اخیر، تبلیغات نمایندگان سیاسی و روشنفکران وابسته به دو جناح موسوم به "راست سنتی" و "راست مدرن"، یعنی نمایندگان سرمایه داری تجاری و سرمایه داری بورژواژیک در درون حاکمیت جمهوری اسلامی در این زمینه ابعاد گسترده‌ای بخود گرفته است.

با توجه به خطر بودن عواقب پیوستن ایران به سازمان تجارت جهانی برای استقلال ملی، تولید داخلی و آینده مردم کشور، نوشته حاضر نظرات هواداران پیوستن ایران به سازمان تجارت جهانی را مورد بررسی و نقد قرار می‌دهد.

الف. آذرنگ

سازمان تجارت جهانی

کدام سود؟ کدام زیان؟

تاریخچه - برای چندین قرن، دولت‌های سرمایه داری، با بهره‌گیری از برتری نظامی خود و به شیوه‌ای خشن و غیرانسانی، منابع طبیعی و بازار بومی مستعمرات خود را استثمار کردند. عزم راسخ مردم مستعمرات برای بدست گرفتن سرنوشت خود و اتخاذ سیاست‌هایی که منافع ملی را برتر از منافع دولت‌های خارجی قرار دهد، نیروی محرکه اصلی مبارزات ضد استعماری و استقلال طلبانه خلق‌های آسیا، آفریقا و امریکای لاتین بود. مبارزاتی که با برخورداری از حمایت هم‌جانبه اولین حکومت کارگری جهان، سرانجام به پایان جنگ جهانی دوم و شکست فاشیسم، به استقلال کشورهای بسیاری در آسیا، آفریقا و امریکای لاتین انجامید.

در پی پیروزی جنبش‌های ضد استعماری و استقلال طلبانه در این کشورها، قدرت‌های استعماری جهت بدست آوردن مجدد سلطه گذشته خود بر منابع اقتصادی و بازار کشورهای تازه استقلال یافته، به سلاح قرار دادهای تجاری روی آوردند و در جهت دستیابی به این مقصود نهادهایی مانند صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و "گات" را بوجود آوردند.

موافقتنامه عمومی تعارف و تجارت "گات" در سال ۱۹۸۶ به ابتکار ایالات متحده آمریکا و در جهت ایجاد بازار آزاد در سراسر جهان بوجود آمد. در سال ۱۹۸۶ مذاکراتی بین ایالات متحده، اتحادیه اروپا و ژاپن در جهت بسط "گات" در شهر "پونتا دل‌استه" در کشور اروگوئه آغاز شد که بعداً به مذاکرات دور "ارگوئه" شهرت یافت. هدف از این مذاکرات بسط مقررات گات بود که تا آنزمان فقط محصولات صنعتی را در بر می‌گرفت و اکنون باید محصولات کشاورزی، خدمات و مالکیت فکری را نیز شامل شود.

پس از ۷ سال مذاکره و چانه زدن‌های مداوم، سرانجام در ۱۵ دسامبر ۱۹۹۳ در ژنو، مذاکرات دور اروگوئه با امضای یک سند نهایی به پایان رسید. بموجب این سند، از نقطه نظر تشکیلاتی، نهاد جدیدی بنام "سازمان تجارت جهانی" جایگزین گات شد. سند مذکور بالغ بر ۲۶ هزار صفحه بوده و با زبانی فنی جزئیات بسیاری را در بر می‌گیرد.^۱

^۱ نگاه کنید به "سند نهایی دور اروگوئه: گات" از انتشارات موسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی، معاونت طرح و برنامه وزارت بازرگانی جمهوری اسلامی ایران - دی ماه ۱۳۷۳.

اخبار جنبش کارگری

کردآوری و تنظیم: د. رهیاب

صف آرائی های آشکار

به رغم مسکوت ماندن لایحه معافیت کارگاه های کمتر از سه کارگر از شمول قانون کار از سوی مجلس اسلامی، عناصری از جناح راست و حامی حاکمیت بی بند و باز سرمایه همچنان در سخنرانی ها و مطالبات مندرج در مطبوعات وابسته به این جناح بر ضرورت اجرای این طرح اصرار می ورزند. اجرای طرح مذکور بدنبال اعتراضات وسیع کارگری برای مدت شش ماه به تعویق افتاد. همین گروه از سخنگویان سرمایه داری لحام گسیخته با تمسک به اینکه قانون کار مانعی در راه رشد صنعتی و سرمایه گذاری است، به مجلس برای تصویب نهایی طرح مذکور فشار می آورند.

متأسفانه به دلیل محدود بودن افشاگری پیرامون این نوع تمسک های نمایندگان سرمایه داری در مجلس و بی توجهی مطبوعات نسبت به رویدادهای کارگری کشور، عملاً لایحه معلق مانده خروج کارگاه های زیر سه کارگر از شمول قانون کار در بسیاری از واحدهای کوچک به اجرا گذاشته شده است. همزمان با این امر و به بهانه تعدیل نیروی انسانی اخراج کارگران نیز تشدید شده و تعویق طولانی در پرداخت حقوق کارگران نیز ادامه دارد.

شواهد امر نشان می دهد که جبهه مخالف تحولات و دولت خاتمی می کوشد با ادامه فشار به مزدبگیران و زحمتکشان، از این طریق نیز به دولت فشار آورده و با تشدید فشار به کارگران از یک سو و تبلیغ این امر که مشکلات موجود ناشی توسعه سیاسی و فراموشی توسعه اقتصادی است از سوی دیگر، ماهی دلخواه خود را از این آب گل آلود بگیرد!

بدیهی است که در صورت توفیق جناح حامی سرمایه داری لحام گسیخته و مخالف سرسخت حداقل حقوق کارگران برای تغییر قانون کار، آنها بلافاصله تشدید فقر و بیکاری و بی پناهی کارگران را، که قطعاً با تغییر قانون کار پیش خواهد آمد، متوجه دولت خواهند کرد و از آن ابزار جدیدی برای فشار به دولت خاتمی خواهند ساخت.

جناح راست (جبهه ارتجاع مذهبی و سرمایه داری بزرگ تجاری)، همزمان با این تمهیدات و همسو با خیزه هایی که برای محدود کردن مطبوعات و تشکلهای موجود در کشور، این خیزه ها را اخیراً متوجه خانه کارگر نیز کرده است. این خیزه ها نیز همزمان است با گرایش رو به رشد خانه کارگر و حزب کار اسلامی نسبت به شوراهای اسلامی کار و تأیید خواست ها و اعتراض های کارگران در سراسر کشور. هر اندازه به انتخابات آینده مجلس اسلامی نزدیک تر می شویم این گرایش گسترش می یابد. محاکمه علیرضا محبوب دبیرکل خانه کارگر، با شکایت یکی از مدیران اتاق بازرگانی و صنایع از جمله همین تشدید فشارهاست.

اتاق بازرگانی می کوشد با پرونده سازی علیه آن دسته از طرفداران قانون کار و حقوق نسبی کارگران در خانه کارگر، مجلس اسلامی و حزب کار اسلامی آنها را از میدان بدر کرده و زمینه رد صلاحیت آنها را برای راه یافتن به مجلس ششم فراهم سازد.

در بطن این فعل و انفعالات سیاسی در ساختار حاکمیت، اخبار مربوط به جنبش کارگری همگی دلالت بر رشد روز افزون آگاهی کارگران و گسترش ورود آنها به صحنه سیاسی دارد. این اوج گیری آگاهی و ورود به صحنه سیاسی، عملاً سمت و سوی حمایت از جنبش عمومی مردم را دارد و به تعمیق جنبش، در جهت نهادینه شدن عدالت خواهی در جنبش کمک می کند. مرور اخباری که در زیر می آید و همگی از مطبوعات داخل کشور (عمدتاً روزنامه کاروکارگر) استخراج شده، همگی در تایید ارزیابی بالا از جنبش رو به رشد کارگری است. درعین حال که از زندگی مشقت بار و نگرانی های کارگران نسبت به آینده کار و معیشت نیز حکایت ها دارد.

حداقل حقوق ها را هم پرداخت نمی کنند!

آذربایجان غربی-

ادامه اخراج کارگران واحدهای تولیدی و صنعتی در آذربایجان غربی، به اعتراضات کارگری در منطقه انجامیده است. نمایندگان این دسته از کارگران استان طی دیداری با مدیرکل کار آذربایجان نگرانی خود از ادامه اخراج ها و بویژه تغییر قانون کار به وی اطلاع دادند.

در همین دیدار، مدیرکل کار آذربایجان غربی، ضمن انتقاد از تکاپوهائی که برای تغییر قانون کار صورت می گیرد، به مدیرانی که به بهانه های مختلف کارگران را اخراج می کنند، هشدار داد. در همین دیدار "ذهتاب"، عضو هیات مدیره کانون شوراهای اسلامی کار استان، ضمن ابراز نگرانی از روند رو به رشد اخراج کارگران کارخانجات منطقه، از بلاتکلیفی ۴۹۹ کارگر شاغل در اداره کل راه و ترابری آذربایجان غربی پس از بیست سال کار و عدم پرداخت حقوق سه ماهه کارگران شرکت سیوان راه ساز ارومیه یاد کرد و در مورد عملکرد شرکت های خدماتی در این استان گفت: این شرکت ها روز کارگران را سیاه کرده اند و با بی توجهی به قانون و مقررات از پرداخت حداقل ها نیز به کارگران طفره می روند.

مشهد-

آن اخباری که در باره وضع کارگران استان آذربایجان غربی در روزنامه کاروکارگر منتشر شده، به نوع دیگری، درباره وضع و موقعیت معیشتی کارگران دیگر استان ها نیز صادق است. در همین ارتباط اخیراً درگردد همآئنی دبیران اجرایی خانه کارگر سراسر کشور که در شهر مشهد برپا شده بود، دبیرکل خانه کارگر، "علیرضا محبوب" گفت: در شرایطی که متوسط دریافتی کارگران در پنج سال اول پس از پیروزی انقلاب ماهانه ۴۸۰۰ تومان (معادل ۲۵۰ دلار) بود، این رقم اکنون به ۱۵۰ دلار در ماه رسیده است. امروز نیروی کار با ۸۰ هزار تومان درآمد ماهانه به سختی روزگار می گذرانند. هم اکنون ۴۸ درصد صنایع تولیدی کشور بلااستفاده مانده و چنانچه این منابع فعال شود زمینه اشتغال دو میلیون و ۸۵۰ هزار کارگر فراهم خواهد شد. وی در این ارتباط بر ضرورت اجرای کامل قانون اساسی تأکید کرد.

در همین نشست، مسئول امور شهرستان های خانه کارگر نیز با انتقاد از بخشنامه های اخیر سازمان تأمین اجتماعی که عمدهً منجر به محروم شدن بیمه شدگان از حق و حقوق آنها می شود، خواستار لغو این بخشنامه ها شد. او گفت که در حال حاضر ۵۴ شعبه و دفتر نمایندگی خانه کارگر در سراسر کشور فعال هستند.

آبادان-

در کنار همه مشکلات ناشی از اخراج ها، دستمزدهای کم و عدم پرداخت حقوق ها، بن های کارگری نیز اغلب با تأخیر به کارگران داده می شود و این امر نیز از قدرت خرید آنها بیش از پیش می کاهد. از جمله، بن های کارگری کارگران شهرداری آبادان با سه سال تأخیر به آنان داده شده است. یکی از کارکنان شهرداری آبادان به خبرنگار روزنامه کاروکارگر گفت: هر ماه مبلغی معادل ۷ هزار ریال به عنوان بن کارگری از حقوق ما کسر می شود تا در مقابل آن، هر شش ماه یکبار مقداری کالا به ما واگذار شود. این مسئله می تواند مقداری از بار مشکلات معیشتی ما را کم کند، اما به شرط آنکه با سه سال تأخیر به ما داده نشود. با پولی که سه سال پیش از حقوق ما کسر شده، می شد در همان زمان دو برابر کنونی خرید کرد.

ابهر-

جمعی از کارگران شهرستان ابهر، با ارسال نامه ای به دفتر روزنامه کاروکارگر نوشته اند: در شرکت های تولیدی منطقه ابهر دیگر هیچ تضمین کاری وجود ندارد و کارفرمایان از نیروی انسانی به هر نحو دلخواه بهره کشی می کنند. بیکاری چنان است که این امکان را به آنها می دهد. اکنون کارفرمایان با قراردادهای سه ماهه و شش ماهه و حتی یکساله کارگر استخدام می کنند و به محض اتمام زمان قرار داد، نیروی کار را عوض کرده و افراد جدید را جایگزین می کنند. نه کسی حق اعتراض دارد و نه اجازه حق طلبی. در اجرای طرح طبقه بندی شرکت ها نیز حقوق مسلم کارگران پایمال می شود.

نیروی کارگری کشور در ساختار قدرت کشور حضور ندارد!

ابوالقاسم سرحدی زاده، دبیرکل حزب اسلامی کار و رئیس کمیسیون کار و امور اجتماعی مجلس شورای اسلامی، در نشست مشترک اعضای هیأت موسس سازمان مدیران حزب اسلامی کار و کانون عالی مدیران و کارفرمایان کشور که با حضور اعضای شورای مرکزی حزب اسلامی کار تشکیل شده بود گفت: بسیاری از مشکلات اقتصادی کشور ناشی از نبود و فقدان نیروی مولیده در ساختار قدرت و لایه های تصمیم گیری کشور است. با حضور نیروهای فعال کار و تولید در عرصه ها، بخش مهمی از مشکلات اقتصادی کشور حل خواهد شد.

علیرضا محبوب، عضو شورای مرکزی این حزب نیز در این نشست، با اشاره به تهیه لایحه برنامه سوم توسعه در دولت گفت: خصوصی سازی از مسائل مهمی است که طراحان برنامه سوم بر آن تاکید دارند، اما متأسفانه تعبیر و تفسیرهای مختلفی از این مساله می شود که بیشتر به رها سازی جنبه است تا خصوصی سازی. وی با طرح این سؤال که از سال ۶۸ تاکنون همواره شاهد کاهش تصدی دولت بوده ایم، این کاهش تصدی چه نتیجه ای را حاصل داشته است؟ جز آنکه شاهد ثروتمندتر شدن ثروتمندان و فقیرتر شدن طبقه مستضعف و محروم جامعه هستیم. این اختلاف به گونه ایست که طبقات پائین جامعه به زیر خط فقر سقوط کرده اند. این خصوصی سازی نیست، اشتغال زایی نیست، بلکه رهاسازی علیه اشتغال و طبقات متوسط و پائین جامعه است.

(بقیه سازمان تجارت جهانی از ص ۱۱)

بخشی از این خدمات که مشمول مقررات "گات" شده و نص صریح قانون اساسی کشور ما فعالیت بیگانگان را در آنها مطلقاً منع کرده است، عبارتند از جهانگردی، حسابداری، خدمات بانکی و بیمه، حمل و نقل هوایی، زمینی و دریایی، خدمات درمانی، خدمات حقوقی، کامپیوتر، مدیریت، مخابرات و غیره.

مالکیت فکری

حمایت دولت ها از حقوق مخترعین، نویسندگان و دیگر دارندگان حق "مالکیت فکری" پدیده تازه ای نیست. قرارداد دور اروگوئه در این مورد، ظاهراً ایجاد قوانین و مقررات یکسان در همه کشورها و مقابله با تجارت جهانی اقلام بدلی را دنبال می کند. سند نهائی کشورهای امضاء کننده را موظف می کند که برابری حقوقی اتباع خارجی در این مورد را به رسمیت شناخته و تسهیلات لازم جهت پیگیری قانونی متعديان به حقوق آنها را فراهم کنند.

موافقتنامه "گات" تعریف مالکیت فکری را گسترش داده و آن را در برگیرنده موارد زیر می داند:

ثبت حق استفاده و کاربرد، حق انتشار و دیگر حقوق مولفین و مصنفین، حقوق مشابه در زمینه تولید نرم افزارها و برنامه های کامپیوتری، نوارهای موسیقی و فیلم، نشانه های تجاری و خدمات، طرح های صنعتی و غیره.

مقررات "گات"، ثبت حق استفاده و کاربرد یک کالا و یا روند تولید آن را به همه رشته های صنعتی بسط داده و زمان آن را به ۲۰ سال افزایش داده است. هدف سیاست "گات" در این مورد، محروم نگاهداشتن دانشی کشورهای جهان سوم از ثمرات انقلاب علمی-تکنولوژیک است.

در نتیجه مقررات "گات" در باره مالکیت فکری، پیوستن ایران به "سازمان تجارت جهانی"، تولیدات مستقل دارو و قیمت ارزان در داخل کشور را به صرف اینکه فرمول آن قبلاً در یکی از کشورهای پیشرفته ثبت شده است را غیر ممکن خواهد کرد. اثرات مغرب این مقررات بر بازار کتاب ایران به روشنی قابل پیش بینی است. الزام قانونی پرداخت حق التالیف به نویسندگان خارجی که آثارشان در ایران ترجمه می شود، هزینه چاپ کتاب و قیمت آن را چندین برابر افزایش داده و آن را از دسترسی عموم دور خواهد کرد.

آذربایجان غربی-

در ارتباط با طرح تعدیل نیروی کار، که کارگران شهرستان ابهر با ارسال نامه ای به روزنامه کاروکارگر آن را مطرح کرده اند، جمعی از کارگران جاده سازی آذربایجان غربی نیز طی نامه ای به همین روزنامه نوشته اند:

«... ما، با شروع جنگ تحمیلی جذب اداره کل راه و ترابری استان شدیم و در سخت ترین شرایط بصورت شبانه روزی کار کردیم. در همین جاده شاهد شهادت بهترین همکاران خود شدیم و عده ای نیز اکنون جزو جانبازان هستند. ما، بیست سال از بهترین سال های زندگی خود را در این راه سپری کردیم و حالا یک روز گرفتار طرح تعدیل نیرو هستی روز دیگر طرح اخراج، روزی با تغییر نوع خدمت و چند روز بعد با زمزمه خرید خدمت و پیمانی کردن کارگران روبرو هستیم. تا کی باید شاهد بی عدالتی و تضییع حقوق زحمتکشان بود؟»

خوزستان-

عدم پرداخت حقوق ها، در سطح کشور در حال گسترش است. روزنامه کاروکارگر می نویسد: ده ها تن از کارگران کارخانه لوله سازی خوزستان با اجتماع در مقابل استانداری این استان نسبت به عدم پرداخت ۴ ماه حقوق معوقه خویش اعتراض کردند. یکی از کارگران با ۲۳ سال سابقه کار به خبرنگار کاروکارگر گفت، که به نمایندگی از سوی کلیه کارگران این واحد صنعتی در این اجتماع شرکت کرده است و چنانچه به مسائل آنها رسیدگی نشود، در مرحله بعد کلیه کارگران در این محل تجمع خواهند کرد. اکنون کارخانه را به بهانه تعمیرات اساسی تعطیل کرده اند، در حالیکه نیازی به این تعمیر نیست. یک کارگر دیگر به خبرنگار کاروکارگر گفت: دردمان را به که بگوئیم؟ چهار ماه است که یک کیلو گوشت نتوانسته ام به خانه ببرم، شب ها دیروقت به خانه می روم تا مبادا بچه ها بیدار شوند و شرمند شوم!

قم-

نماینده کارگران استان قم، در جمع شوراهای اسلامی کار استان گفت: از ابتدای سال جاری سازمان تامین اجتماعی شش بخشنامه حذف خدمات قانونی صادر کرده که موجب نگرانی شدید کارگران و بیمه شدگان شده است. یکی از این بخشنامه ها لغو مقرری بیمه بیکاری برای افراد قراردادی است. این در حالی است که بخشنامه جنبه قانونی ندارد و نباید آن را اجرا کرد، زیرا در غیر اینصورت بسیاری از کارگران و خانواده آنها از خدمات محروم می شوند.

دردنامه کارگران از کار افتاده

روزنامه کاروکارگر نامه جمعی از کارگران از کار افتاده را به شرح زیر منتشر کرده است:

«... ما از کار افتادگان مستمری بگیر و بازنشسته که بین ۳۰ الی ۴۰ هزار تومان حقوق دریافت می کنیم، با توجه به گستردگی تورم و کرایه خانه سنگین و سرسام آور و با مبالغی که می بایست بابت آب و برق و گاز پرداخت کنیم، دیگر قادر به زندگی نیستیم! با قلبی شکسته و چشمانی اشکبار این نامه را می نویسیم.»

محاکمه دبیرکل خانه کارگر

روزنامه کاروکارگر نوشت که دبیرکل خانه کارگر، در پی شکایت "محسن کوه کن"، مدیرکل اتاق بازرگانی، در شعبه ۱۴۰۶ مجتمع قضائی ویژه کارکنان دولت محاکمه شده است. مدیرکل اتاق بازرگانی از دبیرکل خانه کارگر که در عین حال نماینده مجلس نیز می باشد، شکایت کرده بود که به مسئولان اتاق بازرگانی اهانت کرده و آنان را بی کفایت و عامل رکود صنعت کشور کرده است. بنابراین، اتهام دبیرکل خانه کارگر توهین، اهانت و نشر اکاذیب بود. دادگاه وی را از اتهامات وارده تبرئه کرد. به نوشته روزنامه کاروکارگر، تشدید اعتراضات کارگران و مسئولان خانه کارگر در نشست های و سخنرانی های خود به این مناسبت، در تبرئه دبیرکل خانه کارگر تأثیر داشته است.

روزنامه کاروکارگر نوشته، اما حدس و گمان ها بر این است که اتاق بازرگانی، رویارویی خود با خانه کارگر را، پس از تظاهرات اول ماه مه کارگران عضو شوراهای اسلامی کار در مقابل اتاق بازرگانی تشدید شده است.

اشاوه- دکتر آبراهامیان، محقق ایرانی مقیم آمریکا، که تاکنون چند کتاب تحقیقی وی در باره مسائل انقلاب ایران در "راه توده" معرفی شده است، اخیراً در شهر شیکاگو آمریکا در یک سخنرانی و پرسش و پاسخ شرکت کرده و پیرامون رویدادهای ایران (بویژه در باره تحولات پس از انتخابات ریاست جمهوری و تحصن دانشجویان سخنرانی کرده و نقطه نظرات خود پیرامون انقلاب بهمن ۵۷ را تشریح کرده است. آبراهامیان در حال حاضر استاد دانشگاه های ایالتی نیویورک است و برخی کتاب های تحقیقاتی او، از جمله "ایران میان دو انقلاب" در ایران دو بار تجدید چاپ شده است.

آبراهامیان، با آنکه در سنین کودکی از ایران خارج شده و عمده ترین دوران تحصیلاتی خود را در انگلستان و آمریکا گذرانده، زبان فارسی را فراموش نکرده است. این توضیح از آن رو ضروری نمود که سخنرانی اخیر وی در شهر شیکاگو به زبان انگلیسی ایراد شده و متن زیر، که عمدتاً بخش پرسش و پاسخ این سخنرانی را تشکیل می دهد، از این زبان به فارسی برگردانده شده است. طبعاً تمامی نقطه نظرات مطرح شده در این سخنرانی، با دیدگاه های راه توده پیرامون تحولات ایران همخوانی ندارد، گرچه نقطه نظرات مشترک در آنها بسیار است.

جلسه سخنرانی و پرسش و پاسخ دکتر آبراهامیان

درک تحولات ایران با حادثه نگاری ممکن نیست!

وقایع کوی دانشگاه و پیامدهای ناشی از آن نشان از التهابات عمیقی دارد که سرتاسر جامعه ما را فرا گرفته است. ما برای درک روشنی از سیر این رویدادها و ریشه های آن، لازم است بجای برخورد عکس العملی به پدیده های موجود، بدنبال تحلیلی همه جانبه و جامع باشیم و به حادثه نگاری بسنده نکنیم.

بطور خلاصه، بنظر من در این ۲۰ سالی که از انقلاب می گذرد - خصوصاً بعد از مقطع دوم خرداد- دو گرایش نیرومند در همه عرصه های اجتماعی و سیاسی عمل کرده و مهر خود را بطور غیر قابل انکاری بر سیر انقلاب از بدو تاسیس جمهوری اسلامی تا به امروز زده است. این دو گرایش عبارتند از تئوکراتیسم (حکومت از نوع فقهی و یا حکومت فقهی) از یکسو و دموکراتیسم (حکومت مردم).

حال اگر ما دموکراتیسم را حاکمیت بلاواسطه مردم بر مقدرات خرد و بنامیم، "تئوکراتیسم" حاکمیت روحانیت و متولیان مذهب، حاکمیت آنها بر مقدرات جامعه محسوب می شود.

باید دانست که نقش این مولفه، در پس مهم ترین رویدادهای ۲۰ سال اخیر کاملاً مشهود است. تمام شئون، نهاد و تفکرات رایج جامعه از این دو نحله بنحوی متأثر بوده اند.

بطور مثال، روی قانون اساسی اگر نظر بیاندازیم، اصل به اصل این قانون را می توان سندی یافت که برآیندی از این دو مولفه است. البته اشاره مکرر من روی دو مولفه فوق به معنی نفی مولفه های دیگر، از قبیل تضادهای طبقاتی و مسائل مربوط به ملیت ها و جنسیت و از این قبیل نیست، بلکه تأکیدی است بر مرکزیت این دو. برای مثال، اصول ۴، ۲ و ۷۲ تبلوری هستند از عنصر تئوکراتیک، و اصول ۷، ۱ و ۱۰۳ اصولی اند از مصادیق بارز دموکراسی.

تا زمانی که آیت الله خمینی در قید حیات بود، وجه تئوکراتیک در حقیقت وجه غالب بود. آیت الله خمینی که خود مهمترین نظریه پرداز تئوکراتیسم بود، با استفاده از مقام و موقعیت خاص خود بعنوان رهبر انقلاب،

تا آنجا که در توان داشت برای استقرار اندیشه و نظام مورد علاقه خود کوشید. او معتقد بود که روحانیت تنها گروه اجتماعی است که قادر است با مفاسد اجتماعی مقابله کند. از دید وی روحانیت برای جامعه در حکم یک طبیب بود که بخاطر حفاظت و برپه خویش و با دلسوزی می توانست به جنگ با مظالم جهان رفته و بشریت را نجات دهد. از این منظر است که پدیده های نظیر مجلس خبرگان معنی پیدا می کند. نهادهایی که با توسل به آنها بتوان در مقابل حرکات احتمالی دموکراسی قد علم کرد.

روحانیت حاکم توانست با مانورهای گوناگون، از جمله تشبیه توه قهریه، تئوکراتیسم را بطور کامل در سطح جامعه پیاده کند، چیزی که طبیعتاً بجز کم رنگ کردن عنصر دموکراتیک نتیجه دیگری نمی توانست داشته باشد.

این مسئله تا دوم خرداد ۷۶ ادامه یافت. در آن تاریخ شورای نگهبان که مشخصاً برای تضمین بقای ساختارهای تئوکراتیک در سطح جامعه ایجاد شده بود، اشتباه بزرگی مرتکب شد. پذیرفتن کاندیداتوری حجت الاسلام خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری ضربه سنگینی بر اندام تئوکراتیسم حاکم وارد آورد. پیروزی خاتمی که ۷۰ درصد از رای دهندگان - که خود بیش از ۸۰ درصد جامعه را در بر می گرفتند- به وی رای دادند، باعث چرخش قطعی توازن قوا بسود دموکراتیسم بود.

مردم که از فشار خردکننده نهادهای تئوکراتیک به ستوه آمده بودند، بدرستی تشخیص دادند که تأکید خاتمی روی مردم سالاری و قانون گرایی و جامعه مدنی در واقع چیزی جز در سایه قرار دادن تئوکراتیسم حکومتی نیست. خاتمی به سوال دیرینه انقلاب که "مشروعیت نظام از کجا بر می خیزد؟ مردم یا علما؟" بطور کاملاً زمینی پاسخ داد. به زعم او مشروعیت نظام از میزان رای و مشارکت مردم و نیز احترام به حقوق اجتماعی شهروندان حاصل می شود. مفهوم چه بسا پنهان این نظریه این است، که این روحانیت است که باید خادم مردم باشد و نه برعکس. مسلماً این چیزی نبود که دین سالاران حاکم می طلبیدند.

شایان ذکر است که نقطه های این نگرش سال ها پیشتر توسط خود آیت الله خمینی احتمالاً بدون آگاهی وی گذاشته شده بود. او در زمانی که تز "ولایت فقیه" را تدوین می کرد، شرط بالاترین مرجعیت دینی را از اصول جامع شرایط بودن ولی فقیه حذف کرد و احتمالاً نوعی سلسله مراتب چند صد ساله جان سخت و پدر سالارانه از روحانیت را دچار بحران ساخت. این مسئله در ۱۹۸۹ وارد قانون اساسی شد. این، بدین معنی است که شاید اگر آیت الله خمینی سال ها قبل دست به نوآوری زده بود، امروز ما شاهد ظهور نواندیشی مذهبی در چنین سطحی نبودیم که البته بحث مفصل دیگری است.

به هر روی، ما امروز می بینیم که عنصر مرکزی نظم، یعنی "مشروعیت" خود یکی از عرصه های جدال میان جناح ها شده است. به بیان دیگر دو طرز فکر در امر حاکمیت موجود است:

یکی از دید سنتی به مسئله منی نگیرد و مشروعیت را در ساخت قدیمی قدرت، منجمله حکومت خواص بر عوام و لزوم استفاده از زور در تأدیب انسان خاطی و "طبیعی" دانستن بسیاری از ناهنجاری ها در امتیازات اجتماعی می داند.

دیگری از دیدی نوین و باصطلاح با رویکردی مدرن قضیه را می بیند و نوعی از حکومت را شعار قرار داده که در آن شهروندان از حقوق متساوی برخوردار باشند. این نبردی است که مدتی است شروع شده و باید دید به کجا می انجامد.

پرسش و پاسخ

س- بنظر می رسد که شما اپوزیسیون را به حمایت بی دریغ از خاتمی فرا می خوانید. چرا باید هویت اپوزیسیون در حمایت نسبی از کسی که هنوز به هیچیک از وعده های خود عمل نکرده، مستحیل گردد؟ اصولاً چرا نباید برای آلترناتیو بهتر از خاتمی مبارزه کرد؟

ج- ابتدا باید بگویم که قصد من به هیچ وجه دستور العمل صادر کردن نیست، ولی من به این نکته اعتقاد دارم که بدیل یا آلترناتیو بهتری در صحنه سیاسی ایران، از بدیل دوم خرداد به چشم نمی خورد. البته سلطنت طلبان و مجاهدین دو نیروی هستند که با اتکا به حمایت بین المللی و بنیبه مادی و ایدئولوژیک قابل ملاحظه ای خودشان، شاید زمانی بتوانند بعنوان یک بدیل تقد علم کنند. به این دو نیرو، گروه راست طالبانی را هم باید افزود. هر چه هست

دموکراسی و تکتگرانی و از این قبیل را بخشی از انکشاف و گسترش دامنه مدرنیته در ایران می‌دانید. ولی آیا، چنانکه خیلی‌ها فکر می‌کنند، دموکراسی و مدرنیته همزاد یکدیگرند؟

بنظر من چنین نیست. فاشیسم پدیده‌ایست کاملاً مدرن و زائیده اندیشه و عمل مدرنیستی، ولی بغایت ضد دموکراتیک. یا، مثلاً در آتن دموکراسی هر چند ناقص وجود داشت، آیا این به آن معنی است که یونان باستان جامعه‌ای مدرن بود؟

بنابراین، پدیده‌ای که ما امروز در ایران با آن سروکار داریم، پدیده کاملاً نوینی است که نظیر آن، لااقل در سطح فعلی آن در ایران، در هیچ کجای دیگر و در نزد هیچیک از مذاهب دیگر یافت نمی‌شود.

س- پس، نظریات اسلام گرایان مرفعی از زمان مشروطه به این سو چیست؟

ج- افکار آزادیخواهانه همیشه بصورت زگه‌ای در قرن حاضر، در میان روحانیت و مذهبیین وجود داشته‌است، ولی هیچگاه مانند امروز با مبانی دموکراسی و حقوق بشر گره نخورده بود. وجود مقولات حقوقی-سیاسی مثل انتخابات مستقیم، حکومت پاسخگو، کثرت گرائی، نقش هیات منصفه در دادگاه‌ها و غیره در بینش نو اندیشان مذهبی ایران امری کاملاً نوین می‌باشد.

بعنوان مثال، شما نگاه کنید به افکار شریعتی. او بدون تردید فرد مبارز و آزادیخواهی بود، ولی در آثار او چیزی از دموکراسی و لزوم تکتگرانی و این قبیل مسائل یافت نمی‌شود. این مسائل امروز و در عمل برای مذهبیین مطرح است. در واقع علی شریعتی را می‌توان از هواداران اندیشه و تر "حکومت نخبگان" دانست که خود را ناجی مردم می‌دانند و برایشان تصمیم می‌گیرند.

س- به این حساب، شما معتقدید در ایران "رفرماسیون" آغاز شده‌است؟

ج- بنظر من رفرماسیون هم نیست. من رفرماسیون "مارتین لوتر" و "کالوین" را به هیچ وجه دموکراتیک و از نوعی که ما امروز با آن سروکار داریم نمی‌بینم. البته، بسیاری از محققان غربی، مخصوصاً آمریکائی‌ها رفرماسیون مذهبی را با امر دموکراسی عجین شده می‌پندارند، ولی چنین نیست. حتی نواندیشی در پاکستان و مصر چند دهه گذشته که بسیاری آن را رفرماسیون اسلامی می‌دانستند، نیز فاقد هسته دموکراسی می‌باشد. اینان تنها سعی کرده‌اند در مقابل هجوم ایدئولوژیک انگلستان در کشورهای خود یک سری تغییرات صوری، در شکل و نه در محتوای بعضی احکام شریعت ایجاد کنند. از این قبیل است مسئله تقسیم قوای مملکتی و هیات وزرا، یا نظام نوین دادگستری که همه را می‌توان پاسخگوئی متفکرین اسلامی آن دوره به مسائل جدید، بدون عوض کردن هسته مرکزی قضیه دانست. یعنی هیچگاه بحث عمیق و همه جانبه بنا بر اصول پایه‌ای آغاز نگردید.

در انقلاب مشروطه خودمان نیز گفتمان در حد این بود که گروهی بدون بحث زیربنایی می‌گفتند که اسلام از دموکراسی پارلمانی بهتر است و عده‌ای می‌گفتند بدتر است. بحثی بود سیاسی که هرگز تبدیل به بازبینی درون مذهبی نشد.

(بقیه "جامعه شناسی.. از ص ۱۰)

اعتراف به «مجادلات چندین ساله»، که محتوای آن با استناد به نوشته سه‌بخشی پورتقوی عمدتاً بحثی است درباره «مدل دموکراسی» [۱]، این پرسش را یک‌بار دیگر مطرح می‌سازد، که چرا «مجادلات» در سازمان فدائیان اکثریت پایان‌ناپذیر شده‌است، در حالی که این سازمان به تدارک‌کننده‌ای در یکی از بحرانی‌ترین مراحل رشد جامعه ایران مشغول است. چرا مشغله فکری در سازمان اکثریت، بجای پرداختن به عمده، دچار خرده کاری و جدل درباره نظریه‌پردازان جامعه شناسی کشورهای غربی محدود شده‌است، که تنها به اشکال، فرم‌ها، مدل‌ها و ساختارها و نه به محتوای مقولات توجه دارند؟ چرا در تمامی این نوشته‌ها، همانطور که در نظرات جامعه‌شناسان غربی، پرسش «دموکراسی و قدرت برای کی؟» هیچگاه مطرح نمی‌گردد، چه رسد به ارایه پاسخی برای آن؟ چرا نظریه‌پردازان در سازمان فدائیان اکثریت، همانند هم‌اندیشان آنها در کشورهای غربی، روندهای اجتماعی را تنها به رهبران - آنها تاجرها، ریگان‌ها، بلرها و شورونده‌ها و در ایران به خامنه‌ای‌ها، خاتمی‌ها، رفسنجانی‌ها و... - محدود می‌کنند؟ چرا عینیت تهردهای اجتماعی بر حول محور منافع طبقاتی، بجای ذهنیت شرکت‌کنندگان در این مبارزات بمنظور دسترسی به این منافع مطرح نمی‌گردد؟

من بدیل چپ را چنانکه شما می‌بینید، نمی‌بینم. لذا من بدیل اصلاح طلبان دوم خرداد را به آن دیگران ترجیح می‌دهم.

س- شما بخوبی می‌دانید که مردم از وضع موجود بسیار ناراضی هستند. تجربه نشان داده‌است که مبارزه توده‌ای در همه حال قادر بوده اوضاع را بسوی تحولات مثبت سوق دهد. حال اگر ما امروز به مردم بگوئیم که از مبارزه دست برداشته و به خانه‌های خود برگردید، آیا آنها را وادار به تحمل بی‌عدالتی نکرده‌ایم؟

ج- البته مبارزه لازم است و چیز خوبی است، ولی مسئله اینجاست که چه شکل از مبارزه کار برد دارد و چه شکل از آن ندارد. مثلاً آیا شرکت در انتخابات شوراهای شیوه درستی از مبارزه محسوب می‌شود و یا مبارزه قهرآمیز. از طرف دیگر، تجربه چند ساله اخیر دنیا به ما می‌آموزد که هیچ حکمی ازلی و ابدی و دال بر حرکت دائمی پیشرونده تاریخ وجود ندارد. سقوط ساختارهای حکومتی در ایران الزاماً فرا گرد مثبتی نیست، چنانکه دیدیم فروپاشی نهادهای دولتی در همسایه ما افغانستان منجر به یک فاجعه بزرگ برای مردم آنجا شده‌است.

س- شما مسئله طبقاتی و فقر فزاینده اکثریت مردم را در معادلات خود کاملاً نادیده گرفتید. چرا؟

ج- نمی‌توان فقر را عامل جنبش اجتماعی تصور کرد. فقر همیشه بوده، در حالیکه بهترین حربه اپوزیسیون مسئله دموکراسی است و باید هر جا که می‌تواند آن را تبلیغ کند.

س- این مردم بودند که خاتمی را خاتمی کردند. بنابراین خطاست اگر تصور شود جنبش بدون خاتمی از حرکت باز می‌ماند.

ج- این درست است که خاتمی بر بستر یک جنبش اجتماعی ظهور کرد، ولی نمی‌توانیم بپذیریم که اصلاح طلبان در ایران هیچگاه اند. هدایت‌ها و مانورهای آنها تاکنون نقش بسزایی داشته‌است. در حقیقت آنها از تکرار اشتباهات بنی صدر پرهیز کردند.

من برعکس تصور عده‌ای معتقدم که در بازی پیچیده فعلی در صحنه بودن و حذف نشدن خود هنر بزرگی است. لذا من این مسئله را که خاتمی علیرغم این همه سنگ‌اندازی‌ها و فشارها تاکنون سرخم نکرده و در سنگر خود باقی مانده را امری تحسین برانگیز می‌دانم.

س- در انتخابات مجلس چه دلیلی وجود دارد که شورای نگهبان بی‌کار بنشیند؟ آیا تمایل جناح خاتمی به شرکت در این انتخابات در بهترین حالت نشان از خامی و عدم بلوغ سیاسی اینان نیست؟

ج- مسئله اینجاست که در صورت ایجاد محدودیت از سوی شورای نگهبان علیه نمایندگان مورد حمایت اکثریت مردم، آن ۳۰ درصد که به ناطق نوری رای داده بودند نیز تجزیه خواهد شد و این رای به کمتر از ۲۰ درصد خواهد رسید.

س- از حرف‌های شما چنین استنباط می‌شود که شما از جنبش آزادیخواهانه مردم، خواهان نوعی صدارا و اعتدال هستتید، ولی حرکت دانشجویی اخیر یک پیروزی درخشان بود، زیرا رژیم را عاجز کرد.

ج- اتفاقاً این خواست محافظه کاران و مستبدین است که مردم دست به اعمال خشونت آمیز و تند بزنند، زیرا آنها، یعنی محافظه کاران در این بازی تفوق کامل دارند و مطمئناً به همین دلیل، در این نبرد پیروز بیرون خواهند آمد.

س- آیا شما از این نکته آگاهی دارید که این رهبران باصطلاح اصلاح طلب، همه از کارگزاران سرکوب و آدم کشی در گذشته‌های نه چندان دور بوده‌اند؛ از جمله جباریان، شمس‌الواعظین و...

ج- در مورد شخص آقای خاتمی، من تاکنون سندی در این ارتباط ندیده‌ام، که نشان دهد ایشان در کشتار مخالفان دست داشته‌است؛ در ثانی، او فردی است که از دل و جان از دموکراسی دفاع می‌کند و حاضر است علیرغم همه فشارها در میدان مبارزه باقی بماند. ضمناً ما نمی‌توانیم از همه پیرسیم که شما از دوران دبیرستان چه کرده‌اید و یا چه نکرده‌اید و سپس نمره قبولی و یا ردی بدهیم. اصل عملکرد امروز و همراهی با خواست امروز مردم است. ما اگر بخواهیم چنین معیارهایی را ملاک سنجش افراد قرار دهیم، دیگر هیچ دو گروهی یافت نمی‌شود که بتواند زیر یک سقف جای بگیرد. در همین مجلس سخنرانی امشب، اگر بخواهیم با این رویکرد به مسئله برخورد کنیم، فکر می‌کنید چند نفر در این اتاق باقی خواهند ماند؟

س- کالبد شکافی شما نسبت به مولفه‌های انقلاب بسیار جالب بود، ولی من مانند بسیاری دیگر این مولفه‌ها را تنوگرافی و دموگرافی نمی‌دانم، بلکه سنت و مدرنیته می‌دانم.

ج- شما سؤال جالبی را مطرح کردید؛ این چیزست که خیلی‌ها به آن معتقدند. یعنی تحولات نواندیشانه و درون دینی فعلی را در مسائلی نظیر

نامه نورالدین کیانوری که در سال ۶۸ خطاب به علی خامنه ای نوشته شد، پرده از بسیاری فجایع داخل زندان و توطئه علیه حزب توده ایران برداشت!

به بهانه خنثی سازی کودتا به حزب توده ایران یورش برده شد!

بلافاصله پس از پیروزی انقلاب بهمن ۵۷، حذف حزب توده ایران از صحنه سیاسی جمهوری اسلامی، مبرم ترین هدف تمام مخالفان انقلاب بهمن ۵۷ در خارج و داخل ایران بود.

نابودی رهبران حزب، غیر قانونی کردن فعالیت حزب، یورش به دفتر حزب، ترور رهبران شناخته شده حزب، پرونده سازی و تبلیغات همه جانبه علیه سیاست های حزب در دل هر توطئه ای بود که از ابتدای سال ۵۸ علیه انقلاب و حاکمیت بیرون آمده از دل آن به اجرا گذاشته شد.

طرح ترور رهبران حزب توده ایران، بویژه نورالدین کیانوری چنان گسترده و همه جانبه بود، که با اجازه دادستان کل انقلاب (آیت الله قنوسی) وی تا مدت ها برای دفاع از خویش اجازه حمل سلاح کمری داشت.

در کودتای نوژه، که یک ماجراجویی وسیع، خونی و محکوم به شکست بود، دستگیری و اعدام فوری رهبران حزب توده ایران در دستور کار بود.

در کودتای طبس، که ظاهرا برای نجات گروگان های سفارت آمریکا سازمان داده شده بود، ترور و قتل فوری رهبران حزب توده ایران، در همان آغاز عملیات در دستور کار بود. با آنکه جزئیات این کودتا هرگز در جمهوری اسلامی فاش نشد، اما بسیاری از مقامات حکومتی از عملیات پخش گاز بیهوش کننده در بخشی از مرکز و شمال تهران و قتل عام در جماران و کشتار رهبران حزب توده ایران در خانه هایشان اطلاع دارند. همکاران داخلی کودتای طبس، از پیش کروی خانه رهبران حزب را تهیه کرده و تیم های تروری که در داخل کشور سازمان داده شده بودند مسئول اجرای فوری آن، همزمان با قتل عام در جماران و نجات گروگان های سفارت آمریکا بودند. تصرف کنندگان سفارت آمریکا نیز همان شب و همزمان با نجات گروگان ها باید تیرباران می شدند!

در طرح کودتایی که صادق قطب زاده و حجازی (روحانی حکومتی در زمان شاه) تهیه کرده و در تدارک اجرای آن بودند نیز کشتار رهبران حزب توده ایران در متن طرح کودتا بود.

در سال ۵۹ توطئه ای به کمک کادرهای سازمان مخفی حزب کشف شد، که بموجب آن تدارک ترور رهبران حزب در یک انفجار و سپس ترور چند تن از مقامات حکومتی در مراحل پایانی بود. ترور مقامات حکومتی، قرار بود پس از این انفجار صورت گرفته و انتقام توده ای ها تبلیغ شود تا حکومت یورش به حزب را شروع کند! صحت این اطلاعات را آیت الله قنوسی تأیید کرده و حکم بازداشت توطئه گران را صادر کرد. شاهد زنده این توطئه خنثی شده، در میان روحانیونی که در موج های ترور از میان رفته اند، حجت الاسلام "مروارید" است که در آن زمان رهبری کمیته های انقلاب را در بخشی از تهران برعهده داشت.

این توطئه ها، همزمان با انواع تبلیغاتی که علیه سیاست حزب توده ایران در برابر حاکمیت بیرون آمدن از انقلاب بهمن ۵۷ جریان داشت، پیش برده می شد. از یک سو تبلیغ می شد که حزب توده ایران دنباله رو آخوندها شده، و از سوی دیگر تبلیغ می شد که روحانیون توده ای حکومت را بلست گرفته اند! هدف تمام این تلاش تبلیغاتی که از هر سو جریان داشت، جدا کردن حزب ما از مسیر تثبیت دستاوردهای انقلاب و تعمیق بخشیدن به آن بود. در این دوران و از سوی ناوگان

تبلیغاتی غرب (رادپوها و مطبوعات) هیچ مخالفتی با انواع سیاست های ماجراجویانه و چپ روانه وجود نداشت و تمام آتش توپخانه ها به روی سیاست حزب توده ایران متمرکز شده بود.

در داخل کشور نیز انواع تبلیغات زهر آگین علیه حزب توده ایران و سیاست آن جریان داشت. روزنامه ها و نشریاتی که شرایط را درک نکرده و قادر به ارزیابی درستی از اوضاع مملکت و ضرورت تثبیت آزادی ها نداشتند، صفحات رنگی و سیاه و سفید خود را به مخالفان قدیمی و شناخته شده حزب توده ایران اختصاص داده بودند و خود نیز راسا به سیاست حزب توده ایران حمله می بردند.

روزنامه ها و هفته نامه های آیندگان، پیغام امروز، تهران مصور و خواندنی ها در کانون این تبلیغات علیه حزب توده ایران و آشفته ساختن فضای موجود آزادی مطبوعات قرار داشتند. همین نشریات و هفته نامه های نظیر "آهنگر" که حاوی مطالبی طنزآمیز بود، با مطالبی که منتشر می کردند - حتی اگر حسن نیت کامل هم داشتند - عملا موجب تقویت ارتجاعی ترین جناح حاکمیت شدند.

همه این توطئه ها، که ظاهرا در خارج از حاکمیت جریان داشت، اما بی شک عواملی در درون حاکمیت چند پارچه جمهوری اسلامی مشوق و حتی طراح آن نیز بودند، جدا از تنگناهایی آشکار بود که در لباس قانونی و غیر قانونی علیه حزب توده ایران به اجرا در می آمد.

همین محافل در تلویزیون و در نشریاتی که تصاحب کرده بودند، تاسیس کرده بودند و یا در اختیارشان قرار گرفته بود، روی دیگری از همین کارزار را دنبال می کردند. فخرالدین حجازی، جلال الدین فارسی و گردانندگان میزگردها و گفتگوهای تلویزیون، نظیر "طبیب" در این عرصه میدان داری می کردند. پس از نخستین انتخابات ریاست جمهوری، ابوالحسن بنی صدر نیز رسماً به این صف پیوست.

آتش توپخانه تبلیغاتی علیه سیاست حزب توده ایران، در این محدوده خلاصه نبود. تمام نشریات وابسته به انواع گروه های چپ نیز سرگرم همین تبلیغ با چاشنی تئوریک بودند.

مجاهدین خلق، که در ابتدا سیاستی نزدیک به سیاست حزب توده ایران داشتند نیز بتدریج به جبهه روبرو پیوستند. در این میانه، یگانه سازمان چپ ایران که در بخش اکثریت خود گام های بلندی در راه واقع بینی اوضاع ایران برداشت، سازمان فدائیان خلق ایران بود.

جنگال های نویسی که افرادی نظیر "زهر" خانم در مقابل دانشگاه و دفتر حزب توده ایران در خیابان ۱۶ آذر برپا می کردند، بتدریج جای خود را به یورش های سازمان یافته ای داد که حجت الاسلام "هادی غفاری" رهبری آنها را برعهده داشت. نقشی که اکنون و با تبدیل شدن هادی غفاری به یکی از سرمایه داران بزرگ جمهوری اسلامی، به "مسعود ده نمکی"، رهبر انصار حزب الله، سپرده شده است!

هر اندازه از امکان ادامه توطئه های خارج از حاکمیت علیه حزب توده ایران کاسته شد، بر توطئه های داخل حاکمیت علیه حزب توده ایران افزوده شد. هر توده ای را که تحت هر بهانه ای در خیابان ها دستگیر کردند، در زندان نگهداشتند. حتی به جرم توزیع اعلامیه و یا فروش روزنامه ارگان مرکزی حزب توده ایران. حزبی که بصورت قانونی و علنی در کشور فعالیت می کرد و روزنامه اش رسماً در وزارت ارشاد به ثبت رسیده بود!

تا آستانه نخستین یورش به حزب توده ایران، بیش از ۳۵۰ توده ای که در خیابان ها، متینگ ها و هنگام توزیع و فروش اعلامیه ها و روزنامه "نامه مردم" دستگیر شده بودند، در زندان بسر می بردند.

تا آستانه حمله عراق به ایران، توپخانه کوچک، اما چالاک و مؤثر حزب توده ایران بدقت آن کسانونی را هدف قرار گرفته بود که دیگران کمتر به آن توجه می کردند. حزب با تکیه بر اصول قانون اساسی خواهان اجرای آن بندهایی از این قانون بود که مربوط به بازرگانی خارجی و تقسیم زمین های کشاورزی بین روستاییان بود. حزب، قلب توطئه ها و خطر درونی حاکمیت را نشانه گرفته بود و در همین ارتباط و تا آنجا که توانست در افشای متحدان روحانی و مذهبی سرمایه داری بزرگ تجاری ایران کوشید. هر اندازه این کارزار دقیق تر و پیگیرتر از سوی حزب ما دنبال شد، گروهبندی منسجم متولفه اسلامی در شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی که در یک اتحاد بسیار نزدیک با بقایای حزب زحمتکش مظفرقانی در شورای مرکزی همین حزب داشت، نیز توطئه های خود را علیه حزب تشدید کردند. کوشش حزب توده ایران آن بود که دست سرمایه داری بزرگ تجاری را از کانون های اقتصادی کشور کوتاه کند و پایگاه آن را در حاکمیت نیز محدود سازد. کارزاری که سرانجام نیز با یورش به حزب ناکام ماند و رهبران سیاسی سرمایه داری بزرگ تجاری و زمینداران بزرگ اهرم های قدرت را در جمهوری اسلامی بلست گرفته و به بخش عمده حاکمیت تبدیل شدند.

با آغاز جنگ عراق علیه ایران، دفاع از تمامیت ارضی کشور در صدر همه مسائل قرار گرفت. سرمایه داری تجاری ایران که جنگ، محاصره اقتصادی، خرید تسلیحات و مایحتاج عمومی از خارج و وارد کردن آن به ایران را بهترین فرصت برای تقویت حضور خود در حاکمیت یافته بود، این فرصت طلایی را از دست نداد. آنها

ماموران امنیتی سفارت اتحاد شوروی شود تا آیت الله خمینی قانع به ضرورت یورش به حزب توده ایران شود!

این تجربه‌ای بود که بعدها در باره آیت الله منتظری نیز به کار گرفته شد. کافی بود موافقت اولیه از آیت الله خمینی گرفته شود تا بقیه کارها توسط توطئه‌کنندگان پیش برده شود: شرایطی که اکنون در باره آیت الله منتظری وجود دارد و عباد الله نوری در دادگاه خویش مستقیماً به آن اشاره کرد.

به موجب همین طرح، "گوزچکین" در تهران ربوده شد و بلافاصله از طریق پاکستان به انگلستان منتقل شد. جالب است که خبر مربوط به این فرار و باصطلاح پناهندگی از ترکیه اعلام شد، تا نقش بعدی کشور پاکستان زیر ضربه و توجه قرار نگیرد!

ساده‌ترین سؤال در ارتباط با خروج گوزچکین از ایران و از طریق مرزها، این بود که چگونه این خروج غیرقانونی از مرزهایی که پیوسته تحت مراقب بودند و از سفارتخانه‌ای که تحت انواع مراقبت‌ها و کنترل‌های امنیتی بود، صورت گرفت؟ مگر با همکاری بخشی از حاکمیت و امکاناتی که آنها برای اجرای این توطئه فراهم ساختند!

تمامی قرائن حکایت از طرحی هماهنگ برای ضربه به حزب و تیره کردن روابط سیاسی بین ایران و اتحاد شوروی سابق داشت. امری که همزمان با یورش به حزب توده ایران و با اعلام یک لیست ۱۸ نفره از کارمندان سفارت اتحاد شوروی به عنوان عناصر نامطلوب سیاسی به اجرا گذاشته شد. همین اخراج و همزمانی هم نشان می‌داد که کوشش برآنست که پای اتحاد شوروی نه در حد مناسبات احتمالی با این فرد یا آن فرد رهبری حزب، بلکه بعنوان حامی عملیات کودتائی مطرح شود.

بعدها، در افغانستان یکی از ۱۸ کارمند و نظامیان عضو "اتاشه نظامی" سفارت اتحاد شوروی که از ایران و همزمان با یورش به حزب اخراج شده بود، اطلاعات تازه‌ای را در باره "گوزچکین" مطرح کرد. این فرد نظامی که هم دوره و هم درجه "گوزچکین" (سروان ارتش) بوده و همراه با وی به مأموریت سفارت اتحاد شوروی به ایران اعزام شده بود، این اطلاعات شخصی را از "گوزچکین" داشت:

«... او بسیار مشروب می‌خورد و به شبگردی و رابطه با زنان مختلف علاقمند بود. پیش از عزیمت به ایران، این ضعف‌های او که در پرونده‌اش نیز منعکس بود، به وی گوشزد شده و او نیز متقابلاً متعهد به ترک این عادات و خصلت‌های خود شده بود. پس از ورود به ایران، اتاق‌های ما، در مجموعه مسکونی داخل سفارت اتحاد شوروی، روسری هم و در ضلع شرقی سفارت قرار داشت. این ساختمان با دیوار سفارت فاصله‌ای بسیار کم داشت و مجموعه‌ای که ما در آن زندگی می‌کردیم نیز علاوه بر درهای ورودی، یک در و پله‌های آهنی در پشت ساختمان نیز داشت که برای مواقع حریق و حوادثی مشابه در نظر گرفته شده بود. گوزچکین، پس از مدتی، بار دیگر شرابخواری را در تهران از سر گرفت و با آنکه شب‌ها خروج از محوطه سفارت بدون اطلاع به نگهبانی ممنوع بود، او از همین پله‌های پشت ساختمان خود را به در بسیار کوچک مشرف به خیابان چرچیل رسانده و از آن خارج می‌شد و صبح بسیار زود باز می‌گشت. پیش از ناپدید شدنش با یک زن جوان ایرانی دوست شده بود. همین زن با اتومبیل به خیابان چرچیل آمده و گوزچکین همراه او می‌رفت و صبح باز می‌گشت. شب آخری که دیگر به سفارت بازنگشت نیز همین برنامه اجرا شده بود...»

حتی اگر تمامی این اظهارات همکار گوزچکین نیز صحت نداشته باشد، این نکته که او شب‌ها از سفارت خارج می‌شده، اعتدالی در صرف مشروب نداشته و با زنانی در تهران دوست بوده، می‌تواند از اعتباری در حد تعمق و تأمل برخوردار باشد. این اعتبار، که گوزچکین را مطابق طرحی از پیش تدارک دیده شده و با توجه به خصلت‌های او شناسائی کرده و با زنی که بدنبالش می‌آمده دوست کرده‌اند، و یا خود او با این زن دوست شده و سپس طرح ربودن او با توجه به این موقعیت تهیه شده‌است. امری که اکنون مشخص شده، وزارت اطلاعات و امنیت و بویژه شبکه "فلاحیان-سعیدامامی" با وسعت از آن استفاده می‌کرده‌اند و مشهورترین قربانی آن خانمی است بنام "قاسم مقامی"، مهماندار هواپیمائی ایران.

ربودن و یا فرار گوزچکین و انتقال او به انگلستان نمی‌توانست عملیاتی از پیش تدارک دیده شده نباشد. این فرار و یا ربودن بخشی از توطئه بزرگتری بود که باید منجر به یورش به حزب توده ایران و تیره شدن روابط اتحاد شوروی و جمهوری اسلامی ختم می‌شد و اتحاد شوروی را در کنار امریکا می‌نشاند.

از این مرحله به بعد، آنچه تهیه و تدارک دیده شد، در انگلستان شد. در حالیکه ماه‌ها کوچکترین خبری از گوزچکین وجود نداشت و حزب توده ایران نیز مطمئن از نداشتن هیچ نوع رابطه‌ای با وی به فعالیت سیاسی خود در انواع تنگناها ادامه می‌داد، آیت الله واعظ طبعی سفری به پاکستان و انگلستان کرد. بلافاصله پس از این سفر، حاج حبیب‌الله عسکروا لادی به بهانه یک سفر بازرگانی راهی پاکستان شد. این در حالی بود که در تهران، تعقیب و مراقب رهبری حزب در حد نصب دوربین در مقابل خانه‌های اعضای رهبری و دفاتر کار حزبی و تعقیب شبانه

خوب می‌دانستند که برقرار شرایط جنگی در کشور، اولاً آزادی‌ها را محدود می‌سازد و ثورافکن‌ها از روی آنها برداشته می‌شود، ثانیاً حاکمیت به تخصص آنها برای خرید از خارج و انتقال و فروش آن در داخل کشور نیازمند خواهد شد. هر اندازه که نیروهای انقلابی و آرم‌انخواه مذهبی خود را بیشتر موظف به جانبازی برای دفاع از انقلاب و کشور می‌دانستند، سرمایه‌داری تجاری و ارتجاع مذهبی ایران خود را نیازمند ادامه جنگ، تحکیم پایه‌های قدرت حکومتی خویش و حذف نیروهای انقلابی از صحنه سیاسی کشور می‌دانستند. آنها، با همین انگیزه، ادامه جنگ را با شعار "فتح گرینا" روی دست انقلاب گذاشتند.

مخالفت صریح حزب توده ایران با ادامه جنگ، که ابتدا طی یک نامه تحلیلی در اختیار آیت الله خمینی گذاشته شد و سپس در تحلیل هفته و پرسش و پاسخ‌ها مطرح گردید، در شرایطی که افکار عمومی را برای یک پیروزی سریع در خاک عراق آماده کرده بودند، با موجی از تبلیغات علیه حزب ما همراه شد. در نماز جمعه‌های تهران سه چهره مشهور حکومتی که اکنون هرکدام مواضع جداگانه‌ای در برابر جنبش کنونی مردم ایران دارند و در موقعیت‌هایی متفاوت از آن سال‌ها در حاکمیت قرار دارند شدیدترین حملات را به مخالفت حزب توده ایران با ادامه جنگ کردند: آیت الله اردبیلی، آیت الله جنتی و حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی.

محور این حملات تبلیغاتی آن بود که حزب توده ایران، اکنون که جمهوری اسلامی در آستانه یک پیروزی بزرگ قرار گرفته و می‌خواهد انقلاب اسلامی را در منطقه توسعه بدهد، نقاب حمایت از انقلاب و جمهوری اسلامی را از چهره برداشته و به صف مخالفان پیوسته‌است! بنابراین، آنها از ابتدا ریاکارانه خود را مدافع انقلاب معرفی می‌کردند!

جنگ در خاک عراق ادامه یافت و محدودیت‌ها برای حزب توده ایران در داخل کشور نیز روز به روز بیشتر شد. تعطیل دفتر مرکزی حزب و توقیف روزنامه ارگان مرکزی آن، بتدریج تا یورش به چاپخانه و جلوگیری از چاپ کتب حزبی و حتی جزوات پرسش و پاسخ پیش رفت.

توطئه‌ای که از ابتدای پیروزی انقلاب، از هر سو برای خارج کردن حزب توده ایران از صحنه سیاسی جمهوری اسلامی و بعنوان مانعی که بر سر راه ادامه توطئه‌ها علیه تثبیت دستاوردهای انقلاب در صحنه حضور داشت، از اشکال شناخته شده سه سال اول پس از پیروزی انقلاب خارج شده و در پیوند بخشی از حکومت با محافل جاسوسی انگلستان و امریکا ابعاد تازه‌ای به خود گرفت. شکستی که همه توطئه‌های گذشته به همراه آورده بود، بصورت تجربه‌ای بزرگ در خدمت طرح جدید قرار گرفت.

اکنون دیگر مشخص شده‌است که کانون این توطئه عبارت بوده‌است از فراهم ساختن سندی دال بر تدارک حزب توده ایران برای اجرای یک کودتا و بدست گرفتن قدرت در ایران. جلب موافقت شخص آیت الله خمینی برای یورش به حزب در کانون این توطئه قرار داشته‌است. این واقعیت در مصاحبه‌ای که بعدها موسوی نخست‌وزیر با یک نشریه مذهبی در شهر قم کرد و جزئیاتی که از نامه ۲۵ صفحه‌ای کیانوری به "علی خامنه‌ای"، رهبر جمهوری اسلامی بر می‌آید، بوضوح آشکار است. مصاحبه موسوی نخست‌وزیر را کیانوری به عنوان یک مدرک تاریخی ضمیمه نامه خود به خامنه‌ای کرده بود، که عیناً در همین جزو نقل می‌شود.

هر سازمان جاسوسی خارجی و یا هر ارگان امنیتی که در داخل کشور چنین مدرکی را سر هم می‌کرد، به آن نتیجه‌ای منتهی نمی‌شد که باید می‌شد. این نکته را هم دشمنان قسم خورده حزب توده ایران و انقلاب بهمن ۵۷ در داخل کشور فهمیده بودند و هم دشمنان و مخالفان حزب و انقلاب در خارج کشور و هم کشورهای بزرگ امپریالیستی. به همین دلیل، و با استفاده تبلیغاتی از ورود ارتش اتحاد شوروی به خاک افغانستان، محور توطئه جدید روی خطر کودتای حزب توده ایران قرار گرفت. معتبرترین سند، بصورت بسیار طبیعی، آن سندی بود که از درون سفارتخانه اتحاد شوروی در ایران بیرون بیاید، زیرا اعلام و ارائه چنین سندی از سوی سازمان‌ها و یا کشورهای خارجی در فضای آن روز جامعه ایران بی‌اعتبار بود.

عوامل و امکانات باقی مانده رژیم گذشته در ایران، در کنار سرمایه‌داری بزرگ تجاری ایران که سرگرم غارت جامعه و از نفس انداختن بنییه اقتصادی کشور و انقلاب بهمن ۵۷ بود، برای این توطئه بسیج شدند. ساده لوحی محض است، اگر تصور شود خط‌دهنده اصلی در این ماجرا مهره‌های عمده سازمان‌های جاسوسی امریکا و بویژه انگلستان در ایران و در حاکمیت جمهوری اسلامی نبوده‌اند، و باز ساده انگاری مطلق است، اگر تصور شود این شبکه‌ها نمی‌توانستند بدون حمایت بخشی از حاکمیت و در پیوند مستقیم با امریکا و بویژه انگلستان چنین طرحی را پیش ببرند. بدین ترتیب، شبکه‌ای از طراحان و مجریان در کنار هم قرار گرفتند و ماجرای خرید و ربودن "گوزچکین" در تهران ترتیب داده شد. خرید و ربودن او به تنهایی هدف نبود، همچنان که اطلاعات او اهمیت نداشت، چرا که اساساً اطلاعاتی در زمینه طرح کودتا توسط حزب توده ایران وجود نداشت که در سفارت اتحاد شوروی باشد و یا نباشد. اهمیت ماجرا فقط آن بود که سند جعلی کودتا مستند به اظهارات یکی از

"سعیدامامی"، "حسین شریعتمداری" و "حسن شایانفر" بوده‌اند، در حالیکه تمامی اعترافات مربوط به کودتا که در فاصله دو یورش بر دهان بخشی از رهبری زیر شکنجه حزب گذاشته شد، از اساس چنان دروغ و بی‌پایه بود که در طول محاکمه رهبران حزب نیز ارزش طرح نیافت!

آنها به نتیجه کار توجه داشتند، نه به درستی و نادرستی طرح. نتیجه این جنایت باید خروج حزب از صحنه سیاسی جمهوری اسلامی می‌بود که تا حد زیادی چنین نیز شد. یعنی همان توطئه‌ای که از ابتدای پیروزی انقلاب از هر سو، توسط مخالفان انقلاب ایران در جستجوی آن بودند.

اکنون که شبکه‌های جنایت و خیانت در گسترده‌ترین سطح بر سلا شده و برای انقلاب بهمن ۵۷ سرنوشتی تلخ رغم زده شده، آن خیانت به حزب، که در واقع خیانت به انقلاب بود، بیش از پیش ابعاد خود را نشان داده و چهره‌های مجری آن بسیار فراتر از آنچه تصور می‌شد، در جامعه رسوا شده‌اند.

البته، پس از درگذشت نورالدین کیانوری، روزنامه جمهوری اسلامی، یکبار دیگر و متکی به پرونده‌ای که در انگلستان ساخته شده بود، دلیل یورش به حزب را کشف یک طرح کودتایی توسط حزب اعلام داشت!

از این مرحله به بعد، یعنی از همان دقایق اول یورش نخست به حزب توده ایران، گویاترین سند همان نامه ۲۵ صفحه‌ایست که کیانوری در سال ۶۸ نوشته، که آن را در زیر می‌خوانید:

* نامه پیوست کیانوری، درباره مصاحبه میرحسین موسوی

نقل از مصاحبه مجله حوزه، با مهندس میرحسین موسوی درباره "امام و مدیریت اسلامی"

روزنامه کیهان ۱۳-۵-۶۸ ص ۶

«نکته مهم دیگر: معمولاً انسان که پیر می‌شود و عمری از او می‌گذرد، فعالیت ذهنی‌اش کاهش پیدا می‌کند و مطلب را دیرتر دریافت می‌کند، اما امام به هیچ وجه این حالت را تا دقایق آخر عمر پُرپرکت پیدا نکردند. هر دفعه که با ایشان روبرو می‌شدم احساس می‌کردم؛ از نظر سرعت انتقال و برخورد با مسئله، با وجود کهولت سن، مثل یک جوان بیست و دو ساله بودند. یعنی همان سرعت انتقال و شاید سریعتر از آن را داشتند.

در وهله اول، در موقع گزارش، زیاد توضیح می‌دادم، بزودی متوجه شدم که نیازی به این توضیحات نیست، از این روی مسائل را تلگرافی و فشرده خدمت ایشان مطرح می‌کردم. همیشه احساس من این بود که سریعاً مطالب مطرح شده را دریافته‌اند. دریافت‌های ایشان دریافت‌های بسیار دقیق و عمیق بود. مثلاً در جریان حزب توده، به ما تلفن زده شد که حزب توده توطئه وسیعی را پی‌ریخته و مساله چنین مطرح بود که ظرف ۴۸ ساعت تا ۲۴ ساعت ممکن است اتفاقاتی بیفتد. تلفن کردیم به برادرمان جناب هاشمی رفسنجانی و مساله با بقیه مسئولین بالای مملکتی مطرح شد. گویا حضرت آیت الله خامنه‌ای با آیت الله موسوی اردبیلی آنوقت تشریف نداشتند. بالاخره فوراً خدمت امام رفتیم. برادران اطلاعاتی مسئله را گزارش دادند.

حضرت امام با دقت مساله را گوش دادند. سپس تحلیلی در ظرف چند دقیقه از روند حرکت شرق و غرب ارائه کردند و فرمودند:

«این اطلاعات کاملاً نادرست است. هیچ مساله پیش نخواهد آمد.»
اصرار شد که آقا چنین نیست، خود آنان اعتراف کرده‌اند. ایشان فرمودند:

«من نمی‌گویم مواظب نباشد و تحقیق نکنید، ولی بدانید این مسائل و اطلاعات دروغ است»

بعد هم تحلیل حضرت امام درست در آمد و نظر ایشان ثابت شد.»

روزی پنج افسر پیش از کودتای ۲۸ مرداد که اکنون در کادر رهبری حزب قرار داشتند و بویژه شخص نورالدین کیانوری لحظه‌ای در طول ۲۴ ساعت قطع نمی‌شد.

در همین دوران است که هیات سیاسی حزب توده ایران، همانگونه که در نامه ۲۵ صفحه‌ای نورالدین کیانوری آمده، با گمان نزدیک به یقین نسبت به خطر دستگیری رهبران حزب، تصمیم گرفت بخش عمده‌ای از رهبری حزب را از کشور خارج کند. یگانه مشکلی که در اینجا وجود داشت، خروج ناگهانی رهبری حزبی بود که بصورت نیمه علنی، اما قانونی در کشور فعالیت داشت و غیبت رهبرانی که بی‌وقته تحت مراقب بودند، اگر هم با گریز از تور مراقبتی ممکن می‌شد (امری که پیش بینی‌های آن شده بود)، بلافاصله در حاکمیت جمهوری اسلامی به رخدادی آلوده به توطئه ارزیابی شده و هزاران توده‌ای عضو حزب دستگیر می‌شدند و حزب غیر قانونی اعلام می‌شد!

عسگروالادی از سفر پاکستان با پرونده‌ای بازگشت که در انگلستان علیه حزب ساخته بودند و در پاکستان در اختیار وی گذاشتند تا به ایران آورده و ضمن ارائه آن به آیت الله خمینی، نظر مساعد وی برای دستگیری رهبری حزب جلب شود. کانون مرکزی این پرونده نه جاسوسی بود و نه پنهان ساختن چند ده قبضه تفنگ. طرحی که باصطلاح بنابر اطلاعات گوزچکین تهیه شده بود "طرح کودتای حزب توده ایران" نام داشت که ارتش سرخ پشت مرزهای افغانستان و اتحاد شوروی سابق منتظر وقوع آن و ورود به خاک ایران جهت حمایت از آن بود! دیگر گوزچکین در اختیار کسی نبود که مقامات ایرانی از او سؤال کنند و دقت اظهارات و ادعاهایش را - چنانچه این ادعاها را خود وی کرده باشد - بررسی کنند. او در اختیار انگلیس‌ها بود و انگلیس‌ها نیز عسگروالادی را محرم‌ترین فرد برای انتقال پرونده ساخته شده علیه حزب توده ایران تشخیص داده بودند. اینکه سفر آیت الله واعظ طبسی به انگلستان برای تأیید و ضمانت عسگروالادی صورت گرفته بود یا خیر، امری است که سرانجام تاریخ آن را روشن خواهد کرد. همچنان که امروز جزئیات کودتای ۲۸ مرداد و طرح تیراندازی به شاه و ده‌ها و ده‌ها رویداد دیگر برملا شده‌است.

آنها پاکستان را برای رد و بدل کردن این پرونده انتخاب کردند، زیرا اگر در انگلستان این کار صورت می‌گرفت، با تردیدهای باز هم بیشتر بخشی از حاکمیت روبرو می‌شد.

خود عسگروالادی در یکی از کنگره‌های اخیر مؤتلفه اسلامی که در تهران و با حضور آیت الله کئی و آیت الله واعظ طبسی برپا شده بود، در جمع محلود و بسته رهبران و مسئولان تشکیلات شهرستان‌های این جمعیت با صراحت به این سفر، دریافت پرونده و انتقال آن به ایران اعتراف و آن را یک خدمت بزرگ به جمهوری اسلامی معرفی کرد. (خبر این کنگره و سخنرانی در شماره ۸۰ راه توده چاپ شده‌است)

از این لحظه به بعد، شرحی که کیانوری در نامه ۲۵ صفحه‌ای خود می‌دهد مستندترین مدرک در باره ادامه ماجراست.

او مصاحبه میرحسین موسوی را ضمیمه نامه خود کرده که بموجب آن، نخست وزیر زمان حیات آیت الله خمینی، متکی به اعترافاتی که زیر شکنجه از بخشی از رهبری حزب گرفته شده بود، همراه باصطلاح برادران امنیتی نزد آیت الله خمینی می‌رود. آیت الله خمینی ادعای کودتا توسط حزب توده ایران را قبول نمی‌کند، اما پس از چند بار اصرار برادران امنیتی، با تحقیق پیرامون مسئله موافقت می‌کند!

این موافقت با تحقیق، از سوی آنها که منتظر کوچکترین اشاره برای یورش دوم به حزب توده ایران بودند، به صورت فرمان یورش دوم تعبیر شد.

موافقت نخست را برای دستگیری رهبران حزب، عسگروالادی از آیت الله خمینی گرفته بود و اینکه متکی به اعترافات سراسر دروغ زیر شکنجه، موافقت برای ادامه تحقیق را مبنای یورش دوم به حزب قرار دادند!

مصاحبه‌ای که سال‌ها بعد میرحسین موسوی با مجله حوزه کرده و بر دروغ بودن طرح کودتای حزب توده ایران مهر تأیید نهاد، در حقیقت نوعی طلب برافت بود؛ اما بسیار دیر. فرصت‌های بزرگ برای حفظ دستاوردهای انقلاب از دست رفته و بسیاری از قربانیان این توطئه چهره در تقاب خاک کشیده بودند. کیانوری بخشی از همین مصاحبه میرحسین موسوی را بعنوان سندی دال بر پوچ بودن طرح کودتای حزب توده ایران و افشای توطئه چینی علیه حزب توده ایران ضمیمه نامه خود برای علی خامنه‌ای کرده‌است. این بخش را، که به خط کیانوری و از روی کیهان چاپ تهران (یگانه نشریه‌ای که در داخل زندان توزیع می‌شده‌است) نوشته شده، عیناً در یک کادر و در ادامه نامه ۲۵ صفحه‌ای وی می‌خوانید.

کسانی که با گرفتن فرمان تحقیق به حزب یورش آورده بودند، برای اثبات ادعایی که در پرونده ساخته شده در انگلستان مطرح بود، "طرح کودتای حزب توده ایران"، از همان ابتدا خونین‌ترین و سنگین‌ترین شکنجه‌ها را روی رهبری حزب پیاده کردند تا ضمن گرفتن تأیید کودتا از زبان رهبری حزب، آن را نزد آیت الله خمینی برده و مبنای یورش دوم و سراسری به حزب قرار دهند. تا آنجا که مشخص شده‌است، عوامل اجرائی گرفتن این اعتراف دروغ در کمیته مشترک تهران "علی‌فلاحیان"،

متن نامه افشاگرانه "کیانوری" از زندان اوین

اصل ۳۲ - هیچکس را نمی توان دستگیر کرد، مگر به حکم و ترتیبی که قانون معین می کند. در صورت بازداشت، موضوع اتهام باید با ذکر دلایل بلافاصله کتبا به متهم ابلاغ و تفهیم شود و حداکثر ظرف ۲۴ ساعت پرونده مقدماتی به مراجع صالحه قضائی ارسال و مقدمات محاکمه در اسرع وقت فراهم گردد. متخلف از این اصل طبق قانون مجازات می شود.

آیت الله خامنه ای، رهبر جمهوری اسلامی ایران
«با سلام و شادباش، بمناسبت یازدهمین سالگرد
انقلاب شکوهمند اسلامی ایران

حضرت آیت الله!

من در نظر داشتم که این نامه را پیش از نامه ای که در چهاردهم مرداد ماه ۱۳۶۸ به حضراتان نوشتم، به حضراتان بفرستم، اما در آن هنگام اینجور اندیشیدم که یادآوری این جریانات دردناک شاید سودی نداشته باشد و از اینرو تنها به درخواست بنیادینم بسنده کردم. متأسفانه تاکنون که بیش از ۶ ماه از آن زمان می گذرد، هیچگونه اثری از سرآورده شدن همه و یا دست کم کسی هم از درخواست هایم هویدا نشده است و آنجور که از نمونه های کنونی می توان دید، امیدی هم به آن نمی توان داشت. از این رو، بر آن شدم اکنون که دوستانم و من باید در این بیغوله پیوسیم، دست کم درد سنگین دل خود را درباره آنچه بر ما گذشته است بنویسم. شاید در سرنوشت دیگران که پس از این مانند ما گرفتار خواهند شد، پیامد مثبتی داشته باشد.*

روز پنجشنبه ۱۵ بهمن ماه، بعد از ظهر بدون اینکه ما را پیش از آن آگاه کرده باشند، نمایندگان کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد به اطاق (علی عمومی و من) وارد شدند و از ما خواستند که اگر نظریاتی داریم که مربوط به حقوق بشر می شود، به آنها بگوییم.

من به زبان فرانسه که برای آنان هم قابل فهم بود گفتم که مهمترین اصول حقوق بشر که در اعلامیه جهانی ذکر شده است در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران دقیقاً در نظر گرفته شده است. اما متأسفانه در جریان عمل برخی مراجع قضائی به این مواد بسیار مهم توجه نکرده و آنها را زیر پا می گذارند. در مورد ما متهمان بازداشت شده توده ای هم چنین بوده است.

من به آنان گفتم که خودم چندی پیش در این مورد به رهبر کشور شکایت نامه ای نوشته ام و رونوشت آنرا به شما می دهم. برای آنکه برای مقامات زندانی که بر خلاف عرف بین المللی همراه آنان بودند سوختفام نشود، یک رونوشت دیگر از آن نامه را که در ۱۴ مرداد به شما نوشته بودم، به ایشان دادم.

در پاسخ این سؤال که شکنجه شده ام، پاسخ مثبت دادم، ولی از گفتن جریان دردناکی که در این نامه به آگاهی شما می رسانم، خودداری کردم.

براستی هنگامیکه مواد قانون اساسی میهنمان را که خود شما هم در تدوین آن فعالانه و موثر شرکت داشته اید و ما بطور درست آنرا پذیرفته ایم و امروز هم مورد پذیرش ماست در مورد حقوق و آزادی های افراد و بویژه در آن بخش که مربوط به حقوق بازداشت شدگان است، می خوانم و آن ها را با آنچه بر ما گذشته و هم اکنون می گذرد، برابر می کنم، بی اندازه شگفت زده شده و می اندیشم که مبادا در سایر بخش های زندگی سیاسی و اجتماعی مردم و بویژه حقوق اقتصادی و اجتماعی توده های ده ها میلیونی محرومان کشورمان هم جدائی و دوری میان شعارها و کردارها همین اندازه باشد!

هنگامیکه در اصل ۲۳ قانون اساسی خوانده می شود که:

اصل ۲۳ - تفتیش عقاید ممنوع است و هیچکس را نمی توان بصرف داشتن عقیده ای مورد تعرض و مواخذه قرار داد.

اما در عمل می بینیم و در دادنامه های دادستان انقلاب که در آن برای ما درخواست محکومیت اعدام شده است، می خوانیم که یکی از مواد عمده: «تبلیغات ضد اسلامی از طریق اشاعه فرهنگ مادی گرایانه مارکسیسم» نوشته شده است، بطور ممکن است شگفت زده نشد؟

اکنون حضرت آیت الله اجازه فرمائید این اصل بسیار درست را با آنچه بر سر من و بستگانم گذشته است، برابر نهم. من از شیوه بازداشت دیگران آگاهی ندارم، اما آنچه بر ما گذشته است بازازه بسنده گویا است.

صبحدم روز ۱۷ بهمن ماه ۱۳۶۱ ساعت ۳-۴ پس از نیمه شب گروهی از پاسداران با بازکردن در خانه به اطاق خواب ما در منزل دخترمان ریختند و دستور دادند که من فوراً لباس بپوشم. این آقایان تنها حکم بازداشت مرا در دست داشتند. اما نه تنها مرا، بلکه همسر را هم بدون داشتن حکم بازداشت کردند. به آنهم بسنده نکرده دخترمان را هم که در کارهای سیاسی ما نه سر پیاز بود و نه ته پیاز، او را هم بدون حکم بازداشت کردند. تصور فرمائید که به اینهم بسنده کردند، نه! فرزند ۱۱ ساله افسانه دخترمان و نوه ما را هم بازداشت کردند و همه ما را به بازداشتگاه ۳۰۰۰، یعنی کمیته مشترک دوران شاه که من در آنجا مدت ها (پیش از کودتای ۲۸ مرداد) بازداشت و محاکمه و زندانی شده بودم، بردند.

پس از آزاد شدن افسانه دخترمان (که پس از شکنجه و یکسال و نیم زندانی بدون محکومیت آزاد شد) معلوم شد که آقایان بازداشت کنندگان، در غیاب ما خانه را "غارت" کردند. هر چیز گرانبها را از سکه های طلایی متعلق به افسانه (سکه هایی که طی سال ها بمناسبت اعیاد و روز تولد خود از بستگانش دریافت کرده بود) گرفته، مقداری اشیاء قیمتی که من در سفرهای خود بعنوان هدیه دریافت کرده بودم، تا حتی مدارک تحصیلی من (از تصدیق ششم ابتدائی گرفته تا بالاترین سند علمی من که حکم پرفیسوری آکادمی شهرسازی و معماری جمهوری دموکراتیک آلمان بود)، به غارت بردند و تاکنون که ۷ سال از آن زمان می گذرد، با وجود ده ها بار درخواست افسانه و من، اصلاً کوچکترین اثری هم از آنها پیدا نشده است. ظاهراً آقایان بازداشت کنند ما، این اشیاء گرانبها را بعنوان غنائم جنگی در جنگ مسلمانان علیه کفار برای خود به غنیمت برداشته اند.

این بود "پیش در آمد" بازداشت ما. از این پس، "نمایش دردناک" آغاز و "برده به برده" دنبال می شود.

در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران چنین می خوانیم:

اصل ۳۵ - هرگونه شکنجه برای گرفتن اقرار یا کسب اطلاع ممنوع است. اجبار شخص به شهادت یا اقرار یا سوگند مجاز نیست، چنین شهادت و اقرار یا سوگندی فاقد ارزش و اعتبار است. متخلف از این اصل طبق قانون مجازات می شود.

جای بسی تأسف است برای گذشته و جای بسی نگرانی است برای آینده که این اصل گرانبها زیر لگد پای برخی مسئولان له و لورده شده و احتمالاً در آینده هم خواهد شد.

در مورد اکثر بازداشت شدگان از همان روز اول بازداشت و در مورد من چند روز پس از بازداشت، شکنجه به معنای کامل خود با نام نوین "تعزیر" آغاز گردید. شکنجه عبارت بود از شلاق با لوله لاستیکی تا حد آتش و لاش کردن کف پا. در مورد شخص من در همان اولین روز شکنجه آفتاب شلاق زدند که نه تنها پوست کف دو پا، بلکه بخش قابل توجهی از عضلات از بین رفت و معالجه آن تا دوازده پوست بیاورد، درست ۳ ماه طول کشید و در این مدت هر روز پانسمان آن نو می شد و تنها پس از ۳ ماه من توانستم از هفته ای یکبار حمام رفتن بهره گیری کنم.

نوع دوم شکنجه که به مراتب از شلاق وحشتناک تر است، دستبند قیائی است. تنها کسی که دستبند قیائی خورده می تواند درک کند که دستبند قیائی آنهم ۱۰-۸ ساعت متوالی در هر شب، یعنی چه؟

در مورد من، پس از اینکه شلاق اولیه که با فحش و توهین و توستری و کشیده تکمیل می شد سودی نداد، یعنی آقایان نتوانستند در مورد دروغ شاخدار

من اکنون ۷ سال است که زیر چوبه دار ایستاده‌ام. سوگند به وجدان انسانیم که حتی یک کلمه از آنچه در این تشریح نوشته‌ام، غیرواقعی و حتی زیاده روی نیست.

باز هم خواهش می‌کنم عجله نفرمائید. این داستان هنوز ادامه دارد. چون من باز هم تسلیم نظریات آقایان نشدم، بار دوم، باز هم مرا به اطاق شکنجه بردند. این بار دخترم افسانه را خوابانده بودند و همان فرد پست در برابر چشم "آقایان" مشغول به شلاق زدن به پای برهنه او بود. باز هم مرا پشت در نشانند و به گوش کردن ناله‌های دخترم مجبور کردند و از من خواستند که خواسته آنارا بپذیرم و چون حاضر نشدم بار سوم باز هم مرا شی به اطاق شکنجه بردند. این بار همسرم مریم را دستبند قبانی زده و به سقف آویزان کرده بودند. او پاهایش هنوز روی زمین بود. مرا به پشت در شکنجه گاه آوردند و گفتند اگر اعتراف نکنی، مریم را بالا خواهیم کشید. چون من حاضر به اعتراف نشدم دستور دادند که مریم را به بالا بکشند. من تنها صدای ناله‌های مریم را که چون دهانش با دستمال بسته بود، بطور مبهم شنیدم. پس از مدتی آقای "یاسر" که در درون شکنجه گاه بود فریاد زد متهم از حال رفته، دکتر را بیاورید و مرا به سلول خود برگردانند.

برای اینکه از حقیقت گوئی دور نشوم، پس از چند هفته که بازپرسی‌ها بطور کلی در بخش عمومی‌اش پایان یافته بود، بازپرس مستقیم من آقای "مجتبی" به من گفت که این جریان سوم یک صحنه سازی بود و ناله‌ها را هم "یاسر" با صدای زنانه و مبهم می‌کرده است. پس از دیدار کوتاهی که با همسرم مریم داشتم او هم این حقیقت را تأیید کرد و گفت او را بالا نکشیدند، تنها پنج دقیقه نگه‌داشتند.

حضرت آیت الله

آیا همه این اعترافات در چارچوب "تعزیرات" اسلامی می‌گنجد؟ تا آنجه که من از مسئله تعزیرات" در جزای اسلامی آگاهی دارم:

۱- تعزیر که منحصر زدن تازیانه است و نه شیوه‌های آمریکائی و اسرائیلی آموخته شده به عوامل ساواک شکنجه گر، مانند دستبند قبانی، آویزان کردن به سقف با دستبند قبانی و سایر اقداماتی که در بالا یاد آوری کردم.

۲- تعزیر یک حد مجازات است که در صورت ثابت شدن جرم مانند "حدود" دیگر از طرف حاکم شرع تعیین می‌شود. تعزیر برای گرفتن "اعتراف" آنهم روی یک اتهام بکلی واهی و فرضی و نادرست و اختراعی که در زیر به شرح آن می‌پردازم، اتهام دروغی که پس از اینهمه شکنجه‌ها و زیر پا گذاشتن بنیادی‌ترین اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در مورد متهمین، پوچ بودن و دروغ بودن آن روشن گردید.

همانجور که یاد آور شدم، همه این شکنجه‌ها برای این بود که از افراد برجسته حزب توده ایران این اعتراف دروغ را بگیرند که گویا حزب توده ایران تدارک یک کودتای مسلحانه برای سرنگون ساختن نظام جمهوری اسلامی ایران را می‌دیده؛ تدارک کودتائی که قرار بود در آغاز سال ۱۳۶۲ عملی گردد.

به دید من، آقایانی که این دروغ شاذ را ساخته بودند و این همه شیوه‌های غیر انسانی را برای گرفتن تأیید برای این دروغ شاذ ساخته بودند، این انگیزه را داشتند که "دلیلی" برای درهم شکستن حرسی که در چهار سال فعالیت قانونی خود، علیرغم انواع فشارها، هم از طرف نظام جمهوری اسلامی و هم از سوی نیروهای ارتجاعی و سایر گروه‌های راست و چپ‌نما همواره و بطور تزلزل ناپذیر از انقلاب بی‌دریغ و با همه امکانات دفاع کرده و در همه رفرانندم‌های نظام با رای مثبت شرکت کرده‌است، "توجیهی مردم پسند" بسازند.

دلیل بدون پاسخ برای این دید من، جریان بازجویی شاهد زنده و حاضر آقای محمد علی عمومی است که نه تنها امروز، بلکه بارها و برای اولین بار چند سال پیش تمام جزئیات بازجویی وحشیانه و غیر انسانی را که از او و از آقای عباس حجری بعمل آمده را در نامه‌ای در حدود ۴۰ صفحه بوسیله حجت الاسلام ناصری، نماینده حضرت آیت الله منتظری، برای ایشان فرستاده‌اند و از آن پس هم در موارد بی شمار هرگاه فرصتی پیدا شده، همه مطالب را باطلاع مقامات گوناگون رسانده‌اند.

جریان چنین بود که از سوی بازجویان به آقای محمد علی عمومی و عده‌ای دیگر از کادر رهبری حزب تکلیف می‌شود که گزارش دروغی و ساختگی در این باره که حزب توده ایران (هیأت دبیران کمیته مرکزی که در فاصله میان دو پلنوم همگانی افراد کمیته مرکزی، بالاترین مقام رهبری حزب است) در یکی از چند هفته پیش از بازداشت تصمیم گرفته‌است که تدارک کودتائی را که در بالا شرح دادم، بدهند. به دلیل عدم پذیرش آقای عمومی و دیگران، آنان را در زیر سخت‌ترین شکنجه‌ها قرار می‌دهند. آقای عمومی، یعنی کسی که در دوران طاغوت نه تنها ۲۵ سال، یعنی تقریباً تمام جوانی خود را در زندان‌های مخوف رژیم شاه گذرانده و شکنجه‌های جسمی عجیب و غیر قابل تحمل را تحمل نموده و من از شرح کامل آنچه

ساخته شده که در زیر آنرا شرح خواهم داد از من تأییدی بگیرند، مرا به دستبند قبانی بردند.

۱۸ شب پشت سر هم مرا ساعت ۸ بعد از ظهر به اطاقی واقع در اشکوب دوم می‌برند و دستبند قبانی می‌زدند و این جریان تا ساعت ۵-۶ صبح یعنی تا ۱۰ ساعت طول می‌کشد. تنها هر ساعت مامور مربوطه می‌آمد و دست‌ها را عوض می‌کرد. چون ممکن است شما ندانید که دستبند قبانی چگونه است، آنرا توضیح می‌دهم. این شکنجه عبارت از اینست که یک دست از بالای شانه و دست دیگر را از پشت بهم نزدیک می‌کنند و بین میج دو دست یک دستبند فلزی زده و با کلید آنرا تنگ می‌کنند. درد این شکنجه وحشتناک است. طی ۱۸ شب که من زیر این شکنجه قرار داشتم و دو بار هم در تعویض ساعت به ساعت آن "غفلت" شد و از ساعت ۱۲ نیمه شب تا ۵ صبح به همان حال باقی ماند. (علت اینکه چرا اینقدر طول کشید این بود که من به آنچه می‌خواستند به "زور" اعتراف کنم، تسلیم نشدم)

من ۱۸ کیلو گرم از وزن خود را از دست دادم و تنها پوست و استخوان از من باقی‌ماند، تا آن حد که بدون کمک یک نفر حتی یک پله هم نمی‌توانستم بالا بروم و برای رفتن به دستشویی هم محتاج به کمک نگهبان بودم.

پیامد این شکنجه وحشتناک که هنوز هم باقیست، اینست که دست چپ من نیمه فلج است و دو انگشت کوچک هر دو دستم که در آغاز کاملاً بی‌حس شده بود، هنوز نیمه بی‌حس هستند.

یادآوری می‌کنم که من در آن زمان ۶۸ ساله بودم.

همسر مریم را آنقدر شلاق زدند که هنوز پس از ۷ سال، شب هنگام خوابیدن کف پاهایش درد می‌کند. البته این تنها شکنجه "قانونی" بود که به انواع توهین و با رکیک‌ترین ناسزاگوئی‌ها تکمیل می‌شد (فاحشه، رئیس فاحشه‌ها و...) آنقدر سیلی و توبیخی به او زده‌اند که گوش چپ او شنوائیش را از دست داده است. یادآور می‌شوم که او در آن زمان پیر زنی ۷۰ ساله بود.

خواهش می‌کنم عجله نفرمائید و نیاندیشید که بدترین نوع شکنجه (تعزیر) همین بود. نه، از این بدتر هم دو نوع دیگر بود.

نوع اول شکنجه جسمی بود و آن اینجور بود که فرد را دستبند قبانی می‌زدند و با طنابی به حلقه‌ای که در سقف شکنجه‌خانه کار گذاشته شده بود آویزان می‌کردند و او را به بالا می‌کشیدند، تا تمام وزن بدنش روی شانه‌ها و سینه و دست‌هایش فشار غیرقابل تحمل وارد آورد. درد این شکنجه نسبت به دستبند قبانی ساده شاید ده برابر باشد. حتی افراد ورزیده‌ای مانند دوست عزیز ما آقای عباس حجری که ۲۵ سال در زندان‌های مخوف شاه مردانه پایداری کرد، چندین بار از هوش رفت. آقایان به این هم بسنده نکرده و او را مانند تاب تلو تلو می‌دادند.

دوست هنوز زنده ما آقای محمد علی عمومی که با آقای حجری و ۵ جوانرد دیگر از سازمان افسری حزب توده ایران پس از کودتای آمریکایی-انگلیسی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ زندان افتاده و مانند یارانش ۲۵ سال در همه زندان‌های مخوف شاه معوم مردانه پایداری کرد، شاهد زنده این شکنجه‌هاست. البته نه شاهد دیدار، بلکه خود او زیر این شکنجه‌ها قرار گرفته است.

آقای عباس حجری که مردی ورزیده بود در اثر این شکنجه وحشتناک، دست راستش تا حد ۳/۴ فلج شده بود تا آنجا که نمی‌توانست با آن غذا بخورد.

مرا مسلماً به علت آنکه دیگر جانی برایم باقی نمانده بود از این شکنجه معاف داشتند.

نوع دوم شکنجه روحی بود. این نوع شکنجه که در مورد من عملی شد، از همه شکنجه‌های دیگر دردناکتر بود. این شکنجه چگونه بود؟

پس از اینکه آقایان از تحمیل اعترافات به من با شکنجه‌های و با هدفی که در بالا شرحش را دادم، ناامید شدند، ۳ بار مرا زیر این "آزمایش" قرار دادند.

بار اول مرا به اطاق شکنجه بردند. مریم همسر مرا که چشمش را بسته و دهانش را با دستمالی که در آن فرو کرده بودند، بسته بودند روی تخت شلاق خوابانده و دهان مرا هم گرفتند و در برابر چشم من به پای لغت او شلاق زدن را آغاز کردند. این جریان پیش از شلاق‌زدن‌های شدید مریم که در بالا یادآور شدم بود. آقایان برای اینکه دست خود را به یک چنین کار ننگینی که بدون تردید قابل دفاع نبود، آلوده نکرده باشند، یکی از افراد توده‌ای را، بنام حسن قائم‌پناه را که برای فرار از فشار، تن به پستی داده بود، مامور شلاق‌زدن کردند. پس از نشان دادن این منظره، مرا به پشت در سلول شکنجه گاه بردند و به زمین نشانند و از من اعتراف می‌خواستند تا شلاق زدن به پای همسر مرا که من صیادی ضربات شلاق و ناله همسر مرا می‌شنیدم، پایان دهند. پس از چند دقیقه (۵) چون من حاضر به پذیرش آنچه از من می‌خواستند، نشدم (قبول طرح کودتا) مرا به سلول خودم برگردانند.

این بود یک نمونه از انجام اصول مربوط به حقوق افراد در قانون اسلامی جمهوری اسلامی در "عمل".

حضرت آیت الله

در همان دو سه ماه اول بازداشت، بر اثر فشارهای سنگین، من دوبار دچار خونریزی معده شدم که تنها با کمک سرم مرا از مرگ نجات دادند. شب یازدهم اردیبهشت (اول ماه مه) بازجویم^۱ به من گفت: «ما همه با اسلحه به خانه می‌رویم و در انتظار کودتا خواهیم بود. تو بدان که ما به نگهبان بند یک نارنجک داده‌ایم که اگر صدای یک تیر در شهر بلند شود، او نارنجک را از درون سوراخ در سلول تو به داخل خواهد انداخت.»

پاسخ من با تبسم به او این بود: «امیدوارم شب را راحت بخوابی و فردا صبح همدیگر را خواهیم دید.» جریان بدترستی مانند گفته‌های من پایان یافت که روشن شد که مسئله «کودتای حزب توده ایران» با کنگی بیش نبوده است. انتقال ما به زندان اوین یکسال طول کشید. یکسال، بجای ۲۴ ساعت مندرج در اصل ۴۲ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، یعنی ۳۶۵ بار ۲۴ ساعت. در این یکسال من و همسر و دخترم از هر گونه ملاقات با بستگانمان محروم بودیم و حتی مانند دیگران هم که هفته‌ای یکبار به بستگانشان تلفن می‌کردند، نبودیم. یعنی از این حق هم محروم بودیم.

در زندان اوین

در پایان سال ۱۳۶۲ بخش عمده و پس از چند ماه بقیه زندانیان توده‌ای برای رفتن به دادگاه به زندان اوین منتقل شدیم. در زندان اوین بجای اینکه بر پایه پرونده‌های ساخته شده در بازداشتگاه طبق ماده ۳۲ قانون اساسی دادنامه‌ها در اسرع وقت تسلیم دادگاه گردد، جریان بازجویی با همان تفصیل دوباره از اول شروع شد و همه ما مجبور بودیم که به صفحات دور و دراز پرسش‌ها پاسخ بدهیم، تنها با این تفاوت که در اینجا، تا آنجا که من آگاهی دارم، شکنجه‌های بازداشتگاه تکرار نشد. ولی این واقعیت را باید یاد آور شوم که در جریان بازداشتگاه و اقامت در اوین ۱۱ نفر از اعضای کمیته مرکزی حزب، که بازداشت شده بودند و اسامی آنان را در زیر می‌آورم، بدرد حیات گفتند:

- ۱- آقای رضا شلتوکی
- ۲- آقای تقی کیمنش (این دو نفر جزو آن گروه افسران توده‌ای بودند که ۲۵ سال در زندان‌های شاه معلوم مقاومت کردند.)
- ۳- آقای گایگیک (که در زمان شاه جمعا ۱۵ سال در زندان و یکبار هم با خود شما در زندان بوده و در اولین شب گرفتاری شما که در سلول انفرادی بودید برای شما سیگار آورده بود. بار دیگر هم که حاج آقای مصطفی خمینی، فرزند بزرگ امام را به زندان آوردند و بدون بالاپوش در زمستان سرد در سلول انفرادی افکندند، گایگیک یک پتو از بالاپوش خود را برای ایشان برد و ضمنا یادآوری کرد که او ارمنی است و توده‌ای است. آیت الله حاج آقای مصطفی در پاسخ از او سپاسگزاری کرده و گفتند «در چنین شرایطی این مسایل اهمیت ندارد.»)
- ۴- آقای باباخانی که در زمان طاعوت سال‌ها در زندان بسر برده و مدتی هم با آقای لاجوردی در زندان مشهود بوده است.
- ۵- پرفسور آگاهی، استاد فلسفه
- ۶- حسن قزلبچی، شاعر و نویسنده پیر مرد کرد
- ۷- حسن حسین پورتری
- ۸- علی شناسانی (این دو نفر کارگر قلیبی بودند و هر دو پس از کودتای ۲۸ مرداد چندین سال زندانی بوده‌اند)
- ۹- محسن علوی - دبیر سابقه دار ریاضیات - (آقای علوی پس از ۲۸ مرداد زندانی شد و زیر شکنجه‌های حیوانی جلادان ساواک دست چپش بطور کامل فلج شده و به شانه‌اش آویزان بود)
- ۱۰- آقای انصاری از اهالی ترکمن صحرا و دکتر در علوم اجتماعی و ادبیات ترکمن در اتحاد شوروی

۱- این بازجو به نوشته خود کیانوری در همین نامه، "برادر مجتبی" و یا "حاج سعید" یعنی "سعید امامی"، طراح و مجری قتل‌های سیاسی سال‌های اخیر و از جمله داریوش فروهر، پروانه فروهر، پوینده و مختاری است. این همان شبی است که یورش دوم به حزب توده ایران صورت گرفت و بخشی از هیات سیاسی حزب توده ایران (از جمله فرج الله میزانی، رحمان هاتفی، مهدی پرتوی، فریدون ابراهیمی) در یک خانه دستگیر شدند. به این ترتیب، بخشی از ابهامات پیرامون یورش دوم، با این سند روشن می‌شود.

برایشان گذشته است عاجز و امیدوارم که خود ایشان یکبار دیگر این جریان را باطلاع شما برسانند. همین روش درباره آقایان عباس جبری و رضا شلتوکی و چند نفر دیگر، منجمله شخص من اعمال گردیده است.

یکی از موارد که مربوط به آقای عباس جبری بود پیش از این شرح دادم. در مورد دیگران هم مسلمان به همین جور بوده است. با همین شگردها، تا آنجا که من شنیده‌ام از ۱۲ نفر از اعضای رهبری مرکزی حزب توانستند این اعتراف دروغ را کتبا بگیرند. تنها من علیرغم همه فشارها حاضر به پذیرش این دروغ شاخدار نشدم. به من گفتند که همه اعضای هیات دبیران که در بازداشت هستند، این را پذیرفته‌اند که گویا حزب قرار است روز اول ماه مه (۱۱ اردیبهشت ۱۳۶۲) کودتا را انجام دهد. پاسخ همیشگی من این بود که:

اولا اگر همه افراد حزب هم این را در برابر چشم من بگویند، من این دروغ را نمی‌پذیرم و برآتم که آنها هم زیر همان فشارهائی که به من وارد شده و یا بدتر از آن به این دروغ اعتراف کرده‌اند.

ثانیا آیا این مسخره نیست که حزبی بخواهد با نزدیک به یکصد قبضه سلاح سبک (تفنگ) و مقداری نارنجک و یا دو تیربار سبک در برابر این نیروی عظیم سپاه و ارتش و پلیس و کمیته‌های انقلاب و بسیجیان کودتا کند. شما که ما را خیلی کار کشته و زرنک می‌دانید، چگونه چنین "حماساتی" را به ما نسبت می‌دهید؟

در پاسخ به من گفتند که افراد دیگر (حسن قائم پناه) گفته که شما از شوروی ها مقدار زیادی سلاح گرفته و آنها را احتمالا در جنگل‌های مازندران و در بعضی باغ‌های اطراف تهران و بخشی را در خراسان مخفی کرده‌اید.

پاسخ من این بود که آیا این احقانه نیست که اسلحه از شوروی‌ها به میزان زیاد بگیریم و آن را در جنگل‌های مازندران مخفی کنیم؟ آیا من به تنهایی می‌توانم چنین کاری را انجام دهم؟ آنها هم وضع مزاجی‌ام. آیا یک نفر دیگر هم در میان این صدها بازداشت شده هست که بگوید با من در گرفتن اسلحه و مخفی کردن آن کمک کرده‌است؟ یک نفر هم پیدا نشد!

اگر هم شما عقیده دارید که در یکی از باغ متعلق به دوستان، در اطراف تهران سلاح‌ها پنهان شده، بروید آنها را در بیاورید.

من گفتم که در جریان انقلاب، روزهای ۲۱ و ۲۲ بهمن افراد حزبی که از چند ده نفر تجاوز نمی‌کردند مقداری تسلیح محدود مانند همه مردم جمع کردند که همان وقت آنها را که میزان تقریبیش را در بالا گفتم، در یک خانه یا دو خانه مخفی کردیم تا اگر روزی ضد انقلاب توانست ضربه‌ای به انقلاب وارد سازد، ما بتوانیم با نیروی اندک خود به موازات نیروهای وفادار به انقلاب علیه نیروهای ضد انقلابی وارد عمل شویم.

ثانیا- تمام اسناد و صورت جلسات هیات دبیران، یکجا بدست شما افتاده است. در این صورت جلسات، نه تنها کلمه‌ای از اینکه چنین صحبتی حتی با هزار فرسنگ فاصله شده باشد دیده نمی‌شود، بلکه درست برعکس، درست چند هفته پیش از بازداشت، که از گوشه و کنار می‌شنیدیم و همه رفتار مامورین تعقیب که شب و روز با گروه‌های کاملاً مجهز در تعقیب ما بودند احساس می‌کردیم که مقامات جمهوری اسلامی به علل سیاسی عمومی در صدد وارد آوردن ضربه‌ای به حزب ما هستند و به همین جهت در هیات دبیران باتفاق آراء تصمیم گرفتیم که کادر رهبری مرکزی حزب را بطور غیرقانونی از کشور خارج کنیم و به تشکیلات کوچک مخفی حزب که مسئولیت تدارک فنی این کار را داشت ماموریت داده شد که امکانات تدارک دیده خود را آماده سازد.

حضرت آیت الله!

آیا این خنده آور نیست که کسانی را متهم به تدارک کودتا کنند که درست در همان دوران مورد ادعای آقایان اتهام زننده، این افراد می‌کوشند از کشور فرار کنند!

در گزارش ساختگی که به افراد رهبری زیر شکنجه تحمیل شد، درست از همین افراد بعنوان رهبران بخش‌های سیاسی-تنظیماتی و تبلیغاتی کودتا نام برده شده است و از این بالاتر، حتی لیست "کابینه" پس از پیروزی کودتا را سرهم کرده بودند که در آن گویا کیانوری رئیس جمهور (!)، فلاحتی نخست وزیر، عمونی وزیر خارجه و دیگری وزیر جنگ و...

واقعا تعجب آور است که چه "مغزهای داهیه‌ای" این کمده بی‌مزه را تنظیم کرده بودند. البته تصور نفرمائید که این نامگذاری‌ها تنها به این نامگذاری‌ها باقی مانده بود. در این دوران، در هر بخشی که من را می‌بردند از پاسداران و... نقطه چین در متن است) که البته بعلت داشتن چشم بند، من آنها را نمی‌شناختم یکی توی سر من می‌زدند و می‌گفتند: «حال آقای رئیس جمهور چطور است؟»

۱۱- آقای رحمان هاتفی.

سال از زندگیش تباه شد و فرزند کوچکش (۱۱-۱۳ سالگی) بی سرپرست ماند، زندگیش متلاشی شد و بخشی از دار و ندارش غارت شد.

در اینجا بجا می‌دانم پیش از آغاز جریان محاکمه به دو کمبود جدی در زندان‌های جمهوری اسلامی نه تنها نسبت به زندان‌های کشورهای مردمی و دموکرات (البته به جز امریکای ضد دموکرات و کشورهای دموکرات نمای ماندنش)، بلکه حتی نسبت به زندان ایران در زمان طاغوت یاد آوری کنم.

اول- در مورد دیدار زندانیان با بستگان خود- نه تنها در کشورهای شرقی و مردمی بلکه حتی در زندان‌های شاه معلوم، زندانیان نه تنها از امکان دیدار با بستگان خود برخوردار بودند، حتی دوستان و آشنایان غیر بسته آنان هم می‌توانستند به دیدارشان بیایند. زندانیان حق داشتند از دوستان و بستگان خود هر نوع خوراکی و پوشاکی دریافت دارند. هنگامیکه خود شما در زندان بودید، مسلماً شاهد آن بودید که زندانیان مرفه حتی شام و نهار از منزل برایشان می‌آوردند.

اما در زندان‌های جمهوری اسلامی، تا آنجا که من آگاهم، زندانی تنها امکان دیدار هفته‌ای و یا دوهفته یکبار با بستگان درجه اول خود را دارد (پدر- مادر- همسر- فرزند- خواهر و برادر) و اگر زندانی از داشتن این بستگان درجه اول محروم باشد تنها با اجازه مخصوص می‌تواند از امکان دیدار یک نفر از بستگان درجه دوم خویش بهره‌مند شود. البته دیدار هم همیشه از پشت شیشه و گفتگو بوسیله تلفن است.

دوم- در مورد امکان ارتباط زندانیان در درون زندان- در ارتباط با شلوار مندرس گانگیک ممکن است شما بما بگوئید که خوب چرا خود شما که این وضع را دیدید برای او کمکی نفرستادید. این درست پیامد همان کمبود دوم در زندان‌های جمهوری اسلامی است (البته تا آنجا که من می‌دانم).

البته در مورد زندانیانی که هنوز در جریان بازپرسی هستند، برای جلوگیری از تبانی، جلوگیری از تماس آنان قابل درک است. ولی در زندان اوین که من شاهدش هستم، امکان تماس، حتی سلام و علیک بین زندانیان آشنا که در سلول‌های مختلف هستند (باستثنای بخش عمومی) غدغن است، حتی برای زندانیانی که سال‌هاست محاکمه‌شان تمام شده و حتی برای زندانیانی که مدت‌ها و گاهی سال‌ها در یک سلول با هم بوده‌اند. اگر در سالن ملاقات یا تصادفاً در بهداری بهم برخورد کنند، نه تنها حق سلام علیک هم ندارند، بلکه اگر سلام و علیکی با هم نکنند مورد مواخذه قرار می‌گیرند.

این پرسش بدون پاسخ می‌ماند که این سخت‌گیری و محدودیت آنهم در مورد افرادی با سابقه دوستی و آشنائی (حتی میان همسر، مانند همسر مریم و من) برای چیست و دیدار و صحبت این افراد چه زبانی به مقررات زندان در نظام جمهوری اسلامی می‌رساند. تصور می‌فرمائید که با این گونه سخت‌گیری‌ها، "زندان دانشگاه می‌شود؟"

جریان محاکمه

ظ نمونه دادگاه ما (آقای محمد علی عمونی- آقای مهدی پرتوی- نورالدین کیانوری) مانند همه دادگاه‌های دیگر خود سند گویائی است برای زیر پا گذاردن مواد قانون اساسی از سوی مراجع قضائی.

اصل ۳۵ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران- در همه دادگاه‌ها طرفین دعوا حق دارند برای خود وکیل انتخاب نمایند و اگر توانائی انتخاب وکیل نداشته باشند، باید برای آنها امکانات تعیین وکیل فراهم گردد.

معمولاً در همه دادگاه‌ها شیوه عمل اینست که پس از تنظیم دادنامه از سوی دادستان و ابلاغ آن به متهم، نامبرده وکیل و یا حتی وکلای خود را انتخاب می‌کند و پس از آن اجازه مطالعه پرونده به متهم و وکیل و یا وکلایش داده می‌شود و پس از آن روز جلسه دادگاه تعیین و دادرسی آغاز می‌شود.

در دوران طاغوت که من و شماری دیگر از رهبران و مسئولین حزبمان به بازداشت و محاکمه کشیده شدیم و دادستان نظامی برای من و نفر دیگر (از ۱۴ نفر) تقاضای مجازات اعدام کرده بود، جریان عیناً همینطور بود. ما دوازه وکیل درجه اول تهران را انتخاب کردیم، بطور دسته جمعی. این آقایان حتی بدون دریافت یکشاهی از ما، در تمام مدت محاکمه که چند هفته بطول انجامید، شجاعانه و بی دریغ از ما دفاع کردند و در پایان علیرغم تهدید شاه به قصات محاکمه، یکی از ۳ قاضی

از مرگ ۱۰ نفر (شماره‌های ۲ تا ۱۱) هیچگونه اطلاع‌مسی نداریم و نمی‌دانیم. آنها زیر شکنجه و یا بر اثر شکنجه و یا در پی بیماری جان سپرده‌اند. بطوری که من در بهداری زندان اطلاع پیدا کردم، هیچگونه سابقه‌ای از مرگ آنان و یا بیماری خطرناک در بهداری زندان اوین نیست.

در مورد آقای رضا شلتوکی؛ ایشان مدتی مدید مبتلا به سرطان معده بودند و به همین علت نمی‌توانستند از غذای زندان بجز نان خالی چیزی بخورند. دوستانی که با او در یک بند، در سلول‌های نزدیک به هم زندانی بودند، گفته‌اند که بارها، صدای التماس او را شنیده‌اند که نان می‌خواسته و مسئول پخش غذای زندان از دادن نان اضافی به او خودداری می‌کرده‌است.

پس از انجام محاکمات، در تابستان ۱۳۶۴ که شرح آن را پس از این خواهم داد، چند نفری، از آنجمله آقای حجر-عمونی- شلتوکی- باقرزاده- ذوالقدر (همه از افسران ۲۵ سال زندان کشیده دوران شاه) - بهرام دانش و دکتر احمد دانش و فرج الله میزانی را به یک اتاق در حسینیه منتقل ساختند.

آقای عمونی و دیگران می‌گفتند که از شلتوکی ورزشکار و نیرومند جز پوست و استخوان چیزی باقی نمانده بود و پزشکان هم جز داروی مسکن کاری برای او نمی‌کردند، تا اینکه دیگر امید بی‌زنده ماندنش باقی نمانده بود، او را ابتدا به بیمارستان زندان و بعداً به کمک خانواده‌اش به بیمارستانی در تهران منتقل کردند و پس از آنکه دیگر پزشکان امیدی به زنده ماندنش نداشتند، دوباره به بیمارستان زندان منتقل شد و در آنجا به وضع دردناکی جان سپرد.

پس از مرگ نه جنازه‌اش را به خانواده‌اش تحویل دادند و نه اینکه محل دفن او را به خانواده‌اش اطلاع دادند. حتی به خانواده‌اش غدغن کردند که می‌باید مراسم عزاداری برای او ترتیب دهند.

آقای عمونی خاله زاده آقای شلتوکی است و این اطلاعات را از راه خانوادگی پیدا کرده‌است.

در مورد ۱۰ نفر دیگر، تنها پس از پایان محاکمات که همه ما را از سلول‌های بند ۲۰۹ به بند جدیدی ساخته شده بنام آسایشگاه، که برآستی نام بسیار بی‌مسمائی است، به سلول‌های انفرادی منتقل کردند، آقای عمونی می‌گوید که گانگیک را دیده که چون خود مستقلاً نمی‌توانسته راه برود، دو نفر او را بغل کرده بودند. او یک پیراهن مندرس و یک شلوار از آن مندرس‌تر در برداشته که تمام بدنش از پارگی شلوار پیدا بوده‌است. پس از این تاریخ دیگر هیچیک از افرادی که ما طی چند سال دیدیم، از او خبری نداشته‌است.

چرا او به آن حال و روز افتاده بود؟ آیا در اوین هم همان برنامه شکنجه زندان ۳ هزار تکرار شده بود؟

در هر حال این پرسش باقی می‌ماند که به کسی که در سرمای زمستان بالاپوش خود را به آیت الله مصطفی خمینی می‌دهد، پیروان او حتی یک پتوی پاره نداده‌اند تا آن را به کمر خود ببندند و این راه دراز را در زندان، در آن وضع در برابر چشم ده‌ها و ده‌ها مامور و کارمند عبور نکنند و مورد استهزا قرار نگیرند.

این درد را به چه کسی می‌توان گفت؟ تاکنون من شرمم آمده که حتی بلوستانم این را بگویم.

در اینجا، برای آنکه باز هم از حقیقت دور نیفتم، یادآوری می‌کنم که آنچه مربوط به شخص من است، از بهداری زندان اوین کله‌ای ندارم. چه از لحاظ مداوای عمومی و چه از لحاظ ۴ بار عمل جراحی (دوبار در بیمارستان زندان و دوبار در بیمارستان‌های تهران) در حق من کوتاهی نشده‌است.

از مورد سایر زندانیان توده‌ای هم تا آنجا که من اطلاع دارم، بویژه در ۳-۲ سال اخیر، اگر نه آنچنان که در مورد شخص من بوده، ولی جای شکایت عمده‌ای نبوده‌است.

از زمان انتقال، از زندان ۳ هزار به زندان اوین تا پایان محاکمات در تابستان ۱۳۶۴ و تا چند ماه پس از آن، در سلول‌های انفرادی ۱۸۰ متر در ۲۸۰ متر بوده‌ایم. در برخی سلول‌ها ۲-۳ و در موارد کمی حتی ۵ یا ۶ نفر زندانی بوده‌اند. از هواخوری بکلی محروم بودیم و هفته‌ای یکبار امکان استفاده از حمام داشتیم.

همسر مریم فیروز و من در تمام این مدت دوبار و هر بار چند دقیقه در مقابل بازپرس همدیگر را دیدیم و از دیدار با بستگانمان تا زمان آزادی دخترمان (تزدیک به یک‌سال پس از انتقال) محروم بودیم.

همانجور که در گذشته هم یاد آور شدم، دخترمان افسانه پس از یکسال شکنجه و بازجویی در زندان ۳ هزار به زندان اوین منتقل گردید، بازپرسی مجدداً انجام گرفت و در پایان نمونه دیگری برای نمایشنامه مشهور شکسپیر بنام "هیاوی زیاد برای هیچ" پیدا شد و افسانه بدون محاکمه و محکومیت آزاد گردید و تنها دو

(سرهنک بزرگ امید)، علیرغم دو قاضی فرمایشی دیگر، رای بر برائت کامل ما داد.

البته این رای به بهای بسیار گرانی برای این شخصیت والای انسانی تمام شد. او را پس از مدتی خلع درجه کرده و به زندان محکوم کردند، ولی نام نیک او در تاریخ محاکمات فرمایش دوران ننگین حکومت طاغوت باقی ماند.

پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ هم که عده زیادی از رهبران و اعضای حزب ما به زندان افتادن و آزموده قصاب دادستان نظامی بود، همه متهمان توده‌ای از همین حقوق که در قانون اساسی جمهوری اسلامی در نظر گرفته شده است، برخوردار بودند. ولی در محاکمات ما چند اصل از اصول قانون اساسی جمهوری بطور کامل زیر پا گذاشته شد.

اول اینکه مختصر دادنامه دادستان انقلاب ۲ سال پس از بازداشتمان در اواخر زمستان ۱۳۶۳ به ما ابلاغ شد.

دوم اینکه به ما امکان تعیین وکیل و مطالعه پرونده داده نشد.

سوم اینکه دادرسی‌ها در دهم تیرماه ۱۳۶۴، یعنی درست سه سال و نیم پس از بازداشتمان آغاز شد و دادخواست بدون توجه به تناقضات شکست انگیزی که در پرونده‌های بازپرسی بود، بدون توجه به مواد قانون اساسی در مورد بی اعتبار بودن اعترافات که با اعمال فشار، تهدید و شکنجه گرفته شده است، تنظیم شده است.

در دادخواست دادستان انقلاب بدون توجه به اینکه "بادکنک ساختگی کودتا" بطور مقتضی ترکیب، برای اکثریت افراد درخواست مجازات اعدام بر پایه ادعائی: "قصد براندازی جمهوری اسلامی ایران" شده است.

خنده آور اینست که حتی در مورد اینکه متهمی علیرغم شکنجه و فشار اعتراف به همان دروغ‌های ساخته شده نکرده، بازهم دادستان بر پایه "قصد براندازی جمهوری اسلامی" تقاضای مجازات کرده است.

نمونه: در دادخواست همسر، مریم فرمانفرماییان، زیر ماده ۴ چنین گفته شده است: "دروغگویی و کتمان حقایق در مسیر کلیه بازجویی‌ها"

ملاحظه می فرمایید که دادخواست‌ها تا چه اندازه بدون هیچگونه پایه واقعی تهیه شده است.

از همه اینها خنده دارتر دو مورد زیر است:

۱- آقای فریبرز صالحی در ۸ شهریور ۱۳۶۰، یعنی نزدیک به یکسال و نیم پیش از بازداشت ما، بازداشت شد و از آن روز تا زمانی که اعدام شد (تابستان ۱۳۶۷) در زندان بود.

۲- آقای دکتر فریبرز بقائی در ۱۵ تیرماه ۱۳۶۰ یعنی بیش از یکسال و نیم پیش از بازداشت ما بازداشت گردید و هنوز با وجود دریافت یک درجه تخفیف از اعدام به حبس ابد در زندان است و شب و روز بکار پزشکی در زندان مشغول است.

حتی برای این دو نفر هم دادستان انقلاب به جرم "قصد براندازی جمهوری اسلامی ایران" تقاضای اعدام کرده است. برآستی که شکفت انگیز است.

اینک چند کلمه در باره "قصد براندازی": همانطور که گفته شد، مسئله کودتا بطور مفتضحانه‌ای رسوا شد تا آنجا که حتی در بازجویی گروه دوم از رهبران حزب توده ایران که در اردیبهشت ۱۳۶۲ بازداشت شدند، دیگر از سوی بازجویان مسئله طرح کودتا مطرح نگردید، حتی دادستان انقلاب هم نتوانسته است روی این نکته تکیه کند.

اما در باره "قصد"!

حضرتعالی خوب می دانید که از لحاظ قضائی میان "قصد" و "سوء قصد" تفاوت بنیادی وجود دارد. حتی "سوء قصد" هم ۳ مرحله دارد که برای هر مرحله در صورت اثبات جرم، مجازات جداگانه‌ای در نظر گرفته می شود.

این ۳ مرحله عبارتند از: ۱- فکر و تصمیم به سوء قصد؛ ۲- تهیه وسائل برای انجام سوء قصد؛ ۳- اقدام عملی برای انجام سوء قصد.

تنها قصد ارتکاب جرم هیچگونه جرمی نیست. هزاران نفر در شب و روز قصد می کنند کسانی را که دشمن یا آزار دهنده خود می دانند، خودشان مجازات کنند و حتی به قتل برسانند، ولی پیش از این کاری انجام نمی دهند. اینکه جرم نیست.

از این بگذریم چگونه می توان کسانی را به "قصد براندازی نظام جمهوری اسلامی ایران" متهم کرد که تمام همتشان بر این بوده که پیش از بازداشت از کشور فرار کنند؟ بدون اینکه حتی یک کلمه در باره چنین "قصدی" حتی در دراز مدت با یک نفر از اعضا و یا مسئولین درجه اول حزب صحبتی کرده باشند.

همه اینها نشان می دهد که تا چه اندازه هیکل عظیم این اتهامات و محاکمات و رای‌های حاکم شرع بر روی پایه‌های گلین استوار بوده است.

دادرسی بدون اطلاع پیشین، بدون آگاهی از متن گسترده دادخواست عمومی دادستان انقلاب، بدون وکیل، بدون خواندن پرونده و پیدا کردن تناقضات درون

آن آغاز و طی چند جلسه کوتاه دو ساعتی به پایان رسید. رای دادگاه هم تا امروز که ۴ سال و نیم از آن تاریخ می گذرد به من و آقای عمومی ابلاغ نشده است. باین ترتیب من اکنون چهار سال و نیم است که مانند سال‌های طولانی در دوران مبارزه با رژیم طاغوت روی سکوی زیر چوبه دار ایستاده‌ام و هر روز منتظرم که رای دادگاه که مسلماً اعدام است، به من ابلاغ و بموقع اجرا گذاشته شود.

زندگی پس از دادرسی

دوران ۴۵ سال پس از پایان دادرسی برای زندانیان توده‌ای و از آنجمله من، فرازهای کم بلندی و پر نشیب‌های ژرف و تا حد بدون بازگشت داشته است.

از مدت‌ها پیش از آغاز دادرسی از سوی حوزه علمیه قم یکی از روحانیون بنام آقای موسوی زنجانی با من تماس گرفت و از من در باره مسائل گوناگون مثل مسئله "تعاونی‌ها" و نقد چند کتاب سیاسی مشکوک (ارتباط با دار و دسته مظفریقائی و محافل امریکائی)، مناسبات حزب توده ایران و دکتر مصدق و... تحلیل و اظهار نظر خواستند. من هم در هر مورد با تفصیل و استدلال این تحلیل‌ها را تهیه و در اختیار ایشان می گذاشتم. پس از دادرسی هم تا تابستان ۱۳۶۵ که جریان‌ها را شرح خواهم داد، این همکاری ادامه داشت.

پس از مدتی آقای "رازانی"، دادستان انقلاب از من خواستند که یک سلسله درس‌هایی را برای آشنائی حوزه علمیه قم با مارکسیسم و بویژه کتاب "کاپیتال" کارل مارکس بصورت نوار تهیه نمایم. من به ایشان گفتم که دوستان فرج الله میزانی (که در تابستان ۱۳۶۷ اعدام شد) تخصص در اقتصاد سیاسی دارد و برای این کار از من مناسب تر است. ایشان هم این پیشنهاد را پذیرفتند و از همان زمان آقای موسوی زنجانی هر هفته یک روز به اتاقی که ما (۷ نفر) با هم زندانی بودیم می آمدند و با رادیو ضبط صوت طی دو ساعت مطالبی را که آقای میزانی تهیه کرده بود، روی نوار ضبط کرده و نوشته آن را که طبیعتاً مفصل تر و کامل تر بود از ایشان گرفته و با خود می بردند. کار تدریس جلد اول کاپیتال در مدت نزدیک به ۱۰ ماه پایان یافت و جلد دوم آغاز گردید که با حادثه زیر این جریان متوقف گردید.

بطوریکه آقای موسوی زنجانی می گفت، مسئولین ذیصلاحیت در حوزه علمیه قم از نتایج کار بسیار راضی بودند.

ضمناً در همین دوران بطور تلویحی به ما اینطور فهمانده شد که مسئله اعدام ما دیگر منتفی است. البته بعداً معلوم شد که اینطور نبوده است. شاید در آن زمان تصمیم مقامات عالی اینجور بوده و بعداً به علل سیاسی تغییر پیدا کرده است.

در این دوران وضع ما در زندان عادی بود و از حقوق عمومی زندانیان بدون ترجیح برخوردار بودیم. روزی یکساعت هوا خوری داشتیم و گاهی هم بیشتر. در مورد شخص من که علاوه بر مسائل عمومی، مسئله دیدار با همسر هم مطرح بود، پس از پایان دادرسی بطور نامنظم هر از چندی (دو ماه یکبار) دیداری داشتیم. در تابستان ۱۳۶۵ به یکبار این وضع عادی دگرگون شد. علت آن چنین بود:

آقای مجید انصاری که سرپرست اداره زندان‌های بود، در گفتگویی با خانواده‌های زندانیان سیاسی و بویژه زندانیان توده‌ای که از ایشان خواستار عفو بستگان خود بودند، با لحن بسیار زننده همان اتهامات واهی را که شرخش داده شد، تکرار کرده و در ضمن یک دروغ شاخدار و یک تهمت نسبت به شخص من اظهارداشت. این مصاحبه در روزنامه اطلاعات به چاپ رسید. این دروغ چنین بود: «کیانوری دبیر اول حزب توده در یک جلسه وسیع در حسینیه زندان اوین در برابر زندانیان توده‌ای سخنرانی مبسوطی در رد مارکسیسم و درستی اسلام کرده و در پیامد این سخنرانی عده زیادی از حاضرین در جلسه با شور نسبت به مارکسیسم ابراز انزجار کردند.»

البته این ادعای ایشان بکلی دروغ بود. من طی نامه‌ای بوسیله آقای موسوی زنجانی به ایشان یاد آور شدم که این گفته ایشان دروغ است و اتهام و خواستار آن شدم که آن را در همان روزنامه اطلاعات تکذیب کنند. در مورد پرونده ما هم نوشتیم که بخش اعظم اتهامات مطلبی بی اساس بوده و اگر اعترافات در پرونده ما هست، این اعترافات زیر شکنجه به آنان تحمیل شده است.

آقای انصاری بجای آنکه مانند یک مسلمان واقعی در صدد تصحیح اشتباه خود، لااقل در مورد اتهام نادرستی که به من زده بود، برآید، با کین‌توزی غیر قابل وصفی به آزار نه تنها من بلکه سایر افراد رهبری حزب که در آن اتاق با من بودند، برآمد.

داشته‌اند، مانند حبس ابد، بیست سال، ۱۵ سال و حتی ۵-۶ سال بدون هیچگونه دلیل تازه‌ای اعدام شده‌اند.

آیا همه آنچه در این نامه نوشته‌ام و به وجدان انسانیم سوگند که یک کلمه از آن خلاف واقع و حقیقت نیست، در چارچوب عدالت اسلامی می‌گنجد؟

تنها امید من اینست که این نامه، این پیامد را داشته باشد که اینگونه جریان‌ها در آینده تکرار نشود.

با همان دردهای خوروار روحی که در نامه پیشین نوشتم، نامه خود را با یک پیشنهاد عملی برای اثبات درستی آنچه در این نامه نوشته شده است، پایان می‌دهم.

موفقیت شما را در انجام وظایف بسیار دشوار و سنگینی که در این مرحله بی‌اندازه حساس از زندگی میهن عزیزمان بعهد شما گذاشته شده است، خواستارم.

نورالدین کیانوری ۱۶ بهمن ۱۳۶۸

شبح سرگردان "حاج سعید" بر فراز سر کیهان و موقوفه اسلامی

نشریه "شما"، ارگان موقوفه اسلامی، در شماره ۲۱ مهر ماه خود، شرحی را در تبلیغ یکی دیگر از آثار باصطلاح تحقیقاتی موسسه انتشاراتی کیهان چاپ کرده که جدیداً و پس از همه افشاگری‌هایی که پیرامون ماجرای سعید امامی و برنامه هویت در ایران شده، به بازار آمده است! نویسنده این اثر باصطلاح تحقیقاتی، کسی نیست جز "حسن شایانفر" و آنچه منتشر شده نیز چیزی نیست، مگر جلد دیگری از همان سلسله کتاب‌های "هویت" که سعید امامی هدایتگر و تأمین‌کننده منابع اطلاعاتی آن بود. این منابع نیز مشتق از اوراق بازجویی از روشنفکران و مبارزان سیاسی ایران است که در جمهوری اسلامی تهیه شده و یا برگرفته شده از مدارک جمع‌آوری شده و بازجویی‌های ساواک شاهنشاهی است!

این کتاب "نیمه پنهان" نام دارد و جلد دوم کتابی است به همین نام که در زمان حیات سعید امامی منتشر شده بود!

در این کتاب، احمد مدنی، محمود عنایت، بسیار زیرکانه در کنار مهدی میراشرفی و منوچهر گنجی قرار گرفته و از یک قماش معرفی شده‌اند! نشریه "شما" می‌نویسد که قرار است جلد سوم این کتاب، علیه مهندس بازرگان و نهضت آزادی منتشر شود و این دو را به شاپور بختیار و کودتای نوژه وصل کند!

"شما" می‌نویسد که جلد پنجم کتاب "معماران تباهی" نیز وارد بازار شده است. این کتاب نیز از همان سلسله انتشارات موسسه پژوهش‌های کیهان است. درباره این پژوهش‌ها مراجعه کنید به نامه‌ای که برای انتشار در اختیار راه‌توده قرار گرفته و پرده از ماهیت این باصطلاح پژوهش‌ها بر می‌دارد.

سردبیر نشریه "شما"، یعنی "ترقی"، نماینده مشهد در مجلس و عضو شورای رهبری موقوفه اسلامی، در پایان شرح مشروحی که بر این "شاه‌کار" جدید موسسه کیهان نوشته، چنان که گویی یکی از واحدهای وابسته به موقوفه اسلامی چنین "شاه‌کار" را بیرون داده، از موسسه پژوهش‌های کیهان و "محقق" ارجمند جناب آقای حسن شایانفر [به نوشته شما] تشکر کرده است!

همان فردای روزی که من نامه را برای ایشان فرستادم، مرا از اتاق دسته جمعی جدا کردند و به سلول انفرادی با شرایط بسیار سنگین منتقل کردند. ۱- من ممنوع‌الملاقات با دخترم و همسر شدم؛ ۲- همه کتاب‌ها و یادداشت‌ها و هرگونه وسایل نوشتن از من گرفته شد؛ ۳- هواخوری از من سلب شد؛ ۴- از تلویزیون هم که در اتاق دسته جمعی داشتیم، خبری نبود؛ ۵- آقای انصاری در همان اولین شب به سلول من آمد و به من ابلاغ کرد که چون من در نامه خود ایشان و مقامات قضائی جمهوری اسلامی را زیر سؤال برده‌ام، حکم اعدام من مورد تأیید قرار گرفته و بزودی اعدام خواهم شد.

به این ترتیب، من درست ۴ ماه در پی خبری مطلق ازهمه جا هر شب و هر روز و هر ساعت منتظر احضار برای اعدام بودم. پس از دو سه روز معاون آقای انصاری به سلول من آمد و پس از تهدید زیاد و پرخاش از من خواست که از اعتقاداتم دست بردارم و مسلمان شوم تا در وضع من بهبودی حاصل شود.

پاسخ من به ایشان این بود که «من ترجیح می‌دهم که اعدام شوم تا به پستی ریاکاری و دروغ‌گویی دچار نشوم. من جمهوری اسلامی ایران را دوست می‌دارم و هوادار جدی خط امام هستم و در باره حکم دادگاه در باره خودم هم آن را پذیرا می‌باشم.» همین مطالب را هم در نامه به آقای انصاری نوشتم.

باین ترتیب من چهار ماه درانتظار اعدام و پی‌خبر از همسر بودم و پس از چهار ماه مرا به سلول جمعی بازگردانند. در آنجا آگاه شدم که چند روز پس از انتقال من به سلول انفرادی، افراد دیگر اتاق را هم به سلول‌های انفرادی فرستادند و پس از چند هفته اقامت در سلول انفرادی، آنها را در گروه‌های کوچکتر به اتاق‌های کوچکتر گروهی فرستادند. در مورد آقایان فرج‌الله میزانی و منوچهر بهزادی که هر دو، چه تا آن زمان و چه بعدها برای حوزه علمیه قم فعالیت‌ها را می‌کردند، این اقامت در سلول انفرادی ماه‌های بیشتری ادامه یافت، علتش هرگز برایم معلوم نشد.

در اثر این اقدام آقای انصاری کارهای ما هم برای حوزه علمیه قم تعطیل گردید.

پس از ۸ ماه دوباره اجازه ملاقات با همسر را دادند. او گفت که آقای انصاری پس از دیدار با من به سلول او رفته و پرخاش او را هم مانند من ممنوع‌الملاقات با من و دخترمان کرده و هواخوری هم که او در تمام مدت زندان تا سال ۱۳۶۹ هرگز نداشته است. همسر به من گفت که در این مدت ۸ ماه، ۸ تا ۱۰ نامه برای من نوشته که من تنها پس از انتقال به اتاق عمومی، یکی از این ۱۰ نامه را دریافت داشته‌ام و ظاهراً نامه‌های دیگر بعنوان اسناد نوین ارتکاب جرم و یا "غنائم جنگی" ضبط شده است. با فشارهایی که به سایر دوستان و همسر در پیامد نامه من به آقای انصاری وارد گردید، یکبار دیگر مفهوم این شعر زیبای پارسی واقعیت پیدا کرد:

"گنه کرد دریلخ آهنگری به شوشتر زدن گردن مسگری"

خوشبختانه در این مورد، گردن زدن‌ها به خون کشیده نشد. پس از ۸ ماه درد و رنج وضع به حال عادی برگشت، اما با کمال تأسف وضع به این حال باقی نماند و پس از کمی بیش از یکسال مصداق این شعر بشکل دردناکی به واقعیت تبدیل شد و صدها نفر از افراد بیگناه توده‌ای به جوخه‌های تیرباران سپرده شدند.

حضرت آیت‌الله

همانجور که حضرتعالی آگاهی دارید، در تابستان ۱۳۶۷ پس از عملیات "مرصاد" در ماه‌های خرداد تا مهر ماه عده بسی شماری از زندانیان در زندان‌های کشور و بویژه در زندان‌های تهران (اوین و رجایی شهر) اعدام شدند و در میان آنان تعداد زیادی از زندانیان توده‌ای که نه تنها کوچکترین رابطه‌ای با مجاهدین خلق هرگز نداشتند، بلکه برعکس، همیشه آماج دشمنی آنان بوده‌اند و این دشمنی با زندانیان توده‌ای درست به این علت بود که زندانیان توده‌ای، حتی آنان که به اعدام محکوم شده بودند، همواره از جمهوری اسلامی ایران و خط امام پشتیبانی کردند.

من از تعداد تیرباران شدگان آگاهی دقیقی ندارم، تنها در کنار آن ۱۱ نفر مفقود شدگان که در زندان به درود حیات گفته‌اند، من اسامی ۵۰ نفر از اعدام شدگان را در اختیار دارم و بدون تردید تعداد واقعی اعدام شدگان خیلی بیش‌تر از این شمار است.

حضرت آیت‌الله

"شگفت‌انگیز است که در این "گشتار" نه تنها تعداد معدودی که زیر حکم اعدام بودند، بلکه شمار زیادی از افرادی که محکومیت‌های غیر اعدام

کیانوری، از نگاه محمد علی عموی

عموی: پاره‌ای اقدامات تک روانه وی می‌تواند پایه اساسی یک نقد را تشکیل دهد، چرا که یک اصل مهم به نام اصل رهبری جمعی در حزب وجود داشت که بر اساس آن، همه سیاستگذاری‌ها وظیفه هیات سیاسی حزب است. در هیات دبیران نیز تعدادی دبیر هستند که شعب مختلف هیات سیاسی حزب را اداره می‌کنند و در میان این دبیران یک نفر به نام دبیر اول است. به همین خاطر ما هیچ وقت دبیر کل نداشتیم. دبیر اول ضمن اینکه موقعیت ممتازی در میان کادر رهبری دارد، باید حتما نظریش بر اساس نظرات جمع باشد در حالی که آقای کیانوری در مواردی شخصا تصمیم‌گیری می‌کرد و به نظریات جمع کاری نداشت و این نقد اساسی بر آقای کیانوری همیشه وارد بود.

عصر آزادگان: مخالفت‌های شدید برخی گروه‌های چپ با کیانوری و حزب توده بر سر چه بود؟

عموی: اگر تاریخچه حزب را مرور کنیم، می‌بینیم پس از جدا شدن خلیل ملکی از حزب اختلافاتی به وجود آمد که منجر به ایجاد یک خط سوم در حزب شد. در جریان شکل‌گیری نهضت ملی نیز حزب برداشت نادرست نسبت به نهضت پیدا کرده بود و علت آن این بود که رهبران نهضت ملی گوشه چشمی به ایجاد رابطه با آمریکا داشتند و معتقد بودند که ایران همواره از روسیه و انگلیس ضربه دیده است، ولی آمریکا در این زمینه بسیار مستقل‌تر رفتار کرده است و هیچ‌گاه ایران تحت سلطه و مستعمره آمریکا نبوده است. در مقابل، حزب نیز اگر چه معتقد بود، درست است که انگلیس و روسیه همیشه سلطه خود را بر ایران داشتند و بلایایی که در زمان قاجار بر ایران نازل شده بود از سوی این دو ابر قدرت بود، ولی پیدایش رضاخان قلندر - بویژه پسرش - را باید نتیجه سیاست‌های همین کشور جدیدالولاده یعنی آمریکا دانست. حزب اعتقاد داشت که امینوار به آمریکا بودن در واقع نفت را از جنگ انگلیس خارج کردن و سپردن به آمریکا است. اختلاف دیگر حزب با جبهه ملی در مورد ترکیب کابینه دکتر مصدق بود.

دکتر مصدق در کابینه اول خود کسانی مثل گلشانیان و سرلشکر زاهدی را انتخاب کرده بود که حزب با توجه به شناختی که در مورد آنها داشت، نسبت به کابینه مشکوک شده بود، تا این که ماجرای ۳۰ تیر بوجود آمد و پس از آن کابینه تغییر کرد و به دنبال آن رابطه حزب با جبهه ملی رو به بهبود رفت.

عصر آزادگان: اهداف حزب توده پس از انقلاب اسلامی تا چه اندازه در جهت اهداف نظام جمهوری اسلامی قرار داشت؟

عموی: آرمان‌های حزب در واقع برای حفظ دستاوردهای انقلاب بود و به همین خاطر ما از قانون اساسی جمهوری اسلامی دفاع کردیم در حالی که بسیاری از گروه‌های چپ چنین نکردند.

عصر آزادگان: فکر نمی‌کنید نگاه مارکسیستی حزب توده با انقلاب اسلامی ناسازگاری‌هایی داشت؟

عموی: درست است که اصول و اندیشه ما مبتنی بر شکل‌گیری یک نظام سوسیالیستی قرار داشت، ولی اعتقادمان این بود که رفتن به چنان نظامی به جز گذر از نظام واسطه امکان پذیر نیست. در عین حال ما با توجه به اینکه از قانون اساسی جمهوری اسلامی دفاع کردیم، ولی نظراتی نسبت به پاره‌ای از مواد این قانون داشتیم و امینوار بودیم در شرایطی با متمم‌هایی، بخشی از مواد این قانون اصلاح شود.

به هر حال، ما تمام تشکیلاتمان، مطابق قانون در وزارت کشور ثبت بود و وزارت ارشاد به روزنامه ارگان ما اجازه انتشار داده بود، ولی اینکه چگونه شد وضعیت حزب به اینجا کشیده شد باید بگویم، که اساس دآوری را باید روی گرایش‌های سیاسی متفوق در ایران قرار داد.

عصر آزادگان: بسیاری کیانوری را یک سیاستمدار پراگماتیسم می‌دانند و از این جهت معتقدند این عمل‌گرایی گاه او را به عرصه‌های غیر اخلاق‌گرایانه‌ای در سیاست می‌کشاند.

عموی: بخش اول را قبول می‌کنم، ولی نتیجه‌گیری را خیر. او کاملا عمل‌گرا بود و تنها نقدی که بر کیانوری وارد بود گرایش فردگرایانه بود، ولی غیراخلاقی بودن او را در سیاست نمی‌پذیرم.

عصر آزادگان: برخی از منتقدان، به نقش کیانوری در فروپاشی حزب توده اشاره می‌کنند.

عموی: اگر بخواهم به نقش آقای کیانوری در دستگیری افراد و پاشیده شدن حزب پاسخ بدهم، باید بگویم هیچ نقشی مطرح نیست.

عصر آزادگان: به عنوان آخرین سؤال، درباره ویژگی‌های شخص کیانوری به عنوان یک چهره سیاسی چه سخنی دارید؟

عموی: کیانوری به راهی که طی می‌کرد، عمیقا معتقد بود و بشدت بر روی عقیده‌اش پافشاری می‌کرد. البته نقدهایی بر آثارش وجود دارد و آن هم به علت دآوری‌های غیرمنصفانه‌ای است که در نبود دوستان و همفکرانش، در کتاب خود انجام داده بود.

روزنامه عصر آزادگان گفتگوی زیر را پس از درگذشت نورالدین کیانوری، با محمد علی عموی انجام داد و منتشر ساخت. عصر آزادگان این گفتگو را با عنوان "روس‌ها به کیانوری اعتماد داشتند" منتشر ساخت، اما روز بعد، بدنبال اعتراض عمومی نوشت که عنوان مطلب را خود روزنامه انتخاب کرده و در متن گفتگو نبوده است! گروه سیاسی - خبر درگذشت نورالدین کیانوری از رهبران احزاب توده، که دیروز در اکثر روزنامه‌های کشور به چاپ رسیده، یادآور فعالیت یکی از کهنسال‌ترین احزاب ایران است، که پس از انقلاب اسلامی در سال‌های ۶۲ فروپاشیده شد. در مورد چگونگی فعالیت این حزب و ویژگی‌های شخصی کیانوری مصاحبه‌ای با علی عموی، عضو سابق کمیته مرکزی حزب و از زندانیان سیاسی رژیم گذشته انجام دادیم که می‌خوانید:

عصر آزادگان: زندگی سیاسی و رهبری کیانوری را بر حزب توده چگونه ارزیابی می‌کنید؟

عموی: با توجه به حضور مستمر و چند دهه‌ای آقای کیانوری بویژه در کادر رهبری، وی یکی از برجسته‌ترین افراد در کادر رهبری حزب بود. کیانوری یکی از چهره‌هایی است که با وجود داشتن شرایط مناسب خانوادگی و تحصیلی که می‌توانست به واسطه آن امتیازاتی بدست آورد، به خاطر آرمان‌هایش زندگی خود را در گرو این مبارزه گذاشت. پس از ترور نافرمان شاه، که سعی کردند آن را به حساب حزب بگذارند، آقای کیانوری بازداشت و زندانی شد. وی پس از آزادی نیز همچنان به فعالیت خود ادامه داد، تا این که پس از کودتای ۲۸ مرداد باز هم سرکوب شدید حزب آغاز شد و سازمان افسری حزب ضربه سنگینی خورد و بسیاری از ما دستگیر شدیم.

پس از کودتای ۲۸ مرداد آقای کیانوری منزل ثابتی نداشت و همواره خانه به خانه می‌گشت تا اینکه در سال ۱۳۳۴ مجبور شد جلائی وطن کند.

ایشان تا فروردین سال ۱۳۵۸ مدتی در شوروی و سپس در آلمان دمکراتیک بود، ولی همچنان در رهبری حزب حضور داشت و به عبارتی از فعال‌ترین و پرکارترین دبیران حزب بود.

البته، تعریف از این خصوصیات مثبت به هیچ وجه نافی ضعف‌ها و کاستی‌های او نیست. همان طوری که هر انسانی در عمل مرتکب اشتباه می‌شود، آقای کیانوری نیز اشتباهاتی داشت. در دهه ۴۰ به علت پاره‌ای اختلافات آقای کیانوری از سمت‌های تعیین‌کننده در رهبری حزب فاصله داشت، ولی پس از تغییر رادمنش و جایگزینی ایرج اسکندری به عنوان دبیر اول، وی وارد هیات سیاسی حزب شد.

عصر آزادگان: کیانوری در خارج از کشور چه سمتی در تشکیلات حزب داشت؟

عموی: آقای کیانوری (پس از بازگشت دوباره به ترکیب رهبری حزب) تشکیلات حزب را در اروپای غربی و ایران اداره می‌کرد. در پائیز ۵۷ (با اوج گیری روند انقلابی در ایران) نیز رهبری حزب صلاح دید که دبیر اولی حزب را به عهده کسی بگذارد که از توانایی کافی برخوردار باشد. در نتیجه آقای کیانوری انتخاب شد.

پس از نوروز ۵۸ (پیروزی انقلاب و سرنگونی نظام شاهنشاهی) او از مهاجرت اجباری به میهن بازگشت و فعالیت مجدد خود را آغاز کرد، تا اینکه در بهمن ۱۳۶۱ رهبران حزب دستگیر و بازداشت شدند.

آقای کیانوری تا سال ۷۰ در اوین بازداشت بود و پس از آن تا سال ۷۵ در آپارتمانی به همراه همسرش تحت مراقبت ویژه قرار داشت و در سال ۷۵ نیز به منزلش در خیابان سنائی بازگشت.

عصر آزادگان: بسیاری معتقدند که رهبری کیانوری، حزب تحت رهبری او را به بحران کشید.

عموی: رخدادهایی که در سطح جهانی به وجود آمد و مسائلی که در داخل رخ داد و ایراد اتهامات خلاف واقع به حزب، همه و همه دست به دست هم داد و بحران حزب را به وجود آورد که پدید آورنده آن تنها آقای کیانوری نبود، بلکه به سیاستگذاری روز در داخل نیز ارتباط داشت.

عصر آزادگان: مهمترین نقدهایی که از داخل یا خارج حزب توده بر آقای کیانوری شده، چیست؟

من با قاطعیت می گویم:

کیانوری بشدت شکنجه شده بود!

روزنامه "آفتاب امروز"، که پس از توقیف روزنامه "سلام" و با همت بخشی از کادر تحریریه این روزنامه منتشر می شود، در شماره ۱۸ آبان خود و در ارتباط با درگذشت نورالدین کیانوری، گفتگویی با محمد علی عمونی انجام داده و منتشر ساخت. متن این گفتگو را نیز در زیر می خوانید:

— شما از چه وقت کیانوری را می شناختید؟

عمونی: من به اعتبار عضویت در حزب توده ایران با ایشان آشنا بودم. آقای کیانوری از مسئولین و عضو کمیته مرکزی بودند و من در تشکیلات افسران. البته در این تاریخ ارتباطی با هم نداشتیم. در سال ۱۳۳۳ بنده به اتفاق جمعی از اعضای حزب توده ایران دستگیر شدیم. بعد از ۲۵ سال، یعنی در سال ۵۷ با افشار مردم از زندان آزاد شوم و تجدید فعالیت علنی حزب موجب شد با دیگر دوستانی که از مهاجرت اجباری از خارج به ایران بازگشتند و دوستان آزاد شده از زندان دور هم جمع شدیم. در اینجا بود که با آقای کیانوری به مدت ۴ سال، یعنی از اوایل سال ۱۳۵۸ تا زمان دستگیری ایشان، به عنوان رهبر حزب و من به عنوان عضو هیات سیاسی با یکدیگر جلسات مکرر داشتیم. از سال ۶۱ که من و تعداد کثیری از اعضا و فعالان حزب دستگیر شدیم نیز با ایشان در زندان به سر می بردم.

در زندان نیز متأسفانه با فشارهایی که به وی وارد کردند آن اعترافات را کرد که همه دیدیم اعترافاتی که بیشتر خوراک برای تماشای داشت تا ارزش خبری. من به صریح قاطع می گویم که کیانوری در زندان تحت فشار شدید و سوء رفتار قرار داشت. حتی ایشان بعد از این که مراحل بازجویی را سپری کردند نامه ای به مسئولان نوشتند و طی آن به صراحت بیان کردند این اعترافات به زور گرفته شده است. ما هم این را به گالیندویل (نماینده کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل) گفتیم. او در زندانی که من و کیانوری بودیم به دیدنمان آمد و در آنجا کیانوری آسیب هائی را که به او وارد شده بود مطرح کرد.

— چگونه کیانوری از زندان آزاد شد؟

عمونی: در تیر ماه سال ۶۴ ما را به جانی بردند به نام دادگاه که نه وکیل داشت و نه پرونده خوانی داشت، تنها ورقه ای به ما دادند به نام کیفرخواست و بعد هم بدون ابلاغ هیچ ورقه کتبی دادگاه انقلاب اعلام کرد که حکم ما اعدام است. ما به مدت ۴ سال به انتظار اعدام بودیم تا سال ۶۸ که با آمدن گالیندویل قرار شد دادگاه تجدید نظر تشکیل شود. تا آن زمان از تجدید نظر خبری نبود. بعد به ما گفته شد که می توانید وکیل داشته باشید. در سال ۷۰ بنا به درخواست کیانوری و مریم فیروز (فرمانفرما) از آنجائی که با هم در زندان بودند و مایل بودند تا با هم باشند و در زندان چنین امکائی نبود، آپارتمانی در اختیار آنان قرار داده و آنها تحت مراقب وزارت اطلاعات در آن آپارتمان بسر می بردند.

— حکم کیانوری از اعدام تقلیل یافت و انتقال به یک آپارتمان تبدیل شد. آیا دادگاه تجدید نظر در این خصوص تشکیل شد؟

عمونی: خیر، هیچ دادگاهی بعد از همان دادگاه اولی که اشاره کردم تشکیل نشد، تنها یک روز به ما گفتند که از طرف مقامات بالا خواسته اند تا پرونده شما بسته شود.

مدتی امیرانتظام و کیانوری در این آپارتمان تحت نظر بودند. زمانی که خانم فرمانفرما برای مرخصی استعلاجی به منزل دخترش رفته بود کیانوری و امیرانتظام با هم در آن آپارتمان با هم به سر می بردند اما بعد از مراجعه خانم فیروز، امیرانتظام از آنجا منتقل شد و این دو با هم در آن آپارتمان بودند. تا سال ۷۵ و آزادی کامل که آپارتمانی در خیابان سنائی اختیار کرده و با هم در آنجا به سر می بردند.

— علت دستگیری کیانوری چه بود؟

عمونی: به من اتهام جاسوسی زده شد. من که ۲۵ سال در زندان شاه بودم، بعد از چند سالی مجدداً دستگیر و دوباره ۱۲ سال در زندان بسر بردم نمی توانستم با کسی ارتباط برقرار کنم که بتوانم جاسوس باشم. کیانوری هم همانطور که در دفاعیاتش نوشته بود ارتباط با سفارت شوروی داشته، اما خبر محرمانه ای نداده، بلکه خبری بوده مربوط به گزارش در باره یک فانتوم امریکائی و مسائل مربوط به ساخت آن که اصلاً ربطی به ایران نداشته است. به وی اتهام تبلیغات بر علیه اسلام زده بودند که چنین نبود، بلکه حزب بعد از انقلاب سعی می کرد کاملاً در خط باورهای مردم حرکت کند.

— از سال های آخر عمر کیانوری بگوئید.
عمونی: من ارتباطی با ایشان نداشتم و از چگونگی مرگ وی نیز مطلع نیستم.

— انتقادات زیادی به عملکرد سابق وی و حزب توده در جریان کودتای ۲۸ مرداد و بعد از این، یعنی تبعیت از سیاست های شوروی وارد است. شما چه می گوئید؟

عمونی: به نظر من دلیل این عدم رویکرد محدودیت هائی بود که بر ایشان وارد شده بود. از سال ۷۵ که ایشان بیرون آمد من حتی یکبار هم ایشان را ندیدم.

یک سوء تفاهم جدی بین نهضت ملی و حزب توده وجود داشت، تا آن موقع همه از حزب انتظار داشتند تا با کودتاچیان بجنگد. ما از یکسال قبل از کودتا نیز توطئه هائی را که در درون ارتش روی می داد به دکتر مصدق گزارش می کردیم و به شدت احساس مسئولیت می کردیم.

بعد از کودتا جمعی خود را توجیه کردند، البته حزب در این مورد قصور داشته، اما بدون تردید دولت مصدق نیز تقصیر داشته است. امروز کوتاهی های دوستان ملی ما نیز در تاریخ مطرح است. حزب رقبای زیادی داشت، به خصوص نیروی سوم که مثلاً طرفدار خلیل ملکی هستند، اینها همواره مواضع تند و بحث های یک طرفه ای را مطرح می کردند، ولی ما تنها بعد از سال ۵۷ بود که توانستیم بخشی از دفاعیات خود را مطرح کنیم. به هر حال امینواریم تاریخ در این زمینه قضاوت درست خود را داشته باشد.

شنیده شده است که یادداشت ها و خاطرات کیانوری آماده انتشار است. عمونی: وی در زندان یادداشت هائی از خاطرات خود تهیه کرده بود، چنانچه بعد از انتشار یادداشت خاطرات در صفحه آخر وعده داده بود که بقیه این نوشته ها در دست انتشار است.

بازتاب درگذشت نورالدین کیانوری در خارج کشور!

جمعی از اعضا و هواداران حزب توده ایران، سازمان فدائیان خلق ایران - اکثریت - و روشنفکران و روزنامه نگاران مقیم خارج کشور، پس از درگذشت نورالدین کیانوری، اطلاعیه ای را با متن زیر امضاء کرده و در اختیار مطبوعات گذاشتند.

«دکتر نورالدین کیانوری شخصیت برجسته حزب توده ایران و یکی از مبارزان پیگیر و نامدار تاریخ معاصر، در میهن خود غریبانه درگذشت. ما تأثر عمیق خود را از فقدان این مبارز خستگی ناپذیر اعلام داشته و این سوگ را به خانواده کیانوری و بویژه به همسر و همزیم وفادار ایشان سرکار خانم «مریم فیروز» تسلیت می گوئیم.» امضاء کنندگان این نامه که اسامی آن ها در زیر آورده می شود، سپس تأکید می کنند که یاد و خاطره کیانوری، که بدلیل پایبندی به ایده آل ها و باورهای خود تحت شکنجه و آزار دژخیمان قرار گرفت، پایدار و ماندگار خواهد بود.

این اطلاعیه را افراد زیر امضاء کرده اند:

داوود آذری، فرزانه آریانپور، علی آقامیر، یوسف ابراهیم (آرام)، ایراندخت ابراهیمی، داوود ابراهیمی، مصطفی احمدی، مرسله اخلاقی، عبدالرحمان اسماعیل پور، محمد اسمتی، احمد اشرف، هوشیار امامی، کامران امینی، محسن امینی، مهین اندامی، صادق انصاری، محرم ایمان، دانش باقرپور، محمد طاهربرهون، برزو بقائی، ناصر بنائی، اسد ترابی، حسین تقوی، ماشاء الله جاسمی، رسول جباری، اردشیر جم نشان، ذبیح الله حجت زاده، جلیل حسینی، طاهر حشمت، احترام حیدریان، علیرضا خاکپور، بیژن خسروانی، رقیه دانشگاهی، حسین دنیاگرد، احد، نسرین دویز، اکبر دوستدار، منوچهر رحیمی، ایرانه رحیمیان، مسعود رحیمیان، ایرج رشیدی، بهمن رنجبر، محمود روغنی، حشمت رئیسی، علی اصغر زارع، هرمز زمانی، حسن زهتاب، ملیحه زهتاب، ماشاء الله سلیمی، توفیق سهرابی، ژیللا سیاسی، اسد شیرین کام، مسعود شیرین کام، عبداً الله صداقت، فرهنگ طباطبائی، علیرضا طاهری، جمشید طاهری پور، بیژن طلوع، داریوش ظفری، وحید عبداللهی، محمد صادق عسگری، اسد عصری، ایرج عصری، مظفر علی عباسی، میرحمید عمرانی، علی غمگسار، نادره غنی اوغلی، باقر فاطمی، حمید فام نریمان، محمد فرزانه، علی فرهادی، فریده فرید تنکابنی، حمزه فلاحتی، امیرقاسمعلی زاده، سرور کاتوزیان، صادق کارگر، محمد کاظمی، مازیار کاکوان، محمود کرد، عبداً الله کردپور، کریم، بهزار کریمی، کمالی، سعید کوشک جلالی، بهرام گیلکی،

بازرسان و کارشناسان ساختمان که بعنوان کارمند دولت مسئول کیفیت فنی بسیار بد ساختمان‌ها هستند، به عنوان "قاتلان" نام برد.

تورکیه - دست دراز ناتو به سوی قفقاز

تیر غیب زلزله درست هنگامی بر کالبد ترکیه وارد آمد که این کشور در آستانه ورود به یک ماجراجویی خطرناک سیاسی-نظامی بود. گروه‌ها و محافل قدرتمندی در آمریکا و انگلستان قصد داشتند از ترکیه به عنوان دست دراز خود برای خفه کردن روسیه استفاده کنند. در روسیه این سیاست بعنوان نتیجه منطقی جنگ ناتو علیه یوگسلاوی و پیشروی ناتو به عنوان کشوری که ارتباط تاریخی و منافع مشخصی در قفقاز و آسیای میانه دارد، برای اجرای چنین نقشه‌هایی دارای ظرفیت‌ها مناسب است. در اوایل سال جاری میلادی جمهوری سابق شوروی آذربایجان خواست خود مبنی بر ورود به چرخه کشورهای عضو ناتو را اعلان نمود و از نیروهای ترکیه‌ای ناتو برای استقرار در قلمرو خود دعوت بعمل آورد. در صورتی که این دعوت عملی می‌گردد، نیروهای ناتو عملاً در مرزهای روسیه مستقر می‌شوند.

ترکیه به خاطر موقعیت ژئوپولیتیکی خاصش بعنوان منطقه ایده‌آل برای تهاجم به خاور میانه، قفقاز و آسیای میانه شناخته شده است. حملات هوایی آمریکایی‌ها و انگلیس‌ها علیه عراق در گذشته و حال از پایگاه‌های نظامی مجهز ناتو در ترکیه انجام می‌گیرد.

ترکیه همچنین در مرکز سیاست تسلط بر نفت و گاز منطقه قرار دارد. کنسرن‌های نفتی انگلیسی و آمریکایی قصد ساختن خط لوله جدیدی را دارند تا رقیبی برای خط لوله موجود که نفت آسیای میانه را از طریق روسیه منتقل می‌کند، ایجاد کنند. بعثت روابط بحرانی بین آمریکا-انگلیس و ایران، کنسرن‌های نفتی با سماجت تمام مسیر ترکیه را مطرح می‌سازند. این قصد غربی‌ها تا حال با مقاومت شدید روسیه روبرو بوده است و یکی از دلایل تلاش غرب برای ایجاد بی‌ثباتی پیرامون روسیه، خواست غرب برای شکستن مقاومت روسیه در برابر این پروژه است.

ناتوانی دولتمردان

سهم نخبگان سیاسی و نظامی ترکیه در پیامدهای فاجعه آمیز زلزله اخیر کمتر از خود زلزله نبود. در حالی که متخصصان بین‌المللی از سال‌ها پیش بروز زلزله بزرگی را پیشگویی و در مقابل نتایج آن اعلان خطر نموده بودند، دولت‌های ترکیه طی ۲۰ سال گذشته مطلقاً هیچگونه طرحی برای مقابله با زلزله احتمالی تدارک ندیده بودند و هیچ طرحی برای حفظ جان و مال مردم در مقابل این خطر بالقوه تهیه نشده بود.

حتی ارتش ترکیه نیز بطور مفتضحانه‌ای ناتوانی خود را به نمایش گذارد. این بزرگترین نیروی پیاده‌ناتو قادر به ارائه خدمات نجات و امداد رسانی موثر هم نبود. قسمت اعظم عملیات نجات و کمک‌رسانی و همچنین تامین مایحتاج بازماندگان زلزله توسط گروه‌های کمک خارجی اجرا شد.

براساس ارزیابی صاحب‌نظران، نقش مرکزی و محوری ارتش در جامعه ترکیه بخاطر بروز چنین تصویر ضعیف و ناکارایی متزلزل شده است. حتی این امکان وجود دارد که با بحرانی شدن اوضاع در ترکیه، ارتش به نمایش قدرت خشونت آمیزی در مقابل مردم دست بزند.

انتقادات مردم از وزیر بهداشتی، "عثمان دوروم"، را زلزله تشدید کرد. او از حزب افراطی راستگرای "حرکت ملی" است. پس از زلزله او در ملاء عام چنین عنوان کرد که اجازه ورود کنسرو خون از یونان به ترکیه را نخواهد داد چون خون یونانی باعث آلودگی خون ترکی خواهد شد! حزب او که دومین حزب بزرگ در ائتلاف دولتی است توسط آلب ارسلان ترکش بنیانگذاری شده است. همین شخص گروه فاشیستی گرگ‌های خاکستری را نیز سازماندهی نموده است. این گروه از پشتیبانان سرسخت "پیشروی ترکیه در شرق" است.

دولت ترکیه ادعا می‌کند که با وجود فاجعه زلزله "اصلاحات ساختاری" صندوق بی‌المللی پول را مراعات خواهد کرد، علیرغم اینکه دولت از ناآرامی‌های سیاسی بیمناک است. در حال حاضر دولت ترکیه و ص.ب.پ. قصد مذاکره در مورد اعتباری به مبلغ ۳۳۰ میلیون دلار دارند. این رقم حداکثر یک صدم مبلغی است که برای بازسازی مناطق زلزله زده مورد نیاز است. در حالی که خسارات تا ۴۰ میلیارد دلار تخمین زده می‌شود، دولت قصد هر چه کوچکتر نشان دادن خسارات را دارد و رسماً هزینه بازسازی را ۲ میلیارد دلار اعلان کرده است. همزمان دولت تاکید نموده است که سیاست پولی سختگیرانه مورد نظر ص.ب.پ. را اجرا خواهد نمود. ■

لاهرودی، حسن ماورانی، علی محجوبی، ملیحه محمدی، عطا الله مخبردوران، سیروس مددی، گلمراد مرادی، بهروز مطلب زاده، آذر معتقدی (میزانی)، رامین معلم، فریده مقدم، احمد مقصودلو، منوچهر مقصودنیا، مهرداد ملکی، علی مهدی گسور، رسول مهدی زاده، مسعود میراشد، جعفر ناصر غرائی، رضا نافعی، حسین نعمتی، مهدی نفی، فرخ نگهدار، علی واحدی، طهماسب وزیری، مرتضی هاشمیان، کاوه هامونی، سید علیرضا یکتا، عفت طاهباز، امیر ممینی.

همچنین، پس از اعلام خبر درگذشت "نورالدین کیانوری"، راه توده "چندین پیام و فاکس تسلیت و یادبود کیانوری دریافت داشت، که خبر دریافت آن بدین وسیله اطلاع داده می‌شود.

از سوی جمعی از رفقای افغان نیز فاکسی به مضمون گرامی داشت رفیق کیانوری دریافت شده است.

همچنین، بمناسبت درگذشت نورالدین کیانوری مراسم یادبودی در خارج از کشور برپا شده است.

آلمان - برلین - بموجب اخبار و گزارش‌هایی که تاکنون در اختیار "راه توده" قرار گرفته، در شهر برلین آلمان مراسم یادبود نورالدین کیانوری با شرکت جمع زیادی از توده‌ای‌ها و فدائیان اکثریت برگزار شد. سخنرانان اصلی این مراسم ژیلای سیاسی و جمشید طاهری پور (از حزب توده ایران و سازمان فدائیان خلق ایران-اکثریت) بوده‌اند و تعداد شرکت‌کنندگان در مراسم بین ۲۵۰ تا ۳۰۰ نفر برآورد شده است.

آلمان - شهر کلن - همچنین، بموجب فراخوانی که یک نسخه آن به دفتر راه توده رسیده، قرار است در شهر کلن آلمان و در محل "بورگسنتروم" این شهر نیز مراسم یادبود نورالدین کیانوری در تاریخ ۱۲ دسامبر برگزار شود. ساعت آغاز این مراسم ۳ بعد از ظهر اعلام شده است. در داخل کشور نیز یادبودهایی برپا شده است که در اطلاعیه راه توده (چاپ دوم) اخبار آن را می‌خوانید.

سوئد - در شهر "گوتنبوری" سوئد نیز مراسم مشابهی با شرکت نزدیک به ۸۰ تن برگزار شده است. ■

پیامدهای سیاسی زلزله در ترکیه

روزنامه NS

ترجمه: پ. شاهین

شدت زلزله ۱۷ آگوست ترکیه به حدی بود که توانست کشور ترکیه را از دیدگاه‌های مختلفی بلرزاند! این زلزله که مرکز صنعتی کشور را ویران ساخت خساراتی بالغ بر ۴۰ میلیارد دلار برجای گذاشت. از سوی دیگر، این زلزله ضربه سختی بر هدف تبدیل ترکیه به تخته پرش تهاجم ژئوپولیتیکی به روسیه بود و بی‌ثباتی در قفقاز و آسیای میانه بود.

در این زلزله شهرهای پرجمعیتی مانند ایزمت، بورسا، آداسارپی و حتی استانبول صدمه دیدند. قسمتی از شهر بندری "گلچک" در دریای مرمره فرو رفت و در کنار آن مهمترین پایگاه نیروی دریایی ترکیه نیز نابود شد. در منطقه زلزله زده که تا قبل از زلزله ۳۵٪ از تولید ناخالص ملی ترکیه در آن تولید می‌شد، زندگی اقتصادی عملاً متوقف شد. زیرساخت اقتصادی منطقه اعم از راه‌ها، شبکه‌های برق، مخابرات و غیره که قبل از زلزله هم در وضعیت بسیار نامساعدی بودند، متحمل صدمات سنگینی شدند. پالایشگاه ایزمت که تامین‌کننده قسمت اعظم فرآورده‌های نفتی کشور بود بشدت خسارت دید.

تلفات انسانی بالغ بر ۴۰ هزار نفر اعلام شد و بیش از ۲۰۰ هزار نفر بی‌خانمان شدند.

کیفیت بسیار نازل فنی ساختمان‌ها بویژه باعث افزایش شدید تلفات انسانی شد. این امر نارضایتی سیاسی در کشور را به میزان فوق‌العاده‌ای بالا برد. بر موج این نارضایتی و خشم عمومی بود که روزنامه پر انتشار "حریست" از

یکی از همکاران "راه توده"، با شرکت در کنفرانس علمی درباره وضع ایدئولوژی سرمایه داران در دوران تئولبرالیسم، گزارش زیر را جهت انتشار در اختیار ما گذاشته و وعده داده است پیرامون مباحث این کنفرانس در آینده مقالاتی تهیه و ارسال خواهد داشت. موفقیت ایشان را آرزو داریم.

ریگان‌یسم تبلیغاتی در خدمت ایدئولوژی "تئولبرالیسم"

روزهای ۱۳ و ۱۴ اکتبر ۱۹۹۹ در شهر "ووپرتال" آلمان، به ابتکار بنیاد مارکس انگلس در این شهر و با شرکت دانشمندان فلسفه و جامعه‌شناسی از دانشگاه‌های مختلف آلمان، یک کنفرانس علمی برگزار شد. این کنفرانس که در دانشگاه شهر "ووپرتال" برگزار شد، هدف خود را بررسی این نکته قرار داد که آیا سرمایه‌داری در دوران اخیر رشد خود فاقد ایدئولوژی است؟ شناخت و آگاهی اجتماعی از این امر، چگونه است؟

از جمله رساله‌هایی که در این کنفرانس ارائه شد، رساله پرفسور "کونینگ" از دانشگاه فرانکفورت درباره نقش روابط عمومی در انتقال ناخودآگاه ایدئولوژی طبقات حاکم بود. عنوان این رساله «رونالد ریگان، به مثابه یک "کاپوی" (وسترن) است».

او در ابتدا با توضیح تحقیقات دانشمندان آلمانی در نیمه اول قرن حاضر، از جمله "آدنو"، به توضیح تاریخچه "ریگان‌یسم تبلیغاتی" در این قرن در آلمان پرداخته و نشان می‌دهد که در سال‌های دهه سوم و چهارم این قرن، دستگاه تبلیغاتی نازیسم، با ایجاد نقش پدر و اتوریته‌ای "کاریسمایی" از هیتلر، توانست ریشه اصلی ناهنجاری‌های اجتماعی و به‌ویژه بحران اقتصادی کشور و بیکاری میلیونی مردم را بپوشاند و برای آن ریشه‌ای کاذب ایجاد سازد، چنانکه گوئی ریشه این بیکاری نه ناشی از بحران اقتصادی نظام سرمایه‌داری وقت، بلکه حضور و نقش منفی یهودیان است. [آمری که اکنون نیز، با تشدید بحران اقتصادی، از سوی احزاب دست راستی آلمان، در همین کشور و با بزرگ نمائی نقش خارجی‌ها در آلمان دنبال می‌شود].

بدین ترتیب نازیسم توانست به کمک سرمایه‌داری بزرگ آلمان و از طریق بکارگرفتن وسایل ارتباطی عمومی که در آن "رادیو" بعنوان پیشرفته‌ترین وسیله ارتباط جمعی وقت نقش مرکزی داشت، افکار عمومی را در خدمت اهداف سرمایه‌داری بزرگ آلمان قرارداد و با جنگ جهانی دوم بکوشد دلائل شکست جنگ جهانی اول را در افکار عمومی واژگونه جلوه دهد. [همین نقش را اکنون تلویزیون و اینترنت برعهده دارند]

در آن دوران، از جراحات روحی ناشی از شکست در جنگ جهانی اول، برای دامن زدن به گرایشات نژادپرستانه و ناسیونالیستی-شوینیستی بهره گرفته شد. همین هدف را سرمایه‌داری در سال‌ها ۵۰ و ۶۰ این قرن به کمک نظرات "مارکوزه" عملی ساخت. اگر در دوران قبلی نقش "کاریسمایی" هیتلر و جهت دادن نفرت و خشم توده‌های بیکار و بحران اجتماعی بسوی «دشمنان رهبر» سوق داده شد و با "تابو" اعلام داشتن علایق جنسی، نوعی استحکام ظاهری خانواده و از این طریق استحکام خانواده بزرگ که هیتلر پدری آن را داشت، ممکن شد، در دوران اخیر تبلیغ «آزادی جنسی» همین نقش را برای مقابله با بحران سال‌های ۶۰ و آغازین ۷۰ قرن حاضر ایفاء می‌کند.

رونالد ریگان توانست در سال‌های ۸۰ و بمنظور انتقال ایدئولوژی "تئولبرال" سرمایه‌داری، با بکارگرفتن تاریخچه فتح سرزمین‌های غرب آمریکا و کشتار سرخپوستان، که موضوع اصلی فیلم‌های هالیوود را در یک دوره طولانی تشکیل می‌داد و ریگان خود نیز یکی از ده‌ها و صدها هنرپیشه این نوع فیلم‌ها بود، با برافراشتن پرچم جنگ علیه "قذافی" و اتحاد شوروی، از یک‌سو الیامی بر جراحات ناشی از شکست در جنگ ویتنام [و گروگان‌گیری در تهران] نهاد و در عین حال آن را وسیله تشدید نظامیگری و رقابت تسلیحاتی آمریکا سازد.

در مصاحبه با بیکارانی که در اثر اعمال سیاست "تئولبرالیسم" در آمریکا محل کار خود را از دست داده بودند، پس از برخوردهای نظامی در کناره‌های لیبی و سرنگونی هواپیماهای جت میگ این کشور، همین بیکاران اسیر در چنگان تبلیغاتی ریگانی می‌گفتند: «البته ناخوشایند است که ما بیکار شدیم، اما ریگان خوب می‌داند که کجا باید صرفه‌جویی کند و کجا پول خرج کند [منظور تشدید تسلیحات است]».

بدین ترتیب ریگان‌یسم نیز با منحرف ساختن افکار عمومی از علل اصلی بیکاری و ایجاد دشمنی کاذب، هم به اعمال سیاست اقتصادی مورد نظر سرمایه‌داری پرداخت و هم دور دیگری از نظامیگری و توسعه تولیدات نظامی را ممکن ساخت. او به این منظور بطور سیستماتیک و با چیره دستی کامل از رویاهایی که در فیلم‌های "وسترن" در ذهن عامه مردم شکل گرفته است، بهره گرفت. بعنوان نمونه، او پس از برخورد نظامی در ساحل لیبی و سقوط دو فروند هواپیماهای جنگی لیبی، بلافاصله بر روی یک ناو هواپیمابر در اقیانوس کبیر در برابر سربازان و افسران نیروی دریایی - که همدیگر آنان در دریای مدیترانه هواپیماهای لیبی را سرنگون ساخته بودند - ظاهر شد و خود را - که هیچ‌گاه در ارتش خدمت نکرده بوده است، به شوخی، «افسر کاوالیر» عنوان کرد، زیرا در فیلم‌های خود چنین نقشی را علیه سرخپوستان ایفا کرده بود. او بدین ترتیب و با چنین سوءاستفاده‌ای از وسایل ارتباط جمعی، هم هیجان و شادی ملوانان را در این مصاحبه بدست آورد، و هم در تمام طول دوران اعمال سیاست تئولبرالیسم در دو دوره ریاست جمهوری خود، آراء ۸۵٪ مردم را.

با آنکه در رساله مورد نظر به نقش کنونی وسایل ارتباط جمعی و سیاست‌های فرهنگی اعمال شده برای انتقال ایدئولوژی گلوبالیسم پرداخته نشده بود، اما پایه‌های ضرورت توجه به نقش وسایل ارتباط جمعی نوین طرح شده است. نقش پنهان مانده "اینترنت"، که در ابتدا توسط ارتش آمریکا پایه‌ریزی شد، از اعتبار رساله مورد نظر کاسته بود.

از جمله مسائل مطرح شده در این کنفرانس، بسته بودن فضا برای طرح مباحث سوسیالیستی در رسانه‌های جمعی، و از آن مهمتر تعلل طرفداران سوسیالیسم جهت استفاده از رسانه‌های موجود برای تشریح دیدگاه‌های خود است. بعنوان مثال، اگر در کشورهای مختلف تلویزیون، مطبوعات و رادیوها محدودیت‌های جلی را برای این دیدگاه اعمال می‌کنند، می‌توان از طریق اینترنت به چنین امری پرداخت. در اینجا، بخشی از تعلل ناشی از سردرگمی چپ و طرفداران سوسیالیسم است.

در بحث‌های حول موضوع، توسط شرکت‌کنندگان از جمله این امر برجسته شد، که بحث درباره ایدئولوژی در مطبوعات و دیگر رسانه‌ها عمومی عملاً به آرایه نظرات محافظه کارانه و تئولبرال محدود شده است و دیگر اثری از نظرات سوسیالیستی، حتی از سوی محافل چپ نیز دیده نمی‌شود. انتقاد به این ضعف جنبش چپ و تاکید بر ضرورت یافتن راه‌های جدیدی برای تبلیغ ایدئولوژی چپ - از جمله، با استفاده از رادیوهای خصوصی محلی - تا آنجا پیش رفت که یکی از شرکت‌کنندگان، با اشاره به تبلیغات نادرست درباره ایدئولوژی در کشورهای سوسیالیستی سابق، نسبت به ضرورت بهره‌گیری از تکنیک مدرن در امر تبلیغ و ترویج، از تکرار اشتباهات گذشته، در این ارتباط پرهیز شود.

آشنائی با رادیو "آزادی"

۱. راهجو

با فرارسیدن ماه اکتبر، یک سال از فعالیت بخش فارسی رادیو "آزادی" می‌گذرد. از آنجا که این موسسه رادیویی کنجکاو بسیاری از ایرانیان داخل و خارج از کشور را برانگیخته، جا دارد به معرفی این بنگاه سخن‌پراکنی بپردازیم. موسسه "رادیو اروپای آزاد-رادیو آزادی" در صفحه اینترنت خویش طی مقاله‌ای با عنوان "مقدمه‌ای بر رادیو اروپای آزاد-رادیو آزادی" خود را چنین معرفی کرده است:

«این سرویس رادیویی یک موسسه خصوصی بین‌المللی است که برای کشورهای منطقه واقع شده بین لهستان تا اقیانوس آرام و قطب شمال تا خلیج فارس سخن پراکنی می‌کند. این رادیو که بودجه‌اش توسط کنگره آمریکا تامین می‌شود، بیش از ۳۵ میلیون شنونده دارد... رادیو اروپای آزاد در سال ۱۹۴۹ بمثابه یک بنگاه خصوصی غیرانتفاعی بمنظور پخش اخبار و برنامه‌هایی در مورد مسایل جاری برای اروپای شرقی و کشورهای پشت پرده آهین تاسیس گردید. دو سال پس از آن، کمیته رادیوی آزادی در همان راستا بمنظور پخش

برنامه برای ملت‌های اتحاد شوروی ایجاد شد. بودجه هر دو موسسه در اصل از طرف کنگره آمریکا و بوسیله آژانس مرکزی اطلاعات (سیا) تامین می‌گردید... هر دو بنگاه در سال ۱۸۷۵ در موسسه‌ای واحد تحت عنوان بنگاه رادیوی اروپای آزاد-رادیوی آزادی در هم ادغام شدند.

در سال ۱۹۷۱ با پایان یافتن شرکت سازمان سیا در این موسسه، همه سرمایه‌ها و مسئولیت‌های نظارتی بر این بنگاه به هیأت رئیسه انتصابی برنامه‌های رادیویی بین‌المللی (BIB) انتقال یافت...

بخاطر نقش رادیوی اروپای آزاد-رادیوی آزادی در مبارزه علیه کمونیسم، بسیاری می‌پنداشتند که این رادیوها رسالتشان پایان رسیده و می‌بایست منحل شوند.

با اینکه رادیوی اروپای آزاد-رادیوی آزادی در برخی عرصه‌ها فعالیت خود را قطع کرد، اما در عرصه‌های دیگر گسترش بخشید. این رادیو برنامه لهستانی خود را تعطیل کرد و برنامه بخش چکسلواکی خویش را بطور اساسی تقلیل داد...

در ژانویه ۱۹۹۴ رادیوی اروپای آزاد-رادیوی آزادی بخش برای یوگسلاوی سابق و در اکتبر ۱۹۹۸ برنامه فارسی زبان و رادیوی عراق آزاد را آغاز کرد...

علیرغم همه این تغییرات، رادیوی اروپای آزاد-رادیوی آزادی بیش از ۸۰۰ ساعت در هفته به ۲۲ زبان‌های موجود در این منطقه عظیم از دفتر مرکزی خود در پراگ برنامه پخش می‌کند، که چیزی در حدود حجم برنامه‌های این رادیو طی دهه پیش منتهی با یک سوم مخارج قبلی است...

رئیس موسسه رادیوی اروپای آزاد-رادیوی آزادی "توماس آ. دایسن" است. او پیش از پیوستن به این موسسه در ماه اوت ۱۹۹۷، دستیار مدیر بخش اروپا و کشورهای مستقل نوین در آژانس بین‌المللی توسعه ایالات متحد آمریکا بود. او پیشتر ریاست کمیته روابط عمومی آمریکا و اسرائیل را به عهده داشته است. این معرفی نامه گویا از سوی گردانندگان بنگاه سخن‌پراکنی مزبور پاسخ بسیاری از پرسش‌ها را روشن کرده و جای تردید باقی نمی‌گذارد که:

۱- رادیوی اروپای آزاد-رادیوی آزادی یکی از ابزارهای نبرد ایدئولوژیک امپریالیسم آمریکا علیه قطب مقابلش در جنگ سرد بوده، که با بودجه مصوب کنگره آمریکا و بدست "سیا" تأسیس و اداره شده است. در سال ۱۹۷۱ "سیا" با در پیش گرفتن سیاستی ظریف‌تر، به شیوه رایج سازمان‌های جاسوسی، به استتار این بنگاه سخن‌پراکنی زیر پوشش موسسه خصوصی "عام‌المنفعه" پرداخت. اما قرار گرفتن رئیس کمیته روابط عمومی آمریکا و اسرائیل یکی از مراکز مهم قدرت در آمریکا در راس این موسسه، بروشنی نشان می‌دهد که مدیریت این بنگاه خصوصی در دست کیست.

۲- رادیوی اروپای آزاد-رادیوی آزادی در راستای هدف‌های استراتژیک ایالات متحد آمریکا تشکیل گردید. محدوده تحت پوشش برنامه‌های این رادیو که شامل "منطقه واقع شده بین لهستان تا اقیانوس آرام و قطب شمال تا خلیج فارس می‌شود"، نه بر حسب تصادف، بلکه بر اساس هدف‌های راهبردی ایالات متحد آمریکا انتخاب شده است. این همان منطقه‌ای است که هنری کیسینجر، یکی از معماران سیاست‌های راهبردی امپریالیسم آمریکا، در مقاله‌ای تحت عنوان "مسایل حل نشده در نظام بین‌المللی" در مورد آن نوشته است: «مشکل امنیتی غرب چگونگی اداره سرزمینی است که در مثلث بین لهستان، افغانستان و ولادی وستوک واقع شده است. این همان مشکلی است که در چند ۱۰۰ سال گذشته وجود داشته است». این فرمول عیناً در جمله‌بندی برگرفته از صفحه اینترنت رادیوی اروپای آزاد-رادیوی آزادی منعکس است؛ با این تفاوت که بجای "ولای وستوک" اقیانوس آرام بکار رفته و بدلیل حساسیت خلیج فارس در سیاست‌های راهبردی آمریکا بجای افغانستان، منطقه تحت پوشش تبلیغاتی تا خلیج فارس گسترش داده شده است.

۳- پس از فروپاشی کشورهای سوسیالیستی شرق اروپا و تغییرات در عرصه بین‌المللی، بدیهی بود که "رسالت" این رادیو نیز دگرگون شود. مناطقی نظیر لهستان، مجارستان و چکسلواکی که به "تصرف" ارگان‌های نولیبرالیسم بین‌المللی یعنی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول درآمده‌اند- بطور کامل و یا بخشاً از زیر پوشش این رادیو درآمده و مناطق جدیدی آماج امواج این رادیو قرار گرفته‌اند، از جمله یوگسلاوی سابق، ایران و عراق و کشورهای آسیای میانه.

۴- اینکه ایالات متحد آمریکا برای پیشبرد سیاست‌های خود از ابزاری نظیر رادیوی اروپای آزاد-رادیوی آزادی استفاده می‌کند، جای شگفتی نیست. شگفتی توأم با تأسف این است که برخی از روشنفکران ایرانی، حتی با قصد و نیت خیر، استعداد و قابلیت‌های خود را در اختیار ارگانی قرار داده‌اند که در نهایت امر، هدایت‌کنندگان و بنیانگذاران این رادیو متحد درنده‌ترین و غارتگر ترسین اقشار و طبقات اجتماعی ایرانند و در ستیز و دشمنی با نیروهای میهن دوست، ملی و طرفداران سوسیالیسم همان اندازه مصمم‌اند که برای غارت ایران و سرکوب آزادی‌های دموکراتیک مردم ایران. این تجربه‌ایست که نیازی به تکرار آن نیست. نقشی که این رادیو در جنگ سرد ایفاء کرد، خود به اندازه کافی گویای ماهیت آنست.

در فاصله انتشار شماره ۹۰-۸۹ راه توده، مطلبی که در ادامه می‌خوانید، از طریق فاکس در اختیار راه توده قرار گرفت. ضمن تشکر از ارسال‌کننده این مطلب، یادآور می‌شویم که نام نویسنده و ارسال‌کننده فاکس را بدان جهت که ایشان قید نکرده بودند تمایل به اعلام آن دارند یا خیر، حذف کرده ایم.

ابوذر ورداسی و آثار طبری!

چندی پیش، در خانه یکی از دوستان و در میان انبوه نشریات او نشریه "راه توده" را یافتم و آن را ورق زدم. مطلبی یافتم در باب یک دیدار ما بین حیدر مهرگان و ابوذر ورداسی. بی‌مناسبت ندیدم چند سطر زیر را برایتان بنویسم:

از پیش از انقلاب به خواند کتاب‌های تاریخی علاقمند بودم. نام ابوذر ورداسی را بر روی چند نوشته و مقاله دیده بودم و او را به عنوان یک تاریخ‌نویس اسلامی می‌شناختم. در نوشته‌هایش انتقاد شدیدی به کتاب‌های موجود در مورد تاریخ ایران داشت، بخصوص به دو کتاب "اسلام در ایران" و "تاریخ ایران" نوشته نویسندگان روس. او تاریخ‌نویسان چپ را تاریخ‌نویسان "جزمی" نام نهاده بود.

با انتشار دو کتاب "جنبش حروفیه" و "حلاج" از علی میرفطرس، ورداسی انتقادات خود را شدیدتر کرد و مرتب وعده می‌داد کتابی در مورد تاریخ ایران در دست تالیف دارد و بزودی انتشار خواهد داد که تاریخ را بدون تعصبات ایدئولوژیک بررسی کرده است.

اگر اشتباه نکنم، حتی مقاله‌ای در روزنامه کیهان و یا اطلاعات قبل از انقلاب نوشت و در آنها نیز این وعده خود را تکرار کرد.

در حول و حوش روزهای انقلاب کتاب وعده داده شده از سوی ابوذر ورداسی را در یکی از کتابفروشی‌های جلو دانشگاه یافتم. این کتاب را که به نام "ایران در پویه تاریخ" چاپ شده بود خریدم و به خانه بردم. یکی دو فصل اول را خواندم، اما متأسفانه کمبود وقت و تب و تاب روزهای هیجانی انقلاب مجالی برای مطالعه عمیق‌تر نداد.

یکی دو ماه بعد از انقلاب در یکی از دستفروشی‌های جلو دانشگاه و در میان انبوه کتاب‌های جلد سفید کتابی با جلد سرخ دیدم با نام "تاریخ جنبش‌های اجتماعی و فلسفی در ایران" که نویسنده آن احسان طبری بود. نامی که تا آن زمان نشنیده بودم.

از آنجا که کتاب راجع به "بابک خرم دین" و "مزدک" و قیام "بایان" مطالبی داشت، آن را نیز از روی کنجکاوی خریدم. هنگام مطالعه، مطالب کتاب برایم آشنا می‌آمد و به نظر آمد که در جانی آنها را خوانده‌ام.

کتاب ابوذر ورداسی را در قفسه کتاب‌ها پیدا کردم و آن را با کتاب طبری مقایسه کردم. متأسفانه کتاب وعده داده ابوذر ورداسی عمدتاً رونویسی جمله به جمله کتاب طبری بود. حتی نام کتاب وی "ایران در پویه تاریخ" نیز عنوان مقدمه انتشار یافته کتاب طبری بود!

با توجه به این واقعیت که کتاب طبری در سال ۱۳۴۴ منتشر شده بود و کتاب ورداسی در سال ۱۳۵۷ بعید می‌دانم که طبری از روی کتاب ورداسی رونویسی کرده باشد.

البته، ابوذر ورداسی مطالبی هم از خودش به این کتاب اضافه کرده بود، از جمله در مقدمه آن یکبار دیگر تاریخ‌نویسان چپ را به باد انتقاد گرفته بود.

متأسفانه امروز ابوذر ورداسی در میان ما نیست تا این مسئله را با خود او در میان بگذاریم. وی در یکی از عملیات نظامی مجاهدین خلق (عملیات مرصاد) جان خود را از دست داد. شاید وی در جانی راجع به این عمل خود توضیحی داده باشد که من از آن بی‌خبرم.

بی‌مناسبت ندانستم این مطلب را برای شما بنویسم و در گوشه‌ای به ثبت برسانم. ■

... سونند

خود، جنگ انسان منفرد و از خود غریبه شده را علیه انسان منفرد دیگر تبلیغ می‌کند و دامن می‌زند و آن را آزادی و اندیودو آلیسم می‌نامد.

به عبارت دیگر، فروپاشی روزافزون ساختارهای برابری و برادری و اهداف انساندوستانه انقلاب بورژوازی، از سررسید پایان تاریخی دوران آن خبر می‌دهد. بحران ساختاری حاکم بر جامعه سرمایه داری، که نه تنها با تشدید استثمار انسان، بلکه با تولید غیرعقلایی و تنها با هدف کسب سود، با برپا دادن منابع مورد نیاز نسل‌های آینده و با انباشت ذباله برای آیندگان همراه است. تولید به منظور کسب سود سرمایه بکار گرفته شده، با نابودی محیط زیست، حیات بشریت را با خطر روبرو ساخته است.

خروج از این بحران ساختاری صورت‌بندی اقتصادی-اجتماعی سرمایه داری، از جمله با هدف ایجاد امکان حفظ و رشد تمدن بشری، جز از طریق تغییر هدف تولید میسر نیست. خروج از بحران و دست‌یابی به جامعه آرمانی، خواستی ذهنی و ایده آلیستی نیست. خواستی عینی و ماتریالیستی است. خواستی است که از تحلیل مشخص روابط اقتصادی (و اجتماعی) سرمایه داری حاصل می‌شود. ماهیت و مضمون عینی و ماتریالیستی آن از این واقعیت نشأت می‌گیرد.

باید رشد و ترقی خارق‌العاده نیروهای مولده و تکنیک‌های پیشرفته را در خدمت رفع نیازهای متنوع بشریت قرار داد و آن را از وسیله کسب سود صاحبان سرمایه آزاد ساخت. این هدف بدون برقراری مسالکیت اجتماعی انسان آزاد بر ابزار تولید عمده، زمین و منابع، عملی نخواهد شد.

انتقال این شناخت علمی-تئوریک بدرون طبقه کارگر در تمام قشریندی امروزی آن و بدرون متحدین تاریخی آن و ارتقاء مبارزه آنان از مبارزه برای حفظ منافع صنفی و گروهی به سطح مبارزه برای حفظ منافع کل بشریت، آن وظیفه سوسیالیستی در برابر "چپ" است، که به آن هویت تاریخی-اجتماعی ضروری را می‌بخشد!

حزب توده ایران به هر دو وظیفه خود عمل کرده و خواهد کرد.

۱- نفی مبانی ایدئولوژیک در نبرد طبقاتی در جامعه از طرف برخی از نیروهای چپ در اپوزیسیون خارج از کشور همراه است با همین خواست توسط برخی از مبارزان برای برقراری "جامعه مدنی" در ایران. دکتر ابراهیم یزدی، دبیر کل نهضت آزادی ایران، نیز از "چپ مارکسیستی" ترک مواضع ایدئولوژیک و نادیده گرفتن نبرد طبقاتی در جامعه ایرانی را طلب می‌کند. این در حالی است که نهضت آزادی ایران خود هم اکنون در کشور در یکی از بغرنج‌ترین مراحل نبرد طبقاتی شرکت دارد. نبردی که توسط ارتجاع حاکم عمداً در سطح ایدئولوژیک مطرح می‌شود، به منظور حفظ منافع طبقاتی سرمایه داری تجاری و بزرگ زمین داران. نفی ذهنی و آرزومندانه نبرد ایدئولوژیک و طبقاتی، به مفهوم فقدان عینی آن در جامعه نخواهد بود.

فروپاشی اتحاد شوروی، فاجعه قرن ۲۰!

الکساندر لوکاشنکو، رئیس‌جمهور بلاروسی، با حضور در پارلمان روسیه طی سخنانی گفت:

«فروپاشی اتحاد شوروی بزرگترین فاجعه جغرافیای سیاسی قرن بیستم است. من با تحسین از اتحاد شوروی سابق یاد می‌کنم و اعلام می‌دارم که دشمنان غربی و مزدوران داخلی در جهت جداسازی ملت‌های روسیه و بلاروسی و جلوگیری از اتحاد مجدد آنها تلاش می‌کنند. آنها با عنوان آزادی و مقابله با امپراطوری شرق، ما را از یکدیگر جدا کردند و فقر عمومی، بحران سیاسی و اجتماعی و آینده‌ای خفت بار را به ما تحمیل کردند. ما حق نداریم ملت‌های خود را برده غرب کنیم و به مناطقی برای تهیه مواد خام کشورهای بزرگ سرمایه داری تبدیل شویم.

لیبرال دمکرات‌های روسیه به اشکال مختلف مانع اتحاد روسیه و بلاروسی می‌شوند و با عوام فریبی می‌خواهند به مردم بقبولانند که این اتحاد به ضرر روسیه است. این در حالی است که روسیه بیش از یک میلیارد دلار به بلاروسی بدهکار است و مسکو برای دست‌یابی به غرب اروپا فقط باید از خاک بلاروسی استفاده کند. دشمنان، با هدف جداسازی، سیاست منزوی کردن دو کشور را به اجرا گذاشتند و ما را از دوستانمان در جهان جدا کردند. بعنوان نمونه، ما دوستان خود را در مصر و سوریه از دست داده‌ایم و همچنان این روند ادامه دارد. آن حقوق بشری که غرب خود را پرچمدار آن معرفی می‌کند آلوده به فریب است. آنها از همین حربه علیه حقوق بشر واقعی استفاده می‌کنند و با فریب ملت‌ها قصد دارند به چپاول دارائی‌های معنوی و مادی دیگر کشورها بپردازند.»

"چپ" و هویت!

وقتی گفته می‌شود "چپ" دچار بحران هویت است، چپ انقلابی نمی‌تواند با آن موافق باشد. علت روشن است: تشخیص بین وظایف دمکراتیک و وظایف سوسیالیستی توسط اوست!

بسیاری از سردرگمی‌ها و ناتوانی‌ها برای حضور لحظه به لحظه داشتن در رویدادها، ناشی از عدم توان برای تفکیک این دو وظیفه از هم نزد برخی از نیروهای چپ است. ماجرای انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم و انتخاب محمد خاتمی که بخش اعظم اپوزیسیون در آن فلج ماند، ریشه در همین عدم تفکیک و عدم تشخیص وظایف دمکراتیک دارد. امری که هنوز هم در برخورد با رویدادهای داخل کشور در طیف چپ خارج کشور محسوس است.

وقتی چپ تکلیف خود را با خویش و رویدادهای جامعه‌ای که از آن برخاسته روشن کرد، آنوقت برای ابراز نظر و ورود به حادترین مسائل اجتماعی زبان صریح پیدا می‌کند، بدون آنکه هویت تاریخی خود را مغشوش سازد.

امروز، چپ در جامعه ما و در برابر تحولاتی که طی می‌شود یک وظیفه دمکراتیک دارد. شاید، این صریح‌ترین، ساده‌ترین و درعین حال عملی‌ترین اظهار نظری باشد، که در این ارتباط و از قول نورالدین کیانوری، بعنوان یک کمونیست پر تجربه تاکنون منتشر شده است.

آنجا که او در آخرین ماه‌های حیاتش می‌گوید: «امروز باید با همه قدرت از خاتمی و این روندی که در مملکتمان دارد طی می‌شود، دفاع کنیم»، او از یک وظیفه دمکراتیک برای جنبش چپ و توده‌ای میهن ما در مرحله کنونی، سخن می‌گوید. وظیفه‌ای که پل ارتباطی چپ انقلابی با متحدان تاریخی آن، از جمله در دفاع از منافع و استقلال ملی ایران است.

همین صراحت را در بیان وظایف سوسیالیستی جنبش چپ، از قول او بخوانیم:

«حزب ما، حزب طبقه کارگر ایران، حزب توده‌های محروم و زحمتکش جامعه ما است. حزب توده ایران آرمان‌گرایی را با واقعیات جامعه ایران منطبق می‌کند»

این سخن، در عین برجسته ساختن وظایف سوسیالیستی و آرمان‌گرایانه جنبش چپ و توده‌ای‌ها، هویت ترقی‌خواهانه چپ و مرز جدایی تئوریک آن را با دیگر مبارزان برای دمکراسی در ایران امروز بطور خاص و وظایف سوسیالیستی جنبش چپ انقلابی را بطور عام تعیین و درنظر می‌گیرد.

خصلت "واقع‌گرایانه" پراتیک سیاسی ۶۰ ساله حزب توده ایران برای حفظ منافع ملی ایران، سرشت میهن‌دوستانه حزب توده ایران را بیان می‌دارد. سرشتی که از یک‌سو با فداکاری‌ها و از خودگذشتگی فردی صدها و هزاران توده‌ای همراه بوده است و از سوی دیگر برپایه واقعیات موجود نبرد طبقاتی در جهان استوار است. قراردادن جنبش سوسیال دمکراتیک-کمونیستی ایران طی ۶ دهه در صفوف نخست مبارزه ضدامپریالیستی مردم میهن ما، علیه امپریالیسم انگلیس-روس-امریکا و... نشانه‌باز این سیاست است.

حال می‌توان نگاهی انداخت به جهان، موقعیت سرمایه داری جهانی و وظائفی که چپ انقلابی در این عرصه در برابر خود دارد.

- دمکراسی و آزادی‌های مدنی در جوامع سرمایه داری حاکم بر جهان هر روز بیشتر محدود و بی‌محتواتر می‌شود؛

- حاکمیت بلامنازع سرمایه مالی در جهان، با ناتوانی روزافزون و حتی فروپاشی ساختارهای کنترل‌کننده مدنی (سازمان‌های صنفی و احزاب، نقش پارلمان‌ها و غیره ...) در این جوامع همراه است؛

- عدالت اجتماعی، با وجود ازدیاد چشمگیر ثروت و رشد روزافزون و انفجاری تولید مواهب مادی، بطور منظم و با شتابی روزافزون در تمامی جوامع سرمایه داری محدودتر و نازل‌تر می‌گردد؛

بدین ترتیب، محتوا و مضمون انسانی تمدن بشری، با وجود سطح بالای دانش و فرهنگ امروزی آن، به‌تفاهار می‌رود. سرمایه داری با نظرات پسامدرنیستی

پس از درگذشت نورالدین کیانوری، رادیو ایرانیان مقیم آمریکا برای آگاهی از نظرات راه توده در باره وی و سیاست های حزب توده ایران در برابر جمهوری اسلامی گفتگونی را با "راه توده" انجام داد. این گفتگو را، که بخش اعظم آن از این رادیو پخش شد، با تدقیق و افزوده شدن برخی نقطه نظرات و اطلاعات در زیر می خوانید.

"حزب توده ایران از جامعه ایران جدا شدنی نیست!"

بگذارید هرکس، هراندازه دلش می خواهد در غربت مهاجرت "لاف" بزند، اما همچنان در داخل کشور هرکس می خواهد در باره "حزب توده" حرف بزند، از "حزب توده" سخن می گوید و آن را یگانه پرچمدار حزب در ایران می شناسد!

برخوردی که مطبوعات طرفدار تحولات با خبر درگذشت نورالدین کیانوری کردند، نشان داد که طیف گسترده ای از مذهبپون تحول خواه به درکی واقع بینانه از سیاست حزب توده ایران در برابر انقلاب ۵۷ و جمهوری اسلامی رسیده است و آنها که چوب حجتیه را اکنون خورده اند، دیگر خوب می دانند چرا به چه جرمی حزب توده ایران را به قربانگاه ضد انقلاب بردند!

حزب توده ایران رهبر انقلاب ۵۷ نبود، اما یگانه حزبی بود که ماهیت این انقلاب را بصورت ثوریک به جامعه ارائه داد و در واقع رهبر ثوریک انقلاب ۵۷ بود!

حزب توده ایران متحد استراتژیک آیت الله خمینی نبود، بلکه متحد استراتژیک انقلاب ۵۷ بود و آن خطی که بنام "خط امام" تدوین کرده و به جامعه ارائه داد، درواقع "خط انقلاب" بود. دعوا و اختلافی که هم اکنون نیز بر سر تعبیر و تفسیر خط امام بین مذهبپون تحول طلب و ارتجاع مذهبی وجود دارد، در ماهیت خود، همان اختلاف بر سر "انقلاب" و یا "تحولات" در برابر "ضد انقلاب" و "ارتجاع" است!

— کیانوری کی بود؟ چرا در انقلاب اسلامی شرکت کرد؟ عده ای معتقدند که او در برقراری جمهوری اسلامی سهم داشته، شریک انقلابی بوده، آنهم انقلابی که به رهبری یک روحانی، یعنی آیت الله خمینی شکل گرفت.

راه توده: بحث بر سر شخصیت و نحوه کار و اندیشه های کیانوری بحث واقعا مفصلی است. نمی شود ۶ دهه فعالیت سیاسی یک شخصیتی مثل او را در اینجا و در این فرصت کوتاهی که شما دارید خلاصه کرد. ۶ دهه ای که در آن حوادث مهمی اتفاق افتاده و نورالدین کیانوری در آنها نقش و سهم داشته است. البته هستند کسانی که عادت به ارزیابی های ارزان و به نرخ روز دارند و قطعا در ارتباط با نورالدین کیانوری هم همین کار را خواهند کرد، اما اجازه بدهید که من اینگونه عمل نکنم.

من فکر می کنم و شاید با توجه به وقت رادیوی شما مقتضی هم باشد که ما به حوادث آستانه انقلاب ۵۷ و سپس به سال های بعد از آن برگردیم و اگرچیزی در باره کیانوری هم باید گفته شود، در همین رابطه باشد. در سوالات و مقدمه ای که شما خواندید هم اتفاقا بیشترین تکیه روی همین مسئله بود؛ البته به شیوه و سلیقه خودتان. منظورم تعبیر و تفسیرهایی است که درباره انقلاب و آیت الله خمینی کردید.

البته، از نظر من محدودیتی وجود ندارد. ما می توانیم به حوادث پیش از کودتای ۲۸ مرداد، حوادث مربوط به جنبش نفت، مناسبات حزب ما با دکتر مصدق، بدبینی ما نسبت به کابینه دکتر مصدق تا یک دورانی و سپس ترمیم کابینه مصدق و حمایت ما از این ترمیم و سپس حمایت همه جانبه از دولت وی، دلائل دو دیدگاه نسبت به کابینه مصدق در حزب توده ایران تا یک دورانی و سپس تبدیل شدن این دو سیاست به یک سیاست واحد برای حمایت همه جانبه از مصدق، دلائل بدبینی ما نسبت به کابینه اول مصدق بدلیل حضور امثال سرلشکر زاهدی ها و یا سپید زاهدی بعد از کودتا بعنوان وزیر کشور در کابینه مصدق، حوادث آستانه کودتای ۲۸ مرداد، بعد از کودتا، دوران مهاجرت نسبتا طولانی رهبران حزب در کشورهای سوسیالیستی سابق، و خلاصه به همه این سال ها و این دوران ها هم می توانیم بپردازیم، این بستگی به وقت شما دارد. بهرحال ما آماده ایم، به این شرط که از تبلیغات رایج ضد توده ای فاصله گرفته شود و به آنچه ما می گوئیم صادقانه گوش داده شود.

همین روزها، از طرف یک رادیوی فارسی زبان دیگر هم با ما تماس گرفته شده بود و همین سوالات شما را در باره نورالدین کیانوری داشتند. رادیوی است که بصورت سراسری در کشور سوئد برنامه پخش می کند. مصاحبه کننده یکبار ضبط صوت را قطع کرده و از من پرسید: می توانم هر طور که خواستم سؤال کنم؟

بنده خدمت ایشان عرض کردم: به شرط آنکه پاسخ من را هم هر چه باشد پخش کنید. و ضمنا چرا میکرفن را می بندید و سؤال می کنید، مستقیم بپرسید، هر چه هم می خواهید بپرسید.

تفاهم کردیم و ایشان میکرفن را باز کرد و پرسید: می گویند حزب توده خیانت کرده است. بنده هم از ایشان پرسیدم: لطفا بفرمائید کجا خیانت کرده؟ کی خیانت کرده، به کی خیانت کرده؟

ایشان گفت که مردم می گویند! من هم به نقل از مناظره تلویزیونی نورالدین کیانوری و آیت الله بهشتی در تلویزیون جمهوری اسلامی جمله ای تاریخی را برای ایشان تکرار کردم و گفتم:

در آن مناظره تاریخی، که واقعا در تاریخ جمهوری اسلامی بی نظیر بود، آیت الله بهشتی همین سؤال شما را با مضمونی مشابه اما نه بصورت سؤال، بلکه بعنوان یک یقین مطرح کرد. کیانوری از بهشتی پرسید: کی می گوید ما خیانت کرده ایم؟ بهشتی گفت: مردم می گویند! کیانوری هم با جسارت تمام گفت: مردم خیلی چیزها می گویند، مثلا حالا هم می گویند "بهشتی، بهشتی، طالقانی را تو کشتی" این که استدلال نشد!

حالا جالب است بدانید که همان رادیو، گویا بدلیل محدودیت وقت این قسمت از گفتگوی ما را پخش نکرده است!

این فقط یک نمونه است. بنده می توانم ده ها و صدها نمونه از این دست را برای شما شمارش کنم، که فقط برای تشدید توده ای ستیزی خلق شده و تبلیغ شده است. مثلاً یکی از شایعاتی که وسیعا هم روی آن تبلیغ شده و قطعا در همان محلی که شما هستید به یقین عده ای از مهاجرین تبدیل شده اینست که حزب توده ایران، بعد از انقلاب بهمن طرح انحلال ارتش را داد و طرفدار منحل کردن ارتش بود. قطعا این شایعه را شما هم شنیده اید.

— درست است!

راه توده: خوب! در تمام این سال ها که از انقلاب می گذرد یک نفر پیدا نشد که از خود ما بپرسد و یا در نشریات و انتشارات حزب ما جستجو کند و ببیند چنین طرح و پیشنهادی وجود خارجی داشته یا خیر! ممکن است بگویند لابد ما یواشکی چنین طرحی را به حکومت داده ایم. از کسانی که اینطور فکر می کنند هم باید پرسید: وقتی در ارتش ایران عده ای نظامی ارشد، تا حد فرمانده نیروی دریایی کشور علاقمند به حزب توده ایران و نظرات وجود دارد و حتی با حزب ما تماس هم گرفته و خود را یک توده ای معتقد معرفی کرده اند، چطور ما می توانیم طرفدار و یا طراح انحلال ارتشی باشیم که در این سطح در آن ارتش طرفدار داریم؟ این که دیگر حساب دو دوتا چهارتا است!

و یا در همین رادیوی شما گفته اند: کیانوری در یکی از پرسش و پاسخ هایش توصیه کرده بروید دیگران را لو بدهید!

از تکرار کننده این دروغ هم باید پرسید: در کدام پرسش و پاسخ و در کدام سند حزبی ما چنین توصیه ای به اعضای حزب وجود دارد؟ لطفاً آن سند و پرسش و پاسخ را پیدا کنید و در همان رادیوی خودتان قرائت کنید. اگر مجموعه پرسش و پاسخ ها را هم ندارید به ما بگوئید تا برایتان بفرستیم. آخر چرا باید در دام تبلیغات مجاهدین افتاد؟

اگر هم منظورشان کودتای نوژه است که ما با افتخار تمام در این باره بارها اعلام کرده ایم که در کشف و خنثی سازی آن نقش داشته ایم و آن را یک وظیفه انقلابی و ملی می شناسیم.

شما نگاه کنید! در تمام سال های بعد از کودتای ۲۸ مرداد ما را متهم به تعلل در برابر کودتا کردند. خنده دار است که حتی خود تورسین ها و توجیه کنندگان این کودتا و حتی مجریان هم این را می گفتند و می نوشتند! کار را به جانی رسانده بودند که بجای آمریکا و انگلیس و عوامل داخلی کودتا گریبان حزب توده ایران گرفته شده بود. حتی آقایان میلیون که دولت را در اختیار داشتند و خود آنها باید پاسخگوی اصلی تعلل در برابر کودتا باشند نیز از زیر بار مسئولیت شانه خالی کرده و حزب توده ایران را متهم می کردند و هنوز هم می کنند. جرم بزرگ ما این بوده است که گویا از سازمان نظامی خودمان برای درهم کوبیدن کودتای ۲۸ مرداد استفاده نکرده ایم. این در حالی است که تا آستانه کودتا هم همه روی طبل این تبلیغات می کوبیدند که حزب توده ایران می خواهد کودتا کند و قدرت را بدست بگیرد. بهرحال، شرح این مسائل زیاد است، اما در ارتباط با حربه های تبلیغاتی علیه حزب توده ایران که اجازه نمی دهد تا همه مردم با حقایق آشنا شوند این را می خواهیم در ارتباط با کودتای نوژه بگویم، که بسیار خوب، اگر آقایان به فرض محال و پس از کشتن صدها هزار نفر و بمباران شهرها و در صورت تبدیل نشدن این کودتا به یک جنگ داخلی به پیروزی دست پیدا می کردند. فردای تاریخی بازهم این تبلیغات را راه نمی انداختند که حزب توده ایران یکبار دیگر تعلل کرد و جلوی کودتا را نگرفت؟ می خواهم بگویم از هر طرف که شما نگاه کنید، هدف فقط ادامه تبلیغات علیه حزب توده ایران است، نه کشف واقعیات و درس آموزی از گذشته ها.

شما یکبار، در یکی از این همه نشریات خارج کشور دیده اید و یا خوانده اید که ابعاد طرح کودتای نوژه را با نگاهی میهن دوستانه مطرح کرده باشند؟ با قاطعیت می گویم: خیر! چرا؟

آنها که دلشان می خواهد این کودتا را یک قیام ملی معرفی کنند و حتی در بزرگترین نشریه جناح راست در خارج کشور اینگونه مطرح هم کرده اند، یعنی کودتای نوژه را قیام افسران وطن پرست نام نهاده اند. یکنفر تا حالا از این آقایان نپرسیده است، قیام علیه کی؟ برای چی؟ آنهم در آن سال های نخست پیروزی انقلاب! هیچیک از آقایان به روی خودشان نمی آورند که این کودتا برای هموار کردن راه ورود ارتش عراق به ایران و تجزیه قسمت جنوبی خاک کشور طراحی شده بود. حالا من از شما می پرسم که خنثی کردن این کودتا عملی میهن دوستانه است و یا سکوت در برابر آن عمل میهن دوستانه؟

اینکه جمهوری اسلامی و دادگاه های آن با طراحان و مجریان کودتا چه کردند؟ منصفانه عمل کردند یا نه؟ ریشه های داخلی (در خود حکومت) و خارجی آن را کشف کردند یا خیر؟

اینها برای ما هم معلوم نیست و قطعاً شیوه و روش ما برای برخورد با این مسئله با آنچه دادگاه های جمهوری اسلامی انجام دادند فرق می کرد و بیش و پیش از کشتن و دار زدن و تیرباران کردن این و آن، افشاکاری و روشن ساختن افکار عمومی از نظر ما اهمیت داشت، اما حزب توده ایران که قدرت حکومتی را در دست نداشت!

حالا ما فکر می کنیم آنها که نمی توانند مستقیماً از کودتای نوژه دفاع کنند و از نقش حزب ما هم در خنثی سازی این کودتا عصبانی اند، بجای آنکه مستقیماً حرفشان را بزنند و ما وارد یک بحث جدی در باره این کودتا و اصولاً شرایط کشور در آن سال ها و در آستانه حمله ارتش عراق به ایران بشویم، می روند حرف های بیجگانه مجاهدین را تکرار می کنند و می گویند نورالدین کیانوری گفته بود بروید دیگران را لو بدهید!

و یا می گویند حزب ما گفته همه آن ژنرال ها و کارگزاران شاهنشاهی را که بلافاصله پس از پیروزی انقلاب دستگیر شدند، اعدام کنید. حتی بالاتر از این را هم ادعا می کنند. مثلاً می گویند توده ای ها بالا پشت بام مدرسه رفاه ژنرال ها را تیرباران کردند!

شما اگر به روزنامه "مردم" که بعد از پیروزی انقلاب در داخل کشور منتشر شد مراجعه کنید، در آنجا این سند را پیدا می کنید که حزب ما خواهان محاکمه این دستگیر شدگان بود و اصرار هم داشت که این محاکمات علنی باشد. دلیلش هم روشن بود، ما می خواستیم با افشاکاری هایی که در این دادگاه ها می شود چنان افکار عمومی آگاه شود تا بعداً امثال همین سرتیپ نقدی ها، سعید امامی ها و اسدالله لاجوردی ها نتوانند پایشان را جای پای سرهنگ زیبایی ها و یا سرتیپ مولوی ها و تیمور بختیارها و تهرانی ها (رئیس زندان اوین و یکی از طراحان و مجریان قتل دسته جمعی گروهی از زندانیان در تپه های اوین- بیژن جزنی، سورکی و... در

زمان شاه) بگذارند. ولی کو گوش شنوا؟ ما دلمان نسوخته بود که امثال آقای ارتشبد نصیری اعدام نشود، امثال او دستش به خون آلوده بود، یکی از مجریسان کودتای ۲۸ مرداد بود، اما می گفتیم بدون محاکمه علنی کسی را اعدام نکنید.

من می خواهم این بحث را کوتاه کنم، اما هر بار یک نکته تازه به یادم می آید و حالا که فرصتی دست داده تا حرف ما شنیده شود حیفم می آید آنها را مطرح نکنم. اهمیت این مسئله هم همانطور که گفتیم در این است که شنوندگان و خوانندگان این نوع تبلیغات چشم و گوششان بیشتر باز شود و با حزب توده ایران و دیدگاه هایش بیشتر آشنا شوند و خود را از چنگ این نوع تبلیغات نجات بدهند. این مهم است، زیرا حزب توده ایران جزء جدائی ناپذیر از جامعه ایران است و بهتر است مخالفان سیاسی آن، بجای دشمنی کور و ناآگاهانه با این حزب، به یک نبرد سالم سیاسی با آن تن بدهند. با هیچ حزب و سازمان سیاسی جدی نمی توان غیر جدی برخورد کرد. در غیر اینصورت، سطح برخورد ها تا آن حد نازل و پوچ می شود که بی مزگی های اخیر آقای "هادی خرسندی" در مهاجرت شده است.

همین روزها شنیدم که ایشان، یعنی آقای هادی خرسندی توی این شرایطی که بالاخره یک شخصیتی در سن ۸۶ سالگی و پس از ۶۰ سال حضور در صحنه سیاسی ایران، دارای یکی از بلند مرتبه ترین مدارج مهندسی، مدت ها زندان در زمان شاه، درباری، مهاجرت و ۱۲-۱۰ سال زندان و شکنجه در جمهوری اسلامی چشم از جهان بسته و بسیاری هم متأثر و متأسف هستند، حالا ایشان سوژه طنز پیدا کرده و رفته یک شعر بسیار زشت و مستحجن درباره ایشان گفته و در یک نشریه ای بنام "نیمروز"، که گویا در لندن چاپ می شود منتشر کرده و رادیو اسرائیل هم با کر و فر آن را خوانده تا مثلاً شنوندگانش بخندند!

ایشان مثلاً شوخی کرده و همزاد دولوی نیمروز که کیهان لندن باشد، همین شوخی را به قلم (آقای وزیری) سردبیرش مثلاً "جلدی" نوشته و منتشر کرده. البته مقاله که چه عرض کنم، به سبک مسعود ده نمکی و حسین شریعتمداری که در هفته نامه صبح و لئارات الحسین علیه جنبش مردم طرح توطئه ارائه می دهد و مطلب می نویسند برای کیانوری و حزب توده ایران پرونده انفجار حزب جمهوری اسلامی درست کرده! مسخره نیست؟

شما برای آنکه بدانید مهاجرت با استعدادها چه کرده است، نگاهی به همین چیزهایی که آقای خرسندی بعنوان طنز می نویسند و این نمایش هانی که شنیده ام در آمریکا راه می اندازد نگاهی بیاندازید و ببینید سقوط در مرداب مهاجرت کار را به کجا رسانده است. آنوقت همین حرکات و نوشته های مهاجرتی را مقایسه کنید با طنزی که اکنون در مطبوعات داخل کشور و در کوربان یکی از بزرگترین کارزارهای سیاسی تاریخ ایران چاپ می شود. مثلاً مقایسه کنید سطح بینش و دانش و استعداد امثال ابراهیم نبوی در مطبوعات داخل کشور را با ایشان که بهرحال یک دوره ای، در مجله "زن روز" یک چیزهایی می نوشت و بهرحال استعدادی را نشان می داد. حتی آن چیزهایی که بعد از انقلاب در نشریه "آهنگر" می نوشت، با آنچه که اکنون می نویسند و یا نمایش می دهد تفاوتش از زمین تا آسمان است. ایشان هم یکی از همان هایی است که بی آنکه اساساً سر از خیلی از مسائل سیاسی و مبارزاتی بتواند درآورد، خود را در آن دیار شما (امریکا) به توده ای ستیزی زده است و درگشت نورالدین کیانوری را هم طنز سیاسی تصور کرده است!

بعد از درگشت آقای کیانوری، از طرف رادیوی ما با خانم مریم فیروز همسر ایشان گفتگویی تلفنی انجام شد. ایشان در این گفتگو گفتند که برای انتقام از دربار شاهنشاهی وارد حزب توده ایران شدند...

راه توده: خوب شد این را مطرح کردید. اتفاقاً یکی از همان شگردهای ضد توده ای که جلوتر برایتان گفتیم از دل همین مصاحبه بیرون آمد. من هم این گفتگو را از روی اینترنت گوش دادم و ضبط هم کردم، متن دقیق آن را هم از روی نوار پیاده شده و راه توده آن را منتشر ساخت.

حالا ببینیم با این مصاحبه و اظهارات زن مبارزی که ۶۰-۵۰ سال از عمر خودش را در راه مبارزه برای برابری حقوق زنان و احقاق حقوق زحمتکشان ایران طی کرده و در سن ۸۸ سالگی هم همچنان بر اعتقادات خود پایبند است چه برخوردی کردند.

ایشان در گفتگوی خودش با رادیوی شما می گوید: من می خواستم برای انتقام از بی دادی که در حق خانواده ام دربار پهلوی کرده بود وارد حزب توده ایران شوم و این را به کیانوری که تازه با او آشنا شده بودم و او از رهبران حزب بود در میان گذاشتم. کیانوری گفت انتقام یک ملت را باید از دربار شاهنشاهی گرفت نه انتقام شخصی را. من هم رفتم به داخل مردم و با خیلی چیزها آشنا شدم و دیدم حق با کیانوری است. سپس وارد حزب شدم. وقتی وارد حزب شدم که زن و دختر در جامعه اصلاً به حساب نمی آمد.

این توضیح، با این صراحت و صداقت را شما مقایسه کنید با آن کارزاری که بعد از این مصاحبه در رادیوی شما به راه انداخته شد. "بسم الله" گفتگوی ایشان را قاپبند و "الرحمان و الرحیم" آن را رها کردند. تبلیغات بر این مبنا شروع شد که "مریم فیروز" زن کیانوری برای انتقام از شاه وارد حزب شد!

واقعاً آن جمله و توضیح ایشان، چنین مفهومی دارد؟ برخورد با زن مبارزی که برای خدمت به محرومان جامعه و در راه احیای حقوق زن در ایران از دل یکی از ثروتمندترین خانواده های اشرافی بیرون آمد و به حزبی پیوست که می دانست

مردم پیدا کردند. شما نگاه کنید ببینید علاوه بر اشتباهات فردی که آقای خمینی، بویژه در سال‌های پایانی حیاتش کرد و هم با درگذشت او و بدلیل متکی بودن رهبری انقلاب به شخص ایشان چه اتفاقات منفی و مخربی در جمهوری اسلامی و در مملکت ما رخ داد. حتی کار به بگيرو بنبد خود یاران آیت الله خمینی هم کشید و مترقی‌ترین اصول قانون اساسی زیر پا گذاشته شد. الان ببینید بر سر همین دادگاه و بویژه روحانیت و یا مسئله آیت الله منتظری چه روایاتی از آیت الله خمینی پیراخن عثمان شده تا آیت الله منتظری در خانه‌اش حبس بماند و دادگاه و بویژه روحانیت از انقلاب و انقلابیون مذهبی انتقام بگیرد. مخالفان به یک سلسله از نامه‌ها و سخنرانی‌های آیت الله خمینی استناد می‌کنند، موافقان به یک سری دیگر، و این نیست، مگر مشکل بزرگ فرد پرستی و شخصیت سازی در مملکت ما و در جنبش‌ها و حرکت‌های انقلابی ایران.

بنابراین، می‌خواهم پرسش شما را ابتدا اینطور پاسخ بدهم که انقلاب را افراد و احزاب نمی‌سازند، بلکه توده‌ها بوجود می‌آورند، اما احزاب و شخصیت‌ها بتدریج نقش رهبری را در آن‌ها پیدا می‌کنند.

در همین انقلاب بهمن، تا اوایل و حتی اواسط سال ۵۷ بحثی از رهبری آیت الله خمینی در میان نبود. این روحانیونی که بعدا به قدرت رسیدند در میان مردم شهرتی نداشتند. حتی روحانیون مبارز و از زندان آزاد شده‌ای نظیر آیت الله طالقانی و آیت الله منتظری هم در طیف‌های محدود و معینی از مذهبیون شهرت داشتند. آنها هم بعنوان انقلاب ساز و رهبر انقلاب از زندان‌ها بیرون نیامدند. حتی خود آقای خمینی هم در میان همه مردم شناخته شده نبود، بویژه در میان نسل جدیدی که بعد از ۱۵ خرداد پا به حیات گذاشته بودند. بتدریج همه چیز شکل گرفت. آقای طالقانی در همان تظاهرات تاسوعا و عاشورای سال ۵۷ به شهرت عمومی رسید و در صف اول قرار گرفت. از نیمه دوم سال ۵۷ است که آیت الله خمینی بتدریج به رهبر تبدیل شد و البته در این مورد علاوه بر قاطعیت او، مرجعیت مذهبی وی نیز در میان توده مردم مذهبی ایران نقش مهمی ایفا کرد.

حزب توده ایران تئوری انقلابی را به داخل جامعه برد!

بنابراین، حزب توده ایران انقلاب درست نکرد، همانطور که دیگران هم نکردند. انقلاب را مردم کردند و تمام هنر حزب توده ایران درک ماهیت انقلاب، تحلیل گام به گام روند انقلابی در کشور و اشاعه تئوری انقلابی در جامعه بود. کوششی که از هیچ حزب و سازمان و شخصیت سیاسی دیگری در ایران ساخته نبود و دیدیم که تا مدت‌ها پس از پیروزی انقلاب هم نمی‌توانستند تحلیلی همه جانبه از ماهیت انقلاب ایران و خواست‌های مردم ارائه دهند. نظرات و دیدگاه‌های حزب توده ایران بسرعت در جامعه انقلابی ایران اشاعه یافت. این یک واقعیت است.

حتی شما امروز هم شاهدید که چند گروه و دسته مذهبی طرفدار خط امام درست شده‌است، اما واقعی‌ترین خط امام همان است که حزب توده ایران فرمولبندی کرد و این خط چیزی نبود جز خط انقلاب و خواست‌های مردم انقلابی ایران و به همین دلیل هنوز هم تمام مخالفان انقلاب ایران نتوانسته‌اند خود را از زیر بار این تحلیل دقیق انقلاب ایران بیرون بکشند. بسیار کوشیدند تا خط امام را یک خط مذهبی جلوه دهند و آن را از میان موضع گیری‌های مذهبی آیت الله خمینی بیرون بکشند، اما همه این کوشش‌ها که بویژه از طرف ارتجاع مذهبی صورت گرفته با شکست روبرو شده‌است، زیرا خط امامی در کار نیست، خط انقلاب بهمن ۵۷ در کار است. به همین دلیل است که شما می‌بینید هر اندازه هم که در سال‌های گذشته از اعتبار روحانیون در میان مردم کاسته شد و از شکل مذهبی انقلاب هم کاسته شد و مردم از اشکال مذهبی تحمیل شده به انقلاب فاصله می‌گیرند، ماهیت، خواست‌ها و آماج‌های واقعی انقلاب بهمن همچنان محکم و استوار باقی مانده‌است. ما این آماج‌ها را بدرستی در سه اصل خلاصه کردیم: آزادی، استقلال ملی و عدالت اجتماعی. چه کسی می‌تواند انکار کند که در همین جنبش کنونی در داخل کشور هم این سه خواسته در راس همه خواسته‌های مردم قرار دارد؟

روحانیون و مذهبیون تلاش کردند جمهوری اسلامی را جایگزین عدالت اجتماعی کنند، اما امروز می‌بینیم که علیرغم برقراری جمهوری اسلامی مسئله عدالت اجتماعی به قوت خودش باقی است، زیرا جمهوری اسلامی یک نام است، در حالیکه عدالت اجتماعی خواستی است که در یک نظام اجتماعی مردمی قابل تحقق است. مردم عدالت اجتماعی می‌خواستند و می‌خواهند، چه جمهوری اسلامی باشد و چه نباشد!

امروز هم بحث ما در باره جنبش کنونی مردم ایران همین محتوا را دارد! چه نورالدین کیانوری باشد و چه نباشد، چه رهبری حزب اعدام شده باشند و چه نشده باشند. این مشی و سیاست حزب توده ایران، حتی اگر همه اعضای رهبری حزب هم از لب تیغ گذرانده شوند و یک نسل کامل توده‌ای هم قتل عام شود، در فردای تاریخی کسان دیگری پیدا خواهند شد که همین مشی و سیاست را پی خواهند گرفت. این جزئی است با مشی و دیدی مشخص و شناخته شده که متعلق به جامعه ایران است، چه افراد و شخصیت‌ها باشند و چه نباشند.

اعضای آن همیشه در خطر پیگرد و زندان و اعدام و مهاجرت‌اند. بعد از کودتای ۲۸ مرداد سال‌ها در بدیری و خانه بلوخی کشید و در همین جمهوری اسلامی هم ۱۰-۱۲ سال زندان بود. یکسال و نیم در زندان کمیته مشترک زیر سخت‌ترین شکنجه‌ها قرار گرفت و شنوایی یک گوش خودش را زیر ضربات سیلی از دست داد. به شما توصیه می‌کنم نامه ۲۵ صفحه‌ای نورالدین کیانوری را، که بعد از درگذشت او راه‌توده منتشر ساخت بخوانید تا ببینید بر سر این پیرزن در سن ۷۰ سالگی چه آوردند و چقدر روحیه انسان باید قوی و ایمانش به انقلاب و مردم باید خدشه ناپذیر باشد که پس از آن همه سختی‌ها همچنان در سن ۸۸ سالگی بر سر ایمانش بایستد و شما هم حتما شنیده‌اید که با چه قدرتی از اعتقاداتش دفاع کرد، حتی در بدترین لحظاتی که پیکر کیانوری هنوز به خاک سپرده نشده بود.

خب، از شما می‌پرسم: برخورد هائی که با گفتگوی ایشان شد شرط انصاف بود؟ این همان توده‌ای ستیزی کوری نیست که اجازه نمی‌دهد حتی مخالفان حزب توده ایران از یک منطق و انصاف سیاسی برخوردار شوند؟ کدام تفاهم و کدام واقع بینی و تحمل پذیری سیاسی در چنین جو و شرایطی که برایشان گفتم باقی می‌ماند؟

من فقط در این مورد می‌توانم بگویم که متأسفانه ما عادت کرده‌ایم بجای تحلیل سیاسی به شایعات توجه کنیم. اما اجازه بدهید سؤال دیگری را طرح کنم. برای خیلی‌ها این سؤال مطرح است که چگونه یک حزب بسیار هم مترقی و توده‌ای می‌تواند سازش کند با یک قشر مرتجع و عقب افتاده روحانی برای انقلاب! آیا هدف فقط براندازی نظام سلطنت بوده؟ همانطور که خانم مریم فیروز، همسر آقای کیانوری هم آن را مطرح کرده؟ من این پرسش را برای آگاهی شنوندگان از شما می‌کنم.

راه توده: ببینید، آقای خدابخشیان ابتدا باید چند مسئله را با هم حل

کنیم، تا بعد بتوان رفت سر پاسخ‌ها. این چند مسئله از اینجا حل می‌شود که نه حزب توده ایران انقلاب را بوجود آورد و نه آقای خمینی و نه روحانیون طرفدار او و نه ملیون ایران. انقلاب را مردم کردند و دلیل و انگیزه هر انقلابی هم خارج از اراده این فرد یا آن فرد، این حزب و یا آن حزب است. انقلاب ایران مسیری را طی کرد و آن‌ها که در آن نقش اساسی را داشتند توده‌های وسیع مردم بودند. یعنی درست همین وضعی که اکنون هم به نوع دیگری در مملکت ما در جریان است، البته نه بصورت انقلابی و قهرآمیز. الان هم در مملکت ما یک جنبش عظیمی وجود دارد که در دو سال اخیر آقای خاتمی سخننگوی آن شده‌است و ای بسا در مسیر رشد خود کسان دیگری سخننگوی آن بشوند. همین جنبش هم ممکن است بنا به دلائل اجتماعی، توازن نیروهای اجتماعی و بسیاری از عوامل دیگر با شکست روبرو شود و ممکن هم هست که به پیروزی‌های بزرگ برسد. ما، تنها کاری که وظیفه داریم انجام دهیم کمک به جنبش برای عبور از گلرگاه‌های دشوار و جلوگیری از شکست آنست. آقای خاتمی و یا هر شخصیت دیگری هم تا وقتی که در این مسیر، یعنی تقویت و عبور دادن گام به گام جنبش از گلرگاه‌ها با این جنبش حرکت می‌کند وزن و موقعیت کنونی را خواهد داشت و اگر پا سست کرد و کسان دیگری بجای او پیدا شدند قطعا باز هم این مردم هستند که به او روی خواهند آورد. امروز حرف مردم از دهان عبدا الله نوری بیرون می‌آید، فردا ممکن است کسان دیگری جای عبدا الله نوری را بگیرند. چه کسی دو سال و یا سه سال پیش فکر می‌کرد چهره‌هائی مانند عبدا الله نوری، کدیور، آیت الله طاهری، منتجب نیا، اشکوری و دهها و دهها روحانی دیگر در میان روحانیون حکومتی پیدا شود؟ اگر جنبشی برای تحولات در جامعه وجود نداشت و اگر مردم نمی‌خواستند، امثال عبدا الله نوری و یا خاتمی و یا بقیه، در کسوت چهره‌های جسور این جنبش می‌توانستند ظاهر شوند؟

پس می‌بینید که تا مردم نباشند، تا جنبشی نباشد، تا انقلابی نباشد رهبر و سخننگونی پیدا نمی‌شود. بنابراین، انقلاب را نه حزب توده ایران ساخت و نه آقای خمینی و نه روحانیون، مردم ساختند. وقتی انقلاب و جنبش نباشد رهبر و سخنگو کجا می‌تواند پیدا شود؟ شاید برخی از آقایان روحانی چیزهائی در باره انقلاب و رهبری برای خودشان بگویند و یا بنویسند و خود را خالق انقلاب معرفی کنند، اما شما چرا تکرار می‌کنید؟ آنها برای خودشان یک چیزهائی می‌گویند که اعتباری هم ندارد. اتفاقا از همه اینها هوشیارتر و واقع بین‌تر خود آیت الله خمینی بود که بارها همین فرمولی را که ما از انقلاب داریم گفته‌ایم بر زبان آورد و مردم را صاحب انقلاب و همه کاره معرفی کرد. بر خلاف این آقایان خزعلی و مصباح یزدی و مولف‌های‌ها که مردم را کاره‌ای نمی‌دانند و خود را آقا بالا سر جامعه می‌دانند.

یکی از کوشش‌هائی که قطعا باید تلاش کرد به نتیجه برسد تبدیل رهبری جنبش از فرد به احزاب و حتی جبهه‌های رهبری کننده و یا موثر در رهبری جنبش است. هم در دهه ۳۰ و جنبش ملی ایران بدلیل حضور فرد در راس جنبش مردم ایران ضربه دید و هم در انقلاب بهمن و امروز هم وضع همین است، گرچه خوشبختانه نشانه‌های جلی وجود دارد که می‌کوشند رهبری جنبش را جمعی و جبهه‌ای کنند. در ارتباط با انقلاب بهمن هم، مثل دوران مصدق همین مشکل را

می توانستند اینگونه افکار خود را به جامعه تحمیل کنند؟ نمی توانستند! می توانستند روحانین انقلابی را محاکمه کنند؟ نمی توانستند!

حزب ما، درست همین نکته را درک کرده بود و با تصام نیرو می کوشید خطر این دسته از روحانیون و مذهبیون را به دیگر روحانیون و مذهبیون نشان بدهد، خطر سرمایه داری بزرگ تجاری را به مردم نشان بدهد و به آقایی که در راس قدرت حکومتی قرار گرفته بودند گوشزد کند.

بنابراین، ما متحد انقلاب بودیم و در این اتحاد طبعاً در کنار کسانی قرار می گرفتیم که از انقلاب دفاع می کردند و در آن دوران در مقابل همین آیت الله خزعلی ها و مصباح یزدی ها و فتوا دهندگان قتل ها قرار داشتند. ما با انقلاب علیه ضد انقلاب و ارتجاع متحد بودیم. این تبلیغ که ما را دنباله رو آقای خمینی معرفی می کردند و از آن طرف هم تبلیغ می شد که آقای خمینی آلت دست حزب توده ایران است، یک تبلیغ ضد انقلابی برای کشاندن انقلاب و جمهوری اسلامی به نقطه تزاریک و غم انگیز کنونی بود. در سرانجامی که تاکنون انقلاب و جمهوری اسلامی پیدا کرده است، فقط ارتجاع مذهبی حاکم، تجار و غارتگران و مفت خورهای جمهوری اسلامی مقصر نیست، بخشی از تقصیرها به گردن کسانی که عملاً آب به آسیاب بدترین و ضد انقلابی ترین بخش حاکمیت جمهوری اسلامی ریختند هم هست. چه آنها که در داخل کشور بودند و چه آنها که در خارج از کشور.

در همین دانشگاه تهران، دانشجوها در مسجد دانشگاه را در آن سالها بستند تا آیت الله یزدی نتواند سخنرانی کند. همین ناطق نوری را به همین مسجد دانشگاه راه ندادند. حالا ما باید بررسی کنیم و ببینیم توازن قوا چرا و چگونه تغییر کرده که آیت الله یزدی بعد از درگذشت آیت الله خمینی، رئیس قوه قضائیه شد و ناطق نوری، رئیس مجلس. همچنان که باید بررسی کنیم و ببینیم چطور شد که آیت الله یزدی از صندلی قوه قضائیه پائین کشیده شد و صندلی ریاست مجلس هم اگر وضع به همین گونه ادامه پیدا کند به ناطق نوری وفا نخواهد کرد.

باید بررسی کنیم و ببینیم چطور شد و چه زمینه هائی فراهم آمد که نماز جمعه تهران در قبضه امثال آیت الله یزدی و آیت الله مصباح یزدی و همفکران اینها قرار گرفت و سخنران های پیش از نماز جمعه هم از میان همفکران اینها انتخاب شدند. همین آقای جنتی مگر در آن سالها نبود؟ مگر همین آقای مصباح یزدی که حالا بعنوان تئوریسین خشونت در مطبوعات از او یاد می شود در کنار عبدالکریم سروش در تلویزیون نشست و با احسان طبری مناظره نکرد؟ اینها همه بودند، اما قدرت آن را نداشتند که بجای مناظره تلویزیونی در حجره های مدرسه حقانی قم فتوای قتل و جنایت صادر کنند. آنها در حوزه های مذهبی بودند، در محافل بودند، اما قدرت حکومتی را نداشتند، شبکه های اطلاعاتی-امنیتی در اختیار نداشتند، تیم های ترورشان روشنفران را در خانه هایشان، در خیابان ها و در خانه های تیمی نمی توانستند بکشند.

در آن سالها که ما متهم به حمایت از آیت الله خمینی و بقول شما اتحاد استراتژیک با ایشان و همفکران ایشان هستیم، همین آقای فروهر که فتوای قتلش سال گذشته در همین محافل وابسته به سران مدرسه حقانی و قدرت های سایه و حامی این مدرسه صادر شد، وزیر کابینه بود، در شورای انقلاب شرکت می کرد، همین آقای عزت الله سحابی که قطعاً یکی از افرادی است که در لیست مرگ مدرسه حقانی قرار داشته و دارد رئیس سازمان برنامه و عضو شورای انقلاب بود، و دیگران و دیگران که امروز بسیاری از منتقدان سیاست اتحاد حزب با این نیروها در ابتدای انقلاب، آنها را بخشی از رهبری جنبش کمونی مردم می دانند. ما از چنین شرایط و چنین روندی حمایت می کردیم و کوشش بسیار کردیم که در آرامش و بدون از جنجال این روند تثبیت شود، تعمیق پیدا کند. چرا ما باید یادمان برود که در سال های اول پیروزی انقلاب، جمهوری اسلامی آن نبود که اکنون هست.

اگر ما به عمق تحولاتی که آیت الله یزدی را از پشت در مسجد دانشگاه به صندلی ریاست قوه قضائیه رساند راه یافتیم، آنوقت پیدا کردن دلیل عقب نشینی آنها در دوران اخیر دو ساله را هم درک می کنیم.

از نظر ما در سال های اول انقلاب حضور مردم و جو انقلابی مانع میداننداری این جماعت بود، در سال های رکود سیاسی ناشی از جنگ و شکست های جنگی و منفک شدن مردم از مسائل سیاسی این توازن به سود این جماعت بهم خورد و از انتخابات مجلس پنجم و متأثر از بحران اقتصادی-سیاسی و شورش های مردم در شهرهای مختلف که مهمترین آنها شورش اسلام شهر در تهران بزرگ بود یکبار دیگر این توازن به سود مردم بهم ریخت که ادامه دارد. پس باز هم شما می بینید که نقش تعیین کننده را ابتدا خود مردم دارند.

حزب توده ایران متحد انقلاب بود نه متحد آیت الله خمینی!

ما باید بررسی کنیم ببینیم چگونه شد که بخش انقلابی حاکمیت در جمهوری اسلامی تضعیف شد و بخش ضد انقلابی و بخش مخالف آرمان های واقعی انقلاب در حاکمیت جمهوری اسلامی تقویت شد. اگر به ارزیابی همه جانبه ای در این

حالا ببینیم وقتی مردم در سال ۵۷ به حرکت درآمدند شرایط در ایران چگونه بود و زمینه برای رهبر شدن چه کسی و یا کسانی فراهم بود؟ آیا در آن شرایط اینکه لیدرهای ملی رهبری آن جنبش انقلابی را برعهده بگیرند وجود داشت؟ اگر نداشته دلائل آن چه بود؟

خب، ما یک دلائلی در این باره داریم. ما می گوئیم حدود ۲۴-۲۵ سال اجازه نفس کشیدن به هیچ حزب و سازمان و شخصیت سیاسی ندادند و دست و پای همه را بستند الی روحانیت و مساجد را. نه تنها این مساجد را آزاد گذاشتند و دست و پای روحانیت را نبستند، بلکه به کمک خود رژیم سازمان عریض و طویل حجتیه را هم تشکیل دادند که در اصل نیروی مذهبی را با اندیشه های توده ای ستیزی و ملی ستیزی تربیت می کرد. به این ترتیب روحانیت شبکه داشت، با مردم ارتباط داشت، در هر محله و شهر و ده کوره ای مسجد و تکیه داشت و این مسجد و تکیا به شکل ستادهای حزبی در سال ۵۷ وارد عمل شدند. ملیون و پاتوده ای ها چنین امکانی را داشتند؟ وقتی انقلاب اوج گرفت روحانیت با استفاده از همین شبکه ها و ارتباط ها توانستند خیلی زود خودشان را به صف اول رهبری انقلاب برسانند.

این از بحث مربوط به روحانیت. اما باز هم یادمان باشد که اگر مردم و انقلاب نبود، این شبکه و این روحانیون هم نمی توانستند کاری بکنند و مثلاً انقلاب درست کنند. آنها اگر می توانستند انقلاب بسازند چرا در سال ۴۲ نتوانستند، چرا بعد از کودتای ۲۸ مرداد نتوانستند؟

برای آنکه در این هر دو مقطع حرکت مردم یک حرکت انقلابی نبود، شرایط شرایط انقلابی نبود. اتفاقاً بر اساس همین واقعیت بود که رهبری حزب ما در سال ۳۲ و در روز کودتای ۲۸ مرداد، همین شخص دکتر کیانوری دو بار از دکتر مصدق خواست که فرمان قیام و مقاومت مردم را صادر کند تا مردم ابتدا به خیابان بیایند تا بعد نیروهای مصدقی و حزبی وارد صحنه شوند و کودتا را با حمایت مردم درهم بکوبند. حتی همین امر هم نشان می دهد که حزب ما همیشه متکی به نیرو و خواست مردم بوده است و حزبی کودتائی و ماجراجو نبوده است. آن روز هم معتقد بود ابتدا مردم باید بخواهند و برای مقاومت باید به خیابان ها بیایند تا بعد احزاب و سازمان های سیاسی بتوانند براساس برآورد نیروها و امکانات موجود برای درهم شکستن کودتا در کنار مردم وارد میدان شوند.

در انقلاب ۵۷ نه حزب توده ایران امکان رهبری انقلاب را داشت و نه آقایان ملیون. حتی ملی-مذهبیون نظیر وابستگان نهضت آزادی و یا رهبران از زندان بیرون آمده حزب ملل اسلامی، مثل همین آقای ابوالقاسم سرحدی زاده و کاظم موسوی بجنوردی-نوه آقا سید ابوالحسن اصفهانی مشهور- اینها هم چنین امکانی را نداشتند، زیرا مردم کسی را نمی شناختند، در حالیکه بعداً معلوم شد همین افراد یاد شده و بویژه حزب توده ایران بیشتر و دقیق تر می دانستند ماهیت انقلاب چیست؟ مردم چه می خواهند و چگونه می شد به این اهداف دست یافت، اما در آن موقع و در آن سال انقلاب، حتی در سال های بعد هم چنین شناختی در مردم وجود نداشت و هنوز هم ندارد. به این ترتیب است که انقلابیون و حزب توده ایران نتوانستند نقش هدایت کننده و راهنمائی کننده را در کنار مردم ایفاء کنند، که کردند. حداقل در ارتباط با حزب توده ایران ما معتقدیم به بهترین وجه ممکن به این وظیفه خودمان عمل کردیم و اهداف واقعی انقلاب را در جامعه مثل بنر افشاندیم، که حاصلش همین مقاومتی است که اکنون در جامعه و در برابر بر باد دهندگان دستاوردهای واقعی انقلاب شکل گرفته است!

مسئله مربوط به خانم مریم فیروز و مصاحبه ایشان را هم که جلوتر برایتان گفتیم.

— آیا حمایت حزب شما داشت ائتلاف استراتژیک می کرد با آقای خمینی؟

راه توده: بحث مربوط به سیاست حزب ما، به این صورت است که ما یک شناخت معینی از انقلاب داشتیم. همینجا یکبار دیگر هم این را تکرار کنم که هیچ وقت در جمهوری اسلامی یک حکومت یکپارچه وجود نداشت است و تشریندی ها و طیف بندی های مختلف در آن حضور داشته اند.

آنچه که اکنون در باره جمهوری اسلامی و حاکمیت آن گفته می شود، ارتباطی با حاکمیت جمهوری اسلامی در سال های اول پیروزی انقلاب ندارد. بنا بر دلائل مختلف، متکی به حوادث گوناگون و متأثر از حوادث و رویدادهای بسیار مهمی، بتدریج ارتجاعی ترین بخش روحانیت توانست در رهبری جمهوری اسلامی قرار بگیرند و قدرت برتر را تشکیل بدهد. در حالیکه در سال های ۵۸، ۵۹، ۶۰ و حتی ۶۱ چنین وضعی و موقعیتی را آنها نداشتند.

بهترین استدلال ها همیشه آنهاست که با مثال های زنده همراه باشد. شما ببینید! این آقای خزعلی و مصباح یزدی طلبه های تازه ریش در آورده مدارس مذهبی که نیستند! اینها در همان سال های اول پیروزی انقلاب هم بودند، همین افکار امروز را هم داشتند. همین آقای خزعلی ۷۰ و چند سالش است، طلبه بعد از انقلاب نیست! آیا این روحانیون، با این افکار در آن سال ها دارای قدرت حکومتی بودند؟ نبودند! آیا

گهگاه کرده‌اند، بدنبال آن یک سلسله جنجال راه انداخته‌اند تا حقایقی که در این گفتگوها به سودشان نبوده و یا افشاگر دروغ‌های قبلی بوده خنثی شود. حالا برویم سراغ یورش به حزب توده ایران.

خروج رهبری حزب از کشور چرا به تاخیر افتاد؟

شما، بزودی ویژه‌نامه راه توده بدستتان خواهد رسید. در این ویژه‌نامه، برای نخستین بار و با توجه به درگذشت نورالدین کیانوری و منتفی شدن ملاحظات مربوط به دستگیری مجدد وی و بازگرداندنش به زندان، ما متن نامه ۲۵ صفحه‌ایشان به آقای علی خامنه‌ای را منتشر کرده‌ایم. این نامه در سال ۶۸ و به بهانه سالگرد انقلاب نوشته شده و تا آنجا که ما اطلاع داریم نکاتی از آن نیز در اختیار نماینده وقت کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد، یعنی آقای «گالیندوپل» گذاشته شده است.

کیانوری در این نامه، پس از شرح هولناک شکنجه‌هایی که در بند ۲ هزار و یا زندان کمیته مشترک زمان شاه، وی و همسر خانم مریم فیروز و شخصیت‌هایی نظیر محمد علی عموشی، عباس حجری و بقیه متحمل شده‌اند و عامل اجرا و هدایت کننده آن هم همین آقای سعید امامی با نام مستعار «حاج مجتبی» بوده و زیر نظر مستقیم علی فلاحیان شکنجه‌ها صورت می‌گرفته، می‌نویسد، که اساس و بهانه دستگیری اولیه رهبران حزب توده ایران در بهمن ماه ۶۱ کشف و خنثی سازی باصطلاح یک کودتا توسط حزب بوده است.

یعنی در انگلستان پرونده‌ای را درست کرده و به آقای عسکروالادی داده بودند که بیاورد تهران و ببرد پیش آقای خمینی و نظر موافق ایشان را برای یورش به حزب جلب کند. بهانه هم این بوده که حزب می‌خواهد به کمک ارتش سرخ کودتا کند. تاریخ کودتا را هم ۱۱ فروردین ۶۲ ذکر کرده بودند و سندی هم در انگلستان در این ارتباط جعل کرده بودند. ما اطلاع داریم که در تهران هم سندی جعل کرده بودند مبنی بر اینکه سفارت شوروی خواهان همکاری حزب و سازمان مجاهدین خلق برای انجام این کودتاست!! شاید در آینده جزئیات بیشتری را ما در این ارتباط منتشر کردیم. منظوری این سند جعلی مربوط به گویا همکاری حزب و مجاهدین خلق برای کودتاست.

کیانوری خطاب به خامنه‌ای می‌نویسد که سرانجام و پس از آن همه شکنجه معلوم شد کودتایی در کار نبوده است، اما آنها کار خودشان را کردند و به حزب یورش آوردند و عده‌ای را زیر شکنجه کشتند تا اعتراف دروغ بگیرند که حزب می‌خواسته کودتا کند.

شرح این ماجرا زیاد است و قطعاً شما و دیگرانی که علاقمند به اطلاع از واقعیات باشند این نامه تاریخی را خواهند خواند.

در همین نامه، کیانوری می‌نویسد که تمام اسناد و مصوبات هیات سیاسی حزب در جریان یورش به حزب به دست آقایان افتاده است. در آن اسناد مندرج است که رهبری حزب تصمیم گرفته بود بدلیل احتمالی که برای یورش به حزب می‌داد از کشور خارج شود، به‌گونه ممکن است کسانی که می‌خواهند کودتا کنند خودشان در تدارک خروج از کشور باشند؟

بنابراین، اسناد و مصوبات مربوط به ضرورت عقب نشینی حزب از صحنه فعالیت علنی و مصوبه و تحلیل رهبری حزب برای خروج از کشور وجود دارد. پس حزب ما خطر را حدس زده بود و در تدارک عقب نشینی هم بود؛ اما توجه داشته باشید که این کار دشواری‌های بسیاری هم داشت. اولاً تمام رهبری حزب بر ضرورت فعالیت علنی در کشور تاکید داشتند و در صورت خروج بخشی از رهبری حزب از کشور عملاً حزب خود را غیر قانونی و حزبی زیر زمینی می‌کرد. دوم اینکه با چنین عقب نشینی و به زیر زمین رفتن، بهانه لازم برای دستگیری هر کس که حدس می‌زدند توده‌ایست بدست آنها که منتظر فرصت بودند می‌افتاد و عده زیاد دم تیغ می‌رفتند. سوم اینکه تمام اعضای دفتر سیاسی حزب توده ایران از ماه‌ها پیش بی‌وقته تحت تعقیب بودند، مقابل خانه‌های آنها دوربین کار گذاشته بودند، مقابل دفاتری که حزب برای کار و فعالیت داشت دوربین کار گذاشته بودند. البته عمده‌ترین و فعال‌ترین مأموران این تعقیب‌ها هم مأموران اداره هشتم ساواک بودند که در خدمت آقایان قرار گرفته بودند. کمیته‌های محلی که فرماندهی کل آنها با همین آقای محسن رفیق‌نوست بود، در هر محله لیستی از کسانی تهیه کرده بودند که حدس می‌زدند توده‌اند. کافی بود کسی از انقلاب دفاع کند، اما مذهبی و یا متظاهر به مذهب نباشد تا مارک توده‌ای روی پیشانی‌اش بزنند.

البته، در چنین شرایطی عقب نشینی و خروج از کشور کار دشواری بود. مضافاً اینکه تجربه مهاجرت تلخ قبلی، شایعاتی که در زمان شاه تحت این عنوان که رهبران حزب فرار کرده و اعضای حزب را دم تیغ داد رواج داده بودند. بر همه این مشکلات این را هم اضافه کنید، که اساساً تشکیلات حزب توده ایران برای یک فعالیت علنی سازماندهی شده بود، مگر بخش بسیار محدودی که از بقایای سازمان‌های مخفی حزب در زمان شاه، از جمله سازمان نوید تقریباً به حالت گذشته

زمینه دست پیدا کردیم، آنوقت تکلیف امروز خودمان را با هم جنبش مردم می‌دانیم و می‌دانیم با کی و برای چی طرف هستیم و چه باید بکنیم!

در اینجااست که باید ببینیم جنگ چه نقشی ایفاء کرد، ترورها چه ضرباتی زد، ماجراجویی چه کرد، مطبوعات چه نقشی بازی کردند. آیا تمام مطبوعاتی در سال ۵۸ و ۵۹ منتشر می‌شدند شرایط را مثل مطبوعات امروز داخل کشور درک می‌کردند؟ می‌دانستند باید کی را تقویت کنند و کی را تضعیف تا انقلاب تقویت شود؟ شما یک دوره نشریه «آهنگر» را که فکر می‌کنم در کتابخانه‌های لوس آنجلس پیدا شود، بگیرید و بخوانید، ببینید چه رسالت و شناختی را از طیف روحانیون و مذهبیون داشت و تبلیغ می‌کرد! روزنامه پیغام امروز سال ۵۸ را در کتابخانه‌ها پیدا کنید و بخوانید تا ببینید این نشریات واقع بینانه عمل کردند؟، روزنامه آیندگان با موضعگیری‌هایی که کرد و مطالبی که منتشر ساخت آزادی مطبوعات را تقویت کرد؟ کانون نویسندگان مواضع بسیار واقع بینانه امروز را داشت؟ بیانیه‌اش را با «بنام پروردگار جان و خرد» شروع می‌کرد؟

من یقین دارم، هر تیم، گروه و موسسه پژوهشی که مطبوعات آن دوره و حوادث آن زمان، یعنی سال‌های اول پیروزی انقلاب و برقراری جمهوری اسلامی را مرور کند و مطبوعات و نشریات حزب توده ایران را هم در کنارش مطالعه کند، اگر صداقت داشته باشد، حداقل در بسیاری از زمینه‌ها حق را به حزب ما و به موضع گیری‌های سیاسی آن در آن دوران می‌دهد.

ظریف‌ترین، پیچیده‌ترین و درعین حال عملی‌ترین و واقع بینانه‌ترین سیاست را ما در برابر جمهوری اسلامی و نیروهای مذهبی حاکم اتخاذ کردیم. بحث اصلاً بر سر اتحاد استراتژیک و یا غیر استراتژیک با آیت الله خمینی و یا فلان روحانی و فلان غیر روحانی نیست، بحث بسیار جدی‌تر و بغرنج‌تر از این حرف‌ها و ارزیابی‌هاست. این ارزیابی‌های ارزان و اصطلاحاتی که حربه تبلیغاتی علیه حزب توده ایران است را نباید جدی گرفت.

امروز، وقتی ما می‌گوئیم روحانیون چند گروه هستند، چند پارچه‌اند و با هم متفاوت‌اند خیلی خوب درک می‌شود، اما توجه کنید که این حرف را حزب توده ایران در سال ۵۸ زد و سیاست خودش را هم بر این مبنا تنظیم کرد. اسم این دنباله روی از آیت الله خمینی و یا روحانیون است؟ کسانی که امروز همین ارزیابی را، پس از گذشت ۲۰ سال در باره روحانیون و مذهبیون و در غیاب آنها که سرشان بر سر این ارزیابی بر دار رفت ارائه می‌دهند فراموش می‌کنند که چه هزینه سنگینی را حزب توده ایران برای قبولانیدن این واقعیت به نیروهای سیاسی پرداخت.

الان همه قبول دارند که بین حجت‌الاسلام اشکوری، کدیور، اکبرگنجی، جلالی پور، عبداً لله نوری تفاوت هست با آن حجت‌الاسلام احمد خاتمی که بدلیل تشابه اسمش با محمد خاتمی روزنامه رسالت مدام او را بزرگ می‌کند و یکی از گردانندگان محافل روحانیون مرتجع مستقر در قم است و با این حجت‌الاسلام حسین‌بن آدم کش و آن آقای رازینی که می‌گویند عضو شورای صدور فتوای قتل است. درک و شناخت این امر در آن دوران اول پیروزی انقلاب به این آسانی نبود. در سال ۵۸ کشف چنین امری و تنظیم سیاست براین اساس البته هم انتظاری بود به جا از قبیله‌ی ترین و پرتجربه‌ترین حزب سیاسی کشور، یعنی حزب توده ایران. این سیاست که ما بخش ارتجاعی حاکمیت را تضعیف کنیم و نگذاریم ابتکار عمل را بدست بگیرد، تا طی زمان آن بخش آرمان‌گرا و انقلابی مذهبیون، اعمام از روحانی و غیر روحانی درک کنند ضرورت همکاری با نیروهای میهن دوست، ملی و غیر مذهبی را، تا سرانجام بجای متحد شدن با آقای خزعلی بی‌آیند متحد بشوند با همین میهن دوستان، با همین ملیون، با همین غیر مذهبی‌های انقلابی. آن سیاستی که حزب توده ایران پیاده کرد این بود. این سیاست، حداقل حالا که اوضاع داخل ایران را شما دقیق‌تر از گذشته می‌بینید و واقع بینانه‌تر با آن برخورد می‌کنید، غلط بود؟

من با این تعبیر راه توده که بعد از مرگ آیت الله خمینی، حجتیه توانست بصورت کودتایی قدرت را در جمهوری اسلامی بدست آورد، موافقم. اما می‌خواهم سؤال کنم، بویژه اکنون که آقای کیانوری درگذشته است و درباره دوران رهبری ایشان در حزب توده ایران پرسش‌هایی مطرح است، آیا برای عقب نشینی و برای درک نزدیک شدن خطر، حزب شما دچار خوش بینی نشد و زمان را از دست نداد؟

راه توده: درباره حادته یورش به حزب، که خوشبختانه حالا دیگر

اسناد زیادی در باره آن منتشر شده، روی شایعات و حرف‌های احساساتی نمی‌توان قضاوت کرد. باید رفت دنبال اسناد، این اسناد را کنار هم گذاشت و به واقعی‌ترین نتیجه گیری رسید تا همه ما چشم و گوشمان باز شود.

تبلیغات، همیشه موانع شناخت دقیق از نظرات، سیاست‌ها و شخصیت‌های حزب توده ایران بوده است و در واقع سعی کرده‌اند در پشت این جنجال‌های تبلیغاتی حقایق مربوط به حزب ما را پنهان کنند. هیچوقت نمی‌آیند صاف و ساده و بدون بکار گرفتن کلمات تحریک آمیز، پیرامون نظرات حزب توده ایران، تاریخچه حزب و سیاست‌های گذشته و اکنون آن سؤال کنند، اگر هم این کار را

باقی مانده بود. جمع و جور کردن این تشکیلات علنی و گسترده هم کار یک شب و یک روز نبود.

دورویداد و دلیل دیگر را هم باید در نظر بگیریم.

اول، اینکه رهبری حزب چون هیچ نوع همکاری و ارتباطی با گوزچکین دیپلمات بخش نظامی سفارت شوروی نداشت و اساسا مدرکی در سفارت شوروی نداشت که نگران رو شدن آن باشد، فرار گوزچکین را یک خطر برای حزب تصور نکرده بود و پرونده سازی را پیش بینی نکرده بود.

دوم، بیانیه ۸ ماده‌ای که آیت الله خمینی در این فاصله صادر کرد و همه را به قانون گرائی و عمل براساس قانون اساسی فراخواند. همان بیانیه‌ای که اتفاقا این روزها هم از سوی خط امامی‌ها و طیف نواندیشان مذهبی و طرفداران دولت خاتمی و تحولات در ایران بسیار روی آن تاکید می‌کنند و روزنامه سلام هم در آستانه توقیف آن را کامل منتشر کرد.

من برای نخستین بار برای شما می‌گویم، که در جریان تصمیم به خروج بخش عمده‌ای از رهبری حزب توده ایران از کشور، با آنکه هیات سیاسی یک لیست ۱۷ تا ۲۰ نفره تهیه کرده و تقریبا آن را تصویب هم کرده بود، اختلاف نظر بین رهبری حزب بوجود آمده بود. لطفا به ماهیت این اختلاف نظر توجه کنید تا ببینید چه روحیه‌ای در میان اعضای رهبری حزب ما برای دفاع از انقلاب و علاقه به کشور وجود داشت و چگونه این افراد میهن پرست را به جوخه‌های مرگ سپردند و یا از سوی مخالفان حزب زیر رگبار انواع اتهامات قرار می‌گیرند.

یقین دارم که اسناد مربوط به این اظهارات من، همانطور که کیانوری نیز در نامه خودش گفته، بالاخره در یک مرکزی در جمهوری اسلامی نگهداری می‌شود و امیلوارم روزی تماما منتشر شود.

رهبری حزب ما، خروج پنج عضو هیات سیاسی و دبیر کمیته مرکزی را که از افسران ۲۵ سال زندان شاه کشیده بودند را در صدر لیست خروج از کشور تصویب کرده بود. علاوه بر این عده، کیانوری، رحمان هاتفی، امیر نیک آیین، احسان طبری، منوچهر بهزادی، مهدی پرتوی و چند نفر دیگر نیز باید از کشور خارج می‌شدند، حداقل تا زمانی که مشخص شود سرانجام این تعقیب و مراقبت‌ها می‌خواهد به کجا بیانجامد و تنش برپا به لوح میانه دو جناح درون حکومت بر سر آزادی‌ها و احزاب می‌خواهد به کجا ختم شود.

از زمان تصویب این امر در هیات سیاسی حزب، تا صدور بیانیه ۸ ماده‌ای آیت الله خمینی برای رفتن به سوی قانون گرائی و صدور مجوز رسمی برای احزاب جهت فعالیت سیاسی، یعنی فاصله‌ای حدود دو ماه، کمی بیشتر و یا کمتر، یک سلسله بحث‌ها میان کسانی که حزب تصمیم گرفته بود از کشور خارج شوند شروع شده بود. افسران ۲۵ سال زندان بوده، اساسا طرفدار خروج خودشان از کشور نبودند و می‌خواستند بمانند و پایشان را هم در یک کفش کرده بودند. کیانوری خودش هم معتقد بود باید در داخل کشور بماند، زیرا بمحض خروج او از کشور و از آنجا که مرتب او را زیر نظر دارند حمله به حزب شروع خواهد شد. بنابراین او پیشنهاد می‌کرد، جوانشیر از کشور خارج شود. متقابلا جوانشیر (فرج الله میزانی-دبیردوم حزب) نیز حاضر به خروج از کشور نبود. رحمان هاتفی نیز می‌خواست در داخل کشور بماند و استدلالش هم این بود که در تهیه و تنظیم طرح جدید تشکیلاتی، که متناسب با فعالیت غیر علنی حزب تهیه شده بود، او نقش اول را داشته و به همین دلیل بهتر است او تا مدتی در داخل بماند و این سازمان را به سرانجام برساند. در کشاکش همین بحث‌ها و تعلل‌ها، بیانیه ۸ ماده‌ای آیت الله خمینی صادر شد. با صدور این بیانیه دو دیدگاه در هیات سیاسی حزب پیش آمد. عده‌ای طرفدار تأخیر اجرای طرح خروج از کشور بودند زیرا بیانیه را مثبت و در جهت فراهم شدن فعالیت علنی احزاب ارزیابی کرده بودند و عده کمتری همچنان به این بیانیه هم بدبین بوده و تناسب قوا را به گونه‌ای نمی‌دیدند که چنین بیانیه‌ای بتواند اجرا شود. استدلال عمده آنها روی ادامه جنگ و رفتن به سمت یک جنگ فرسایشی و طولانی مدت و بحران‌های سیاسی و اقتصادی در کشور بود. زنده یاد منوچهر بهزادی بیش از دیگران طرفدار ارزیابی اول بود و کیانوری بیشتر طرفدار نظر دوم.

همینجا خواهید دید که بر خلاف شایعات، در اساسی‌ترین و مهمترین تصمیمات، از جمله در مورد تصمیم بزرگی مثل خروج رهبری حزب از کشور، رایزنی و مشورت و رای گیری بصورت خیلی جدی انجام می‌شد. بهر حال، تصمیم نهایی برای اجرای طرح خروج رهبری حزب از کشور و اجرای طرح دوم سازمانی، یعنی همان غافلگیر نشدن که شما اشاره کردید، قرار شد برای مدتی به تأخیر بیفتد تا سرانجام مشخص شود بیانیه ۸ ماده‌ای کارش به کجا می‌خواهد بکشد.

بنظر می‌رسد، آنها که بشدت مخالف آزادی‌ها بوده و بویژه می‌دانستند که با از صحنه خارج کردن حزب توده ایران می‌توانند یورش به آزادی‌ها را سیستماتیک کنند، طرح یورش به حزب را جلو انداختند تا هم بیانیه ۸ ماده‌ای را فلج کرده و خنثی کنند و هم یورش را انجام داده باشند.

آن پرونده‌ای که شتابزده در انگلستان تهیه شد و توسط عسکراولادی به ایران فرستاده شد، همین هدف را در نظر داشت. پرونده را چنان تنظیم کرده بودند که پای سفارت شوروی را هم به میان کشیده و ۱۸ نفر از کارکنان سفارت را هم در طرح کودتا سهیم ساخته بودند تا از کشور اخراج شوند. تیره ساختن روابط جمهوری اسلامی و اتحاد شوروی و تقویت موقعیت انگلستان در مناسبات با جمهوری اسلامی، جلوگیری از هر گونه اعتراض و واکنش کشورهای سوسیالیستی جهان نسبت به یورش به حزب توده ایران و یک سلسله از همین تدابیر در آن طرح پیش بینی شده بود و به همین دلیل اتهام اولیه به حزب برای یورش به آن "کودتا" بود. یعنی همان نکته‌ای که شما در نامه تاریخی کیانوری از زندان اوین به علی خامنه‌ای می‌خوانید و دروغ بودن آن بعدها آشکار شد.

رهبری حزب توده ایران، نه توانست، نه می‌توانست و نه کوچکترین گمانی می‌توانست ببرد که یک طرح کودتا برای حزب در انگلستان درست کنند و بدست آقای عسکراولادی بدهند تا ببرد نزد آیت الله خمینی و اجازه دستگیری رهبران حزب را بگیرد. در همین طرح، سفیر وقت جمهوری اسلامی در مسکو، یعنی "مکری" را هم گنجانده بودند، در حالیکه او اساسا یک سیاستمدار حرفه‌ای هم نبود، چه رسد به عملیات کودتایی. ضمنا مذهبی بود و توده‌ای و غیر مذهبی نبود. فائشا از دوستان قدیمی آیت الله خمینی بود و به همین دلیل هم با حکم آیت الله خمینی سفیر جمهوری اسلامی در مسکو شده بود. ایشان را هم برای مدتی برایش درد سر درست کردند، اما چون آیت الله خمینی او را می‌شناخت و می‌دانست که اهل کودتا و این نوع حرف‌ها نیست، نتوانستند زیاد مزاحمش بشوند، خود او هم بعد از این حوادث کناره گرفت.

از طرف دیگر، و با توجه به اینکه حزب چنین توطئه بزرگی را با شرکت انگلستان و قطعا با اطلاع امریکا حدس زده و آمادگی آن را هم نداشت، رهبری حزب بر این باور بود که اگر هم کسانی از رهبری را بگیرند و به زندان ببرند آنها از سیاست خودشان دفاع خواهند کرد و مشکل بزرگی پیش نخواهد آمد. این تجربه‌ای بود که از دهه ۳۰ و بعد از ماجرای تیراندازی به شاه حزب داشت و همین نورالدین کیانوری محاکمه شد و از این محاکمه تریبونی برای دفاع از سیاست حزب و جنبش مردم در دهه ۳۰ ساخت. هیچکس چنین درنده خونی را در زندان و در ارتباط با حزبی که با جان و دل از انقلاب دفاع می‌کرد حدس زده بود. هیچیک از رهبران حزب هم حدس نمی‌زدند از ماجرا فرار گوزچکین چنین توطئه بزرگی را علیه حزب ما بسازند و طرح کودتا درست کنند!

امیلوارم این توضیحات، در رابطه با سؤال شما، تا حدی قانع کننده بوده باشد.

حالا من از شما سؤال می‌کنم، که چطور ممکن است انسان این همه مسائل مربوط به یورش به حزب را نبیند، آن شکنجه‌های هولناکی که کیانوری در نامه‌اش به خامنه‌ای می‌نویسد ندیده بگیرد و یکباره مدعی شود که فلانی خیانت کرد و تیر خلاص زد به پیشانی حزب! انگار کیانوری و بقیه را برده بودند هتل و آنها هم سرمست از پذیرایی‌ها تیر خلاص شلیک کرده باشند!!

البته خیلی هم جالب است که این دلسوزی و این متهم کردن کیانوری به خیانت از دهان کسانی بیرون می‌آید که همیشه هم به توده‌ای سستیزی افتخار کرده و نابودی حزب ما را آرزو می‌کنند. خب، اگر کیانوری تیر خلاص به پیشانی حزب زده باشد، شما که باید خوشحال باشید، پس چرا این را خیانت می‌دانید؟

حقایق فاش می‌شود!

ما اعتقاد داریم خیلی چیزها رو شده است، خیلی‌ها که به ناحق زیر ضربه رفتند، امروز در افکار عمومی و در میان نیروهای مذهبی از اعتبار والائی برخوردار می‌شوند. برای شما گفتم که نشریات داخل کشور علیرغم همه احتیاطی که ناچارند بکنند خبر درگذشت کیانوری را با احترام اعلام کردند، با کلمات مشمتزکننده آقای هادی خرسندی مطلب خودشان را نوشتند، زیرا آنها در بطن حوادث قرار دارند و می‌دانند چه شده و چه گذشته است و چه دارد روی می‌دهد. امروز بزرگترین عرصه پیکار تعبیر و تفسیر از خط امام است و نیروهای تحول طلب مذهبی از آن اصول کلی خط امام دفاع می‌کنند که در تائید آرمان‌های واقعی انقلاب است و همگان می‌دانند که دقیق‌ترین تفسیر را در این زمینه حزب ما ارائه داده است. حزب توده ایران خط امام کشف نکرد، بلکه خط انقلاب را کشف و فرمولبندی کرد!

شما در مطبوعات سال ۵۷ چه در داخل و چه در خارج کشور سراغ دارید که صحبت از خط امام کرده باشند؟ آقای بنی صدر، قطب زاده و یا دکتر یزدی خط امام فرمولبندی کردند؟ نکردند زیرا تبیین خط و ماهیت انقلاب کار هر کسی نبود!

— شما در نشریه راه توده اغلب وقتی به مهاجرت می‌پردازید، با نوعی انتقاد با آن رویرو می‌شوید. آیا اعتقاد دارید که مهاجرت مرتکب اشتباهات فاحش

در شناخت جمهوری اسلامی است؟ آیا مهاجرت به تعبیر کیانوری نتوانسته پیشرفت حکم تاریخ را ببیند؟

راه توده: آقای خدابخشیان، ابتدا با هم به این تفاهم برسیم که در تمام سال‌های مهاجرت کنونی و در طیف گسترده اپوزیسیون جمهوری اسلامی و یا منتقدان جمهوری اسلامی و یا مخالفان جمهوری اسلامی و یا حتی مخالفان انقلاب ارگان‌های تبلیغاتی مهاجرت اعم از مطبوعاتی و صوتی در اختیار چپ نبوده. این ارگان‌ها در وسیع‌ترین سطح خودش در اختیار آن بخش دیگر، یعنی در اختیار اپوزیسیون راست بوده‌است. شاید اگر نگوییم اپوزیسیون راست که عده‌ای خوششان نیاید بهتر هم باشد اما تغییر در این واقعیت نمی‌دهد.

چپ کمترین امکانات تبلیغاتی را به نسبت راست در مهاجرت داشته‌است. حالا وقتی این پرونده و این کارنامه ۲۰ ساله را ورق می‌زنیم به وضوح می‌بینیم که این ارگان‌ها در گزنگاه‌های مهم نقش داشته‌اند در غفلت مهاجرت از اوضاع واقعی ایران. البته کلیت امر را می‌گوییم نه در این و یا آن مورد. من صلاح نمی‌دانم که از رادیوی شما نام برخی هفته‌نامه و نشریات وابسته به اپوزیسیون راست را ببرم که در آستانه انتخابات مجلس پنجم و ریاست جمهوری دوره هفتم با عنوان‌های بزرگ تحریم این دو انتخابات منتشر شدند و حتی تعبیر و تفسیرهایی که بعداً هم منتشر کردند این تفسیرها در جهت باز شدن چشم و گوش‌ها در مهاجرت نبود، بلکه تا حدودی برعکس آن هم بود. خوشبختانه با انتشار نشریات جدید در ایران این یک‌تازی در میدان مهاجرت خاتمه یافته‌است، اما بهر حال گذشته که از حافظه‌ها حذف نشده‌است. همین مطبوعات و حتی رادیوهای فارسی‌زبانی که گردانندگان آن‌ها ایرانیان مهاجر هستند در آستانه همین دو انتخابات مهم بی‌وقته رفتند با کسانی مصاحبه کردند که فرمان تحریم انتخابات را صادر می‌کردند. حتی همین رادیوی خود شما. مراجعه کنید به آرشیو ۱۰ روز به انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم تا صدق گفتار من برایتان بیشتر ثابت شود. مطبوعات همین دوران را ورق بزنید تا حرف مرا بیشتر قبول کنید. حتی در مصاحبه با کسانی در داخل کشور، به خانه کسانی تلفن می‌کردند و با کسانی در تهران مصاحبه می‌کردند که تحلیلشان عدم شرکت مردم در انتخابات و تحریم آن بود.

اما دیدید که واقعیت چیز دیگری بود و متأسفانه مهاجرت را همین‌گونه به بیراهه بردند و در غفلت نگهداشتند. بهر حال، گذشته‌ها گذشته‌است، باید به فکر آینده بود و از گذشته برای آینده درس گرفت.

همین جنجال‌های مطبوعات و رادیویی خارج کشور اجازه نداد مهاجرین سیاسی و غیر سیاسی بدانند چرا قیام مردم در اسلام شهر اهمیت دارد، چرا اهمیت این قیام بیشتر از شورش مردم در شهر قزوین است. کسی نگفت و نخواست بگوید که در اسلام شهر مردم علیه برنامه تعدیل اقتصادی دولت هاشمی رفسنجانی قیام کردند. نگفتند و یا شاید هم نمی‌دانستند که در این اسلام شهر که ظاهراً بزرگترین شهر حاشیه تهران است و می‌گویند نزدیک به نیم میلیون جمعیت مرکزی دارد، بسیاری از ساکنان آن جانبازان جنگ، معلولین، آزادگان و افراد رده‌های پایین سپاه پاسداران زندگی می‌کنند، اسلام شهر یکی از مذهبی‌ترین شهرهای تهران بزرگ است. اینها هر کدام دارای اهمیت کلیدی بود، اما کسی به سراغ آگاهی و نتیجه‌گیری از آنها نرفت. در حالیکه اگر رفته بودند و اگر گفته و نوشته بودند، آنوقت می‌شد در انتخابات مجلس پنجم منفعل نماند و پرچم تحریم را بلند نکرد و با انتخابات ریاست جمهوری آنگونه برخورد نکرد که در مهاجرت کردند. هیچ گزارش و رپرتاژی از صف‌های اتوبوسرانی در آستانه انتخابات ریاست جمهوری تهیه نشد و در این مهاجرت پخش نشد که حتی شاگرد راننده‌ها وقتی به صف اتوبوس می‌رسیدند فریاد می‌زدند "خانی‌هاش بیان جلو، ناطقی‌هاش برن ته صف". هیچ گزارشی تهیه نشد که محمد خاتمی با یک اتوبوس کرایه‌ای به روستاهای ایران می‌رفت و به شخصیت درهم شکسته شده مردم احترام می‌گذاشت، کسی نگفت و ننوشت که در شهر مشهد بدستور آیت الله واعظ طبسی در مسجد محل سخنرانی خاتمی را بستند. تمام این حقایق تا لحظه اعلام نتایج انتخابات و فرود آمدن پتک واقعیت از مهاجرین پنهان نگهداشته‌شد. ارگان‌های ارتباطی در اختیار راست مهاجرت بود و فریاد امثال "راه توده" به جانی نرسید. برای همه این نشریات انواع فوق‌العاده‌های راه توده را ارسال داشتیم، فاکس کردیم، حتی خودمان شخصا تماس تلفنی گرفتیم و گفتیم که واقعیت جامعه چیز دیگری است نه آنچه شما می‌گویید و می‌نویسید، اما کسی گوشش بدهکار نبود و حتی از چاپ چهار خط از دیدگاه و نظر ما هم در این نشریات و رادیوها خود داری کردند. حتی به طنز هم نگفتند که یک نشریه‌ای سرو کله‌اش پیدا شده که بر خلاف همه نشریات مهاجرت و همه احزاب و سازمان‌های سیاسی مهاجرت از شرکت در انتخابات حمایت می‌کند و دیگران را هم دعوت به شرکت در انتخابات می‌کند. حتی می‌توانستند بگویند این نشریه راه توده دیوانه شده چون می‌نویسد خاتمی در همان دور اول انتخابات به پیروزی قطعی خواهد رسید. حتی این کار را هم نکردند. امکانات در اختیار کی بود؟ در اختیار راه توده بود؟

— در اینجا بلافاصله این سؤال و یا این جنل فکری پیش می‌آید، که آنچه شما می‌گویند و انتظار دارید، مربوط به یک خط فکری است که حاکمیت را چند پارچه می‌بیند، طیف بندی و طبقه بندی می‌کنید، در حالیکه کسان دیگری که

شما می‌گویند ارگان‌های تبلیغاتی در اختیارشان است مثل شما فکر نمی‌کنند، شاید طیف سلطنت طلب و یا مشروطه خواه طرفدار براندازی باشند. آنها آقای نوری را جدا از آقای خزعلی نمی‌بینند. آیا این حق آنها نیست؟

راه توده: ما حرفی نداریم. هر کسی، هر سازمانی و هر طیفی به خودش مربوط است، که چه سیاستی را داشته باشد. ما قصد تحمیل نظرات خودمان به دیگران را هم نداریم، اما معتقدیم و حتی می‌شنویم و می‌خوانیم نقطه نظرات کسانی را در آنسو که اخیراً بسیاری از واقعیات را پذیرفته‌اند و به بازار خودشان هم توصیه می‌کنند که بیشتر با واقعیات ایران آشنا شوند. حالا اگر کسانی می‌خواهد تا آخرین لحظه حیات روی این نظر بایستند که اصلاً انقلاب ایران یک توطئه از خارج تحمیل شده بود و مردم را گول زدند و این نوع حرف‌ها، خب، چه باید کرد؟ بگذارید یک عده‌ای با همین تصور زندگی کنند.

ما نوارهای سخنرانی‌ها را می‌شنویم، احساس می‌کنیم که از بحث‌های چهار پنج سال پیش خیلی فاصله گرفته شده‌است. البته این را باید مدیون قدرت جنبش کنونی مردم ایران دانست که از داخل کشور در تصحیح نظرات خارج از کشور هم موثر است. امیدواریم که این نظرات و واقع‌بینی‌ها دقیق‌تر و بیشتر هم بشود و احساس نزدیکی به جنبش مردم در آنسو هم روز به روز بیشتر تقویت شود. ما در جریان راست مهاجرت چنین رونگی را می‌بینیم و این بنظر ما یک حرکت خوب و ملی است. ما هرگز این نظر را نداریم که چشم خودمان را به روی آن بخش اپوزیسیون، مثلاً اپوزیسیون راست ببندیم و هیچ انعطافی در جهت واقع‌بینی در آنسو نبینیم و آنها را یکپارچه غیر ملی بدانیم. نخیر اینطور نیست و اگر هم اینطور "حزب توده ایران" را معرفی کرده‌اند، نادرست معرفی کرده‌اند. در اپوزیسیون راست هم طیف بندی وجود دارد و حزب ما همیشه به این طیف بندی‌ها در طول مراحل مختلف یک مبارزه توجه داشته و اکنون هم دارد، چه در داخل کشور و چه در خارج از کشور.

اما نکته بسیار مهم دیگری که خطاب به کسانی که بقول شما خیال براندازی و یا هر حرکت و خواست دیگری دارند باید گفت اینست که ما تا به یک جامعه ورود نکنیم نمی‌توانیم روی آن جامعه و جنبش مردم تأثیر بگذاریم. در خارج کشور نشستن و شعار دادن کار سختی نیست، اتفاقاً کار سخت اینست که در مهاجرت باشی، اپوزیسیون باشی، انواع خطرات هم تهدیدت بکنند، اما حرفی که می‌زنی از روی احساسات نباشد و آن چیزی را بگویی که واقعیت داخل کشور است. ما هم می‌توانیم در خارج بنشینیم و بگوئیم تا سوسیالیسم نشود ایران آباد نمی‌شود و ما هم به ایران نمی‌رویم. چنین تزلزل‌های چه مشکلی را حل می‌کند؟ کی باید چنین کاری بکنند؟ بکنند و بعد بفرستند عقب شما که بفراواند حالا ریاست کشور سوسیالیستی را برعهده بگیرد؟ چنین چیزی هرگز نمی‌شود.

حالا در آنسو هم یک عده‌ای می‌توانند تا هر وقت که دلشان خواست بنشینند و بگویند باید سرنگون شود، بسیار خوب باید بشود، ولی چطوری و با کی؟ بفراواند در جامعه، از همین مهاجرت ذهن و اندیشه و مبارزه خودتان را گره بزنید به جنبش مردم در داخل کشور، با روحیه مردم، مشکلات مردم، گرایش‌های مردم، تعصب‌های دینی مردم و با انواع تمایلات روحی و روانی مردم آشنا شوید، گام به گام بروید جلو، نیروهای خودتان را بسنجید، با حوادث روز زندگی کنید، بروید جلو تا بعد ببینیم از این شعارها که حالا می‌دهید بازهم خواهید داد؟

این همان کاری است که حزب ما بعد از پیروزی انقلاب کرد. تمام نیروی خودش را گذاشت که در جامعه حضور داشته‌باشد و دوشادوش مردم تأثیر بگذارد روی روند حوادث. می‌خواست در جامعه کار کند، حالا سرش را هم داد، خب، داد. مگر دیگران ندادند؟ مگر در همین عراق دو نسل از رهبری حزب آنها را قتل عام کامل نکردند، مگر در سودان همه رهبران حزب کمونیست را تیرباران نکردند، در جاهای دیگر هم شد. آیا کار در این کشورها تمام شد؟ خیر! بازهم عده دیگری پیدا شدند و جای خالی قربانیان را گرفتند و حرکت ادامه یافت. درست همین وضع در مورد حزب توده ایران هم صادق است.

حزب توده ایران، حزبی است متعلق به جامعه ایران، هماهنگ و همسو با فرهنگ و سنن و آداب و مذهب و گرایش‌های دینی مردم ایران. کیانوری نباشد، زنده یاد طبری چهره در تقاب خاک کشیده باشد، دیگران و دیگران نباشند، این نبودن‌ها و قربانی شدن‌ها تأثیر تعیین کننده در اصل وجودی حزب توده ایران نمی‌تواند بگذارد. جانشین و ادامه دهنده راه آنها که قربانی آرمان‌هایشان شدند باز هم پیدا خواهد شد، در همان داخل ایران پیدا خواهند شد. پرواز را باید به خاطر سپرد، پرند رفتنی است!

عمر من و شما کفاف خواهد داد تا ببینیم چگونه چگونه جایگزین رفتگان به صحنه خواهد آمد. با اتکا به همین تجربه دیگر کشور، دیگر احزاب و حتی تجربه کشور خودمان است که بنده خدمت شما عرض می‌کنم آنها که فکر می‌کنند با رفتن کیانوری و دیگران تیر خلاص به پیشانی حزب خورده‌است، مسئله را خیلی ساده دیده‌اند و خواسته‌اند مشکل خودشان را به همین آسانی حل کنند! مگر پیش از کیانوری، دیگرانی که اندیشه‌های بسیار نزدیکی به وی داشتند از دنیا نرفتند؟ با رفتن آنها حزب توده ایران فلج شد؟ خیر نشد! مرحوم کامبخش که در واقع استاد و راهنمای کیانوری هم بود و تفکرات او را کیانوری پی گرفت چندین سال پیش از انقلاب ۵۷ از دنیا رفت، مگر با رفتن او سیاست حزب در برابر جامعه ایران تغییر کرد؟ مرحوم "قلوه" بسیار هم فکر و هم اندیشه کامبخش بود. ایشان هم همان اوایل انقلاب ۵۷ از دنیا رفت. مگر با رفتن آنها مشی حزب توده ایران تغییر کرد؟

دوم خرداد شکاف ایجاد کند. برچسب‌هایی مثل تجدید نظر طلب‌ها، اصلاح گرا، تجدید گرا، درمقابل اصول گرا و از این نوع حرف‌ها.

راه توده: شما درست می‌گویید، هدف آنها از این برچسب‌ها ایجاد شکاف در جبهه ضد ارتجاع است و خوشبختانه اکنون مطبوعات داخل کشور این مسائل را با همین ارزیابی‌ها و تحلیل‌ها می‌نویسند و افشا می‌کنند. حتی همین اصطلاحاتی که مرتجعین مذهبی و غارتگران و نمایندگان سیاسی تجار و سرمایه داران بزرگ بکار می‌برد در جامعه این را مشخص می‌کند که این آقایان که در واقع به انقلاب ۵۷ تحصیل شدند خودشان ضد انقلاب مجسم هستند و ضد اصلاحاتی‌اند که مردم می‌خواهند. مردم می‌بینند همین طیف مخالف تحولات و باصطلاح اصولگرا طرفدار اصول غارتگری و مبنای ارتجاعی مذهبی است. کاربرد این نوع نام‌گذاری‌ها دیگر نه تنها در حد ایجاد شکاف در جبهه تحول خواهان و مخالفان ارتجاع نیست، بلکه در بدنه نیروهای نظامی و سپاهی و بسیج هم کاربرد خودش را از دست داده و در آینده هم بیشتر از دست خواهد داد.

ضمناً شما یقین داشته باشید که مقاومت در برابر تحولات بیش از اینها خواهد شد. جنبش با محاکمه عبداً لله نوری نه تنها خاصه نمی‌یابد، بلکه جنبش تقویت شده و آگاه‌تر هم می‌شود. هر اندازه جنبش آگاه‌تر و مصمم‌تر می‌شود از آنسو هم توطئه‌ها و مقاومت‌ها تشدید خواهد شد. چطور ممکن است فکر کنیم که امثال آیت الله یزدی که حالا کارخانه دار و تجارتخانه دار است و آتازاده‌هایش را سر این اموال به یغما برده گذاشته دست از قدرت بکشد؟ یا امثال حجت الاسلام رازینی که سرخ بسیاری از محاکمات و توطئه‌ها و قتل‌ها به او باز می‌گردد و یک قلم میلیارد‌ها تومان پول امانتی مردم در دادگستری را به حساب شخصی‌اش ریخته و تجارتخانه دایر کرده به این آسانی قدرت را تسلیم کند؟

رویارویی نهائی در پیش است!

این مقاومت‌ها سرانجام نیز کار را به یک تنش نهائی خواهد کشاند، اما باید کوشید تا لحظه این تنش، هر چه بیشتر مردم آگاه‌تر شوند، پایگاه این جریان در بدنه نیروهای نظامی ضعیف شود. و امکاناتش برای سرکوب و مقابله با مردم کم شود. در صورت چنین وضعی اگر هم این جریان بخواهد وارد مقاومت‌های نظامی و سرکوب بشود با مقاومت مردم و بدنه نیروهای نظامی روبرو خواهد شد. اتفاقاً شانس جلوگیری از یک جنگ داخلی و راه افتادن خون و خونریزی در جامعه در همین امکان است، والا در حال حاضر آنها هنوز این امکان را دارند با قدرت نظامی با مردم روبرو شوند و تلفات زیادی را به جنبش تحمیل کنند. عبور مسالمت‌آمیز در این مرحله، از نظر ما این معنی را دارد، والا رویارویی همانطور که بارها نیز در راه توده نوشته‌ایم اجتناب‌ناپذیر است. بالاخره یک قشر و طبقه‌ای باید از حاکمیت پائین کشیده شود و اقشار و طبقات دیگری حاکمیت را بدست بگیرند. اقشار و طبقاتی که غارت شده‌اند، حقوق حقه‌شان به یغما برده شده‌است، به انقلابشان خیانت شده، با خون قربانیان جنگشان معامله شده. در واقع توازن نیروها طی این مرحله عبور مسالمت‌آمیز چنان باید به سود جنبش مردم تغییر کند که کار این جابجایی طبقاتی در حاکمیت با کمترین مقاومت‌ها و تلفات انجام شود. برای آن تغییر تناسب نیروها و قطعی کردن پیروزی نهائی، امروز باید شدت افشاکاری کرد و بدنه نیروهای مسلح را آگاهانه از این سرگندیده و خانق به انقلاب ۵۷ جدا کرد.

— حالا که بحث توازن نیروها و تحلیل وقایع با توجه به این توازن مطرح شد، می‌خواهم سؤال کنم که شما آزادی آقای مهندس طبریزی را نوعی عقب نشینی از طرف نیروهای راست و مخالف تحولات می‌بینید؟

راه توده: شما می‌بینید که همزمان با آزادی ایشان کسان دیگری محاکمه شده و احتمالاً روانه زندان خواهند شد که بسیار بیشتر از مهندس طبریزی به جنبش ضد ارتجاع خدمت کرده‌اند و به این جبهه تعلق دارند. مثل عبداً لله نوری. بنابراین نمی‌شود گفت آزادی مهندس طبریزی عقب نشینی نیروهای راست و دستگاه بگیرو محاکمه کن و زندان بیانداز مدرسه حقانی و قوه قضائیه‌است.

اما در مورد خود ایشان. ما خیلی خوشحالیم که امثال ایشان از زندان آزاد شوند، همانطور که خوشحالیم آقای امیرانتظام از زندان بیرون آمد، حالا به هر بهانه‌ای و تحت هر عنوانی، مثل درمان و معالجه. ما با آزادی زندانیان سیاسی و عقیدتی نه تنها موافقیم، بلکه در راه آن مبارزه هم می‌کنیم. بنابراین از آزادی مهندس طبریزی خوشحالیم و امیدواریم مواضعی که ایشان پس از رهایی از زندان و در جنبش دانشجویی اتخاذ می‌کند در چارچوب حفظ و تحکیم اتحاد جنبش دانشجویی باشد و از هر نوع فعالیتی که جنبه رقابتی داشته باشد و به تضعیف دفتر تحکیم وحدت و جنبش دانشجویی بخواهد بیانجامد، پرهیز کند. در اظهارات ایشان هم، بعد از آنکه از زندان آزاد شده و با بی‌بی‌سی مصاحبه کرده ما این احتیاط را می‌بینیم. نمی‌خواهم بگویم ترس، بلکه می‌خواهم بگویم سنجیده‌گویی را می‌بینیم که امیدواریم در عمل هم همینگونه پیش برود و در کنار جنبش غم‌موسی مردم و جنبش دانشجویی حرکت کند. نه عقب بماند و نه چنان جلو برود که هم برای خودش و هم برای مجموعه جنبش ضربه باشد!

من نمی‌گویم که ممکن نیست این نبودن‌ها برای یک دورانی برخی کج روی‌ها را به حزب ما تحمیل کند، اما یقین دارم بعضی آنکه فضائی برای فعالیت حزب در داخل کشور فراهم شود، این کجی‌ها صاف خواهد شد و حزب ما همان مشی توده‌ای همیشگی خودش را دنبال خواهد کرد و خواهید دید که نیروی جانشین قربانیان هم پیدا خواهد شد. این کج روی‌ها و تشنه‌ها خاص مهاجرت و دوران عقب نشینی و یا دوران نبودن در صحنه مبارزه است، گسترده‌ترین حالتش را در جبهه راست خارج کشور شاهد نیستیم؟ آنها که می‌گویند تیر خلاص به پیشانی حزب خورد، در واقع یک ارزیابی بسیار ارزان را بعنوان یک حربه توده‌ای ستیزی ارائه می‌دهند.

شما در همین ایران کنونی نگاه کنید، از حاکم و غیر حاکم، اپوزیسیون و پیرامونی حکومت، هر کس که می‌خواهد درباره‌ی چه در ایران حرف بزند، بی‌اعتنا به اینکه چه کسی اعدام شده و یا چه کسی از دنیا رفته می‌گوید "حزب توده". اصلاً چه را در ایران با این نام می‌شناسند. حالا یک عده‌ای در این مهاجرت بگذارید خودشان را رهبر و پیش‌تاز و صدر پرولتریای ایران و جهان معرفی کنند. بقول معروف "لاف در غربت" است دیگر، بگذارید بزنند!

مگر از مجموع کمونیست‌های حکومت گیلان و جنبش جنگل چه تعداد برای تجدید حیات حزب کمونیست ایران باقی مانده بود. مگر حیدرخان در قید حیات بود، خیر نبود، اما دیگران پیدایشان شد. مگر از جمع رهبری حزب کمونیست چه تعداد از زندان رضا خانی جان سالم بدر بردند؟ مگر حزب توده ایران نقطه متکی به کمونیست‌های آزاد شده از زندان رضا خانی ادامه حیات داد. بعد از انقلاب ۵۷ مگر چه تعداد از مهاجرت برگشتند؟ ۶۰-۷۰ درصد فعالیت حزب در دوران بعد از انقلاب برعهده نسل جدید توده‌ای داخل کشور بود. حتی تدارک دیده بودند که در صورت خروج رهبری از کشور، که برایتان گفتم، حزب را بطور کلی بسپارند بدست نسل جوان در داخل کشور. آینده هم همینگونه خواهد شد.

متحدین حزب و جنبش کدامند؟

— شما هنوز خط امامی‌ها را در جمهوری اسلامی همانهائی می‌دانید که در ابتدای انقلاب می‌شناختید و معرفی می‌کردید. آیا همچنان، علیرغم همه حوادثی که روی داده از آنها حمایت می‌کنید؟

راه توده: طی ۲۰ سال گذشته، طیف بندی‌ها در جامعه بسیار گسترده شده‌است. جمهوری اسلامی کنونی، جمهوری اسلامی سال ۶۰-۵۷ نیست، خواست‌ها و شعارها و آماج‌ها تغییر کرده‌است، همچنان که طیف بندی‌ها نیز دچار تغییرات شده‌است. در همین خط امامی‌ها که شما اشاره کردید، امروز با چند درجه زاویه طیفی وارد میدان شده که به چه چیز جدید شهرت دارد، که ظاهراً روزنامه صبح امروز کارنامه تفکری آنهاست. سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی دچار انشعاب بزرگ شد و بخشی از نیروهای آن که تفکراتی همسو با موفقه اسلامی و فدائیان اسلام داشتند از آن جدا شدند و رفتند. نظیر احمد ترکلی، سرلشکر ذوالقدر و بقیه. امروز جریان نهضت آزادی در یک موقعیت دیگری قرار دارد، زیرا جامعه در موقعیتی متفاوت با دهه اول انقلاب قرار دارد. امروز شما می‌دانید که در میان روشنفکران و بویژه دانشجویان گرایش‌های جبهی نسبت به بخش رادیکال نهضت آزادی و گرایش‌هایی نسبت به ملیون وجود دارد. منظوم آن بخشی است که آقای مهندس سبحانی، رهبری آن را برعهده دارد. البته آنها خودشان را جدا از نهضت آزادی می‌دانند و ما هم قصد ورود به این بحث‌های داخلی جریان‌های سیاسی را نداریم، فقط خواستم مشخص‌تر صحبت کنم و به همین دلیل از بخش رادیکال نهضت آزادی صحبت کردم.

اگر در دهه اول انقلاب همکاری‌ها، ائتلاف‌ها و جبهه بندی‌ها بر محور تعمیق انقلاب بود، امروز در جهت نجات آرمان‌های انقلاب از نابودی است. جبهه بندی‌ها اکنون باید گسترده‌تر از دهه اول انقلاب شکل بگیرد و نیروهای بسیاری را شامل شود. به همین دلیل است که ما فکر می‌کنیم امروز تشکیل "جبهه ضد ارتجاع" که در حقیقت مفهوم "جبهه آزادی" را در خود دارد، باید همه نیروهای خواهان مبارزه با ارتجاع و طرفدار آزادی را در بر بگیرد. حتی همان نیروهای خط امام اول انقلاب هم امروز وسعت نظر و دید پیدا کرده، درباره آزادی‌ها متفاوت‌تر از گذشته فکر می‌کند، در باره روحانیت و قشر بندی آنها آگاه شده‌است. این وضع را در میان نیروهای ملی هم می‌بینیم. اظهار نظرهایی که برخی از آقایان ملیون امروز در داخل کشور می‌کنند خیلی متفاوت با دهه اول انقلاب و یا حتی پیش از انتخابات دور هفتم ریاست جمهوری است. مجموعه این شناخت‌ها و اتحاد نظر‌ها، عملاً اتحاد عملی را موجب شده‌است که بنظر ما چارچوب آن جبهه ضد ارتجاع است. قطعاً آن نیروی خط امام که شما اشاره کردید هم در این جبهه می‌گنجد و یکی از ارکان جدی این جبهه است و ما هم معتقدیم راه درازی را با آنها و بعد از آنها با دیگرانی که اشاره کردم می‌توانیم برای نجات انقلاب ۵۷ از لب پرتگاه کنونی طی کنیم.

— با آگاهی از همین جناح بندی‌ها و گسترش طیف‌ها ست که جناح راست جمهوری اسلامی هم با برچسب‌های مختلف به میدان آمده تا بلکه در جبهه

برخی نیروهای مذهبی چپ، هنگام برخورد با حزب توده ایران و مارکسیسم فراموش می کنند، که با باورها و مقولات مذهبی روبرو نیستند، بلکه با یک نظام اقتصادی-اجتماعی، که جایگزین نظام سرمایه داری است، روبرو می باشند!

"سوسیالیسم مذهب نیست، نظام اجتماعی است!"

سوسیالیسم نه مذهب است و نه جایگزینی برای اعتقادات مذهبی مردم. سوسیالیسم آلترناتیو و جایگزینی برای سرمایه داری است. به عبارت دیگر جایگزینی است برای آن ساختار اقتصادی-اجتماعی که برپایه مالکیت خصوصی بر ابزار تولید عمده، زمین و منابع ملی جامعه برپا شده و با استثمار زحمتکشان و مولدین مواهب مادی و معنوی (در تمام قشرهای زندگی امروزین آن)، که جز فروش نیروی کار بدنی و فکری خود وسیله ای برای گذران زندگی خود ندارند، همراه است. این آلترناتیو، که برقراری عدالت اجتماعی را برپایه سطح رشد ممکن لحظه تاریخی هدف خود قرار داده است، بر دو پایه قرار دارد: پایه انساندوستانه (هومانستی) و پایه علمی چگونگی سازماندهی روابط اقتصادی-اجتماعی جامعه در طول تاریخ (ماتریالیسم تاریخی).

در حالی که پایه انساندوستانه سوسیالیسم ریشه در تاریخ رشدیابنده فرهنگ جوامع انسانی دارد، پایه علمی آن، شناخت و بررسی شرایط مشخص تولیدی-اقتصادی جوامع بشری و مشخصاً چگونگی این روابط در نظام سرمایه داری است. روابط اقتصادی-اجتماعی نیز، خود حلقه ای موزون و برون آمده از حلقه های گذشته همین روابط در ساختارهای پیشین سازماندهی حیات اقتصادی-اجتماعی جوامع بشری است. تفاوت های محلی-تاریخی در جوامع متفاوت در سراسر جهان در طول تاریخ برای این سازماندهی اقتصادی-اجتماعی، بیان امکان تنوع آنها است، که همگی دارای محور مشترکی هستند: سطح رشد نیروهای مولده و چگونگی مالکیت بر ابزار تولید، زمین و منابع.

تکرار این مقولات و نقطه نظرات، بویژه خطاب به آن دسته از چپ های مذهبی که هنگام پرداختن به حزب توده ایران به نکات فوق بی توجه باقی می ماندند، ضروری است. این ضرورت از آنجا ناشی می شود که در داخل کشور و با استفاده از فضایی که برای این دسته از نیروهای مذهبی در مطبوعات (از جمله "عصرما" و دیگر هفته نامه ها) باز شده، آنها اغلب به تنهایی به قضا می روند و از مقدمه و موخره ای که خود می چینند، نتایجی درتائید خود می گیرند. این فضا همچنان به روی حزب توده ایران بسته است تا اگر به پاسخگویی هم نمی پردازد، حداقل نقطه نظرات خود را بازگو کند و فضای گفتگو را در این جهت بگشاید!

متحدان تاریخی

یکی از بحث های دهه اخیر و بدنبال شکست دومین کوشش انسان ترقی خواه برای برپایی سوسیالیسم در کشورهای شرق اروپا و اتحاد شوروی سابق، حول این محور قرار دارد، که آیا برقراری سوسیالیسم کماکان فقط وظیفه تاریخی طبقه کارگر است؟ آیا نیروها متفاوت اجتماعی و اقشار و طبقات دیگر جامعه نیز در برقراری سوسیالیسم ذی نفوذ هستند و لذا دارای همان رسالت تاریخی نیستند؟

استدلال این نظر بر این پایه استوار است، که پشت سر گذاشتن شیوه تولید سرمایه داری، که با غارت بی بندوبار منابع طبیعی برای دسترسی به سود، که با اضمحلال تشدید یابنده محیط زیست، و با نقض حقوق نسل های آینده، همراه است، بم خطری برای حیات کل بشریت تبدیل شده است. تحمیل بی حقی مضاعف به اقشار مختلف اجتماعی، به ویژه به زنان، جوانان و...، آنها را نیز به میدان مبارزه اجتماعی ویژه ای کشانده است. دسترسی به این اهداف نیز در چارچوب سرمایه داری ممکن نیست. واقعیتی که در عدم توانایی این سیستم برای حل مشلا معضل توسعه یابنده

بیکاری در کشورهای متروپل و پیرامونی رخ می نمایند و به شناختی عمومی تبدیل شده است. بدین ترتیب دیگر نمی توان همانند گذشته برقراری آلترناتیو جایگزین سرمایه داری، یعنی سوسیالیسم را تنها وظیفه تاریخی طبقه کارگر دانست، بلکه باید آنرا به سطح وظیفه همه بشری ارتقا داد. این نظر چنین نتیجه گیری می کند: «وظیفه تاریخی دسترسی به سوسیالیسم را (دیگر) نمی توان [تنها] برای طبقه کارگر متصور شمرد.» [۱]

بدون تردید آنچه که تحت عنوان مسائل همه بشری مطرح می گردد و در دوران گلوبالیستی برقراری حاکمیت سرمایه مالی امپریالیستی واقعیتی غیرقابل انکار است. اما به نظر نمی رسد بتوان تضادی بین نقش تاریخی طبقه کارگر و وظایف تاریخی ای که در برابر گروه ها و اقشار برشمرده شده نیز قرار دارد، یافت. شناخت نقش تاریخی برای طبقه کارگر و او را عامل Subjekt ترقی اجتماعی دانستن، از تحلیل روابط تولیدی-زیربنایی سرمایه داری نتیجه می شود، و لذا نتیجه گیری عینی و ماتریالیستی از ساختار شیوه تولید سرمایه داری است. درحالی که رشد آگاهی گروه ها و اقشار معینی از جامعه نسبت به خطرات ناشی از این شیوه برای ادامه حیات بشریت بطور عام، ناشی از ذهنیت عقلایی و روشنفکرانه انسان می باشد، که نمودی از رشد فرهنگ و تمدن جامعه بشری به طور عام - از جمله اخلاقیات، باورهای مذهبی، انساندوستی، دفاع از محیط زیست و... در دوران سرمایه داری است. این دو قطب، نه در تضاد باهم، بلکه مکمل یکدیگرند.

جنبش کارگری جهانی در تمام طول مبارزات یکوینم قرن گذشته خود و به ویژه در ۸۰ سال گذشته، مسئله حفظ صلح را یکی از مرکزی ترین وظایف نه تنها طبقه کارگر، بلکه برای وسیع ترین اقشار جامعه بشری تشخیص داده است و برای تجهیز توده ها برای مبارزه برای حفظ صلح نقش پیشگام را ایفا کرده است. این که حفظ صلح جهانی یکی از عمده ترین منافع تمام بشری را تشکیل می دهد، امری که با صدمات وارد آمده به جنبش کارگری جهانی و موتور و نیروی حفظ آن در خطری مضاعف قرار دارد، تردیدی نیست. بدین ترتیب نه تنها نمی توان در مبارزه برای حفظ صلح جهانی تضادی بین رسالت تاریخی طبقه کارگر برای پایان بخشیدن به سرمایه داری و حفظ صلح یافت، بلکه باید آن دو را نیز مکمل یکدیگر دانست.

بر پایه همین استدلال است که برای طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره گذشته و جهان سوم "هیایی" که در دوران گلوبالیسم درخطر جدی گرفتار شدن در بندهای استعمار نوینی هستند، که سرمایه مالی امپریالیستی تحت عنوان "گلوبالیسم" تور آن را بر سراسر جهان انداخته است، مسئله حفظ منافع و استقلال ملی به رسالت تاریخی ای عمده تبدیل شده است، که تصور جدایی آن از رسالت تاریخی برقراری سوسیالیسم ممکن نیست. درست از اینرو است، که کمونیست های تمامی کشورهای "جهان سوم" به پیگیرترین مدافعان منافع ملی و استقلال سرزمین آباو اجدادی خود تبدیل شده اند و امروزه نیز همچنان هستند و باید از این منافع و استقلال ملی در برابر بورژوازی داخلی دارای منافع مشترک با سرمایه مالی امپریالیستی نیز بدفاع برخیزند.

این پدیده که حزب توده ایران پیش و پس از پیروزی انقلاب بهمین به نبرد علیه ارتجاع راست که سیمای آن در دوران کنونی و پس از صدمات بسیار به اهداف انقلاب برای بسیاری از مبارزان روشن شده است، به مبارزه پرداخت، ناشی از این وظیفه و رسالت تاریخی بود و هست. بی جهت نیز نبود، که سرمایه داری تجاری و بزرگ زمین داری و روحانیت ارتجاعی همراه و همدم آن نیز برای نزدیکی به امپریالیسم، که در دوران اخیر با مذاکرات مخفی لاریجانی در لندن به سطح کیفی جدیدی ارتقا یافت، در ابتدا سرکوبی حزب توده ایران را به کمک امپریالیسم انگلستان و با ماموریت عسکروالادی سازمان داد.

با توجه به نکات فوق است، که می توان و باید درباره متحدان تاریخی جنبش کارگری میهن ما در دوران فعلی نبردهای اجتماعی در ایران برای دسترسی به "جامعه مدنی"، ترقی اجتماعی و نهایتاً به جامعه سوسیالیستی، طیف وسیعی از اقشار و طبقات را برشمرد، که در آن جنبش زنان برای دستیابی به حقوق مدنی زنان، جوانان خواستار برخورداری از امکان تحصیل و شغل و آینده ای روشن، نیروهای حامی محیط زیست، جانبداران صلح جهانی، نیروهای و اقشار و طبقات ملی خواستار منافع ملی و استقلال و تمامیت کشور و بالاخره نیروهای مذهبی میهن دوست و ضد امپریالیست خواستار برقراری عدالت اجتماعی قرار دارند. بطریق اولی چپ مذهبی ای که درس های پرارزشی در ۲۰ سال گذشته از تجربه موفق و ناموفق خود آموخته است و به شناخت جدیدی نایل شده است، جای ویژه ای در این طیف دارد.

آنچه که را می توان محکی برای شناخت از تجارب دانست، از جمله چگونگی برخورد به متحدان و درعین حال رقبای تاریخی است. انتظار می رود چنین برخوردی از ویژگی های "مدنی" همانقدر برخوردار باشد، که از آموزش پیگیر از تجارب و اشتباه های خود، که بدون پذیرش مسئولیت ها ممکن نخواهد بود.

زده اند، در کنار دفتر تحکیم وحدت بصورت جدی تری وارد کارزار تدارک انتخابات آینده مجلس خواهند شد.

کنگره "موتلفه اسلامی" در تهران!

در تهران همزمان با اعلام موجودیت یک حزب سیاسی-مذهبی متمایل به تکنوکرات های دولت هاشمی رفسنجانی، موتلفه اسلامی نیز قرار است کنگره خود را برپا کند.

هیچ خبرنگاری به این کنگره دعوت نشده و حدس و گمان ها اینست که رهبری این جمعیت در جهت تعدیل در نگرش ها و سیاست هایی که تاکنون داشته این کنگره را برپا خواهد کرد. از هم اکنون در برخی محافل تهران گفته می شود که تعدادی از اعضای موثر شورای مرکزی موتلفه اسلامی کنار گذاشته خواهند شد. این تعداد را پنج نفر حدس می زنند.

علاوه بر احتمال اتخاذ سیاست هایی در این کنگره که بر اساس آنها بتوان با بخش راست کارگزاران سازندگی و احتمالا بخش متعادل روحانیت مبارز نوعی همسوئی در انتخابات پیش روی مجلس اسلامی بوجود بیاید، این حدس و گمان نیز وجود دارد، که نام برخی از وابستگان به رهبری این جمعیت در پرونده قتل های سیاسی-حکومتی نامشان مطرح است و به همین دلیل موتلفه اسلامی سعی می کند آنها را فعلا از رهبری جمعیت کنار بگذارد تا در صورت بر ملا شدن این مسئله، مجموع رهبری زیر ضربه نرود!

اعلام موجودیت حزب "اعتدال و توسعه"

حزب "اعتدال و توسعه" بطور غیر مترقبه ای در تهران اعلام موجودیت کرد و دکتر نویخت را بعنوان سخنگوی خود اعلام داشت. این حزب برنامه های خود را اینچنین تشریح کرده است:

- استلال سیاسی، حاکمیت ملی، تمامیت ارضی، رشد و توسعه کشور، وفاق ملی، اعتدال همه جانبه، ضرورت مردم سالاری و گسترش امنیت و آزادی همگانی. ارزیابی های اولیه آنست که این حزب دارای گرایش هایی بین راست سنتی و راست مدرن خواهد داشت. یعنی همان خطی که تاکنون روزنامه "انتخاب" داشته است و آن را عمدتا تابع نظرات هاشمی رفسنجانی می دانند. عده ای از کارگزاران دولت هاشمی رفسنجانی که در جمع حزب کارگزاران سازندگی حضور ندارند، در این حزب جمع شده اند.

انتشار اساسنامه و ثبت نام اعضا

همزمان با این تحولات، که همگی آنها در چارچوب تدارک برای انتخابات مجلس صورت می گیرد و انگیزه اساسی آن ها جلوگیری از راه یابی و قدرت گیری روشنفکران، آرمان خواهان و تحول طلبان مذهبی در مجلس آینده ارزیابی شده، حزب کارگزاران سازندگی نیز اساسنامه خود را در مطبوعات تهران منتشر ساخت. این حزب فراخوانی برای عضو پذیری صادر کرد و خود را حزب "طبقه متوسط" اعلام داشت!

در همین اطلاعیه، حزب کارگزاران سازندگی اعلام داشت که در ۲۸ شهر ایران دفاتر خود را دایر کرده و تلفن های ارتباط با آنها را نیز اعلام داشت. حزب کارگزاران، کمیته ملی جوانان را نیز در سراسر ایران فعال کرده است. بسیار معقلند هاشمی رفسنجانی در عین سکوت، سرگرم سازماندهی پیروزی خود در انتخابات آینده مجلس است.

هم اعلام موجودیت یک حزب جدید از تکنوکرات ها و سرمایه داران نوپای ایران و هم گام های بلندی که حزب کارگزاران سازندگی برداشته است، نشان می دهد که نمایندگان سرمایه داری تولیدی-صنعتی ایران قصد دارند با تمام نیرو در انتخابات آینده حضور یابند. ضرباتی که از نظر سیاسی به موتلفه اسلامی، بعنوان تشکل سرمایه داری تجاری ایران وارد آمده و باقی ماندن این جمعیت در حصار ارتجاع مذهبی-اقتصادی زمینه هایی را برای قدرت یابی بخش طرفدار تولید برنامه تعدیل اقتصادی و خصوصی سازی در مجلس آینده بوجود آورده است.

بسیاری اعتقاد دارند که در روزها و هفته های آینده طیف آرمان گرایان مذهبی، تحول خواهان جوان مذهبی که طی دو سال گذشته عمدتا در مطبوعات قلم

در صفحات شماره ۹۰ "راه توده"

این مطالب را می خوانید:

- * گزارش مراسم سالگرد قتل داریوش فروهر و پروانه فروهر، با حضور محمد علی عمونی (ص ۳)
- * مواضع پر نوسان "رهبر" چه مفهومی دارد؟ (ص ۴)
- * آرایش سیاسی احزاب و سازمان های سیاسی، در مقایسه با مئی توده ای (ص ۶)
- * سردیر کیهان لندن، محمد خاتمی را لایق حضور در میان آزاد اندیشان نمی داند! (ص ۸)
- * ۵۰ سالگی چین و منع فعالیت اقتصادی در نیروی های نظامی و قضائی این کشور (ص ۹)
- * جامعه شناسی، وقتی از فلسفه اجتماعی تهی می شود! (ص ۱۰)
- * سازمان تجارت جهانی به سود کیست و به زیان کی؟ (ص ۱۱)
- * اخبار جنبش کارگری ایران (ص ۱۲)
- * جلسه سخنرانی و پرسش و پاسخ دکتر آبراهامیان (محقق ایرانی) در امریکا (ص ۱۴)
- * به بهانه خنثی سازی "کودتا" به حزب توده ایران یورش بردند (ص ۱۶)
- * دیپلمات اتحاد شوروی در ایران "گوزچکین" ربوده شد تا انگلستان طرح جعلی "کودتای حزب توده ایران" را بتواند از قول او تنظیم و توسط حاج حبیب الله عسکروالادی (دبیر کل موتلفه اسلامی) به تهران بفرستد! (ص ۱۶)
- * متن نامه ۲۵ صفحه ای و افشاگرانه "نورالدین کیانوری" از زندان اوین، که اکنون، پس از درگذشت او منتشر می شود (ص ۱۹)
- * کیانوری در نامه ای به علی خامنه ای: سعید امامی بازجوی مستقیم من بود!
- * مصاحبه محمد علی عمونی با روزنامه های تهران، درباره شخصیت نورالدین کیانوری (ص ۲۵)
- * عمونی: من با قاطعیت می گویم: کیانوری بشدت شکنجه شده بود!
- * بازتاب درگذشت نورالدین کیانوری در خارج کشور (ص ۲۶)
- * پیامد سیاسی زلزله ترکیه (ص ۲۷)
- * ریگانیم تبلیغاتی، در خدمت ایدئولوژی "تولیرالیم" (ص ۲۸)
- * ابودرورداسی - از رهبران مجاهدین خلق - از روی آثار طبری رونویسی کرده و کتاب تاریخ منتشر می کرد! (ص ۲۹)
- * چپ، در جستجوی کدام هویت است؟ (ص ۳۰)
- * گفتگوی رادیویی "راه توده" با رادیو ایرانیان مقیم امریکا، درباره نورالدین کیانوری، سیاست حزب توده ایران در برابر انقلاب ۵۷ و جمهوری اسلامی و آینده حزب توده ایران (ص ۳۱)
- * سوسیالیسم مذهبی نیست، نظام اجتماعی است (ص ۳۹)
- * کنگره موتلفه اسلامی و سؤال بزرگی که در پاسخ به آن درمانده اند: "صادق" نام مستعار کیست که سعید امامی تحت فرمان او عمل می کرده است؟ (ص ۴۰)

Rahe Tudeh No. 90 Dez. 1999

Postfach 1145, 54547 Birresborn, Germany

شماره حساب بانکی،

Postbank Essen, Konto No. 0517751430

BLZ 360 100 43, Germany

قیمت ۸ فرانک فرانسه ۳ مارک آلمان ۲ دلار آمریکا

8 FF, 3 DM, 2 US. Dollars

فاکس و تلفن تماس ۰۰۴۹-۲۱۲۳-۲۲۰۴۵ (آلمان)

http://www.rahetude.de

آدرس اینترنت:

نامه فلاحیان، که بحث درباره آن در محافل سیاسی ایران ادامه دارد به چه مفهومی است؟

نامه تهدیدآمیز "علی فلاحیان" به محمد خاتمی:

با احضار من، عکس ها و اسناد فساد مالی و جنسی ۲۵۰ مقام حکومتی روی اینترنت خواهد رفت!

پ- مضمون نامه، خود اعتراف به مجرمیت است، چرا که اگر چنین نبود و فلاحیان یقین به مجرمیت خود نداشت، رئیس جمهور را تهدید به افشاکری، در صورت فراخواندنش برای تحقیقات نمی کرد!

ت- چنانچه مجرمینی با اتهاماتی که وزیر وقت اطلاعات و امنیت آن را ذکر کرده، در دستگاه های مختلف حکومت وجود دارند و مدارک آن در اختیار وی می باشد، به چه دلیل این مدارک را تاکنون تسلیم مقامات قضائی نکرده و از آن بعنوان ابزار اعمال فشار و حق سکوت برای جلوگیری از طرح اتهامات خود استفاده کرده است؟

نامه علی فلاحیان در عین حال که نشاندهنده موقعیت ویژه او در پرونده قتل ها و جنایات حکومتی است، توضیح کاملی است پیرامون دلیل عدم جسارت مقامات امنیتی-قضائی جمهوری اسلامی برای کشودن دهان و گفتن حقایق کشف شده پیرامون قتل های سیاسی-حکومتی. این نامه همچنین نشان می دهد که دلیل دست به دست شدن پرونده قتل ها بین قوه قضائیه، سازمان قضائی نیروهای مسلح، وزارت اطلاعات و کمیته تحقیق ریاست جمهوری و فرار از پذیرش مسئولیت قضائی، بیم و هراسی است که از متن نامه علی فلاحیان بر می آید!

مطبوعات طرفدار تحولات در جمهوری اسلامی، از علی فلاحیان بعنوان "شاه کلید" پرونده قتل ها نام می برند که باید بازداشت شده و تحقیق از وی آغاز شود. این که او شاه کلید این پرونده نام گرفته و مقام و اطلاعاتش بسیار بیش از سعید امامی است، جای تردید نیست و به همین دلیل از فلاحیان باید بعنوان یک مهره افشاء شده نام برد.

اما در عین حال بحث بر سر آن است که این شاه کلید باید کدام در بسته را بگشاید و مهره های درشت تر از خود را افشاء کند؟

مطبوعات داخل کشور، به قلم مطلع ترین نویسندگان طرفدار تحولات و نزدیک به دولت خاتمی می نویسند که سعید امامی نفر هفتم پرونده قتل های سیاسی-حکومتی بوده است. اگر فلاحیان نفر ششم باشد، آن پنج نفر بقیه که فلاحیان باید آنها را رسماً افشاء کند، کیستند؟

حجت الاسلام علی رازی، رئیس سابق دادگستری مرکز و رئیس دادگاه ویژه روحانیت، در ابتدای افشای اسرار قتل ها، در یک عملیات تروریستی تا آستانه مرگ پیش رفت. بسیاری در ایران می دانند که ترور او به دلیل خیزی بود که برای رسیدن به ریاست قوه قضائیه برداشته و با همین طمع، وعده افشای برخی اطلاعات را در ارتباط با شبکه های مافیائی جنایت و غارت در جمهوری اسلامی داده بود.

حجت الاسلام روح الله حسینیان، رئیس مرکز اسناد انقلاب اسلامی، که دسترسی به بسیاری از محرمانه ترین اسناد دارد، خود در سخنرانی هایش فاش ساخته که در صدور فتوای قتل ها نقش داشته است و قربانیان قتل های سیاسی-حکومتی را ناصبی و مرتد می دانسته است. همگان می دانند که عبدالله نوری در جریان محاکمه خود و علیرغم همه توصیه های همکران و همستگانش می خواست در دومین جلسه محاکمه مدارک و شواهد شرکت مستقیم حسینیان در جنایات را به دادگاه ارائه داده و حضور وی

در برخی محافل سیاسی ایران، پیرامون محتوای نامه تهدیدآمیزی بحث است که "علی فلاحیان"، وزیر اسبق اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی، خطاب به "محمد خاتمی"، ریاست جمهوری، نوشته است!

در همین محافل گفته می شود که جلسه سخنرانی محمد خاتمی بمناسبت ۱۶ آذر نیز پس از دریافت این نامه لغو شده است! این سخنرانی قرار بود برای دانشجویان ایراد شود و همگان بر این عقیده بودند که در این سخنرانی، محمد خاتمی قصد داشته خطاب به دانشجویان، درباره پرونده قتل ها با صراحت و حتی با اشاره به نام و مقام برخی افراد صحبت کند. همچنین گفته می شود که قرار بوده جلسه سخنرانی خاتمی در صورت طرح ماجرای قتل ها به یک آشوب بزرگ کشانده شود.

نامه تهدیدآمیز علی فلاحیان در ارتباط با پرونده قتل های سیاسی-حکومتی نوشته شده و هدف نهائی طرح آن به آشوب کشاندن جلسه سخنرانی خاتمی و ادامه این آشوب در شهر و سپس اعلام حالت فوق العاده و لغو انتخابات بوده است.

محتوای نامه علی فلاحیان، خطاب به محمد خاتمی اینگونه بیان شده است: «... شما مرا زیر فشار گذاشته اید که برای پاسخگویی بیایم. حرفی ندارم؛ اما در دوران وزارت، پرونده ۲۵۰ نفر از مقامات مملکت را با اسناد و عکس جمع کرده ام که همه آنها دارای انواع و اقسام خلاف های مالی و جنسی هستند. این مجموعه به اینترنت سپرده شده است. در صورت احضار، اسم رمز آن در اختیار همگان گذاشته خواهد شد. حال، خود دانید.»

محتوای این نامه نشان می دهد، که:

اول- علی فلاحیان، همچنان در نقطه دیگری غیر از تهران بسر می برد، زیرا مسئله را با آمدن خود شروع کرده است،

ثانی- وی با این نامه عملاً غیر از تمام مقامات قدرتمند قضائی-امنیتی که حامی و شریک جرم های وی هستند، بسیاری از مقامات مملکتی را، که هر کدام ممکن است خود را جزو لیست ۲۵۰ نفره فلاحیان بدانند فرا خوانده تا به جبهه حامیان وی پیوسته و کمک کنند تا پرونده قتل ها به گورستان اسرار جمهوری اسلامی سپرده شود!

حتی اگر هیچ مدرکی دال بر مجرم بودن علی فلاحیان در قتل ها و جنایات در اختیار نباشد، محتوای همین نامه و انگیزه تدوین آن، خود سند و مدرکی است معتبر برای فراخواندن وی به یک دادگاه صالح برای پاسخگویی به اتهاماتی که در همین سند بر او وارد است. حداقل به چهار دلیل زیر:

الف- او اگر مجرم نیست، به چه دلیل پنهان شده است و از طریق نامه ارتباط برقرار می کند؟

ب- محتوای این نامه، آشکارا تهدید و ارعاب رئیس قوه مجریه است!

بارگاه واعظ طبسی به بازجویی فراخوانده نشود، برای کنار رفتن این پرده و بازگشایی در بسته آن مخفیگاهی است که این جمع در آن بسر می برند.

آن ها که پشت پرده آهنین و آن درهای بسته ای سترگ گرفته اند که کلید آن در دست علی فلاحیان است، اگر تا دیروز فقط به زبان کودتا و سرکوب سخن می گفتند و با قتل و کشتار و حمله به خوابگاه مثنی دانشجوی بی پناه ایجاد وحشت می کردند، امروز از زبان و قلم علی فلاحیان و با زبان تهدید به افشاکری علیه مقامات عالی جمهوری اسلامی نیز سخن می گویند. بنظر می رسد که اگر اطمینان به کاربرد آن حربه های قبلی داشتند، امروز به زبان تهدید به افشاکری سخن نمی گفتند. حتی همین اندک ارزیابی نیز نشان می دهد که افشاکری های سال های اخیر و بسیج افکار عمومی چه تاثیر مهمی در فراهم شدن زمینه های انشقاق در "جبهه ارتجاع" بر جای گذاشته است. با آگاهی از کاربرد این سلاح نیرومند است که باید افشاکری ها پیرامون جنایات حکومتی را تشدید کرد و با جبران غفلت های گذشته، این افشاکری را با افشای وابستگی های اقتصادی جانیبکاران توأم ساخت.

تحولات و جلوگیری از به خون کشیده شدن جنبش و رفتن به سوی جنگ داخلی، بدون این افشاکری ها، تراشیدن و فرسوده ساختن جبهه ارتجاع و جدا ساختن بدنه ارکان های نظامی و حساس جمهوری اسلامی از این جبهه، ناممکن است.

مقاومتی که در برابر رسیدگی به پرونده قتل های سیاسی-حکومتی و آگاه شدن مردم از واقعیات مربوط به آن وجود دارد، در حقیقت بدان دلیل نیز هست، که ادامه این تحقیقات و افشاکری ها به پرونده بزرگترین جنایات و توطئه ها در جمهوری اسلامی و نابود ساختن دستاوردها و آرمان های انقلاب بهمن ۵۷ راه می یابد. به آن جنایاتی باز می گردد که پیش از قتل دکتر اندیشیان در خیابان ها و خانه هایشان، در زندان های جمهوری اسلامی به وقوع پیوست. آنها که نیمه شب به خانه دارپوش فروهر رخنه کردند و از صحنه قتل او فیلم ویدئویی تهیه کردند، به همین شیوه به خانه ده ها، صدها و هزاران مبارز و روشنفکر سیاسی رخنه کردند و آنها را با خود به زندان "توحید" و "اوپن" بردند. به اندرون بیت آیت الله خمینی راه یافتند، به احمد خمینی رحم نکردند، قصد زدن گردن آیت الله منتظری را داشتند، تمرین قتل فروهر را با دکتر سامی شروع کردند... این لیست سیاه که سرانجام به برتری حجتیه در حاکمیت جمهوری اسلامی انجامید، همچنین به حوادث سال های اول پیروزی انقلاب وصل است. به انفجار حزب جمهوری اسلامی، به ترور آیت الله مطهری، به انفجار نخست وزیری، به انواع انفجارهائیکه بنام مجاهدین خلق اعلام شد و رهبری این سازمان نیز خود آن را پذیرفت، اما اکنون نمونه هائیکه مانند انفجار حرم امام رضا افشاء می شود که ریشه آن را باید در پرونده قتل های سیاسی-حکومتی جستجو کرد.

با این شناخت است که باید گفت علی فلاحیان با نامه تهدید آمیزی که برای ریاست جمهوری نوشته، تنها در اندیشه نجات خویش از مهلکه پرونده قتل های سیاسی-حکومتی سال های اخیر نیست، او دستور دارد تا در برابر بازگشایی پرونده خیانت به انقلاب ۵۷ مقاومت کند و نامه ای که با امضای او در اختیار محمد خاتمی قرار گرفته، نامه ایست با امضای نانوشته همه رهبران و هدایت کنندگان این خیانت!

هر نوع عقب نشینی و باج دهی طرفداران و حاضران در "جبهه ضدارتجاع" به این نوع تهدیدها و هر نوع تعلل در رفتن به عمیق رویدادها، گره زدن سرنوشت خویش با انبوه بی شمار قربانیان خیانت به انقلاب بهمن ۵۷ است.

راه حل های مناسب و متکی به امکانات موجود و توازن نیروها در هر امری از امور انقلاب و جنبش مردم، پیوسته مورد تأیید حزب توده ایران بوده و خواهد بود، همانگونه که عدم جستجوی این راه حل ها مورد تأیید حزب توده ایران نبوده و نخواهد بود!

پیگیری قضائی علی فلاحیان بدلیل ارسال نامه ای که در محافل سیاسی از آن یاد می شود، تعلل ناپذیر است و باید آن را نیز در کنار پرونده قتل ها و جنایات حکومتی تعقیب قضائی کرد!

را در میان هیات منصفه دلیل دیگری بر عدم صلاحیت دادگاه و متهم بودن گردانندگان همین دادگاه در قتل های سیاسی اعلام کند. حسینیان با همین آگاهی دیگر در جمع هیات منصفه دادگاه حاضر نشد، اما نقش تعیین کننده خود را برای صدور حکم عبدالله نوری ایفاء کرد.

حجت الاسلام اژه ای، رئیس کنونی دادگاه ویژه روحانیت مرکز و دادستان کل این دادگاه نیز، در آخرین مصاحبه مطبوعاتی اش (در ارتباط با محاکمه و محکومیت عبدالله نوری) در برابر این سؤال جسورانه خبرنگاری که از او پرسید: حکم قتل پیروز دوانی را شما صادر کردید؟

پاسخ داد: من این حکم را صادر نکردم!

خبرنگاری که چنین سؤال جسورانه ای را متکی به اطلاعات پشت پرده طرح کرد، می دانست محسنی اژه ای از پیگرد او صرف نظر خواهد کرد تا بحث در مطبوعات بالا نگیرد. محسنی اژه ای در ارتباط با قتل پیروز دوانی با بکار بردن فعل مفرد، پای خود را کنار کشید، اما فتوای قتل دوانی را تکذیب نکرد!

حتی بنابر همین اندک استدلال ها، نام چهار نفر از آن ۶ نفری که مطبوعات بعنوان رهبران قتل ها به آن اشاره کرده و سعیدامامی را نفر هفتم آن اعلام داشته اند، مشخص است:

حجج اسلام ۱- علی فلاحیان؛ ۲- علی رازینی؛ ۳- محسنی اژه ای؛ ۴- روح الله حسینیان! (رهبران و فارغ التحصیلان مدرسه حقانی قم)

با مرور آنچه که تاکنون در باره ماجرای قتل ها نوشته شده، یقین می توان داشت که نام های ذکر شده در بالا نه تنها در پرونده قتل ها وجود دارد، بلکه اذهان پیکر ماجرا نیز از این امر اطمینان دارند.

امروز، سؤال این نیست که نام ۶ نفر متهم پیش از سعید امامی در پرونده قتل ها چیست، سؤال آنست که نام آن دو نفر دیگر چیست؟ مثلاً زیر، باید راهگشای یافتن پاسخ سؤال بالا باشد:

* رهبران و هدایت کنندگان درجه اول دادگاه ویژه روحانیت مستقیماً متهم به شرکت در قتل ها هستند.

* مدرسه حقانی، مرکز آموزش تئوریک و هدایت کننده قتل ها و جنایات است. * مدرسه حقانی را وارثین رهبری تشکیلات حجتیه اداره و سرپرستی می کنند. تمامی زیر مجموعه های مطبوعاتی قتل ها و توطئه ها (نظیر کیهان و ...)، شبکه های آدم ربائی، قتل، حمله به اجتماعات و تیم های آماده برای به آشوب کشاندن کشور و اعلام حالت فوق العاده در سراسر ایران، شبکه های تماس های بین المللی (بوژه بازداشتگاه ها و شکنجه گاه های مخفی، ارتباط های سازمان یافته در مراکز اطلاعاتی-امنیتی، نیروهای انتظامی، بسیج و سپاه پاسداران، شبکه های تماس های بین المللی (بوژه با انگلستان) تماماً از دل این مثلث بیرون آمده اند. در این زیر مجموعه جمعیت "مؤلفه اسلامی" کامل و دودشادوس مدرسه "حقانی" حرکت می کند. سرمایه بازار، نقدینگی عظیم متمرکز در دست تجار و دلال ها، تسلط کامل بر بنیادهای مالی عظیمی نظیر آستان قدس رضوی، کمیته امداد امام، بنیاد ۱۵ خرداد و انواع بنیادهای کوچک دیگر تحت سلطه این هرم تشکیلاتی قرار دارند. همچنان که سازمان های اقتصادی-سیاسی "اتاق بازرگانی"، "کمیته اصناف"، "جامعه اسلامی مهندسان"، "بسیج دانشجویی" و... در این دایره به موجودیت خود ادامه می دهند.

تکلیف رهبران و هدایت کنندگان دادگاه ویژه روحانیت معلوم و مشخص است:

مدیریت مدرسه حقانی نیز در دست آیت الله مصباح یزدی است و یکی از آن دو نفر باقی مانده نیز باید او باشد.

به این ترتیب می ماند وارث تشکیلات حجتیه در ایران، که باید نفر اول آن لیست ۷ نفره باشد. او کیست؟

قرائن و نشانه های بسیاری وجود دارد که این علامت سؤال در برابر آیت الله شیخ عباس واعظ طبسی قرار می گیرد، که رابطه تنگاتنگ وی با آیت الله مهدوی کنی، اشراف او را بر جامعه روحانیت مبارز نیز کامل می کند.

آن مقاومت جنون آسایی که تا مرز تهدید رئیس جمهور و ایجاد بزرگترین کشاکش در عالی ترین سطح مقامات جمهوری اسلامی پیش رفته تا فلاحیان از مشهد و

از فاکس و تلفن شماره ۳۲۰۴۵-۲۱۲۳-۴۹ (آلمان) می توانید برای تماس سریع با «راه توده» و

ارسال اخبار و گزارش های خود استفاده کنید.

راه

فوق العاده

توده

۱۶ آبان ماه ۱۳۷۸



یکی از آخرین عکس‌های کیانوری در محل مسکونی اش در تهران

قلب
"نورالدین"
کیانوری
از تپش
باز ایستاد

قلب "جنبش" و هزاران هزار توده ای همچنان می تپد!

او تا آخرین روز حیات، بی وقفه رویدادهای ایران را دنبال می کرد و آخرین یاد داشت برداری هایش از روی دادگاه عبدالله نوری بود و پیوسته از تکرار سرنوشت احمد کسروی برای عبدالله نوری ابراز نگرانی می کرد!

آنکه گفت:

حکم تاریخ به پیش می رود!

نیمروز جمعه ۱۴ آبان ماه ۱۳۷۸ قلب رفیق دکتر نورالدین کیانوری در تهران از حرکت باز ایستاد و آنکه در آخرین لحظات بر بالینش بود، مریم فیروز، همسر و هم‌زم جاودانه اش بود.

او از معدود رهبران و شاید یگانه رهبر حزب توده ایران بود، که در سرنوشت سازترین رویدادهای تاریخ معاصر ایران حضور و نقش مستقیم داشت. سیاستمداری تیزبین و تحلیلی کمی نظیر بود، که با سلاح دانش، تجربه و واقع بینی علمی به استقبال رویدادها می رفت و از دل رویدادها اندیشه های سیاسی و تشکیلاتی را بیرون می کشید.

با همین تیزبینی از قیام ناکام افسران خراسان بسیار آموخت و در جریان حکومت خودمختار و ناکام آذربایجان این تجربه را کامل کرد:

فرار تاریخی جمعی از رهبران حزب توده ایران از زندان قصر را پیش از کودتای ۲۸ مرداد رهبری کرد:

در دادگاه رهبران حزب توده ایران در رژیم شاهنشاهی از حزب و آرمان های آن دفاع کرد:

آنچه را برای مقابله با کودتای ۲۸ مرداد ضروری می دانست، در آخرین و دشوارترین لحظات با دکتر محمد مصدق در میان گذاشت و روز ۲۸ مرداد از

او خواست تا فرمان مقاومت مردمی را صادر کرده و از رادیو پخش کند:

پس از پیروزی کودتاجان و تا فراخواندنش به خارج کشور، برای تبدیل سازمان حزبی به تشکیلاتی مخفی و مقابله با دولت کودتا در ایران ماند:

در دادگاه های نظامی غیابا به اعدام محکوم شد:

در مهاجرت از انواع دام هائی که ساواک شاهنشاهی برای ترور و یاربودنش ترتیب داده بود، کریخت:

با انتشار نخستین طرح برنامه جدید حزب توده ایران در سال ۱۳۵۰ و پایان یافتن یک دوره ۱۰-۱۵ ساله آشفتگی نظری و تشکیلاتی در رهبری حزب

توده ایران و پذیرش مسئولیت تشکیلات داخل کشور ده ها هسته مستقل حزبی را در دهه ۵۰ و تا آستانه پیروزی انقلاب ۵۷ در داخل کشور سازمان داد:

در سخت ترین شرایط حاکم بر مهاجرت دهه ۵۰ و ۶۰ میلادی، برجسته ترین کادرهای حزبی را از گرداب رخوت، ناامیدی و تندیرو نجات داد و به کار

آهسته، اما پیوسته در رادیو "پیک ایران" و در ارتباط با داخل کشور فراخواند:

با هیئت انقلاب ۵۷ و ظرفیت های آن را، دوشادوش زنده ترین اعضای رهبری وقت حزب کشف کرد و از هیچ تلاش و کوششی برای حفظ دستاوردهای

انقلاب ۵۷ و گسترش آن کوتاهی نکرد:

او که خود در یک خانواده روحانی متولد شده بود، هرگز زیر بار قبول وحدت روحانیت نرفت و متکی به شناخت علمی و ایدئولوژیکی که از

لایه بندی ها، اقشار و طبقات اجتماعی داشت، هرگز یکدست بودن روحانیت و مذهبیه را قبول نکرد و بحای شکل و شمایل و لباس آنها، بر کرایش های طبقاتی

این طیف ناهمگون تکیه کرد و بار طبقاتی انقلاب ۵۷ و رویدادهای پس از پیروزی آن را بسیار فراتر از شکل مذهبی آن تحلیل کرد.

ساده انگاری و کوریبینی است اگر کسی مدعی شود در طول بیش از ۶ دهه کار و فعالیت مستمر سیاسی مصون از اشتباه بوده است. نورالدین کیانوری، که هنگام بازایستادن قلبش ۸۶ سال داشت و از ۲۲ سالگی وارد رهبری حزب توده ایران شده بود، استثنائی بر این قاعده نبود. علاوه بر تمامی اسناد و مدارکی که او در زمینه برشماری اشتباهات سیاسی-تشکیلاتی اش بر جای نهاده، دو بار، در واپسین لحظات زندگی در زندان اوین بر تکه کاغذی که بعدها از زندان به بیرون راه یافت، از این اشتباهات در صادقانه ترین و کوتاه ترین کلمات یاد کرد. این وصیت نامه را در ادامه می خوانید. او درنده خوئی مجهز به اندیشه های ارتجاع مذهبی را در زندان گمان نبرده بود. در اشاره به همین درنده خوئی و جنایاتی که امثال غلامرضا نقدی (فرمانده بعدی حفاظت اطلاعات نیروی انتظامی)، سعید امامی، علی فلاحیان، حسین شریعتمداری، مهدی خزعلی، اسدالله لاجوردی، نظری و احمدی (سرداران بعدی نیروی انتظامی) و ده ها امثال آنها در زندان های جمهوری اسلامی علیه حزب توده ایران و دیگر نیروهای انقلاب مرتکب شدند، این جمله در زندان اوین ورد زبانش بود: «این، حکومت اوباش است!»

معمار سیاسی منطبق بر شرایط

در شهر آخن آلمان مهندس آرشیکت شد. پس از کودتای ۲۸ مرداد و قبول مهاجرت دکترای خود را در رشته آرشیکت گرفت و در دانشگاه های آلمان دموکراتیک به تدریس مشغول شد. زبان های آلمانی، فرانسه، انگلیسی و روسی را بخوبی می دانست؛ اما بزرگترین مهندسی وی، معماری سیاسی جامعه ایران و دانستن زبان توده مردم و بنای حزب توده ایران بود. بنائی که به آن عشق می ورزید و زبانی که در جمع روشنفکران و سیاستون ایران کمتر بدان آشنائی وجود داشت و حتی بسیاری از روحانیونی که به دانستن زبان عامه مردم افتخار می کردند نیز بدان غبطه می خوردند. بعدها، در امریکای لاتین و تحت عنوان "الهیات رهائی بخش"، بسیاری از نقطه نظرات او در باره نیروهای آرمان گرای مذهبی در اشکال جدیدی بروز و ظهور پیدا کرد!

وقتی عکس "سعید امامی" در روزنامه صبح امروز چاپ شد، او به صورت "حاج مجتبی" ی کمیته مشترک، که با زجو و شکنجه گیر مستقیم کیانوری بود تف کرد و گفت: "همین نفوذی ها، گمر انقلاب را شکستند!"

سحرگاه ۱۲ بهمن ۱۳۶۱ وقتی او را در جمهوری اسلامی دستگیر کرده و به کمیته مشترک بردند، به آن جوان عینکی و لاغراندازی، که با تمسخر "حاج آقا" خطابش کرده بود گفت:

«من به حج مشرف نشده ام، اما کربلای حسینی زیاد دیده ام. اسم من نورالدین کیانوری است و دیراول حزب توده ایران هستم!»
و تا آخرین دم حیات نیز، هر گاه و به هر مناسبتی یادی از حزب به میان آمد، او نام حزب و آن بنائی که به چیدن آجرهای آن افتخار می کرد را با احترام بسیار و کامل ادا کرد: "حزب توده ایران!"

نخستین سیلی را در بند ۳ هزار جمهوری اسلامی و در همان نخستین دقایق دستگیری از همین جوان عینکی خورد. و این سرآغاز مخوف ترین شکنجه هائی بود که زیر نظر علی فلاحیان و سعید امامی بر وی اعمال شد. این همان شکنجه گاه کمیته مشترک زمان شاه و "زندان توحید" کنونی در جمهوری اسلامی است، که دیوارهای آن به خون هزاران آرمان خواه انقلابی آغشته است!
او یکبار دیگر نیز، در زمان شاه این زندان را دیده و مدتی را در آن به سر برده بود. آن زمان نامش "زندان آگاهی" بود.

افشای شکنجه ها

بعدها در سال ۶۸ و به بهانه نوشتن نامه برای علی خامنه ای، جزئیاتی از شکنجه رهبران و اعضای حزب توده ایران را بر کاغذ آورد. در دوران اخیر، نسخه ای از این نامه در ایران دست بدست شد و بدست "راه توده" نیز رسید، که بنابر ملاحظات ناشی از خطر بازگرداندن کیانوری به زندان، تاکنون افشاء نشده بود، گرچه از برخی اطلاعات آن در گزارش های گوناگون راه توده پیرامون رویدادهای ایران استفاده شده بود.
کیانوری در همین نامه نوشت:

«... شکنجه عبارت بود از شلاق با لوله لاستیکی تا حد آس و لاش کردن کف پا. در مورد شخص من، در همان اولین روز شکنجه، آنقدر شلاق زدند که نه تنها پوست کف دو پایم، بلکه بخش قابل توجهی از عضلات از بین رفت و معالجه آن تا دوباره پوست بیاورد، درست ۳ ماه طول کشید. پس از شلاق توام با فحش و کشیده چون آقایان نتوانستند در مورد دروغ شاخدار کودتا از من تأیید بگیرند، مرا به دست بند قیانی بردند.
حضرت آیت الله، تنها کسی که دستبند قیانی خورده می تواند درک کند که ۸-۱۰ ساعت متوالی دستبند قیانی در هر شب یعنی چه! ۱۸ شب پشت سرهم مرا ساعت ۸ بعد از ظهر به اتاقی واقع در آشکوب دوم می بردند و دستبند قیانی می زدند. و این جریان تا ساعت ۶-۵ صبح طول می کشید... پیامد این شکنجه وحشتناک که هنوز هم باقیست، اینست که دست چپ من نیمه فلج است و دو انگشت کوچک هر دو دستم در آغاز کاملاً بی حس شده بود و هنوز نیمه بی حس هستند. یاد آوری می کنم که من در آن زمان ۶۸ ساله بودم. همسرم مریم را آنقدر شلاق زدند که هنوز پس از ۷ سال، شب ها، هنگام خوابیدن کف پاهایش درد می کند. آنقدر سیلی و توستی به او زده اند که گوش چپ او شنوایش را از دست داده است. یادآوری شوم که او در آن زمان پسرزنی ۲۰ ساله بود. و این هنوز پایان شکنجه قیانی نبود. فرد دستبند قیانی زده را با طنابی به حلقه ای که در سقف شکنجه خانه کار گذاشته شده بود، آویزان می کردند و او را بالا می کشیدند. درد این شکنجه نسبت به دستبند قیانی ساده شاید ده برابر باشد. حتی افراد ورزیده ای مانند دوست عزیزم، آقای عباس حجری که ۲۵ سال در زندان های مخوف شاه مردانه پایداری کرد، چندین بار از هوش رفت. آقایان به این هم بسنده نکرده و او را مانند تاب تلو تلو می دادند. دوست هنوز زنده، آقای محمد علی عموئی که با آقای حجری و پنج جوانمرد دیگر از سازمان افسری حزب توده ایران پس از کودتای امریکائی-انگلیسی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به زندان افتاد

و مانند یارانش ۲۵ سال در همه زندان های مخوف شاه معدوم مردانه پایداری کرد، شاهد زنده این شکنجه هاست. البته نه شاهد دیدار، بلکه خود زیر همه این شکنجه ها قرار گرفته است. آقای عباس حجری در اثر این شکنجه وحشتناک دست راستش تا حد ۳ چهارم فلج شده بود و نمی توانست با آن دست غذا بخورد... (بخش های مشروح تری از این نامه ۲۵ صفحه ای را راه توده در آینده منتشر خواهد کرد)

سعید امامی

وقتی پس از کشف شبکه قتل های سیاسی عکس سعید امامی در روزنامه "صبح امروز" چاپ شد، کیانوری در یک آپارتمان اجاره ای کوچک، با مریم فیروز زندگی می کرد. این آپارتمان را به کمک دخترش در حوالی میدان سنائی اجاره کرده بود. عکس را که دید بر آن تف کرد و گفت: «همین نفوذی ها کمر انقلاب را شکستند»

او در نامه اش به علی خامنه ای نوشته بود که «بازجوی مستقیم من "برادر مجتبی" است» و شرح داده بود که این بازجوی مستقیم بر سر او چه آورده است. "برادر مجتبی" نام مستعار سعید امامی بود. جنایتکاری که سال ها در سمت معاون امنیتی وزارت اطلاعات مرتکب انواع جنایات تاریخی در جمهوری اسلامی شد و سرانجام نیز در زندان اوین با "سم ارسنیک" به حیاتش خاتمه داده شد!

دشواری های حزب پس از پیروزی انقلاب

نورالدین کیانوری سکان رهبری حزب توده ایران را در یکی از دشوارترین لحظات حیات آن برعهده گرفت و همراه دیگر کادرها و اعضای رهبری حزب در مهاجرت، پس از پیروزی انقلاب بهمن ۵۷ راهی ایران شد. کشتی کوچک و چالاک حزب، در داخل کشور به سرعت به ناوگانی نیرومند تبدیل شد. از همان نخستین ماه های پس از پیروزی انقلاب ۵۷، کارزار بزرگ تبلیغاتی علیه حزب توده ایران و سیاست آن از تمام شبکه های رادیوهای فارسی زبان، مطبوعات غرب، ضد انقلاب داخل کشور و طیف وسیعی از روحانیون و مذهبپوین طرفدار سرمایه داری تجاری ایران، بازماندگان وابسته به دربار و طرفدار نظام شاهنشاهی آغاز شد.

از یک سو توده ای ها به دنبال روی از آخوندها متهم شدند و نام کیانوری را "آیت الله کیانوری" گذاشتند، و از سوی دیگر هر اقدام و تصمیم مردمی و انقلابی حکومت را اقدام و تصمیمی کمونیستی و تحت تاثیر حزب توده ایران تبلیغ کردند. از یک سو گفتند حزب توده ایران دنباله رو آخوندهاست و از سوی دیگر تبلیغ کردند که آخوندهای کمونیست و عضو حزب توده ایران حکومت را اداره می کنند. تا جایی که در شهر قم اعلامیه دادند و نوشتند که زیر علمای آیت الله خمینی علامت داس و چکش پنهان است!

تمام این کوشش شبانه روزی برای جلوگیری از نزدیکی بخش انقلابی حاکمیت جمهوری اسلامی به حزب توده ایران بود. و این هنوز همه صحنه روبروی حزب توده ایران برای حضور فعال در عرصه سیاسی جامعه بعد از انقلاب نبود.

بتایای حزب زحمتکشان مظهر بقائی که این بار با ظاهر اسلامی در حزب جمهوری اسلامی جا سازی شده بودند؛ عناصر مشکوکی که در حساس ترین ارکان های جمهوری اسلامی انفجار حزب جمهوری اسلامی و مقرر نخست وزیری را سازمان دادند و سازمان مجاهدین را به سوی آغاز ترورها و حادثه جوئی های بزرگ سوق دادند؛

توطئه گران و نفوذی های درون حاکمیت جمهوری اسلامی که با راه انداختن ماشین اعدام، بر حریق ترور، اعدام و اختناق، نفت پاشیدند؛ چپ روهائی که نمی توانستند شرایط را درک کنند و مبارزه طبقاتی را با مبارزه مذهبی اشتباه گرفته بودند؛ ماجراجویانی که یک شبه می خواستند حکومت شورائی در ایران برپا کنند؛

آنها که انقلاب ایران را با یک انقلاب سوسیالیستی اشتباه گرفته بودند؛ روزنامه هائی که از درک شرایط عاجز مانده بودند و هرگز نخواستند مانند روزنامه های تازه تاسیس امروز درک کنند کدام جبهه را باید تقویت کنند و چگونه با جبهه دیگر مقابله کنند؛

خطرات بی وقته ای که از خارج مرزها ایران را تهدید می کرد؛

توطئه کشاندن ایران به جنگ داخلی؛

خطر تجاوز خارجی (بویژه امریکا)؛

حاکمیت چندپارچه و بی تجربه؛

گرایش های پر قدرت مذهبی در مجموع حاکمیت؛

تلاش ارتجاع مذهبی برای تبدیل مبارزه ملی-دمکراتیک مردم ایران به مبارزه مذهبی و غیر مذهبی؛

خطر چند باره کودتا و شبه کودتا (طس و نوژه) که در تمامی آنها نابودی رهبری حزب توده ایران از اهداف اولیه بود،

...

در چنین فضای براستی دشوار و کم نظیری، حزب توده ایران به دفاع از آرمان های انقلاب، تفکیک و شناساندن طیف های مذهبی و گرایش های طبقاتی آنها، تبلیغ ضرورت پرهیز از خشونت، حفظ آزادی ها و جلوگیری از غلبه مخالفان آزادی مطبوعات و احزاب بر ارکان های فرهنگی و قضائی حاکمیت جمهوری اسلامی برخاست و در این کارزار نورالدین کیانوری نقش برجسته ای ایفاء کرد.

از همان آغاز پیروزی انقلاب، حزب توده ایران بیشترین توجه خود را برای یافتن متحدان استراتژیک جهت تعمیق انقلاب و تثبیت دستاوردهای آن بر محور روشنگری سیاسی میان طیف آرمان گرایان مذهبی از یک سو، و واقع بینی های توأم با صداقت در طیف ناهمگون حاضر سازمان چریک های فدائی خلق ایران بنا نهاد. اگر در مورد طیف نخست روشنگری سیاسی نقش محوری را داشت، در مورد طیف دوم این روشنگری سیاسی همراه بود با کارزار ایدئولوژیک. چابک ترین عضو رهبری حزب توده ایران، که نقش مهمی در کارزار طیف مذهبپوین می توانست ایفاء کند، بسیار زود چشم بر جهان فرو بست. وی زنده یاد "قدوه"، عضو هیات سیاسی حزب بود که در جریان بازگشت به ایران بر اثر ایست قلبی چشم بر جهان فرو بست. کیانوری، با درک عمیق از فقدان جبران ناپذیر قدوه، هنگام اعلام خبر درگذشت وی، در دفتر مرکزی حزب توده ایران در خیابان ۱۶ آذر، بی اختیار چند دقیقه ای گریست و او را از جمله یاران انگشت شمار روزهای

سخت تشت نظری در مهاجرت معرفی کرد. او بعدها گفت که «مرگ» قدوه" پشت ما را خالی کرد!« قدوه سال ها در حوزه علمیه قم تحصیل کرده بود و نه تنها یک کارشناس و محقق برجسته متون اسلامی بود، بلکه شناخت گسترده ای و نزدیکی از روحانیون سالمندی داشت، که در اطراف آیت الله خمینی جمع شده بودند.

در کارزار دوم، احسان طبری، جوانشیر، منوچهر بهزادی، امیرنیک آیین، رحمان هاتفی و بهرام دانش و... با تمام نیرو در میدان باقی ماندند و مانع هم سرنوشت شدن سازمان مذکور با سازمان مجاهدین خلق شدند. سازمان چریک های فدائی خلق را از رویاهایی که در ترکمن صحرا دنبال می کردند و از دامی که می رفتند تا در کردستان اسیر آن شوند، به دامن سیاستی واقع بینانه و متناسب با شرایط روز کشاندند.

نه تنها فدائی ها، نه تنها اعضای حزب، بلکه رهبری حزب توده ایران نیز خود پیوسته نگران نوسان های عظیم در میان نیروهای مذهبی و تحمیل ضربات بزرگ به نیروی چپ و بویژه حزب توده ایران بود، اما این نگرانی هرگز نتوانست موجب تغییری در تحلیل علمی و نهائی از روند تحولات در جمهوری اسلامی و فراز و فرودهای اجباری آن شود.

دو ماه و نیم پیش از نخستین یورش به حزب توده ایران، نورالدین کیانوری در مصاحبه ای با نشریه "کار"، ارگان سراسر سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) در همین زمینه و با همان زبان بسیار ساده ای که به تسلط بر آن شهرت داشت، گفت:

«... شما می گوئید تا کی منتظر بشویم؟ سه سال است که ما مدام صداقت نشان می دهیم ولی آنها می زنند توی گوش ما، آنها دست ما را لای می گذارند، امکانات را از ما می گیرند. شما می گوئید که این یک روند تاریخی است و ما نمی توانیم با خواست خودمان، با بی حوصلگی خودمان آن را تغییر بدهیم. این تجربه تاریخی لازم دارد... این تجربه اندوزی همزمان مذهبی ما می تواند گاهی اوقات برای ما مبارزان راستین پیرو مارکسیسم-لنینیسم با روش های دردناک توأم شود و برای خود تجربه اندوزان شکست های دردآور ببار آورد. همه این احتمالات در مقابل ما قرار دارد. راهی که ما پیش رو داریم جاده آسفالتی نیست. ما که در این راه حرکت می کنیم باید بدانیم که در این راه ممکن است دچار توفان های سخت هم بشویم و پیچ و خم ها، فراز و نشیب ها، بیخوله های خطرناک و از آن جمله زندان و چیزهای دیگر در مقابل ما باشد، ولی ما از این راه عبور خواهیم کرد... ما با خوش بینی تاریخی به این راه نگاه می کنیم، نه با خوش بینی کودکان امروز و فردا. زندگی ۱۳۴ ساله اخیر، بعد از پیدایش سوسیالیسم علمی نشان می دهد که این خوش بینی تاریخی، خوش بینی واقع بینانه و دقیق و درست است.» (حکم تاریخ به پیش می رود- شهریور ۱۳۶۱)

کیانوری، درنده خوئی اوباش حاکم بر جان انقلابیون را آنگونه که بعدا شاهد شد، حدس نزده بود، اما درباره روند رویدادها، یکی از تاریخی ترین ارزیابی ها و تحلیل ها را در این گفتگو ارائه داد و خطرات را پیش بینی کرد.

وقتی در جمهوری اسلامی امروز به تفکیک پاپی و آشکار خطوط سیاسی- طبقاتی در میان نیروهای مذهبی دقت می شود، صحت این ارزیابی بیش از هر زمان دیگری خود را نشان می دهد. امثال اکبر گنجی ها، عبد الله نوری ها، جلالی پورها، عباس عبدی ها، آغا جری ها، بهزاد نبوی ها، آیت الله طاهری ها، آیت الله اردبیلی ها و ده ها و صدها روحانی و غیر روحانی مذهبی که امروز در برابر عسکراولادی ها، خزعلی ها، جنتی ها، اسدالله بادامچیان ها، مرتضی نبوی ها و ده ها و صدها روحانی و غیر روحانی مذهبی نظیر آنها به صف ایستاده اند، آن گفتگو و عنوان به یاد ماندنی آن "حکم تاریخ به پیش می رود"، بیش از هر زمان دیگری معنا و مفهوم خود را باز می یابد.

در سال ۱۳۶۵، موسوی خوئینی ها بعنوان دادستان کل کشور از زندان اوین و زندانیان دیدار کرد. به کیانوری که رسید، برخلاف گردانندگان زندان نسبت به وی با احترام برخورد کرد و از حال وی پرسید. کیانوری که تازه زیر عمل جراحی معده بیرون آمده و به اوین بازگردانده شده بود، خطاب به وی گفت:

«حضرت حجت الاسلام، یقین کنید که بعد از ما نوبت شماست».

این جمله، در آن روز و در آن دورانی که هنوز آیت الله خمینی در حیات بود و موسوی خوئینی ها دادستان کل کشور، آنگونه که شاید و باید درک نشد، حتی بعضی توده ای ها که در کنار کیانوری بودند و آن دیالوگ را شنیده بودند، بعدها و در رد آن گفتند: «دست، دست را می شوید! همه شان دو سر یک کلاف اند!»

کیانوری هرگز زیر بار این برداشت و تفسیر نرفت، حتی در سخت ترین شرایط که تنهایی مطلق به او در زندان تحمیل شده بود. وقتی کدبور به زندان افتاد و موسوی خوئینی ها را در دادگاه ویژه روحانیت به زندان محکوم کردند، صحت آنچه که او در زندان اوین ۱۰-۱۲ سال پیشتر گفته بود، به تحقق پیوست!

ایمان به ادامه حیات حزب

تجربه به او ثابت کرده بود که هرگاه اندک ترین فضائی برای آزادی ها در جامعه ایران فراهم شود، حزب توده ایران بار دیگر به مهم ترین و بزرگ ترین حزب سیاسی کشور تبدیل خواهد شد. این ظرفیت، در مشی و نگرش حزب توده ایران نسبت به جامعه ایران نهفته است و از پایه های پر قدرت ایدئولوژیک برخوردار است. همان نگرش و شناختی که به آن امکان داد در فضای بشدت مذهبی بعد از پیروزی انقلاب، حزب توده ایران به فعالیت علنی ادامه دهد و شناختی را از انقلاب بهمن ۵۷ به جامعه ارائه دهد، که هیچ نیروی - هر اندازه پرتوان و دارای امکانات وسیع تبلیغاتی - نخواهد توانست ارکان اساسی این شناخت را مخدوش کند. آنچه که امروز در میهن ما جریان دارد و به جنبش عمومی مردم برای تحولات و بازگشت به آرمان های واقعی انقلاب ۵۷ شهرت یافته، بازتاب دیگری از همین ارزیابی و واقعیت است. اعلام دو نوع اسلام، دو قرائت از اسلام و وجود دو اسلام "اسلام سرمایه داری" و "اسلام محرمات"، "اسلام نواندیش" و "اسلام ارتجاعی"، "اسلام امریکائی" در برابر "اسلام انقلابی"، که امروز بحث پیرامون آن در تمامی مطبوعات داخل کشور ادامه دارد، بازتاب دیگری است از همین شناخت و تحلیل. او یک قرائت از اسلام را متحد تاریخی مارکسیست ها می دانست و قرائت دیگر را دشمن خونی مارکسیست ها. پایه های این اتحاد و دشمنی را نیز در ریشه های طبقاتی آنها جستجو می کرد. اسلامی که پرچم آن در دست سرمایه داری غارتگر است و اسلامی که بی چیزان و محرومان زیر پرچم آن جمع می شوند و امروز پرچمدارانش طیف نواندیش و چپ مذهبی ایران است. همانگونه که پرچمدار قرائت اسلام سرمایه داری غارتگر، سرمایه داری بزرگ تجاری و مافیای مالی در جمهوری اسلامی است.

با همین یقین بود، که علیرغم هولناک ترین ضربه ای که جمهوری بر پیکر تشکیلاتی حزب توده ایران وارد ساخت و ارزنده ترین کادرهای آن را از دم تیغ گذراند، او هر بار که پس از قتل عام زندانیان سیاسی توانست مطلبی بنویسد، مصاحبه ای بکند و یا یادداشتی را به دست این و آن بدهد، بر این یقین دیرپای خود تاکید کرد که در اولین فرصت و علیرغم همه این ضرباتی که به ما زدند، حزب توده ایران، بار دیگر به سراسری ترین حزب کشور تبدیل خواهد شد:

«عملکرد حکومت در سال های گذشته به گونه ای بوده است، که برای جلوگیری از یک شورش کور، قطعاً باید آزادی ها، طی یک برنامه تدوین شده و بسیار دقیق، گام به گام به جامعه باز گردانده شود و احزاب فعالیت خود را شروع کنند. من یقین دارم، که در صورت بازگشت آزادی ها به جامعه، یک "جنبش توده ای" شکل خواهد گرفت. البته با یک روش کار خیلی علاقلانه تر از آنچه در گذشته بوده است. یعنی منطبق تر با شرایط مشخص تاریخی-اجتماعی ایران. حزب توده ایران آرمان گرایی را با واقعیات جامعه ایران منطبق می کند. من می گویم، که در کنار چهار طیف مذهبی، نهضت آزادی، کارگزاران، جناح راست و خط میانه، که هر کدام اقشار معین اجتماعی را در نظر دارند، حزب کارگران و دهقانان (حزب توده ایران) باید در ایران فعالیت آزاد داشته باشد. دیگر اتخاذ شوروی وجود ندارد، که بتوان اتهام داشتن پایگاه خارجی را بهانه جلوگیری از فعالیت سیاسی حزب توده ایران کرد. ضمناً، من نمی گویم جلوی مطبوعاتی را که علیه حزب ما مطلب می نویسند و یا در جهت تیرنه رژیم گذشته تبلیغ می کنند بگیرند، زیرا صد درصد با آزادی مطبوعات موافقم، اما باید امکانی فراهم شود که ما هم از خود دفاع کنیم و پاسخ بدهیم!» (گفتگو با تاریخ - مصاحبه با نورالدین کیانوری - پیرامون رویدادهای ایران تا سال ۱۳۷۳)

در آستانه قتل عام

در آستانه قتل عام زندانیان سیاسی و همزمان با شکست ها و ناکامی های پایانی جمهوری اسلامی در جبهه های جنگ با عراق، نورالدین کیانوری خطر قتل عام زندانیان سیاسی را پیش بینی کرده بود. او که در سال ۶۱ و در یک پرسش و پاسخ تاریخی ادامه جنگ با عراق را یک فاجعه ارزیابی کرده بود، اکنون نگران قتل عام مخالفان تاریخی و جسور ادامه این جنگ در زندان ها بود. او یقین پیدا کرده بود که بعد از شکست سیاست خائمان برانداز ادامه جنگ با عراق، رهبران و هدایت کنندگان این جنگ در حاکمیت جمهوری اسلامی، اکنون و با کارنامه یک هزار میلیارد دلار خسارت جنگی، به سراغ کسانی خواهند آمد که در سال ۱۳۶۱ و با جسارتی تاریخی با ادامه جنگ مخالفت کرده و آن را عمیقاً به زیان ایران، انقلاب و مردم ایران ارزیابی کرده و رسماً اعلام کرده بودند. یگانه حزبی که با جسارت، این نظر را بارها اعلام کرده و تا آستانه یورش به حزب بران پافشاری کرده بود، اکنون در معرض خطر جدی و جانی بودند.

کیانوری در پرسش و پاسخ ۲۹ آبان ماه ۱۳۶۱ خود و دوماه و نیم پیش از یورش به حزب گفته بود:

«...آنچه ما احساس می کنیم، این است که: تله ای از طرف امپریالیسم امریکا کار گذاشته شده است. امپریالیسم امریکا با تمام قوا کوشش می کند که نقشه اصلی خود را که همانا تحمیل یک جنگ فرسایشی است، عملی کند. امپریالیسم امریکا و صهیونیست ها، تاکنون شاید بیش از ۲۰۰ میلیارد دلار، یعنی برابر درآمد نزدیک به ده سال نفت ایران، به دو کشور خسارت وارد آورده اند و ده ها و شاید صدها هزار خانواده زحمتکش را به سوگ عزیزان خود نشانده اند، اکنون با تمام قوا می کوشند، که هر قدر ممکن است، این جنگ به درازا کشیده شود و از دو طرف بازهم نیروهای بیشتری نابود شوند...»

این سخنان میهن دوستانه و عمیقاً ملی، زمانی مطرح شده بود که در داخل حاکمیت بر طبل فتح کربلا می کوبیدند و در خارج از کشور نیز اپوزیسیون سلطنت طلب منتظر فرصت ناشی از شکست ایران در جنگ با عراق بود! همان ها که حزب توده ایران را حزبی غیر ملی معرفی می کنند و خود را مجسمه تمام نمای وطن دوستی و سمبل ایران کهن معرفی می کنند!

اکنون، در سال ۶۷، پس از آن همه شکنجه، اعدام افسران و کادرهای توده ای و پس از ۶ سال کوبیدن بر طبل جنگ، آنها که در تحلیل سرانجام جنگ سرفراز بیرون آمده بودند، خود در اسارت و بند بودند. کیانوری در راس آنها بود. او می دانست، پس از شکست هائی اینچنین، موج انتقام داخلی شروع می شود.

در سال ۶۸، به بهانه نامه ای خطاب به رهبر جدید جمهوری اسلامی، در ۲۵ صفحه شرح هول انگیزی از شکنجه هائی که بر وی و شخصیت هائی نظیر عباس حجری، مریم فیروز و محمدعلی عموئی رفته بود را برگاغذ آورد تا در تاریخ ثبت شود!

کسانی که اکنون از آن قتل عام جان بدر برده اند، شهادت می دهند که درماه های آستانه این رویداد فاشیستی کیانوری ملاقات و گفتگو با زندانیان توده ای را به مقامات زندان اوین تحمیل کرده بود. در این ملاقات ها، به اشکال مختلف حتی با اشاره سروچشم (از بیم وجود شنود در اتاق) به زندانیان توصیه کرده بود، به هر طریق ممکن از زندان بیرون و خود را برای آینده حفظ کنند!

بسیاری از زندانیان در آن دوران بر التهاب نتوانستند این دوراندیشی را درک کنند و فضای زندان برای کیانوری بازهم سنگین تر شد، اما او می دانست چه می کند و برای چه آینده ای از همه چیز خود می گذرد.

آنچه را او پیش بینی کرده بود، ناگهان چون صاعقه فرود آمد. قتل عام در شهریورماه ۶۷ و به بهانه عملیات "مرصاد" مجاهدین خلق پس از پذیرش آتش بس در جنگ با عراق آغاز شد. در تدارک این جنایت، کیانوری را به سلول انفرادی منتقل کردند. او که بار دیگر اجرای حکم معلق مانده اعدام خود را حدس زده بود، وصیت نامه کوتاه و ۸ بندی اش را با تاریخی جدید به چند تنی از زندانیان داد. او این وصیتنامه را در سال ۶۵ و پس از محکوم شدن به اعدام در دادگاه افسران توده ای (به ریاست محمدی ریشه ری) نوشته بود و اکنون یکبار دیگر آن را با تاریخ جدید در اختیار زندانیان می گذاشت تا بعدها به خارج از زندان منتقل کنند.

این وصیت نامه در دو مرحله بحرانی اعدام ها نوشته شده و محتوای آن عمیقاً متأثر از آنهاست. شاید در سال های اخیر و پس از بازگشت به زندگی نیمه عادی، او وصیت نامه دیگری نیز تنظیم کرده و از خود بر جای گذاشته باشد، اما حتی اگر چنین نیز باشد، اعتبار وصیتنامه ای که زیرچوبه اعدام نوشته شده و تحت تاثیر چنان فضائی است، خود سندی تاریخی است و به همین دلیل، آن را عیناً در زیر می آوریم:

وصیت نامه!

«من: نورالدین کیانوری، از طرف دادگاه شرع انقلاب مرکز (تهران) به اعدام محکوم شده ام و پیش از اعدام نکات زیر را بعنوان وصیت خود، درکمال آزادی می نویسم:

۱- اولین درخواست من این است که جسد من پس از اعدام به سالن تشریح دانشکده پزشکی تهران تحویل داده شود تا دانشجویان، که پزشکان آینده کشورند، با قطعه قطعه کردن جسد من بتوانند به بیماری های گوناگونی که مبتلا به آن هستم پی برده و ضمن تشریح، به اندازه یک ذره کوچک با آن آشنا شوند، تا از این راه من بتوانم باندازه یک ذره کوچک برای آموزش جوانانی که فردا در سراسر کشور به درمان محرومان جامعه ما خواهند پرداخت، کمک نمایم.

۲- دومین درخواست من اینست که پس از تشریح، قطعات جسد من بدون هیچگونه نام و نشان، در چاله ای و در جایی نا شناخته به زیر خاک چال شود.

۳- از لحاظ مالی من صاحب هیچ ثروتی در ایران نیستم غیر از چند دست لباس که با خود از خارج کشور آورده ام.

۴- از لحاظ سیاسی من بعنوان یک کمونیست معتقد به مارکسیسم-لنینیسم، که از انقلاب بهمن ۵۷ دفاع می کند به پای چوبه اعدام می روم.

۵- از همه دوستان و آشنایانم و بستگانم خدا حافظی می کنم و از هر بدی که از سوی من نسبت به آنها شده از ته دل پوزش می خواهم.

۷- از همسر عزیزم، اگر پیش از اعدام نتوانستم او را ببینم، یکدنیا پوزش می طلبم و امیدوارم که او مرا به مناسبت بدی هائسی که در مدت چهل سال زندگی شیرینی که با هم داشتیم نسبت به او کرده ام، ببخشد.

۶- از کلیه افراد حزب، از همکارانم در رهبری گرفته تا افرادی که من آنها را نمی شناسم، از هواداران و جوانان عضو سازمان جوانان که به علت اشتباهات من، بعنوان دیراؤل کمیته مرکزی دچار گرفتاری های بزرگ و حتی کوچک شده اند، در این آخرین لحظه حیات، از ته دل پوزش می خواهم و از این جهت عمیقاً درد می کشم. من به مسئولیت سنگین خود در این زمینه عمیقاً آگاهم و حتی جرات نمی کنم که از آنها خواهش کنم که مرا ببخشند.

با پوزش از همه- مهرماه ۶۵ و شهریور ۶۷ (متن این وصیت نامه، به خط نورالدین کیانوری در آرشیو راه توده و بعنوان یک سند حزبی نگهداری می شود)

پس از خروج از زندان اوین

در نیمه اول دهه ۷۰، کیانوری که هفته ای یکبار به خانه دخترش برای ملاقات با خانواده برده می شد، بتدریج مسیر بازگشت به یک زندگی نیمه عادی را آغاز کرد. ابتدا از زندان اوین به یکی از خانه های وزارت اطلاعات و امنیت منتقل شد. در همین خانه مدتی عباس امیر انتظام در طبقه پائین و کیانوری در طبقه دوم آن زندگی می کردند. امیر انتظام پس از مدتی آزاد شد و کیانوری نیز مدتی بعد به خانه ای که دخترش اجاره کرده بود، نقل مکان کرد. شروط آزادی محدود امیر انتظام دقیقاً برما معلوم نیست، اما شرط انتقال کیانوری به آپارتمانی که دخترش اجاره کرده بود، پرهیز از هر نوع ملاقات و عملی بود که از آن حرکت تشکیلاتی استشمام شود!

محدودیت های این دوران که همراه بود با مطالعه پیگیر کتاب های تاریخی، تهیه و مطالعه نشریات داخل و خارج کشور، پیگیری اخبار از طریق رادیوها و ویراستاری و موافقت با چاپ برخی نوشته هایش چندان به طول نیانجامید و فضای اندک او، به دلیل انضباطی که رعایت می کرد، گسترش یافت، به نحوی که می توانست روزها در خیابان ها و کوچه های اطراف نیمساعت تا یکساعت پیاده روی کند.

در همین دوران، علاوه بر چند مصاحبه ای که در چارچوب بسیار محدودی با روزنامه های ایران کرد، پاسخ های مفصلی در رد ادعاهای بابک امیرخسروی که در روزنامه اطلاعات داخل کشور چاپ می شد، تهیه کرد، اما نه روزنامه اطلاعات با چاپ آنها موافقت کرد و نه با چاپ مستقل آنها بصورت کتاب و جزوه موافقت شد. به این ترتیب میدان برای یکه تازی بابک امیرخسروی در روزنامه اطلاعات باقی ماند! بعدها و در ارتباط با پاسخ هائی که در پاسخ به بابک امیرخسروی تهیه کرده بود، همین نکته را در کتاب "گفتگو با تاریخ" یاد آورد!

سخنی با همه توده ای ها

کیانوری، در عین حال که بشدت انضباط مقرر شده را رعایت می کرد، بتدریج فضای فراهم شده بر اثر این انضباط را پایه برخی دیدارها، رفت و آمدها و چاره اندیشی ها برای آینده حزب کرد. او هرگز نمی توانست نسبت به سرنوشت حزب و جنبش بی تفاوت باقی بماند، حتی در سخت ترین و محدود ترین شرایط. این خصلت و ویژگی کتمان ناپذیر او بود. متکی به همین ویژگی، در دوران خروج از زندان اوین، بتدریج اسناد و مدارک لازم را برای یک ارزیابی تحلیلی از اوضاع ایران و حزب توده ایران پس از یورش ها و تحمیل مهاجرت به آن فراهم ساخت و سپس با بهره گیری از همین اسناد و متکی به تجربه غنی خود از مهاجرت، یکی از ارزنده ترین نوشته های خود را با محتوای تحلیلی بر رویدادهای دهه ۶۰ جمهوری اسلامی، پایان جنگ، نحوه انتخاب رهبر جانشین آیت الله خمینی، پایه های تشکیل یک جبهه گسترده علیه ارتجاع و با هدف نجات انقلاب ۵۷ از شکست، موقعیت جناح راست در حاکمیت جمهوری اسلامی، نقش وابستگان به انجمن حجتیه در جمهوری اسلامی و ضرورت باقی ماندن آرمان گرایان مذهبی در هر گوشه ای که از حاکمیت در اختیار دارند، تنظیم کرد.

در همین تحلیل و با بهره گیری از تجربیات گذشته، او بحران سیاسی-تشکیلاتی موجود چپ در مهاجرت (بویژه موقعیت حزب توده ایران) را بررسی کرد و نقطه نظرات خود را برای غلبه بر این بحران تشریح کرد. او این نوشته تحلیلی را با بهره گیری از یک امکان استثنائی بتدریج به خارج از کشور منتقل کرد و سپس بنا به خواست خود وی، این تحلیل به آدرس "راه توده" پست شد. این تحلیل نام و امضای شناخته شده ای نداشت و نویسنده ای که خود را "آک" معرفی کرده بود، بسیار خاضعانه درخواست کرده بود، در صورت موافقت، این نوشته بعنوان یک پیشنهاد در راه توده چاپ شود. اما مضمون، محتوا، شیوه استدلال و تجربه منعکس در بند بند این تحلیل همگی نام و مهر نورالدین کیانوری را بر پشانی خود داشت. این نوشته تحلیلی، تحت عنوان "سخنی با همه توده ای ها" در دو شماره ۲۴ و ۲۵ راه توده (شهریور و مهر ۷۳) منتشر شد.

این تحلیل در اوج فضائی که نشریات سلطنت طلب ها و چپ روها در مهاجرت بوجود آورده بودند و مانع هر نوع واقع بینی نسبت به اوضاع ایران و ترکیب و توازن نیروها در جمهوری اسلامی شده بودند، چاپ شد. با کمال تأسف، به محتوای این نوشته، آنگونه که باید در مهاجرت و ازسوی چپ غیرتوده ای توجه نشد، درحالیکه سیر رویدادهای ایران بر صحت و دقت آنها مهر تأیید نهاد.

زمینه های تحلیلی تمام رویدادهای پیش و پس از انتخابات مجلس پنجم و انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم، در آن نوشته منعکس بود. زمینه هائی که اگر بدان توجه شده بود، با احتمال بسیار زیاد اعوجاج ها و کج روی های تاریخی، در انتخابات مجلس پنجم و ریاست جمهوری دوره هفتم به چپ غیرتوده ای تحمیل نمی شد.

او که پس از مدتی از حدس و گمان های مهاجرین چپ، در باره هویت واقعی نویسنده تحلیل بتدریج با اطلاع شده بود، طی نامه ای به "راه توده" خواست تا به حدس و گمان ها دامن زده نشود تا از بازگشت دوباره اش به زندان اوین و رفتش به زیر شکنجه جلوگیری شود. (این نامه نیز، بعنوان یک سند حزبی در آرشیو راه توده محفوظ است.)

این نوشته که در آن زمان با امضای "آبک" در راه توده منتشر شد، علیرغم گذشت چند سال از تحریر و انتشار آن، هنوز دارای آن اعتبار و ارزش تحلیلی هست که دوباره منتشر شده و در اختیار جنبش چپ قرار گیرد. به همین دلیل یزودی "راه توده" آن را با نام واقعی نویسنده آن، یعنی "نورالدین کیانوری" و بعنوان یکی از آخرین تحلیل های وی از روند رویدادهای ایران، بصورت جزوه ای مستقل منتشر خواهد کرد.

او برای درتنگنا قرار نگرفتن دوباره، دستش را از آتش مهاجرت کنار کشید و دنیای تنگ مهاجرت را به مهاجرین بخشید! با انتقال به آپارتمانی که در آن قلبش از تیش بازماند، بر دیدارهای خود افزود، اما نه آنچنان که بیم و هراس از حرکات تشکیلاتی را برانگیزد! در جمع های محدود حاضر شده و رویدادهای روز را تحلیل می کرد. کم حوصله تر از گذشته ها شده بود، اما آنها که در گذشته او را "پدر" و اکنون "پدر بزرگ" خطاب می کردند، می دانستند باید تاب بیاورند و بیاموزند، که تا آخرین دقیق نیز به شایسته ترین شکل ممکن تاب آورند و آموختند!

در همین دوران، بتدریج برخی نوشته هایش را به این و آن سپرد تا حفظ کنند. نامه ۲۵ صفحه ای به رهبر جمهوری اسلامی (علی خامنه ای) که در آن جزئیات پورش به حزب و شکنجه رهبران و اعضای حزب را تشریح کرده بود، از جمله همین نامه ها و اسناد بود. ماه ها پس از انجام انتخابات ریاست جمهوری، خبر شرکت او در این انتخابات به خارج از کشور رسید. او در یکی از حوزه های رای گیری اطراف میدان سنائی تهران رای خود را به سود محمد خاتمی به صندوق انداخته بود. پیش از فرارسیدن زمان رای گیری، با هر کسی که دیدار داشت، بر تغییر شرایط، برهم خوردن توازن نیروها و ضرورت حضور همه جانبه در انتخابات و رای به محمد خاتمی تاکید کرده بود. می گفت:

«این طالقانی جوانی است که چوب را هم باندازه کافی در جمهوری اسلامی خورده!»

در جمع های محدودی که حضور می یافت و در باره رویدادها نظر می داد، این توصیه ورد زبانش بود:

«ببینید! ما باید درباره امروز و آنچه روبرویمان قرار دارد، صحبت کنیم، نه آنچه که بود و خیلی هم بد شد که از دست رفت. امروز باید با همه قدرت از خاتمی و این روندی که در مملکتمان دارد طی می شود، دفاع کنیم. یکی از توطئه های بزرگ که باید خنثی شود رویارو قرار دادن خاتمی با رهبر است. من این تجربه را درباره مصدق و کاشانی دارم. خیلی توطئه خطرناکی است. آنها هم تجربه بنی صدر - خمینی را دارند و می خواهد بکارش بگیرند. بنابراین، امروز باید هر جا که می توانید با این نیروهای مذهبی دور و بر خاتمی تماس بگیرید و یا بنویسید و هر چه که از دستتان بر می آید بکنید که این توطئه و عواقب آن را خوب توضیح بدهید. راجع به آینده، به موقع اش باید صحبت کرد، الان وضع اینطور است...»

روز رای گیری، در صف رای دهندگان با صدای بلند و با اطمینان به اینکه کسانی در صف هستند که او را بشناسند، گفت: «من با دست چپ به خاتمی رای می دهم!» این همان دستی است که در جریان دستبند قبانی نیمه فلج بود و او با همین دست و به دشواری رای خود را به صندوق انداخت! شرحی در ۵۲ صفحه، پیرامون موقعیت حزب در آستانه پیروزی انقلاب و سپس نحوه حضور و فعالیت علنی حزب توده ایران در داخل کشور و دلایل و نحوه توطئه ها برای پورش به حزب نیز از جمله نوشته های اوست که در تهران دست به دست می شود. در صفحه ۴۹ همین نوشته، او با نفرت و کینه از توطئه انگلیس و امریکا و رهبر جمعیت مؤتلفه اسلامی در پرونده سازی برای حزب توده ایران یاد کرده و نوشت:

«در فروردین یا اردیبهشت سال ۱۳۶۱، یک افسر بائین رتبه "سازمان امنیت کشوری" اتحاد شوروی که در کنسولگری آن کشور در تهران مشغول کار بود و از مدتها پیش از سوی انتلیجنت سرویس انگلستان جلب شده بود، پنهان شد، در حالیکه به هیچ وجه از طرف مقامات شوروی مورد سوء ظن قرار نگرفته بود. پس از مدتی، در اوائل تابستان خبر رسید که او با کمک ترکیه از ایران خارج شده و به انگلستان پناهنده شده است. بلافاصله از سوی سازمان جاسوسی انگلستان - همان انگلستان که وسائل ساختن بمب شیمیایی و میکروبی را در اختیار عراق گذاشته بود - پرونده قطوری به نام او علیه حزب توده ایران سرهم کرده و از راه دولت پاکستان به جمهوری اسلامی رسانید. عسکروالادی که در آن زمان وزیر بازرگانی بود و برای مذاکرات بازرگانی به پاکستان رفته بود، در آنجا دولت پاکستان این پرونده را توسط او به ایران فرستاد...» (این نوشته نیز در آرشیو حزب توده ایران و بعنوان یک سند حزبی محفوظ است)

آخرین هفته ها و روزها

آخرین ماه های حیات کیانوری نیز، همچنان به یادداشت برداری و آموختن گذشت! هنوز، هر صبح ابتدا روی زمین دراز می کشید و چند نرمش دست و پا را تکرار می کرد تا با از کار افتادگی آنها مقابله کند. برای این حرکات نام گذاشته بود. یکی از این حرکات به یاد و نام "رحمان هاتفی" بود. در زندان هم همین نرمش را با همین نام تکرار می کرد. پس از این نرمش به یاد گیری بی وقفه لغات جدید انگلیسی مشغول می شد. اگر برویچه ها برای صبحانه نمی رسیدند و نانی در خانه نبود، برای خرید نان راه می افتاد تا قدمی هم زده باشد. بسیار دشوار راه می رفت و این از نتایج شکنجه کمیته مشترک بود. یکبار، در نامه کوتاهی نوشت: «حال عمومی ام خوب است، فقط این پائی که آقایان در آنجا پدرش را درآوردند، اجازه راه رفتن زیاد را نمی دهد، انگشت های دست چپم هم سرنوشت پای چپم را دارند. خواستند از چپ مرا از کار بیاندازند، اما هنوز هم با پای راست، پای چپ را به دنبال خودم می کشم!» (این نامه نیز در آرشیو راه توده محفوظ است)

از ساعت ۸ صبح تا ۱۲ ظهر وقت کار بود. همچنان که از ساعت ۴ بعد از ظهر تا ۸ شب و شروع اخبار رادیوها و تلویزیون!

در طول این ساعات، تمام روزنامه ها و مجلاتی که برایش تهیه شده بود مطالعه می کرد، یادداشت برمی داشت و به آرشیو می سپرد. جلد دوم کتاب "گفتگو با تاریخ" را که به رویدادهای دهه نیمه دوم دهه ۶۰ و دهه ۷۰ اختصاص داشت، تمام کرده و منتظر جلس مقابله برای انتشار آن بود. جلد اول را با تصحیح و مقدمه جدید برای تجدید چاپ فرستاده بود. چند بار، روزنامه های تازه تاسیس خواستار مصاحبه شده بودند. او موافقت خود را اعلام کرده بود اما هر بار و در آخرین لحظات این روزنامه ها از چنین مصاحبه ای منع شده بودند. از طرف رادیوهای فارسی زبان خارج نیز چند بار تلفنی با او صحبت کرده و خواهان مصاحبه شده بودند، اما هر بار او این گفتگو را موکول به موافقت مقامات کرده بود و گفته بود: من یک زندانی در حال مرخصی ام و اجازه گفتگوی رادیویی و مطبوعاتی ندارم!

به روزنامه توس که حمله بردند، فقط شمس الواعظین، جلالی پور و سید ابراهیم نبوی را به زندان نبردند، در کمال حیرت و بهت، به خانه کیانوری نیز ریختند. کتابخانه اش را برای چندمین بار زیر و رو کردند و یادداشت هایش را همراه با خود او بردند. چند روزی، دوباره مهمان آن آقایان بود. از او پرسیده بودند که ارتباطش با روزنامه جامعه و توس چگونه است و چرا نامه ای به خاتمی نوشته ای.

ارتباط با روزنامه جامعه و توس بی ربط تر از آن بود که بتواند از این طریق پرونده جلالی پور و شمس الواعظین را سنگین کند. درباره نامه به خاتمی نیز کیانوری گفت که از حق شهروندی خودش و بعنوان فردی که در انتخابات شرکت کرده و به خاتمی هم رای داده، استفاده کرده و خطاب به رئیس جمهور مملکت نامه نوشته است. این نامه نویسی نه کاری تشکیلاتی است و نه کاری خلاف و در هیچ کجا نیز منعکس نشده و پخش هم نشده است. او تاکید کرد که بعنوان یک فرد ایرانی که ۵۰ سال تاریخ پر حادثه ایران را دیده، حق طبیعی خود می داند که نظرش را در باره اوضاع کنونی کشور به رئیس جمهور بدهد. در میان یادداشت های او نیز توانستند مدرکی بیابند.

پس از چند روز، او یکبار دیگر و در سن ۸۶ سالگی از زندان به آپارتمانش باز گردانده شد و برنامه روزانه همیشگی بار دیگر از سر گرفته شد: ورزش، زبان انگلیسی، روزنامه خوانی، یادداشت برداری و تحلیل رویدادها در محافل بسیار محدود نزدیکان!!

داد گاه عبدالله نوری و دفاعیات او را در چند روزنامه و نه فقط در یکی از روزنامه می خواند و یادداشت برداری می کرد. این دادگاه را نقطه عطفی در تاریخ جمهوری اسلامی می دانست. می گفت: «جمهوری اسلامی یک دوران را پشت سر گذاشته، آنها که این را نفهمیده اند، هیچ چیز از تاریخ نفهمیده اند». جاسارت عبدالله نوری را می ستود، اما نگران سرانجام و سرنوشت او نیز بود. چند بار گفته بود ممکن است توی همان دادگاه و یا جلوی دادگاه مثل کسروی ترورش کنند! کسروی یکی بود، اما عبدالله نوری یکی نیست. ظرفیت های انقلاب ایران هنوز خودش را کامل نشان نداده، خیلی ها کور خوانده اند!

"وداع" در کار نیست!

او تا آخرین لحظات، قلبش برای مردم ایران، انقلاب ایران و حزب توده ایران تپید. حتی صبح جمعه ای که قلبش از تپش باز ایستاد، می خواست بداند نماز جمعه تهران را کی می خواند و چه می گوید!

انقلاب ایران و تمام رویدادهای ۲۰ ساله پس از آن را در چارچوب یک نبرد سنگین و لحظه به لحظه طبقاتی می شناخت که در جامعه جریان داشت و بازتاب آن در حاکمیت خود را نشان می دهد. نبردی که از همان ابتدای پیروزی انقلاب، خود آن را در اشاره به حاکمیت ناهمگون و چند پارچه جمهوری اسلامی و طیف متنوع روحانیون و مذهبیون حاکم "نبرد که بر که" نام نهاده بود.

قلب این نبرد، همراه قلب هزاران توده ای، در سینه جامعه ایران می تپید، گرچه قلب نورالدین کیانوری در سینه اش از تپش باز ایستاده باشد! در میانه این میدان، "وداع"ی در کار نیست، آنچه می ماند، کار و پیکار (به تعبیر احسان طبری) توده ایست!

سخنی با همه توده ای ها

نورالدین کیانوری در پایان نیمه اول سال ۱۳۷۲، نگران از انفجارها و رخوت های که گریبان حزب توده ایران را در مهاجرت گرفته بود، تحلیلی را با امضای "آک" به "راه توده" رساند و انتشار آن را به صلاح دید مسئولین راه توده واگذار کرد. این تحلیل، پس از یک سلسله تبادل نظرها و مشورت ها، سرانجام در دو شماره ۲۴ و ۲۵ راه توده منتشر شد. او در این تحلیل، علاوه بر بین نظرات خود پیرامون رویدادهای ایران، ریشه رخوت ها و انفجارها را، برخلاف همه ارزیابی های که آنها را عمدتاً ناشی از اختلافات شخصی و شخصیتی جلوه می دهد، در سیاست ها و شعارهای نادرست جستجو کرد و از همه توده ای ها خواست که سهم خود را در تدقیق سیاست ها و شعارهای حزب بر عهده گرفته و آن را مبنای وحدت دوباره حزب قرار دهند. او در این ارزیابی خود، با پیش بینی خروج جنبش انقلابی کشور از دوران رکود نسبی و ضرورت تاثیر گذاری و حضور در آن، تاکید کرد که بمناسبت وحدت سیاسی و تشکیلاتی، حزب توده ایران نخواهد توانست بر رویدادها تاثیر ضروری خود را بگذارد و نقش خود را ایفا کند. او، در پایان این مقاله تحلیلی، پیرامون ضرورت و نحوه بازگرداندن وحدت سیاسی تشکیلاتی به حزب توده ایران نوشت:

«... حزب ما، حزب طبقه کارگر ایران، حزب توده های محروم و زحمتکش جامعه ما است. سیاست های جدا از توده، تنها در شرایطی بر حزب ما حاکم شده است، که ارتباط میان این توده و حزب دچار اخلاص گردیده است. اکثریت و اقلیت نه بر مبنای واقعی و با اتکاء به خواست هزاران توده ای، که در داخل و خارج از کشور زندگی و فعالیت می کنند، بلکه بر مبنای فرضی برقرار شده است. به محض اینکه نخستین امکانات برای مشارکت همه اعضای حزب در تغییر مشی آن فراهم شود، این گونه سیاست ها به سرعت جایگاه خود را از دست خواهند داد. در این مورد هیچ تردیدی نباید داشت. تجربه انقلاب بهمن این واقعیت را با تمام روشنی در مقابل چشمان ما قرار داده است. به همین دلیل وظیفه همه اعضاء و هواداران حزب است، که دور هم گرد بیایند و آن سیاستی را که می تواند و نیازهای جامعه و به خواست های انقلابی آن پاسخگو باشد، تدوین کنند. تنها با تدوین این سیاست، قرار دادن آن در معرض قضاوت همه توده ای ها، نشان دادن برندگی آن در عمل و منافعش برای توده های محروم جامعه است که می توان بر دشواری های موجود غلبه کرد. با دستان خالی، همیشه بازنده خواهیم بود.»

از فاکس و تلفن شماره ۰۴۵-۳۲۰۴۵-۲۱۲۳-۴۹ (آلمان) برای تماس با «راه توده» استفاده کنید. ۱ مارک
Rahe Tudeh
Postfach ۸۸۴۵, ۵۴۵۴۷ Birresborn, Germany

آلمان - ۳ فرانک فرانسه - ۵۰ سنت آمریکا

نورالدین کیانوری:

با انقلاب بزرگ مردم ایران چه کردند!

(ص ۵)

دهه سوم انقلاب بهمن ۵۷ و

مسائل پیش روی "حزب توده ایران"

سایه روشن های
جنبش جدید مردم
چگونه نمایان شد!

در آستانه نیمه دوم سال ۱۳۷۳، سایه روشن های بسیار کم رنگی از پایان یک مرحله از رکود سیاسی نسبی در جامعه و آغاز مرحله تازه ای از جنبشی که هم اکنون در سراسر ایران جریان دارد، پدیدار شد.

راه توده طی چند گزارش مشروحی که از قیام و شورش سرکوب شده مردم "اسلام شهر" به چاپ رساند، این قیام را سرآغاز این مرحله ارزیابی کرد و خواهان توجه بسیار جدی اپوزیسیون مرفقی، تحول طلب و بویژه چپ ایران نسبت به ماهیت و ابعاد این قیام و شورش شد.

انگیزه های قیام اسلام شهر، خواست ها و شعارهای آن، منطقه فقیر نشینی که در آن مردم سر به شورش برداشتند و اختلافی که در میان نیروهای مسلح اعزامی به محل - هنگام مقابله با شورش مردم - بوجود آمد، هر کدام به تنهایی از ابعاد بحران همه جانبه ای حکایت کردند که حاصل مستقیم خیانت به آرمان های واقعی انقلاب بهمن ۵۷ بود.

دولت استلافی هاشمی رفسنجانی (موتلفه اسلامی - روحانیت مبارز) با شکست برنامه تعدیل اقتصادی، به چند گرایش تقسیم شد که از دل همه آنها، سرانجام "کارگزاران سازندگی"، مرکب از جمعی از تکنوکرات های کابینه بیرون آمد.

رهبران و سران موتلفه اسلامی و روحانیت مبارز که در دولت، قوه قضائیه و مجلس حضور داشتند، بدنبال اوج گیری ناراضانی عمومی کوشیدند حساب خود را از دولتی که در آن حضور داشتند، جدا کرده و نسبت به برنامه های آن، که خود از مشوقان و مجریان پروپاقرص آن بودند، چهره منتقد بگیرند. آنها بر این تصور بودند که روی موج ناراضانی مردم سوار شده و بعنوان منتقدان وضع، مردم را فریب داده و به کمک و رای خود مردم، دولتی یکپارچه علیه مردم تشکیل خواهند داد!

نفوذ موتلفه اسلامی - بعنوان حزب و سخنگوی سرمایه داری بزرگ تجاری ایران - بر روحانیت مبارز تا حد هدایت این تشکیلات روحانی عمیق شد. بسیاری از رهبران روحانیت مبارز، که در انواع شرکت های تجاری سهم داشتند و حتی خود راسا چنین شرکت هایی را دایر کرده و فرزندان و اقوام خود را به مدیریت آنها گمارده بودند، حالا دیگر تنها متحدان سیاسی موتلفه اسلامی نبودند، (بقیه در ص ۳)

سایه روشن های جنبش عمومی مردم ایران، برای نجات آرمان های انقلاب بهمن ۵۷ را، در سال ۱۳۷۳ می شد دید، به آن شرط که در جنجال هائی که جناح راست مهاجرت برپا کرده بود غرق نمی شدند و در اسارت تنگ نظری ها باقی نمی ماندند!

سرگذشت مقاله تحلیلی
"سخنی با همه توده ای ها"

بسیاری در آستانه نیمه دوم سال ۷۳، با نشان دادن واکنش های متفاوت و ناباورانه نسبت به تحلیل نورالدین کیانوری از اوضاع ایران (که با امضای "آ.ک" در راه توده و تحت عنوان "سخنی با همه توده ای ها منتشر شد) نخواستند و یا نتوانستند تغییر شرایط و زمینه های تحولات امروز جامعه ایران را ببینند. در صدر این افراد "ر. خاوری" قرار دارد که پس از رسیدن بخش اول این تحلیل بدست راه توده در جریان مستقیم آن قرار گرفت و حتی پیش از چاپ آن در راه توده در یک جلسه چهار نفره با حضور خود وی، این تحلیل خوانده شد تا درباره آن بحث شود. وی پس از خوانده شدن این تحلیل، آن را یک توطئه ارزیابی کرد!

پاسخ راه توده آن بود که نظر و تحلیل نمی تواند توطئه باشد! ضمناً، این چه توطئه ایست که ما آن را با شما در میان گذاشته ایم تا درباره محتوای آن بحث کنیم؟

ر. خاوری استدلالش برای کشف توطئه این بود که چرا این نامه برای شما فرستاده شده و نه برای من! راه توده پاسخ داد: اینکه چرا بدست ما رسیده و نه بدست شما، اولاً باز می گردد به سیاست و شعارهایی که نامه مردم دارد و راه توده ندارد و ضمناً این تحلیل در انتقاد به تکرش "نامه مردم" است که قطعاً اگر بدست شما می رسید آن را بی سرو صدا در یک گوشه ای پنهان می کردید. دوم، اینکه یافتن دلیل این امر در حال حاضر نه مقدور است و نه تعیین کننده. بحث بر سر محتوای مطلب است، بویژه آنکه نام نویسنده واقعی آن قید نشده و ما صرفاً براساس محتوا و سبک آن متعقدیم آن را کیانوری نوشته و خط هم شبیه خط اوست.

ایشان، در پایان این دیدار چند ساعته خواست تا نسخه ای از آن را نزد وی بگذاریم تا دوباره مطالعه کند. راه توده، براساس اعتماد به شخص ر. خاوری، یک نسخه از تحلیل را (بخش اول آن را) نزد وی گذاشت. آنها نه تنها این سند را نخواندند تا اگر منطقی در آن هست آن را بکار گیرند، بلکه آن را به سند و مدرک وابستگی راه توده به وزارت اطلاعات و امنیت تبلیغ کردند تا مانع بحثی همه جانبه در حزب و بر سر تدقیق سیاستی واقع بینانه شوند. به این ترتیب بود که کارزار علیه راه توده تشدید شد. این کارزار را چنان با شتاب شروع کردند، که منتظر دریافت و انتشار بخش دوم این تحلیل هم نشدند! به همین دلیل راه توده و نویسنده تحلیل (که ما فکر می کنیم هر توده ای ساده هم با مطالعه آن می فهمید نویسنده کس دیگری جز کیانوری نیست) متهم به فراموش کردن و توجیه قتل عام زندانیان سیاسی شدند، زیرا در بخش اول این تحلیل به آن پرداخته نشده بود و در واقع فصل اصلی بخش دوم تحلیل را شامل می شد.

کار به انتشار مصاحبه ای از ر. خاوری در نامه مردم کشید. او در این مصاحبه نویسنده تحلیل را که بصورت جدی خواهان حمایت از نیروهای چپ مذهبی شده بود و ادامه شعار "طرد ولایت فقیه" و طرفداری از "کننده شدن چپ از حاکمیت در آینده نزدیک" را شعار و سیاستی خائمان برانداز ارزیابی کرده بود، متهم به کشیدن چک سفید کرد.

کیانوری در بخش دوم تحلیل خود، در اشاره به همین مصاحبه نوشت، که کسانی که او و ضرورت حمایت از چپ مذهبی در حاکمیت را متهم به کشیدن چک سفید می کنند، در واقع شعور خودشان را با وی مقایسه می کنند! (بقیه در ص ۲)

بقیه سرگذشت مقاله تحلیلی از ص اول)

در این بخش، بنا بر مصالح حزب و بویژه با این امید که سرانجام تعقلی در جهت وحدت حزب پیش گرفته شده و تقویت شود، (امری که کیانوری نیز بخش مهمی از تحلیل خود را به راه حل های آن اختصاص داده بود)، راه توده تعدیل هائی را ضروری تشخیص داد.

حتی انتشار بخش دوم این تحلیل نیز نتوانست آنهائی را که در "نامه مردم" به بیراهه می رفتند، از خواب بیدار کند. اعلام "تحریم انتخاباتی" انتخابات مجلس پنجم بر پیشانی "نامه مردم" جای گرفت. نشریه ای که اعتبار واقعی خود را در سال های اخیر و در مهاجرت از دست داده است و در واقع به تریبون اپوزیسیون حزب شناخته شده توده ایران تبدیل شده است!

شکست تحریم انتخابات مجلس پنجم و تمام افشاگری های علنی و توضیحات شفاهی راه توده برای جلوگیری از ادامه سیاست جدا از توده ها در "نامه مردم" به جانی نرسید و نزدیک به یکسال بعد، "نامه مردم" در یک دهن کجی آشکار نسبت به واقعیات جامعه ایران و در آخرین شماره ای که پیش از انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم منتشر شد، نوشت:

«...هدف این انتخابات- یعنی انتخابات ریاست جمهوری

دوره هفتم- مانند انتخابات پنجمین دوره مجلس، از دیدگاه جناح های حاکمیت و سران رژیم، تامین شرایط برای حفظ و ثبات بخشیدن به رژیم "ولایت فقیه" و موجه نشان دادن از طریق کشاندن اقشار وسیع مردم به پای صندوق های رای است...» (نامه مردم، ۱۶ اردیبهشت ۷۶)

نتیجه انتخابات و پیروزی محمد خاتمی سنگین ترین آواری بود که بر سر "نامه مردم" فرود آمد، اما آنها که مسبب فرود این آوار بودند بجای درس گرفتن از واقعیت و بحث و تبادل نظر و گشودن باب گفتگو با "راه توده" که یگانه نشریه ای بود که انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم و مجلس پنجم را دقیقاً تحلیل و بر ضرورت شرکت همه جانبه در آن تاکید کرده بود، ستیز را با راه توده باز هم تشدید کردند و آن را نشریه ای ضد حزبی معرفی کردند. در حالیکه خود سیاست و روشی غیر حزبی و در واقع مخالف مشی تاریخی حزب و هماهنگی با سازمانهای نظیر "راه کارگر" را ادامه داده و می دهند.

بهم ریختن موازنه نیروها در حاکمیت و نقشی که چپ مذهبی و کارگزاران سازندگی توانستند در هر دو انتخاب مورد بحث ایفاء کنند، عملاً مهر باطل بر پیشانی آن سیاستی زد که در "نامه مردم" دنبال می شود. اما کسانی که این سیاست را دنبال می کنند و قادر به درک اوضاع ایران و ضرورت وحدت همه نیروهای حزبی نیستند، این بار چون نمی توانستند به شعیبه بازی بیرون کشیدن جملات بریده بریده از داخل "سخنی با همه توده ای ها"، راه توده را متهم به حمایت از رفسنجانی و توجیه و فراموشی قتل عام زندانیان سیاسی کنند، بازار شایعه و تهمت را در سخیف ترین و ناجوانمردانه ترین شکل آن علیه راه توده رواج دادند.

از هر سو شایع ساختند که ما - یعنی نویسندگان نامه مردم- سند و دست خط همکاری راه توده با جمهوری اسلامی را در اختیار داریم. به هیچ کس هم توضیح نمی دادند که این دست خط چیست و اگر چنین است، چرا آن را در معرض افکار عمومی قرار نمی دهید تا مردم در این دام نیفتند!

در حقیقت سند و مدرکی نیز وجود نداشت که ارائه دهند، مگر همان نسخه بخش اول سخنی با همه توده ای ها که مسئولین راه توده خود آن را نزد رفیق خاوری برده، با هم خوانده و یک نسخه از آن را خود نزد وی گذاشته بودند تا بدقت مطالعه کند و راه بحث درون حزبی پیرامون سیاست حزب را بگشاید!

در طول این سال ها، اغلب از دهان کسانی که در اطراف نامه مردم و بعنوان مسئولین جمع اند، در این و یا آن جمع، زیر گویی به دیگرانی که در اشاره به وضع آشفته نامه مردم از آنها پرسیده بودند چرا نمی روید با راه توده مسائلشان را حل کنید و نیروی حزب را یک کاسه کنید، گفته اند: «اینها مشکوکند و ما یک دست خطی در این رابطه داریم!!»

این دست خط، باید همان بخش اول سخنی با همه توده ای ها باشد، زیرا هیچ مدرکی جز مطالب ۹۰ شماره راه توده، وجود ندارد!

همین عده برای شانه خالی کردن از زیر بار انواع سوالات توده ای ها، کیانوری را در اختیار وزارت اطلاعات معرفی کردند تا از زیر پرسش هائی که در باره مطالب و سیاست راه توده و تحلیل "سخنی با همه توده ای ها" وجود دارد، فرار کنند.

حیرت آور است که اکنون هم، پس از درگذشت کیانوری و برپا نکردن حتی یک مجلس یادبود برای او و یا یادی از وی در جمع محدود خودشان، همچنان بر طبل ارتباط کیانوری با وزارت اطلاعات و امنیت می کوبند و در "نامه مردم" ای که پس از درگذشت وی انتشار داده اند، باز هم تلویحاً همین را در ارتباط با کتاب خاطرات کیانوری تکرار کرده اند.

پس از برپائی مراسم یاد بود برای کیانوری از سوی جمعی از توده ای ها و فدائی ها در برلن آلمان و آگاهی ناباورانه آنها نسبت به بازتاب درگذشت کیانوری و آنچه از حیات سیاسی سال های اخیر او برجای مانده، در شماره دوم آذر ۷۸ "نامه مردم"، زمین و زمان را با تحریف به هم دوخته اند، تا بتوانند خود را از زیر بار فشار افکار عمومی خلاص کنند.

ما تصور می کنیم نقل این قسمت از مطلب "نامه مردم"، در رابطه با "سخنی با همه توده ای ها"، که کارنامه تمام و کمالی از تحریف و بی اطلاعی از اوضاع ایران و مطالب منتشر شده در راه توده است، ضرورت دارد، تا توده ای ها در جریان دقیق آن قرار گیرند:

"نامه مردم" دوم آذر می نویسد:

«محتوای عمده این سند این است که سیاست مبارزاتی

حزب توده ایران، یعنی طرح شعار "طرد ولایت فقیه" و مبارزه در راه آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی خطری جدی است که باید با آن قاطعانه مبارزه کرد. در این "سند" از جمله می خوانیم:

«در مقابل سیاست خانمان برانداز طرد ولایت فقیه تنها یک راه وجود دارد» و البته این راه چیزی نیست جز دفاع از رفسنجانی، که "محبوب ترین چهره" و "رئیس جمهور منتخب مردم" است. و مختصر اینکه «آنها را در این زمینه یاری کنیم. نه تنها خود باید از این جناح دفاع کنیم، بلکه باید تمام قدرت خود را به کار گیریم، تا سایر نیروهای انقلابی را نیز اگر تردیدی دارند متقاعد کنیم که به حمایت از آنها برخیزند... در مورد دولت هاشمی رفسنجانی و همکارانش... با وجود انتقادات و مخالفت های بسیار جدی و اصولی که نسبت به روش های اقتصادی داخلی و سیاست های خارجی هاشمی رفسنجانی داریم و بیان می کنیم، وی و همکارانش بطور کلی در جهه ارتجاع مورد نظر ما جای نمی گیرند...» (نگاه کنید به نشریه ضد توده ای راه توده، شماره ۲۴ و ۲۲ شهریور ۱۳۷۳).

به عبارت روشن تر، نویسنده مقاله نه تنها هیچ انتقادی نسبت به سیاست های سرکوبگرانه رفسنجانی، در ائتلاف تنگاتنگ با باند خامنه ای، و از جمله یورش خونین و سرکوبگرانه به قیام های مردمی در قزوین، مشهد، شیراز، اسلام شهر و... که رفسنجانی قیام کنندگان را "اراذل و اوباش" خوانده بود، ندارد، بلکه نگران کم شدن "محبوبیت" او نیز هست و می نویسد: «تردیدی نباید داشت که عوارض ناشی از سیاست تعدیل اقتصادی از محبوبیت آقای رئیس جمهور که از محبوب ترین شخصیت های انقلاب به شمار می آمدند کاسته است... چنین جامعه ای نمی تواند فکر کند و تشخیص دهد که به لحاظ سیاسی، در گذشت مرحوم سید احمد خمینی نه تنها به نفع رئیس جمهور منتخب نیست، بلکه می تواند موازنه سیاسی را به ضرر ایشان بر هم زند...» (همانجا)

آنچه که در بالا خواندید عیناً از نامه مردم دوم آذر برگرفته شده است و ما توصیه می کنیم با خواندن مقاله تحلیلی نورالدین کیانوری که در ادامه می آید، خوانندگان مطلب خود نسبت به صداقت و دقت نظر نویسندگان مطلب بالا قضاوت کنند. فقط این توضیح را اضافه کنیم، که احمد خمینی ۳۱ فروردین سال ۷۴ درگذشته است و مقاله تحلیلی کیانوری در شهریور ۷۳ در راه توده منتشر شده است و ما تصور نمی کنیم نویسنده تحلیل علم غیب داشته که بدانند ۷ ماه بعد احمد خمینی خواهد مرد و این به ضرر رفسنجانی تمام خواهد شد! بیم آنست، که آگاهی نویسندگان نامه مردم از

آنها با همین میزان اطلاعات و دقت، تحلیل کیانوری را توطئه ارزیابی کردند!!

در تمام این دوران، راه توده بنا به ملاحظات امنیتی و خطراتی که می توانست برای نورالدین کیانوری بوجود آید، این شایعات را شنید و سکوت اختیار کرد.

اینکه کیانوری با استفاده از کدام امکانات و فرصت ها توانست چنین سندی را بنویسد و به خارج از کشور برساند و در اختیار راه توده برای انتشار بگذارد، پیش از آنکه بستگی به زیرکی ماموران اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی (از قماش سعید امامی ها و دیگران) داشته باشد. امری که نامه مردم و شخص رفیق خاوری تبلیغ کرده و می کنند. به تیزهوشی و احساس مسئولیت کیانوری برای استفاده از هر امکانی برای تاثیر گذاری در تصحیح سیاست حزب باز می گردد. همان برخورد اولیه، در جمع چهارنفره با بخش اول تحلیل "سخنی با همه توده ای ها" و سپس مصاحبه و شایعاتی که برای جلوگیری از دقت مهاجرت چپ و بویژه توده ای ها به مضمون تحلیل رواج داده شد، نشان داد که دلائل کیانوری برای عدم اطمینان به آبکش امنیتی که "نامه مردم" در باران مهاجرت بالای سر خودش گرفته درست بوده است، همان اندازه که تحمل پذیری راه توده در شنیدن انواع اتهامات و ادامه سکوت امنیتی را درست تشخیص داده بود. او تجربه بزرگی را پشت سر گذاشته بود و شامه بسیار پر قدرتی برای تشخیص سره از ناسره داشت!

در تمام این دوران، "نامه مردم" کیانوری را نیز انسانی درهم شکسته که در اختیار وزارت اطلاعات و امنیت است، معرفی کرد و زیر لوای دلسوزی و ترجم، در مقالات و اظهارنظرهای خود، تحت عنوان «درهم شکستن در زیر شکنجه و نوشتن کتاب خاطرات» مطرح کردند. این در حالی بود که خود کیانوری بارها و بارها در هر فرصتی که پیدا کرد، گفت و نوشت که من از کوچکترین فرصت ها برای مطرح کردن حزب و پاسخ به مخالفان حزب و اتهاماتی که به آن بسته اند، استفاده کرده ام، از جمله در کتاب خاطرات و کتاب گفتگو با تاریخ و حتی مصاحبه های مطبوعاتی.

اکنون مشخص شده است، که غیر از نامه زیرکانه ای که خطاب به رهبر جمهوری اسلامی در سال ۶۸ نوشته و نسخه ای از آن را، در سال ۶۸ از دستبرد های داخل زندان نجات داده بود، کیانوری در سال های اخیر، یعنی از سال ۷۳ به بعد نیز سلسله مطالب مختلفی را علاوه بر "سخنی با همه توده ای ها" نوشته و پخش کرده است. مطالبی که یکی از آنها به تحلیل رویدادها در ماه های پیش از انتخابات ریاست جمهوری باز می گردد و ما امینواریم بدان دست یابیم. در حقیقت انسان مبارزی که از کوچکترین فرصت ها برای بازسازی دوباره حزب و ارائه راه حل های مورد نظر خود و روشننگری پیرامون رویدادهای ایران و دلائل ضربه به حزب تا آخرین لحظات حیاتش استفاده کرد، در "نامه مردم" انسانی مفلوک و درهم شکسته ای معرفی شد. از تلخی روزگار، عین همین برداشت را، علاوه بر "راه کارگر" و دیگر مخالفان حزب ما در صفوف چپ، سردبیر کیهان لندن، "هوشنگ وزیری" نیز، در تحلیلی که پیرامون کیانوری پس از درگذشت وی ارائه داد و یا بهتر است بگوییم از روی موضع گیری های سال های اخیر نامه مردم کمی برداری کرد و نوشت: «کیانوری با گردن افراخته در تلویزیون ظاهر شد و اعتراف کرد!». این همان گردن افراخته ایست که در نامه ۲۵ صفحه ای کیانوری خطاب به علی خامنه ای، آن را شرح می دهد و می نویسد که علیرغم همه شکنجه ای که بر وی در سن ۶۸ سالگی روا داشتند زیر بار قبول اتهام سنگین و سراپا دروغ "گودتا" نرفت!

بسیاری از مطالبی که در این تحلیل و بعنوان خواست های جنبش رو به رشد مردم ایران برای دفاع از آرمان های واقعی انقلاب بهمن ۵۷ مطرح شده بود، امروز بعنوان شعارهای جنبش مدنی در ایران مطرح است! همه آنها که بموقع نتوانستند مفهوم و استدلال "سخنی با همه توده ای ها" را درک کنند، هنوز هم مانند نشریه نامه مردم، در نشریات و اظهار نظرهای خود به کج و راست می غلتند و منتظر حوادث هستند تا به نرخ روز موضع گیری کنند. از این عده باز هم می توان دعوت کرد تا فارغ از

تنگ نظری های مهاجرتی یکبار دیگر این تحلیل را خوانده و ضمن مقایسه آن، با آنچه که در انتخابات مجلس پنجم، انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم و جنبش رو به اوج کنونی در داخل کشور گذشت و می گذرد، با خویش عهد ببندد که از این پس، پیش از آنکه در جستجو کشف توطئه برآیند، به محتوای آنچه که طرح می شود توجه کنند!

در همین تحلیل، کیانوری در سال ۷۳ و زمانی از "جبهه ارتجاع" سخن به میان آورد، و تاکید کرد که این جبهه (رسالت، حجتیه، مولفه اسلامی)، پنهان از افکار عمومی، با تمام قدرت در پی کسب قدرت انحصاری در جمهوری اسلامی است، که هنوز هیچ نیروی - حتی مذهبیون تحول خواه کنونی در جمهوری اسلامی - مضمونی بنام "انحصارطلبان" و "تصامت خواهان" را طرح نکرده بودند.

وقتی در همین تحلیل و بویژه در قسمت کارپایه یک "جبهه متحد ضد ارتجاع" عنوان شد که "هاشمی رفسنجانی و همکاران او"، علیرغم همه انتقادات جلی که به آنها وارد است، در آن "جبهه ارتجاع" مورد نظر ما جای نمی گیرند، نویسندگان نامه مردم که سال ها از رویدادهای ایران بی اطلاع مانده بودند، (و هنوز هم هستند) نه تنها تصور کردند (و همانطور که در "نامه مردم" ۲ آذر ۷۸ آمده، هنوز هم تصور می کنند)، بلکه این تصور را بعنوان اتهام داشتن گوشه چشم به هاشمی رفسنجانی تبلیغ کردند و می کنند و به روی "راه توده" خنجر کشیدند و اکنون هم می کنند. آنها نتوانستند تضاد های درونی بورژوازی ایران را ببینند، چون اساسا به تحولات ایران نگاهی طبقاتی ندارند و پیوسته در پی شکل و فرم بوده اند و روی موج رویدادها حرکت کرده اند. از این بتر و زشت تر آنکه از خود جملاتی را به فرمولبندی کیانوری در باره هاشمی رفسنجانی و دولت او افزودند و سپس به شایعه پردازی پیرامون حمایت از رفسنجانی پرداختند. در حالیکه، همانطور که در متن آن تحلیل وجود دارد، هیچ نوع حمایتی از رفسنجانی در میان نبود و اساسا برخورد با او - همانطور که در زیر آمده - در بخش مربوط به تحلیل ادامه جنگ و قتل عام زندانیان سیاسی بسیار جدی نیز هست! روزگار چندان به درازا نکشید که کارگزاران سازندگی "شکل گرفت و مستقیماً در انتخابات مجلس پنجم شرکت کرد. همین کارگزاران نقش بسیار مهمی را توانستند در جریان انتخابات ریاست جمهوری و پیروزی محمد خاتمی ایفا کنند.

همین نیرو، باز هم علیرغم همه انتقادات بسیار جدی که بویژه از نظر پایگاه و دیدگاه های اقتصادی به آن وارد است، امروز نیز در جبهه نیروهای دوم خرداد، که با نام "شورای هماهنگی نیروهای دوم خرداد" و به دبیری "موسوی خوینی ها" تشکیل شده، شرکت دارد و در کابینه محمد خاتمی، وزیر ارشاد "عطا الله مهاجرانی" از پایه گذاران آنست.

(بقیه سایه روشن های جنبش جدید... از ص اول)

بلکه متحد اقتصادی سرمایه داری تجاری ایران نیز بودند و این امر خود حلقه رابط بسیار محکمی بین رهبران مولفه اسلامی و رهبران روحانیت مبارز بود. تقسیم کارخانه ها و حتی بخش های دولتی اقتصاد ملی بین تکنوکرات های اطراف هاشمی رفسنجانی و وابستگان مستقیم و غیر مستقیم روحانیون عضو روحانیت مبارز که در چارچوب خصوصی سازی و برنامه تعدیل اقتصادی صورت گرفته بود، آرایش طبقاتی نویسی را در مجموع حاکمیت جمهوری اسلامی شکل داده بود.

اگر حضور هاشمی رفسنجانی - با سابقه همکاری نزدیک با آیت الله خمینی و طیف چپ مذهبی - در راس دولت، برای مدت ها شناخت ماهیت دولت او را برای مردم دشوار ساخته بود، ترکیب مجلس اسلامی و مصوبات آن تابلوی تمام نمای ائتلاف تکنوکرات ها، مولفه اسلامی و روحانیت مبارز و تقسیم صندلی های مجلس میان آنها بود.

نیمرخ اقتصادی این ائتلاف نیز اتاق بازرگانی و بنیاد مستضعفان و جانبازان بود که در عین دست داشتن در بزرگترین معاملات تجاری، نه تنها بسیاری از کارخانه ها و واحدهای تولیدی مصادره شده، بلکه بسیاری از واحدهای تولیدی واگذار شده در طرح خصوصی سازی را نیز در قبضه خود داشت. آشکارترین نشانه آغاز شکاف در دولت ائتلافی را می توان برکناری محمد هاشمی از راس صدا و سیما جمهوری اسلامی دانست. تغییری که شامل حال وزارت ارشاد اسلامی نیز شد و این وزارتخانه را برای سال ها تبدیل به یک ستاد

کردند و عهد بستند. با همین توافق و عهد بود که هر بار مسئله تجدید دوره ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی و دست بردن در قانون اساسی برای هموار شدن این تجدید دوره مطرح شد، آنها به مخالفت برخاستند. تصور آنها بر آن بود، که با نشان دادن ناطق نوری بر صندلی ریاست جمهوری، تمامی قوه مجریه را در اختیار خواهند گرفت و به کمک اکثریت مجلس و به صحنه سیاسی کشاندن باز هم بیشتر نیروهای انتظامی و سپاه پاسداران حکومت مطلقه را برقرار خواهند کرد و با همین قدرت جمهوری و انتخابات را حذف کرده و بجای آن "حکومت عدل اسلامی" را به سبک عربستان سعودی برقرار خواهند کرد.

جلب حمایت کامل انگلستان، تبدیل ایران به تجارتخانه منطقه و تشدید سرکوب و اختناق داخلی سه محور این استراتژی بود.

اما علیرغم همه این پیش بینی ها، جنبش حرف و سخن دیگری داشت که آن را در حمایت از خاتمی و برنامه ای که وی اعلام کرده بود، بیان داشت. بدین ترتیب، فصل دیگری با آغاز ریاست جمهوری محمد خاتمی شروع شد که زمینه های اجتماعی آن، پیش از انتخابات مجلس پنجم خود را در جامعه نشان داده بود. امری که مهاجرین سیاسی خارج کشور به دلیل باقی ماندن در اسارت کشاکش ها و بحث های مهاجرتی نتوانستند آن را ببینند و پرچم تحریم انتخابات را برافراشتند!

ریشه های قیام و شورش اسلامی شهر و تحولاتی که از سال ۷۳-۷۴ در ایران آغاز شد، به سال های پیش از آن باز می گشت. به سال های پس از درگذشت آیت الله خمینی و کودتای خزنده ای که علیه چپ مذهبی در حاکمیت صورت گرفت. به سال های آستانه درگذشت آیت الله خمینی که سه رویداد مهم آن "قتل عام زندانیان سیاسی"، "برکناری آیت الله منتظری از جانشینی رهبر" و "تغییر قانون اساسی" بود.

ابعاد بحران، باز هم با گذشته ارتباط داشت. با ۶ سال جنگ فرسایشی که توان اقتصادی کشور را نابود کرد و بزرگترین ضربه را به انقلاب ایران زد، با موج ترورها، انفجارها، اعدام ها، یورش به آزادی ها، کج روی ها و کم بینشی های نیروهای مترقی و انواع توطئه های امپریالیسم جهانی - بویژه آمریکا - و ضد انقلاب مذهبی درون حکومت!

این فصول هر یک برای خود فصلی است از تاریخ ۲۰ ساله انقلاب بهمن ۵۷، که هیچ تاریخ نگاری نمی تواند از آن چشم پیوشد و بدان نپردازد. آنچه را نورالدین کیانوری در آستانه نیمه دوم سال ۱۳۷۳ نوشت و از خود به یادگار گذاشت، نگرشی بود تحلیلی بر سیر رویدادهای آستانه درگذشت آیت الله خمینی و نمایان شدن برخی سایه روش های جنبشی که اکنون در ایران و در ساختار عملی دو جبهه، یعنی "جبهه ارتجاع" و "جبهه ضد ارتجاع" جریان دارد. انگیزه ها، دلائل و زیر ساخت های اقتصادی-سیاسی جنبش احیای آرمان های واقعی انقلاب بهمن ۵۷ در تحلیل او بخوبی منعکس است. همانگونه که نتایج ادامه جنگ با عراق، انگیزه کشتار زندانیان سیاسی، برکناری آیت الله منتظری، یورش به حزب توده ایران، سردرگمی نیروهای آرماتورخواه مذهبی در دهه اول پیروزی انقلاب، نتایج برنامه تعدیل اقتصادی و نقش نیروهای ارتجاعی در درون حاکمیت جمهوری اسلامی در این تحلیل منعکس است.

او از داخل کشور به مخالفت با کج اندیشی ها، پریشانی های سازمانی و شعارهای انحرافی در مهاجرت برخاست و متکی به تجربه تلخ و دردناکی که از مهاجرت و عواقب فلج کننده آن داشت، راه حل هائی را برای نجات از رخوت مهاجرت توصیه و همگان را به توجه بیشتر به رویدادهای داخل کشور و تاثیر گذاری بر آن فراخواند. طبعاً در این تلاش، او سهم عمده انرژی و کوشش خود را صرف در میان گذاشتن نظراتش با توده ای ها کرد.

با درک این انگیزه و تلاش بود، که راه توده هنگام انتشار این تحلیل در سال ۱۳۷۳، عنوان آن را "سخنی با همه توده ای ها" انتخاب کرد. گرچه نام نویسنده تحلیل، در آن هنگام و با اختصار "آ.ک" بود، اما بسیاری از توده ای ها که با شیوه و سبک نگرش و استدلال تحلیلی کیانوری آشنا بودند، گمان بردند که این نوشته و یا حداقل بخشی از آن باید از آن وی باشد. راه توده بی اعتناء به انواع شایعات به کار خود ادامه داد و هر نوع توضیحی را به آینده و به زمانی موکول کرد که فارغ از همه خطرات بتوان سخن گفت. امروز و با بازایستادن قلب کیانوری از حرکت، بخشی از آن شرایط که بتوان متکی به آن سخن گفت، فراهم آمده است. به همین دلیل و همانطور که در اطلاعیه درگذشت دکتر کیانوری آمده است، اعلام می شود که تمامی آنچه که می خوانید و در سال ۱۳۷۳ نیز در راه توده تحت عنوان "سخنی با همه توده ای ها" چاپ شد، توسط نورالدین کیانوری نوشته شده و به "راه توده" برای انتشار رسانده شده بود.

نظامی کرد. سررتیب پاسدار "ضرغامی"، معاونت سینمایی وزارت ارشاد، پس از استعفای محمد خاتمی در این وزارتخانه، طراح تبدیل وزارت ارشاد به پادگان نظامی بود.

این نشانه آشکار بعدها در مجلس اسلامی با وضوح بیشتری، به هنگام ترمیم کابینه و رای به وزرای جدید به نمایش درآمد.

ریاست مجلس را ناطق نوری برعهده داشت، اما حرف آخر را در میان اعضای هیات رئیسه مجلس، حاج حبیب الله عسگرآلادی مسلمان می زد. دبیرکل جمعیت موقوفه اسلامی!

در پایان دوره چهارم و در آستانه انتخابات دوره پنجم مجلس، شکست ائتلاف آشکارتر از آن شد که انتظار می رفت. موقوفه اسلامی و روحانیت مبارز حاضر نشدند چند تن از کارگزاران دولت هاشمی را در لیست انتخاباتی خود بگنجانند و کارگزاران رسماً و راساً وارد صحنه شدند. لیست یکدست موقوفه اسلامی و روحانیت مبارز برای مجلس پنجم، حکایت از خیز بزرگ برای انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم داشت. از دل همین لیست و از درون مجلس پنجم قرار بود ناطق نوری ریاست جمهوری را برعهده بگیرد و با احتمال بسیار، علی اکبر پرورش بر صندلی ریاست مجلس بنشیند!

این صحنه آرائی و صف بندی سیاسی-حکومتی که بحران همه جانبه و رو به گسترش اقتصادی-سیاسی بی وقفه آن را تشدید می کرد، اهداف بسیار جدی اقتصادی را دنبال می کرد.

متحدینی که در کابینه اول هاشمی رفسنجانی و پس از درگذشت آیت الله خمینی دست اتحاد به یکدیگر داده بودند تا کارگزاران آرماتور گرای دوران آیت الله خمینی را از صحنه خارج کنند و برنامه های صنوبر بین المللی پول را بپذیرند، حالا با دو دید و دو جهت گیری در پی ترمیم برنامه تعدیل اقتصادی و پیگیری آن بودند. هر دو بر سر پیگیری این برنامه تفاهم داشتند، اما با دو دید متفاوت! این درحالی بود که بخش اندک تری از کابینه هاشمی، که با ابعاد فاجعه برنامه تعدیل اقتصادی بیشتر آشنا شده بود، خواهان تعدیل در برنامه تعدیل اقتصادی بود. برجسته ترین چهره این گروه "مرتضی الویری"، شهردار کنونی تهران بود.

کارگزاران نگران از عدم قدرت خرید مردم و قدرت رقابت تولیدات داخلی با تولیدات خارجی می خواستند کفه ترازو به سود تولید سنگین شود و سخنگویان سرمایه داری تجاری و بازار ایران خواهان سنگین تر شدن باز هم بیشتر کفه تجارت بودند.

صریح ترین موضع را در این دوران و در آستانه انتخابات مجلس پنجم حبیب الله عسگرآلادی گرفت. او رسماً در یک مصاحبه مطبوعاتی گفت که «ایران می تواند تجارتخانه منطقه شود. ما وقتی می توانیم جنسی را در بازار خارج بخریم که تولید آن در داخل کشور گران تر تمام می شود، چرا باید برویم بدنبال این تولید گران؟ ما کشوری ثروتمند داریم، نفت داریم...»

این اظهارات عسگرآلادی که در آن زمان در کانون تصمیم گیری های اقتصادی و سیاسی جمهوری اسلامی قرار داشت، به زبانی ساده یعنی «نفت می فروشیم، کالا می خریم و آن را به قیمت نابودی واحدهای تولیدی نیمه فلج کشور و بی اعتناء به ابعاد وسیع بیکاری کارگران و زحمتکشان وارد مملکت می کنیم!» نقدی بزرگ و خزانه خالی دولت هاشمی، ضامن این استراتژی بود!

او به این ترتیب، سمت و سوی مجلس آینده و وظیفه ریاست جمهوری دوره هفتم را نیز تعیین می کرد!

اما بحران سیاسی-اقتصادی ریشه دارتر و عمیق تر از آن بود که امثال عسگرآلادی در تصور داشتند. همانگونه که ظرفیت های باقی مانده از انقلاب بهمن ۵۷ را دست کم گرفته بودند.

شکست سنگین موقوفه اسلامی در انتخابات مجلس پنجم و بویژه شکست رهبران آن نظیر عسگرآلادی، علی اکبر پرورش و بادامچی در مرحله اول و دوم این انتخابات به آن ها نشان داد که هوشیاری مردم بیش از آن شده است که بتوان با رای خود مردم، علیه آنها قدرت را حفظ و قبضه کرد!

در هیچ دوره ای، نماینده شکست خورده انتخابات، در مجلس بعدی نطق خدا حافظی نمی کند، اما عسگرآلادی چنین کرد و در همان نطق هم به گونه ای از مجلس و کرسی هیات رئیسه آن خدا حافظی کرد، که دیگران بدانند مجلس و هیات رئیسه دوره پنجم نیز تحت فرمان او عمل خواهند کرد!

آنها اکثریت مجلس را به کمک شورای نگهبان که عده زیادی را رد صلاحیت کرده و نتایج انتخابات چند شهر را باطل اعلام کرده بود، در اختیار خود حفظ کردند و با همین ترکیب به جنگ تحولات رفتند. آنها شتابزده سرگرم مهره چینی و بسیج نیرو برای انتخابات ریاست جمهوری شدند.

در جلسات غیر علنی روحانیت مبارز و موقوفه اسلامی آنها بر سر حمایت از ناطق نوری و در واقع، بر سر به ریاست جمهوری رساندن وی توافق

دهه سوم انقلاب ۵۷ و مسائل پیش روی حزب توده ایران

نورالدین کیانوری: (در آستانه نیمه دوم سال ۱۳۷۳)

عقب راندن مخالفین و رقبا به کار می‌برند. از اینرو، امید به یک تحول در مجموعه نظام سیاسی ما، با بیم اینکه این تحول در جهت حاکمیت بی‌نقاب ارتجاع و ضد انقلاب چرخش یابد، توأم گردیده است.

در حالیکه شرایط، بیش از هر زمان دیگری، برای پایه‌ریزی اتحادی انقلابی مساعد است و این اتحاد قادر به عقب‌راندن حاکمیت سرمایه‌داری بزرگ تجاری و ارتجاع راست‌حجتیه است، اما نیروهای خلق در تفرقه به سر برده، هیچیک به پشتیبانی از دیگری بر نمی‌خیزد و در نتیجه ارتجاع فرصت می‌یابد، تا همه آنها را در موضع ضعف و انفعال نگه دارد و بتدریج نابود کند.

و اما در مورد حزب ما، بر هیچ کس پوشیده نیست، که حزب اکنون در یکی از سخت‌ترین دوران‌های حیات سیاسی خود به سر می‌برد. دستگیری و بعد نابودی بخش اعظمی از رهبران حزب از یک سو و تحولات بین‌المللی چند ساله اخیر از سوی دیگر، در تشدید این وضعیت بطور مستقیم و غیر مستقیم دخالت داشته‌اند، اما اساس و منشأ آن نبوده‌اند.

مشخصات اساسی وضعیت کنونی حزب ما عبارتست از: رکود و انفعال سیاسی، فقدان وحدت بر سر اساسی‌ترین مسایل جنبش انقلابی و تفرقه و پراکندگی سازمانی. برای آنکه بتوانیم بر دشواری‌های موجود در حزب خود غلبه کنیم، لازم است علل و عوامل زاینده این دشواری‌ها را مورد توجه قرار دهیم. به همین دلیل این نوشته را از علل پیدایش رکود کنونی در حزب آغاز می‌کنم.

چرا در رکود و انفعال گرفتار آمده ایم؟

ساده‌ترین و در عین حال نادرست‌ترین پاسخی، که به این پرسش می‌توان داد، چنین است: در شرایط رکود و بحرانی که جنبش ما در آن دست و پا می‌زند، سرخوردگی، ناامیدی و انفعال امری ست طبیعی و لذا نباید برای یافتن علل آن بیهوده انرژی و وقت خود را از دست داد. مطابق این نظر، «انفعال امری است صرفاً روحی و روانی و نه یک مسئله مربوط به خط مشی سیاسی».

اما واقعیت چنین نیست. لااقل در شرایط مشخص جنبش ما، چنین نیست. علل رکود و انفعال کنونی را باید در سیاست‌ها و اهداف جستجو کرد و نه در روحیه افراد. بگذارید این مطلب را کمی بیشتر دنبال کنم.

چگونه یک حزب سیاسی می‌تواند در موضع انفعال قرار بگیرد، یا نگیرد؟

برای اینکه یک حزب سیاسی و اعضا آن در موضع انفعال باقی نمانند، چاره‌ای ندارند، جز آنکه همواره در مرکز نبرد اجتماعی قرار داشته باشند و برای اینکه یک حزب بتواند در مرکز حوادث و وقایع، در مرکز مبارزه و نبرد اجتماعی قرار گیرد، باید صحنه نبردی که در هر لحظه انتخاب می‌کند، صحنه اصلی‌ترین نبرد جامعه باشد. صحنه نبردی که تمام توجه جامعه و منافع بلافاصل جامعه در یک لحظه معین، معطوف به آن است. مثلاً در کشور ما، تا سال ۱۳۶۷ مبارزه علیه جنگ به میزان زیادی عرصه یک نبرد اساسی در جامعه ما بود. به همین دلیل حزب ما و سایر نیروهای سیاسی توانستند، بدلیل آنکه در همین صحنه فعالیت می‌کردند، هم چنان به حیات سیاسی نسبتاً فعال خود در داخل و خارج از کشور ادامه دهند. پس از این دوران، مبارزه اقتصادی و طبقاتی، که تا آن زمان بشدت، اما در پشت صحنه جریان داشت، از پرده بیرون افتاد و عرصه عمده نبرد اجتماعی را به تصرف خود درآورد.

از حدود دو سال پیش مبارزه برای آزادی‌های سیاسی، در کنار مبارزه طبقاتی، در مرکز نبرد اجتماعی قرار گرفته است. مسئله طرد مجموعه رژیم (نظام) در جامعه ما، فعلاً صحنه اساسی مبارزه نیست.

حزب ما از سال‌های ۶۲ و ۶۳ با انتخاب شعار سرنگونی و بعداً "طرد ولایت فقیه"، اساساً خود را از عرصه‌های اصلی مبارزه اجتماعی خارج ساخت. مرکز اصلی مبارزه، در تمام دوران پس از انقلاب تا به امروز، بر روی مبارزه طبقاتی و نبرد "که بر که"، متمرکز بوده است و این نبرد هم چنان ادامه دارد. حتی در تمام دوران جنگ نیز مبارزه بر سر کسب حاکمیت، بدون کمترین وقفه، از هر سو ادامه داشت، ولی شرایط جنگ مانع از آن بود، که تیغ‌ها در مقابل همگان از رو بسته شود. تنها از این رو بود، که تا آن هنگام، که جنگ خون بر زمین می‌ریخت، شعار سرنگونی و بعداً طرد ولایت فقیه نمی‌توانست نادرستی خود را، آن چنان که باید، آشکار نماید. بر خلاف آنچه گفته می‌شود، پس از خاتمه جنگ، جنبش به رکود مبتلا نگردید، بر عکس جنبش با تمام شدت خود ادامه داشت، اما نه در آن عرصه‌ای که ما خواهان آن بودیم و می‌خواستیم همگان را در راهش بسیج کنیم، بلکه در عرصه مبارزه انقلاب علیه ارتجاع، مبارزه بر سر کسب حاکمیت. در عرصه این مبارزه، شعار "طرد رژیم ولایت فقیه" دیگر هیچ چیز برای گفتن نداشت و دقیقاً در ادامه همین روند

در غیاب ما که در زندان بودیم
و شما که دور از میهن بودید
با انقلاب بزرگ مردم
ایران چه کردند!

وحدت سیاسی-تشکیلاتی حزب توده ایران، مبرم‌ترین وظیفه ایست که در برابر توده‌ای‌ها قرار دارد. مشکلاتی که بر سر این امر وجود دارد، از جمله، ناشی از تراکم یک سلسله مطالبات انباشته است که ارتباطی با مسائل روانی-مهاجرتی ندارد. همه توده‌ای‌ها و بویژه توده‌ای‌های قدیمی و شناخته شده موظف‌اند برای تدقیق و تدوین سیاست‌ها و شعارهای حزب وارد میدان شوند. حزب ما، فقط در این صورت است که خواهد توانست بر رویدادها تاثیر بگذارد!

حوادث و وقایع نگران‌کننده‌ای که در کشور ما جریان دارد، توجه همگان و از جمله اعضای حزب ما را بیش از پیش متوجه خود ساخته است. از یک سو، پس از یک دوره مبارزه سخت، بورژوازی بزرگ تجاری، در چهره گروه‌بندی ارتجاعی رسالت‌حجتیه، هر روز بیش از روز قبل اهرم‌های تعیین‌کننده حکومت جمهوری اسلامی را در کنترل خود قرار می‌دهد و می‌رود تا حاکمیت مطلق و عنان گسیخته خود را بر جامعه برقرار کند. اکثریت مجلس اسلامی، شورای نگهبان، مجلس خبرگان و بالاخره ریاست جمهوری و ولایت فقیه تحت کنترل کامل آنها قرار گرفته و یا به گروگان آنان درآمده‌اند. تثبیت این حاکمیت، یعنی تسلط کامل و بی‌چون و چرای ضد انقلابی‌ترین نیروی اجتماعی و ارتجاعی‌ترین سمت‌گیری سیاسی بر سر نوشت جامعه. از سوی دیگر جناح‌های مخالف دارودسته مافیایی حجتیه‌رسالت‌نامیدانه به آخرین مقاومت‌ها دست می‌زنند و هر روز بیش از پیش ناگزیر به ترک آخرین مواضع خود و واگذاری آنها به ارتجاع می‌شوند. برای باقی ماندن در صحنه، به تظاهرات بر علیه "کوکاکولا" و "مک‌دونالد" می‌پردازند و از پایمال شدن "آرمان‌های انقلاب" ابراز تأسف می‌کنند.

نارضایتی مردم هر روز اوج بیشتری می‌گیرد، اما این نیروهای ارتجاع هستند، که بر امواج این نارضایتی سوار شده، آن را برای تحکیم حاکمیت خود و به

شرایط شکست جنبش مردم بود و رژیم ولایت فقیه میوه چین یک انقلاب نیرومند مردمی در شرایط اعتدالی جنبش و خواسته های خلق است.

ضربه به حزب توده ایران، ضربت عظیمی به این جنبش بود، اما اشتباه نکنیم، پایان این جنبش نبود. از اینرو تنها و تنها فشار عظیم و نیرومند توده مردم، تنها مهر و نشان عمیق خواسته های انقلاب بر پیکر جامعه ماست که نیروهای حاکم کنونی در ج.ا. را به چنین موضع دفاعی عقب رانده است. تمام سیاست حزب ما در سال های پس از انقلاب، بر مبنای همین فشار، همین جنبش و ضرورت تشدید و تعمیق آن استوار شده بود. این فشار خلق و این جنبش مردمی واقعا وجود دارد، چه ما آن را به حساب بیاوریم و چه به حساب نیاوریم. اگر آن را به حساب آوریم، می توانیم در نبرد واقعی جامعه شرکت کنیم و حزبی فعال و موثر باشیم. اگر آن را به حساب نیاوریم، مردم بدین خاطر دست از مبارزه نخواهند کشید، این مانع، که نظاره گر و منفعل شده ایم.

خطر خونین ترین برخوردها بین توده مردم، بر اثر سیاست های ارتجاع حاکم، هر لحظه بیشتر می شود

از اینرو، تا لحظه ای که نبرد "که بر که" ادامه دارد، ایندولژی انقلابی در جامعه از میدان بیرون نشده و جنبش توده ها، فشار نیروهای انقلاب و مقاومت خلق، تا بدان حد نیرومند است، که جناح حاکم برای بقای خود در قدرت مجبور به عوامفریبی، مجبور به گرفتن ظاهر انقلابی است، برای ما این امید وجود دارد، که بتوانیم ارتجاع را در چارچوب نظام موجود به عقب برانیم. چنین امکانی به عنوان یک امکان وجود دارد. وجود این امکان، از ماهیت رژیم ناشی نمی شود، بلکه از واقعیت انقلاب، مقاومت خلق و جنبش توده ها سرچشمه می گیرد.

اگر در مبارزه طبقات بر سر کسب حاکمیت شرکت نکرده ایم، بخاطر آن نبوده است، که قادر به تلفیق اهداف استراتژیک و تاکتیکی نبوده ایم، بلکه از آن جهت بوده است، که این مبارزه را فاقد چشم انداز واقعی ارزیابی کرده ایم. و اگر این مبارزه را بدون چشم انداز واقعی ارزیابی کرده ایم، بدلیل آن بوده است، که نیروی تعیین کننده انقلاب و جنبش خلق را بسیار کمتر از آنچه که در واقع بوده است، پنداشته ایم. اشتباه در همین جا قرار دارد. برای ما جنبش با سرکوب حزب پایان یافته تلقی شد، در حالیکه این جنبش بسیار بسیار نیرومندتر از آن بود که تنها با خروج حزب ما از صحنه خاتمه یابد. این همان چیزی بود که رهبری حزب از لایه های گفتارهای خون آلود خود از زندان قصد داشت برای ما پیغام دهد: زمان، زمان عمده کردن حزب نیست. زمان، زمان شرکت در جنبش عمومی خلق، در مبارزه میان انقلاب و ارتجاع، در نبرد طبقاتی، قرار داشتن در کنار توده های مردم و مخالفت با حاکمیت بی بازگشت نیروهای واپسگرا است. رهبری حزب، بخاطر نجسات جان اعضا و برای باقی ماندن حزب در صحنه مبارزه توده ها، از قهرمانی چشم پوشید، و ما بجای اینکه قهرمانی آنها را که دقیقاً در همین جا قرار داشت، به مردم نشان دهیم، سیاستی را در پیش گرفتیم که ما را از جنبش واقعی جامعه خارج ساخت و آنها را موجوداتی تسلیم شده و وامانده به مردم معرفی کرد. چنان تسلیم خود را باور کرده بودیم، که از هر کدام آنها، تا زمانی که زنده بودند، به تعداد انگشتان دست هم، یاد نکردیم. ده سال پیش، نبرد "که بر که" و امکان هر گونه تحول مثبت در چارچوب نظام را خاتمه یافته تلقی کردیم و خود را از آن کنار کشیدیم. در حالیکه این واقعیت بر ما عیان شده است، که تمام تحولات ده ساله اخیر، تنها در چارچوب همین نبرد قابل تحلیل است و نه گویا «آماده شدن تدریجی شرایط برای طرد رژیم ولایت فقیه»!

همه آنچه گفتیم، یک روی سکه است، روی اصلی سکه، اما این سکه روی دیگر نیز دارد و آن عبارتست از تحلیل نیروها و جناح های موجود در ج.ا. با پذیرش شکست انقلاب و با پذیرش اینکه همه این نیروها در مجموع خود، ارتجاع را تشکیل می دهند، ما تحلیل طبقاتی از جناح های حاکم را کنار گذاشتیم و آنها را بر اساس مواضعی، که نسبت به حزب اتخاذ کرده اند، مد نظر قرار دادیم. چون همگی در سرکوب حزب اشتراک نظر داشته اند، پس همگی مرتجع هستند. پس دیگر هر مبارزه ای هم که با هم داشته باشند، جز دعوا بر سر لحاف ملا نخواهد بود. اما چنین شیوه نگرشی، هیچ تشابهی با مارکسیسم ندارد. سیاست حزب در سال های پس از انقلاب بر این مبتنی بود، که در صف حاکمیت برآمده از انقلاب، دو نیروی عمده در مقابل هم قرار گرفته اند. در یک سو نیروهای وابسته به لایه های پایین و توده های محروم جامعه، که نیروی تعیین کننده انقلاب بوده اند و در سوی دیگر، جناح های وابسته به بزرگ مالکان و سرمایه داران بزرگ. تضاد بین این دو نیرو، یک تضاد طبقاتی و بنیادین است، ولی اختلاف نگرش هر یک از آنها با متحدین خود، یک پدیده روانی و اعتقادی و در نتیجه روینایی و ثانوی است، که با رشد و توسعه جنبش و با حرکت در جهت تعمیق و گسترش انقلاب، بتدریج زایل خواهد شد. بنابراین، باید در کنار نیروهای وابسته به توده های مردم قرار گرفت، در مبارزه جاری

بود، که نه فقط حزب ما، بلکه همه سازمان های سیاسی، که از شعارهای مشابه پیروی می کردند، انفعال و رکود خود را به حساب رکود جنبش گذاشتند. هنگامی که یک نیروی سیاسی مبارزه خود را در عرصه ای پیش می برد، که در مرکز مبارزه و در نتیجه در مرکز توجه و دل نگرانی مردم قرار ندارد و تعیین کننده منافع بلافصل آنها نیست، بالطبع در بین خلق مخاطبی نخواهد یافت. لازم به گفتن نیست که در این شرایط، فعالیت محکوم به شکست و فعالین ناچار به انفعال خواهند بود.

برای آن که به راحتی منفعل شویم، همواره ضرور نیست، که جنبش خلق الزاما متوقف شده باشد. ریشه واقعی انفعال در نامتناسب بودن شعارها و خواست های یک مبارزه با خواست های مشخص خلق در یک لحظه معین قرار دارد و اگر مبارزه به هیچ قیمتی حاضر نگردد، که خواست های خلق را بپذیرد و برای همان خواست ها مبارزه کند، بناگیز در حالتی زنجیر انفعال را خواهد گسست، که خواست های او به خواسته های خلق تبدیل شود. و این همان سرگذشت تلخ شعار، خط مشی و سیاست ما بوده است. در عرصه جنبش واقعا موجود، در پیکار اقتصادی و طبقاتی خلق، در صحنه نبرد لحظه به لحظه، ساعت به ساعت و تعیین کننده "که بر که" حضور نداریم و هیچ نام و نشانی از ما نیست، اما در انتظار روز معین نشسته ایم، که خلق جنبشی دیگر، مطابق امیال ما برپا کند، تا ما فعال و شاید به خیال خود رهبر آن شویم. تنها از این روست و تنها به همین دلیل است، که در مهلکه یک جنبش عظیم، در رکود گرفتار آمده ایم. تناقضی که هیچگاه بدنبال یافتن دلیل واقعی آن نرفته ایم.

می توان معتقد بود، که: «شاید رهبری حزب دچار اشتباه گردیده است و جنبش واقعا موجود جامعه را ندیده است، یا به آن بهای لازم را نداده است؛ و یا شاید از کاربست دقیق اصل ضرورت تلفیق اهداف استراتژیک با وظایف تاکتیکی روز عاجز مانده است، اما همه این ها به معنی نادرستی یک خواست اساسی، یعنی شعار سرنگونی یا طرد رژیم (نظام) نیست.» آیا واقعا چنین است؟ پاسخ منفی است. اگر رهبری حزب در جنبش واقعا موجود، در نبرد "که بر که" شرکت نمی کند، در حقیقت بدین دلیل است، که معتقد است انقلاب بهمن اساسا شکست خورده است. شکست این انقلاب، یعنی آنکه نبرد "که بر که" بطور قطع به نفع ارتجاع خاتمه یافته است، یا اگر هنوز ادامه دارد، در بین نیروهایی جریان دارد، که پیروزی هر یک از آنان به معنی یک دگرگونی کیفی، به معنی یک تحول در حاکمیت طبقاتی و در نتیجه یک تحول انقلابی یا ضد انقلابی نخواهد بود. و این نتیجه فرضیه شکست انقلاب است، که در شعار "طرد رژیم" منعکس شده است.

اما همه این احکام، در تضاد سنگین با واقعیات جاری کشور ما قرار دارد. نه انقلاب بهمن بطور قطع شکست خورده است، نه نبرد "که بر که" خاتمه یافته است و نه نتیجه این نبرد برای جامعه و مردم ما بی تفاوت است. اینکه نبرد بر سر کسب حاکمیت، در طی ده سال گذشته در کشورمان ادامه داشته است را، دیگر همه ما به چشم می بینیم. اینکه نتیجه این نبرد نیز برای جامعه و سرنوشت مردم بی تفاوت نیست را نیز همه کمابیش احساس می کنیم. پس آنچه باقی می ماند، این است، که ببینیم، چرا انقلاب بهمن هنوز دچار شکست قطعی نگردیده است و شعار طرد رژیم ولایت فقیه نادرست است. بررسی مسئله را از همین شعار آغاز می کنیم.

شعار "طرد رژیم ولایت فقیه" به چه معناست؟

از دیدگاه حزب، ولایت فقیه سمبل و نماد آن نظام ضد دموکراتیکی است، که در ایران کنونی حاکم است. نماد آن سیستم سیاسی-اجتماعی است، که بدون شکست آن، بدون پشت سرگذاشتن آن، حرکت به جلو در جامعه امکان پذیر نیست. ولایت فقیه تجسم حاکمیت آن طبقه یا طبقاتی است، که تکامل جامعه ایران، خواه و ناخواه همه دیگر طبقات جامعه را علیه آنها متحد خواهد کرد. همه این ها شاید در شرایط امروز، بیش از هر زمان دیگری، درست بنظر آید. اما واقعیت آن است، که همه این احکام، علیرغم ظاهر قانع کننده و بی چون و چرای که دارند، در ماهیت خود اشتباه آمیز و گمراه کننده اند. چرا؟ برای پاسخ به این پرسش، نخست باید در نظر داشته باشیم، که روح حاکم بر این فرمول بندی ها و در نتیجه، این شیوه برخورد به مسئله با تغییرات انقلابی در کشور ما، با واقعیات یک جامعه در جریان انقلاب، متناسب نیست و بیشتر در چارچوب یک رژیم اختناق کلاسیک، مانند رژیم شاه، قرار دارد. در واقع این سیاست، وجود یک انقلاب و تاثیرات عظیم آن را در سرتاسر جامعه، به کلی نادیده می گیرد.

شعار "طرد رژیم ولایت فقیه"، برای یک دوران معین، شعار درستی بود، اگر همین رژیم برآمده از یک انقلاب نیرومند مردمی نبود، اگر در سرتاسر جامعه مبارزه طبقاتی بسیار حاد و گسترده ای بر سر حاکمیت و راه رشد اقتصادی و اجتماعی جریان نداشت، اگر همین ولایت فقیه، برای آنکه عمر خود را چند صباحی طولانی تر کند، ناچار نبود، مدام از مستضعفان و محرومان صحبت کند. اینکه آنها عوامفریبی می کنند، اصولا اهمیتی ندارد. مسئله مهم این است، که چرا آنها ناچار و ناگزیر به عوامفریبی هستند؟ چرا یک دیکتاتور عادی، مثل شاه، ناچار به عوامفریبی نیست؟ پاسخ روشن است، رژیم شاه حاصل یک کودتای ضد انقلابی در

مقاومت‌های پراکنده و سازمان یافته را علیه تسلط این مافیا و بورژوازی بزرگ حامی آن، متمرکز کند. هر گروهی، حزبی، طبقه‌ای، که بر علیه این دارودسته مبارزه می‌کند، باید مورد پشتیبانی حزب قرار گیرد. تمام نیروی سیاسی و ایدئولوژیک حزب باید بسیج شود، تا بتواند با همفکری و اتحاد با سایر نیروهای اجتماعی، پیشرفت این واپسگراترین و ضد انقلابی‌ترین طبقه جامعه ایران را مانع شود.

آن‌ان که معتقدند هر گونه مبارزه‌ای در چارچوب رژیم ولایت فقیه محکوم به شکست است، نتیجه می‌گیرند، که وظیفه ما نسبت به نیروهایی که امروز علیه حاکمیت سرمایه‌داری بزرگ و گروه‌بندی رسالت‌حجتیه مبارزه می‌کنند، این خواهد بود که به آنها اندرز دهیم و متذکر شویم که بدون قرار گرفتن در "جبهه ضد ولایت فقیه"، مبارزه آنها بی‌سرانجام است و بدین وسیله تصور می‌کنند که "حقانیت تاریخی" نصایح آنها اثبات خواهد شد. اینگونه افراد بهتر است به جای اینکه دنبال "حقانیت تاریخی" باشد، تلاش کنند تا به سهم خود، قدمی در مبارزه علیه حاکمیت این ارتجاع بی‌نقاب بردارند. با محکوم کردن دیگران به شکست، حقانیت هیچ کس اثبات نخواهد شد. این کوتاهی و تزلزل است که تماماً آشکار می‌گردد. در نادرست بودن اینگونه احکام به ظاهر انقلابی، همین بس که کاربست آنها در عمل به چنین نتایج منفی انجامیده است.

اما، ولو اینکه بپذیریم که تلاش در جهت آزادی و رهایی اجتماعی (و نه هر مبارزه‌ای) در چارچوب رژیم ولایت فقیه، در تحلیل نهایی (و فقط در تحلیل نهایی) محکوم به ناکامی است، این نتیجه حاصل خواهد شد که سرنوشت پیکاری که امروز در جامعه ما علیه تسلط گروه‌بندی رسالت‌حجتیه در جریان است، برای کلیه نیروهای سیاسی و از جمله حزب ما و جنبش مردم بی‌تفاوت است و یا از پیش مقدر شده است. به هیچ وجه چنین نیست. سرنوشت این مبارزه، سرنوشت همه ماست. شرکت در این مبارزه، ولو اینکه محکوم به ناکامی هم باشد، وظیفه تاخیرناپذیر ماست، چرا که تنها در جریان این مبارزه است، که اتحاد طبقه کارگر با لایه‌های پایین و میانی جامعه می‌تواند شکل گیرد و مستحکم شود. تلاش در جهت برقراری چنین اتحادی، بخودی خود دستاوردی آن چنان بزرگ است که تمام سنگ‌پایه سیاست حزب ما در سال‌های پس از انقلاب بهمن بر اساس آن پی‌ریزی شده بود، و تمام تلاش دشمن در جهت جلوگیری از تحقق آن قرار داشت و دارد!

تصور اینکه "رژیم ولایت فقیه" در مجموع خود در سرایش سقوط قرار دارد و بنابراین، حتی اگر سرمایه‌داری بزرگ و گروه‌بندی‌های وابسته به آن تمام قدرت را در دست گیرند، باز هم همراه با مجموعه رژیم به کنار خواهد رفت، اشتباه بسیار بزرگ دیگری است. اولاً که این شیوه برخورد، هیچ شباهتی به شیوه نگرش مارکسیستی و توده‌ای ندارد و بیشتر بستر همان حجتیه و طرفداران شعار "هر چه بدتر، بهتر" می‌خورد. ثانیاً، معلوم نیست، که این "سراشیب سقوط" تا چندین سال طول بکشد و در این فاصله چه مقدار دیگر از امکانات و نیروهای مقاومت خلق را در کام خود فروکشد، و ثالثاً، اگر سرمایه‌داری بزرگ تجاری تمام اهرم‌های حاکمیت اقتصادی را در دست گیرد، در آن صورت حتی تغییر کل رژیم هم موجب کنار رفتن آن از قدرت واقعی نخواهد شد. چرا که او، باز هم از هر تغییری پیروزمند بیرون می‌آید، و به اتکا، مواضع اقتصادی خود، هرگونه مخالفت و مبارزه‌ای را در نطفه نابود می‌کند. این بار عده‌ای، آخوند حجتیه را از نمایندگی خود خلع و بجای آن، عده‌ای دیگر را با کت و شلوار و کراوات منصوب می‌کند، اما ماهیت سیاه حاکمیت آن دست نخورده باقی می‌ماند. آیا انقلاب ایران، با تمام قدرت و پشتوانه مردمی آن و با تمام نیرویی که حزب ما تلاش کرد برای آن بسیج کند، موفق شد، برای نمونه ملی شدن تجارت خارجی را عملی کند؟ چگونه انتظار داریم این طبقه، در حالی که قدرت آن‌دها برابر شده است و ایدئولوژی تجارت را مدام در جامعه رسوخ میدهد، در تحولات آتی، که اساس سمت و سوی اجتماعی و طبقاتی آنها مشخص خواهد بود، از قدرت کنار گذاشته شود؟ بنابراین، برای مبارزه با حاکمیت این طبقه، منتظر فردا، منتظر طرد رژیم نباید شد. باید همین امروز، بر اساس تضاد منافع آن با منافع اکثریت مطلق مردم، در کنار هر جنبش و نیرویی قرار گرفت، که حاضر است با آن به مقابله بپردازد. باید ماهیت سیاه واقعی حاکمیت آن را، چهره ریاکارانه و دستان خون آلود آن را در مقابل همگان به نمایش گذاشت، باید آن را به عقب‌نشینی وادار کرد. برای این کار، امروز در جامعه ما امکانات واقعی وجود دارد، فردا هیچ چیز معلوم نیست.

بنابر مجموعه آنچه تا اینجا گفته شد، شعار "طرد رژیم ولایت فقیه" شعاری است نادرست، که بر پایه‌ای اشتراکات شکلی میان جناح‌های مختلف حکومت جمهوری اسلامی انگشت تاکید گذاشته، تفاوت‌های طبقاتی و ماهوی میان آن‌ها را نادیده می‌گیرد. جناح چپ جمهوری اسلامی را، به صرف اینکه زمانی بر سرکوب حزب ما صحنه گذاشته است، از هر گونه توان و ظرفیت پیشرفت فکری و انقلابی محروم و انمود کرده، آن را با جناح راست حاکم (در عمل) همسنگ و دوزیک کفه قرار می‌دهد و عملاً به قدرت‌گیری این جناح یاری می‌رساند. این شعار، این توهم نادرست و خطرناک را بوجود می‌آورد که گویا حاکمیت هر یک از جناح‌های موجود در ج.ا. برای خلق و جامعه بی‌تفاوت است و طرد همه آنها را با هم طلب

آن‌ها شرکت کرد و به آنها کمک کرد تا بتوانند بر پیشداوری‌ها و ذهنیات خود غلبه کنند. تنها در آن صورت است، که امر اتحاد انقلابی و تشکیل یک جبهه امکان پذیر خواهد بود. واقعیت‌های جاری کشور، بیش از هر زمان دیگر، صحت بی‌خنده این تحلیل را اثبات می‌کند.

این که مبارزه بین نیروهای درونی حاکمیت، یک مبارزه طبقاتی است و نه اختلاف بر سر تصاحب قدرت، قابل تردید نیست. اگر این مبارزه صرفاً برای کسب قدرت بود، در آن صورت و در شرایطی که با دشمنانی بسیار نیرومند از هر سو مواجه بودند، هرگز بصورت دو جناح در مقابل هم سینه سپر نمی‌کردند. در آن صورت، آن‌ها می‌توانستند به سازشی با یکدیگر دست یافته و قدرت را در میان خود تقسیم کنند. اگر هر یک از این جناح‌ها سهمی از قدرت حاکمه را در تصاحب دارند، به معنای آن نیست که هر دو برای اجرای یک سیاست طبقاتی واحد به توافق رسیده‌اند، بلکه به معنای آن است که هر یک بر مبنای تناسب نیروهای طبقاتی جامعه، سهمی از قدرت را در چنگ گرفته و آن را در جهت اهداف طبقاتی "خاص خود" و علیه اهداف طرف مقابل، مورد استفاده قرار می‌دهد.

و اما اعتقاد ما، مبنی بر این که شرایط مبارزه به هر یک از طرفین امکان خواهد داد، که بر پیشداوری‌های خود غلبه کنند نیز دیگر تقریباً امری روشن است. این دو جناح بدلیل تضاد طبقاتی که با هم دارند، هر دو دریافته‌اند که صرف "ایدئولوژی اسلامی"، قادر به ایجاد سازش میان آنها نیست و لذا هر یک در جستجوی متحدانی در خارج از مجموعه حاکمیت می‌گردند. جناح راست، این متحدان را در بین سرمایه‌داران سلطنت طلب دیروز می‌جوید و جناح چپ در میان نیروهای دمکراتیک و مخالف. اگر امروز گروه‌بندی رسالت‌حجتیه بیش از هر زمان دیگر به دشمن خونین آزادی‌های دمکراتیک مبدل شده است، از جمله به همین دلیل است، که جناح چپ حاکمیت را از قرار گرفتن در کنار متحدان خود محروم کند.

جناح چپ حاکم، بدلیل اشتباهاتی که در گذشته مرتکب شده، نتوانسته است حمایت سایر نیروهای انقلابی را به خود جلب کند. همین امر به ارتجاع امکان داده است، که بتواند مواضع خود را هر چه بیشتر در جامعه تحکیم کند. وظیفه حزب ما و نقش پر اهمیت آن امروز، بیش از هر زمان دیگری مشخص می‌شود. نباید اجازه دهیم که بورژوازی بزرگ تجاری و نمایندگان ارتجاعی آن، با استفاده از اشتباهات گذشته نیروهای انقلابی، حاکمیت خود را برای یک دوره طولانی تثبیت و مستقر سازند.

چه وظیفه‌ای در مقابل حزب ما قرار دارد؟

اگر این درست است که جنبش خلق در کشور ما هنوز پایان نیافته است، که این جنبش همچنان توان تاثیرگذاری بر روندهای جاری کشور را داراست، که نیروهای انقلابی پس از یک دوره تفرقه و اشتباه، بتدریج همدیگر را باز می‌یابند، که اتحاد این نیروها قادر است پیشرفت بیش از این سرمایه‌داری بزرگ و ارتجاع را در کشور ما متوقف کند، و در صورتی که همه این‌ها درست است، پس وظیفه ما این بوده است و این خواهد بود، که با تمام نیروی خود در کنار جنبش انقلابی توده‌ها قرار بگیریم و آن را در راه دستیابی به اهداف دمکراتیک خود، یاری دهیم. جنبشی، که مضمون اساسی آن عبارتست از: مبارزه با ارتجاع، کوتاه کردن تسلط سرمایه‌داری بزرگ بر حیات سیاسی و اقتصادی کشور. مستگیری اقتصادی به نفع زحمتکشان شهر و روستا، آزادی‌های سیاسی، حاکمیت دمکراتیک و افزایش نقش مردم در اداره امور و خلاصه تمام آن عرصه‌هایی که ضرورت حضور فعال توده‌ای‌ها در آن‌ها وجود دارد. در حال حاضر، همانطور که نشریه "راه توده" (اردیبهشت ۷۳) بدرستی متذکر می‌شود «نیروهای هدایت‌کننده رژیم ج.ا.، همانا مافیای پر قدرت حجتیه است، که از ابتدای پیروزی انقلاب، رهبری حزب توده ایران با هوشیاری نسبت به عملکرد آن هشدار داد... این مافیای سیاسی-اقتصادی، که بی‌تردید سر نخ آن به امپریالیسم-صهیونیسم وصل است و هدایت مستقیم و غیرمستقیم می‌شود و خود نیز در داخل کشور، رژیم را هدایت مستقیم و غیرمستقیم می‌کند. آنها در انحراف انقلاب از مسیر اصلی خود، نقش تاریخی توانستند ایفا کنند و این نقش هم چنان ادامه دارد.»

می‌دانیم، که مافیای حجتیه تنها از خارج تغذیه نمی‌شود. پایگاه و نیروی تغذیه‌کننده آن در داخل، چیزی نیست، مگر بورژوازی بزرگ و بورژوازی بزرگ تجاری، که این مافیا و همینطور دارودسته روزنامه رسالت و دیگر نیروهای تعیین‌کننده حاکمیت جمهوری اسلامی، همگی به نمایندگی از وی و در جهت حفظ منافع آن به فعالیت مشغولند. اما همه قرائن و شواهد حاکی از آن است، که حاکمیت این مافیا و نیروهای وابسته به آن، هنوز بطور مطلق و بی‌بازگشت برقرار نشده و در همه جا با مقاومت‌های بسیار جدی در میان خلق و نیروهای انقلابی روبروست (عصیان‌های نویتی مردم در همدان، اراک، شیراز، مشهد، زاهدان، نجف‌آباد، قزوین). وظیفه تاخیرناپذیر حزب ما جز آن نیست، که تمام نیروی مردم و

می‌کند. این شعار، نیروی بسیج و مقاومت متشکل خلق را در مقابل حاکمیت سیاه سرمایه‌داری بزرگ مغشوش می‌کند.

ما و جنبش دمکراتیک

دفاع از انقلاب و نیروهای انقلابی درون و پیرامون حاکمیت به معنی آن نیست که ما حمایت از نیروهای دمکراتیک مخالف ج.ا. را کنار گذاشته و عملاً به مناسبات خود با آنها و تشکیل یک اتحاد انقلابی زیان می‌رسانیم. به هیچ وجه، ما حتی یک لحظه از پشتیبانی نیروهای دمکراتیک مخالف ج.ا.، حمایت از خواسته‌های آنها و طرح مطالبات بر حق توده‌های محروم خلق در مقابل جمهوری اسلامی غفلت نمی‌کنیم، بلکه دفاع از انقلاب به معنای آن است که ما از یک سو با افشای بی‌امان ارتجاع داخل و خارج، متوجه کردن نوک تیز حملات علیه نیروهای راست‌گرا و حاکمیت بورژوازی بزرگ تجاری، مذهبی و غیرمذهبی، و از سوی دیگر با حمایت قاطع و بی‌ترنزل و همزمان از نیروهای مردمی درون حاکمیت و نیروهای دمکراتیک مخالف رژیم، در واقع کمک می‌کنیم به توده‌های محرومی که از ج.ا. حمایت می‌کنند و توده‌های محرومی که با ج.ا. مخالف می‌کنند، تا اتحاد منافع میان خود را درک کرده، بر پشدآوری‌های خود نسبت به یکدیگر غلبه کنند، در یک صف قرار گیرند و متحداً در مقابل ارتجاع بایستند. به این ترتیب، ما به تقویت مواضع نیروهای دمکراتیک در مجموع جنبش یاری می‌رسانیم.

ارتجاع برای تداوم حاکمیت خود تلاش دارد تا توده‌های محروم را به انقلابی و ضد انقلابی، مذهبی و غیرمذهبی، ریشو و بی‌ریش، خودی و غیر خودی، مخالف و موافق رژیم تقسیم کند. ما این تقسیم‌بندی‌های دروغین را بر هم می‌زنیم. ما بدینوسیله اجازه نمی‌دهیم، که ارتجاع مفهوم خود را از انقلابی و ضد انقلابی به ما تحمیل کند. از نظر ما همه توده‌های خلق، صرف نظر از اینکه مذهبی باشند یا غیرمذهبی، ریشو باشند یا بی‌ریش، موافق رژیم باشند یا مخالف آن، انقلابی هستند و در مقابل، همه وابستگان ارتجاع و کلان سرمایه‌داری، با هر نقابی که به چهره داشته باشند، ضد انقلابی. در نتیجه ما وظیفه خود می‌دانیم، که به توده‌های محرومی که از ج.ا. حمایت می‌کنند، کمک کنیم که از تصور نادرست بیرون آیند و به توده‌هایی که با جمهوری اسلامی مخالفت می‌کنند، پیوندند و بالعکس. نفی این تفکر، یعنی اینکه ما زیر نفوذ ایدئولوژی ارتجاع قرار گرفته و انقلابی بودن توده را بر مبنای موافقت و مخالفت آن‌ها با جمهوری اسلامی و یا "ولایت فقیه" تعیین کرده‌ایم. آنچه که وظیفه ما است، این است که به توده‌ها، صرف نظر از اینکه از رژیم حمایت می‌کنند یا نه، کمک کنیم که درک کنند: آنها متحد یکدیگر هستند و هر دو در مبارزه با ارتجاع و کلان سرمایه‌داری غارتگر منافع مشترک دارند. تنها از این طریق است، که می‌توان نیروهای دمکراتیک را متحد نمود، ارتجاع را منفرد کرد و مانع از آن شد که تحولات آتی، به تحریک ارتجاع به یک برخورد خونین در میان مردم منجر شود، برخوردی که جز به زیان جنبش انقلابی و جز به نفع ارتجاع نخواهد بود. با در پیش گرفتن این راه، ما با هر سیاستی که جایگزینی هر نیرویی را به جای ولایت فقیه می‌پذیرد، وداع می‌کنیم. ما تنها از یک جایگزین دمکراتیک برای ج.ا. پشتیبانی می‌کنیم. ما در مقابل نیروهای ارتجاعی ضد رژیم به همان اندازه می‌ایستیم که در مقابل نیروهای ارتجاعی طرفدار رژیم، و از نیروهای انقلابی ضد رژیم به همان اندازه پشتیبانی می‌کنیم که از نیروهای انقلابی طرفدار رژیم. بدین وسیله ما مواضع مجموع نیروهای ارتجاعی را، در مقابل مواضع مجموع نیروهای انقلابی تضعیف می‌کنیم و بدین وسیله است که بتدریج جبهه واقعی دمکراسی در مقابل ارتجاع، و انقلاب در برابر ضد انقلاب در سطح جامعه آشکار می‌گردد.

اما این تصور که برای تضعیف ارتجاع باید نیروهای ضد امپریالیست و طرفدار توده‌های محروم را در حاکمیت وادار کرد که از حکومت کناره جویند و در جبهه مبارزه با آن قرار گیرند، یک اشتباه بسیار بزرگ و نابخشودنی‌ترین اشتباهی است، که ممکن است مرتکب گردید. اگر توده‌های محروم توانسته‌اند از این طریق بخشی از قدرت حاکمه را در دست گیرند، تحت هیچ شرایطی نباید اجازه داد که این قدرت را از دست بدهند. آنچه که در درجه اول اهمیت قرار دارد، این نیست که رژیم ولایت فقیه به کنار رود، بلکه آن است که این کنار رفتن به نفع نیروهای دمکراتیک باشد. با خروج جناح چپ حاکمیت از صحنه قدرت، ممکن است مجموع نیروهای طرفدار طرد ولایت فقیه تقویت شوند، ولی هیچ دلیلی در دست نخواهد بود که تحول رژیم به سمت یک نظام دمکراتیک و مردمی باشد. برعکس در شرایط قدرت بی‌رقیب ارتجاع، کمترین چشم‌انداز برای یک تحول دمکراتیک و مردمی وجود دارد. در شرایط قدرت بی‌رقیب ارتجاع، اگر کمترین چشم‌انداز یک تحول دمکراتیک در افق نمایان شود، نباید کمترین تردیدی داشت، که تمام نیروهای ارتجاعی و واپسگرا با تمام قوا به کمک رژیم خواهند شتافت. اسیر تخیل نباید شد. طرد جناح چپ حاکمیت از قدرت، به معنی تغییر باز هم بیشتر تناسب نیروها به نفع ارتجاع است و نه به نفع انقلاب.

در واقع، زیانبارترین جنبه شعار "طرد ولایت فقیه"، همانا نقش آن در ایجاد توهم برخلاف این واقعیت مسلم است. من تلاش می‌کنم مودبانه‌ترین

جنبش چپ ایران، باید صف خود را از اپوزیسیون راست رژیم و ارتجاع حاکم جدا کرده و به جنبش دمکراتیک و انقلابی کشور بپیوندد

با کنار گذاشتن این شعار، ما خواست تغییرات انقلابی جامعه را کنار نمی‌گذاریم، بلکه بر این حکم علمی تأکید می‌کنیم که تغییر انقلابی از دیدگاه ما، تغییر این یا آن شکل حکومت نیست، بلکه عبارتست از تغییر در حاکمیت طبقاتی، یعنی در مرحله کنونی عبارتست از طرد حاکمیت سرمایه‌داری بزرگ، بورژوازی تجاری و خلق نمایندگان آن از قدرت. این تغییر در چارچوب هر تغییر شکل حکومت که باشد، در محتوای خود برای ما یک تغییر انقلابی محسوب می‌شود. به همین دلیل، موضع ما نسبت به نیروهای سیاسی جامعه، به موضعی بستگی ندارد که آنها بطور کلی نسبت به جمهوری اسلامی اتخاذ می‌کنند، بلکه بیشتر به موضعی بستگی خواهد داشت، که از جمله نسبت به حاکمیت این طبقه و نمایندگان آن اختیار می‌کنند.

برای آنکه ماهیت مسئله بیشتر درک شود، کسی به این خط مشی، از دیدگاه منافع بورژوازی بزرگ، نظر افکنیم.

برای بورژوازی بزرگ، فعلاً این که ولایت فقیه باشد یا نباشد، کمترین اهمیتی ندارد. آنچه که وی می‌خواهد، پایان گرفتن بروز هر گونه مقاومت انقلابی، در خون غرقه شدن انقلاب و آرمان‌های آن و خروج کامل توده‌ها از صحنه مبارزه سیاسی است. در جامعه ما، اکنون ایدئولوژی بورژوازی با شعار "پنج انگشتان دست با هم برابر نیستند" و این تبلیغ که طبیعت جامعه و خواست خداوند در این نابرابری قرار گرفته که عدای محروم و بدبخت و عده‌ای دارا و خوشبخت باشند و امثال آن، در نزد توده‌های وسیع مردم و در اثر انقلاب ایران سخت اعتبار خود را از دست داده است. بورژوازی بزرگ از لطمه خوردن ایدئولوژی خود به سختی نگران است و دورنمای کل نظام سرمایه‌داری را در ایران در خطر احساس می‌کند. برای مقابله با این خطر، ارتجاع و سرمایه‌داری کلان در دو سوی جبهه، کارزار ایدئولوژیک وسیعاً گمراه کننده‌ای را، برای منحرف کردن خلق، انقلاب و نیروهای آن به کار انداخته است و برای مبارزه با انقلاب، مدام جبهه‌های انحرافی می‌گشاید.

ارتجاع در داخل می‌گوید: انقلاب یعنی چادر، یعنی مبارزه با منکرات، یعنی گریه و عزاداری، پس درود بر انقلاب؛

ارتجاع در خارج می‌گوید: انقلاب یعنی چادر، یعنی مبارزه با منکرات، یعنی گریه و عزاداری، پس مرگ بر انقلاب؛

ارتجاع در داخل می‌گوید: انقلاب یعنی حکومت مذهبی، یعنی نبود آزادی و خفقان، پس درود بر انقلاب؛

ارتجاع در خارج می‌گوید و نتیجه می‌گیرد مرگ بر انقلاب.

ارتجاع در داخل می‌گوید: مبارزه اصلی ما مبارزه حکومت مذهبی با حکومت "لایک" است؛

ارتجاع در خارج هم، بعنوان مبارزه با آن، عین همین گفته‌ها را تکرار می‌کند.

این دو، دقیقاً گفته‌های یکدیگر را می‌گیرند و تکرار می‌کنند و هر دو یک هدف دارند: تحریف واقعیت و مفهوم انقلاب در نزد مردم. آنها دست در دست هم یک بازی جهانی براه انداخته‌اند و چنان ماهرانه و پر قدرت عمل می‌کنند، که در هر دو سوی جبهه، در داخل و خارج، کسی را جرات ورود به صحنه و متوقف کردن نیرنگ بازی‌شان نیست.

اما، اگر موفق عمل می‌کنند، بخاطر مهارت شکست ناپذیرشان نیست، بلکه بخاطر آن است که صحنه در مقابل آنان خالی شده است. برای ما، بعنوان یک نیروی چپ این مسئله روشن است (یا باید لااقل روشن باشد)، که هر قدر ایدئولوژی بورژوازی در این صحنه بیشتر می‌برد، این ماییم که داریم بیشتر می‌بازیم. اگر امروز منافع ارتجاع در آن است، که انقلاب و اهداف آن را تحریف کند، منافع ما در آن است که انقلاب و اهداف آن را روشن کنیم. برای اینکار باید سیاست خود را بر مبنایی پی‌ریزی کنیم که در همه عرصه‌ها به مقابله با ارتجاع برود. ما باید از انقلاب در مقابل ارتجاع دفاع کنیم. باید از هر نیروی انقلابی، ولو درون حاکمیت "ولایت فقیه"، دفاع کنیم. باید اتحاد نیروهای انقلابی را سازمان دهیم و مواضع آنان را در جامعه تقویت کنیم. نباید اجازه دهیم ارتجاع واقعیت‌ها را تحریف و ایدئولوژی خود را بر جامعه حاکم کند. تنها بدین وسیله است که می‌توان ارتجاع را در همه عرصه‌ها به عقب راند.

و باز در چارچوب همین دعوت است، که همه اعضای حزب حق دارند و پیش از آن، مکلفند که در بحث بر سر خط مشی حزب مداخله کنند و نظرات صریح خود را بیان دارند.

تمام رفقای ما که نامشان در نزد توده‌ای‌ها شناخته شده است، حق دارند و وظیفه دارند، در مبارزه سرنوشت‌ساز کنونی برای آینده حزب، با تمام نیرو و با تمام وزنه‌ای که می‌توانند داشته باشند، شرکت کنند. تاریخ هیچکس را از این بابت مواخذه نخواهد کرد.

تسلط کامل ارتجاع، گروه بندی حجتیه-رسالت و بورژوازی بزرگ تجاری بر کشور و ادامه اجرای برنامه صندوق بین المللی پول، ضربه عظیمی به جنبش دمکراتیک و انقلابی کشور است، که اثرات مخرب آن سال ها باقی خواهد ماند

اما اگر امروز برخی تماشاچی هستند، نه از آن روست که از مبارزه بریده‌اند، بلکه بدان خاطر است که تجربه مبارزه در بیرون از تشکیلات حزب همیشه منفی از آب درآمده است. همه فرصت‌طلب‌ها ابتداء راه خود را از انتقاد از خط مشی حزب آغاز کرده‌اند، سپس تشکیلات جداگانه‌ای را با ادعای دنبال کردن "راه واقعی" حزب توده ایران بوجود آورده‌اند، پس از چندی ادعا کرده‌اند که اساساً "مشی موجود" ریشه در تاریخ حزب دارد، همه این تاریخ را منکر شده‌اند و متعاقباً به این "نتیجه" رسیده‌اند که منشأ همه "مشکلات" در ایدئولوژی مارکسیسم و اعتقاد به سوسیالیسم و کمونیسم است و دست آخر در منجلاط ضد توده‌ای درغلطیده‌اند.

ما همه از قرار گرفتن در این راه وحشت داریم. اگر نمی‌خواهیم در منجلاط ضد توده‌ای فرو رویم، هیچ راهی جز آن نیست که از همان ابتداء حساب خود را با فرصت‌طلبی و اپورتونیسم روشن کنیم. تمام سیاست اپورتونیسم و مبارزه ایدئولوژیک ارتجاع، امروز بر سر تاریخ گذشته حزب ما و بویژه سیاست حزب در سال‌های نخست پس از پیروزی انقلاب متمرکز یافته است. تنها با دفاع قاطع از این تاریخ و این سیاست است که می‌توان از غلتیدن در منجلاط اجتناب کرد. برای آنکه چند نفر را بیشتر به دور خود گرد آوریم، دروازه‌ها را چارتاق به روی اپورتونیسم باز نکنیم.

نفوذ ضعف از همان سال ۶۲ و ۶۳، در شرایط بسیار پیچیده سیاسی، دستگیری و غیبت بیش از دو سوم اعضای رهبری حزب و تلخکامی روحی ناشی از شکست، با کنار گذاشتن تدریجی و عدم دفاع قاطعانه و بی‌توازن از مشی حزب در سال‌های پس از انقلاب در حزب ما آغاز شد. در نتیجه، بتدریج بحث در مورد خط مشی گذشته همه حزب را فرا گرفت و آن را در فلج کامل قرار داد. اتحاد با سازمان اکثریت، اساساً به همین دلیل بطور قطعی شکست خورد. پیگیری سیاست‌های انحرافی سرانجام حزب را پاره پاره و بطور کل از جامعه ما جدا و آن را در انفراد و انزوی کامل قرار می‌دهد.

دیدن خطر سیاست‌های ارتجاع، لاقط برای یک توده‌ای، کار بسیار پیچیده‌ای نیست. اما چرا غیر توده‌ای‌ها تحت هیچ شرایطی به میدان این مبارزه گام نمی‌گذارند؟ برای آنکه این بخش می‌داند، که اگر خطر این دارودسته و ضرورت مبارزه با آن را بپذیرد، به خودی خود ناچار خواهد شد بپذیرد که با نیروهایی که در مقابل آن عمل می‌کنند، وارد یک اتحاد، ولو موقت گردد. پذیرش این اتحاد به معنی آن است که ما بتدریج و گام به گام به سمت ایجاد یک جبهه متحد با این نیروها و سرانجام به سمت همان سیاست حزب در سال‌های پس از انقلاب بهمن بازگردیم و این چیزی است، که برای آنها، با راهی که در پیش گرفته‌اند و با نیروهایی که بعنوان متحد خود انتخاب کرده‌اند، قابل قبول نیست.

چنانکه گفتیم، مبارزه ایدئولوژیک ارتجاع نه تنها بر روی تاریخ حزب توده ایران متمرکز است، بلکه اساساً و در درجه اول بر روی آن بخش از این تاریخ متمرکز یافته است که به نحوی از انحاء با سم‌تگیری حزب ما در سال‌های پس از انقلاب در پیوند است. می‌دانید، اگر اتحاد میان طبقه کارگر و توده‌های محروم و بینایی جامعه تحقق یابد، اگر نیروهای حزب و نیروهای انقلابی ملی و مذهبی نزدیک شده و در یک اتحاد قرار گیرند، در آن صورت قاتل‌دند نیروی را بوجود آورند که می‌تواند سد ارتجاع و بورژوازی بزرگ را در هم شکنند. از وحشت همین اتحاد بود، که ارتجاع در سال‌های نخست انقلاب از تدارک کوتاهی و حمله، ایجاد دارودسته‌های نظامی در ترکیه و حتی تشویق صدام حسین به حمله به ایران خودداری نکرد. امروز از وحشت همین اتحاد است که تمام زرادخانه ایدئولوژیک و تبلیغاتی خود را به کار انداخته است، تا به هر قیمت ممکن، توده‌ای‌ها و توده‌ها را از پی‌موندن این مسیر منصرف سازد.

کلمات ممکن را در این مورد بکار ببریم. دهسال پیگیری شعارهای انحرافی، چشم‌ها را بر روی تغییر تناسب نیروها به نفع ارتجاع در درون حاکمیت ج.ا. بسته است. حتی این مقدار کافی نیست و مروجین این نوع شعارها به خود وعده می‌دهند، که به زودی زود جناح چپ حاکمیت بطور کلی از صحنه قدرت حذف و یا به قول آنها "کنده" و یا "طرده" خواهد شد. و چه پیروزی بزرگی برای نیروهای دمکراتیک! شاید هم بد نباشد، که مروجین این شعار، عده‌ای را به ایران اعزام کنند، تا بیشتر به نفع ارتجاع فعالیت کنند، که بتوان هر چه زودتر "چپ‌ها" را از قدرت بیرون کرد، تا اینقدر طرد و ولایت فقیه به تاخیر نیفتد! و آن وقت نظریه پردازانی به این عظمت، به خود اجازه می‌دهند، فریادهای آنان، که می‌گویند "باید از انقلاب دفاع کرد" را "چک بلامحل" اعلام کنند. حتی شعور آنها را با خود مقایسه کرده و فکر می‌کنند، وقتی گفته می‌شود باید از انقلاب دفاع کرد، منظور این است که باید از حجتیه و رسالت دفاع کرد!

در هر صورت، باید با تمام قوا به دفاع از نیروهای انقلابی در درون حاکمیت برخاست و اجازه نداد که مواضع آنان بیش از این تضعیف گردد. در میان نیروهای دمکراتیک داخل کشور، هستند کسانی که به خطر عظیم حذف جناح چپ از صحنه قدرت و پیامدهای جبران ناپذیر آن آگاه هستند، اما از بیم آنکه مبادا با عدم تفاهم سایر نیروهای انقلابی مواجه شوند، از بیان صریح آن ابا دارند. این وظیفه ما است، که آنها را در این زمینه یاری کنیم. نه تنها خود باید از این جناح دفاع کنیم، بلکه باید تمام قدرت خود را بکار گیریم، تا سایر نیروهای انقلابی را نیز، اگر تردیدی دارند متقاعد کنیم که به حمایت از آنها برخیزند. نباید اجازه داد نیروهای ارتجاع، قدرتی که بخشی از توده‌های محروم بر اثر انقلاب و با هزاران فداکاری به چنگ آورده‌اند را، به راحتی از آنان بستانند. برای بازپس گرفتن هر تکه از این قدرت، معلوم نیست چند ده سال باید انتظار کشید و خون چه تعداد از انسان‌ها بر زمین ریخته خواهد شد.

نتیجه بگیریم: در مقابل سیاست‌ها و شعارهای نادرست، تنها یک راه وجود دارد: دفاع از انقلاب در برابر ارتجاع در همه عرصه‌ها و در همه صحنه‌ها. این دفاع به معنی تنگ کردن میدان عمل و تجزیه نیروهای دمکراتیک نیست، برعکس به معنی گسترده شدن آن به سطح تمام جامعه، به سطح تمام جنبش و به سطح تمام توده‌های خلق است.

و سرانجام... همه آنچه تا بدینجا گفته شد و همه خواست‌ها و سیاست‌های ما، حتی اگر بهترین و کارآمدترین باشند، پیاپی بیش نخواهند بود، اگر بر حزبی متحد و نیرومند و مجهز به ایدئولوژی و خط مشی انقلابی متکی نباشیم. تجربه فعالیت اخیر، باز هم بیش از گذشته به ما نشان می‌دهد، که حزب پاره پاره، حزبی که دارای وحدت اراده و عمل نباشد، نمی‌تواند منشأ اثر انقلابی گردد.

برخی رفقا، با توجه به مسایل موجود در حزب و نیز جنبش بین‌المللی، معتقدند باید به فکر شکل جدیدی از سازماندهی حزب بود.

با این نظر نمی‌توان توافق داشت. آنچه که امروز در مقابل حزب ما قرار دارد، تبدیل شدن آن از حزبی عمدتاً مبتنی بر مرکزیت، به حزبی واقعاً مبتنی بر "مرکزیت دمکراتیک" است. البته پیشرفت در این زمینه، تنها به خواست ما بستگی ندارد، بلکه به شرایط بیرون از خواست ما، و از جمله وجود آزادی‌های سیاسی و اجتماعی، میزان اتحاد طبقه کارگر و حمایت آنها از حزب خود، درجه آگاهی‌های اجتماعی و یک سلسله عوامل دیگر، وابسته است. بدیهی است، که می‌توان در مورد شکل مرکزیت دمکراتیک متناسب با شرایط ما و تناسب میان مرکزیت و دمکراسی بحث‌های سودمندی را انجام داد، اما اینکه حاکمیت این اصل اساسی را از روابط درون حزب کنار بگذاریم، قابل پذیرش نیست. وضعیت کنونی، یک وضعیت استثنایی و حاصل انباشته شدن دراز مدت یک سلسله علل و عوامل عمدتاً استثنایی است. استثناء را تعمیم ندهیم و از آن نتایج نادرست اتخاذ نکنیم. اگر عدم تشکیل کنگره حزبی طی چندین دهه و برخلاف اسانامه حزب به معنی نفی ضرورت کنگره است، از وضع کنونی هم می‌توان نتیجه گرفت که حزب می‌تواند محل بحث و اختلاف نظر میان اعضا باشد. برای بن بست کنونی چاره‌ای بیابانیدیم، اما برون رفت از آن را در کنار گذاشتن هویت سازماندهی انقلابی خود نجوئیم.

چاره اوضاع کنونی، در پایه‌ریزی حزب و تشکیلات دیگری، به موازات تشکیلات حزب توده ایران مسلماً نیست، در دعوت کردن اعضا به پذیرش بی‌چون و چرای سیاست‌های نادرست نیز نیست. در خانه نشستن و منتظر تغییر تناسب جناح‌ها (کدام جناح‌ها؟) شدن نیز نمی‌تواند راه حل تلقی گردد. این راه حل، در حال حاضر تنها می‌تواند با مشارکت و توسل به آراء و نظرات همه توده‌ای‌ها، یعنی همه کسانی که در گذشته و یا امروز در حزب فعالیت داشته و همیشه به آرمان‌های آن وفادار بوده‌اند و امروز نیز آماده کار و فعالیت می‌باشند، بدست آید. در چارچوب همین دعوت است که وجود نشریاتی مانند "راه توده" را امروز باید مغتنم شمرد و از آن برای فراهم کردن زمینه جمع شدن همه اعضای حزب در کنار هم و در درون حزب کمال استفاده را نمود. همان چیزی که احتمالاً منتشرکنندگان این نشریه نیز، جز به آن نمی‌اندیشیدند.

پس از پیروزی انقلاب مردمی و ضد امپریالیستی بهمن ۵۷، مجموعه امپریالیسم و وابستگی داخلی آن، استراتژی مشترک خود را در جهت نابودی و به شکست کشاندن انقلاب پی ریزی و حلقه های مختلف آن را مرحله به مرحله به اجرا درآورده و هم چنان به پیش می برند.

در وهله نخست، طرح و توطئه های امپریالیسم، اساسا بر دو بازو متکی بود. بازوی نخست، سلطنت طلبان فراری بودند، که وظیفه طرح ریزی توطئه ها از بیرون ج.ا. را به عهده داشتند و بازوی دوم آن، عبارتند از نیروهای مذهبی ضد انقلابی، که به دلیل جنبه مذهبی خود، امکان نفوذ آسان و سریع در ج.ا. و اجرای دسیسه چینی ها از دورن نظام برآمده از انقلاب را در اختیار داشتند. (۲)

اساس و پایه استراتژی امپریالیسم و ارتجاع نسبت به انقلاب ایران، همانگونه که حزب توده ایران به درستی تشخیص داده بود و بر آن تکیه می ورزید، عبارت بود از منفرد و منزوی کردن نیروهای انقلابی و وفادار به آرمان های توده های محروم و طرد آن ها از دستگاه حاکمه ج.ا.

بر این اساس، در سال های نخست انقلاب، سیاست حادثه آفرینی و تفرقه افکنی به قصد رودرو قرار دادن نیروهای انقلابی و متزلزل ساختن موقعیت آنان در جامعه، به ابزار دائم و اصلی مرتجعین و ضد انقلابیون تبدیل گردید. پس از شکست کودتای نوزده و تلاش برای جمع آوری نیرو در کشورهای همسایه، طرح ریزی و تحمیل یک جنگ خونین، که از آن باید به مثابه بزرگترین توطئه امپریالیسم علیه انقلاب یاد کرد، با همنستی ارتجاع منطقه سازمان داده شد. هدف نخستین جنگ، شکست انقلاب یا لااقل جدا کردن سرزمین های نفت خیز کشور از دیگر مناطق آن بود که این هدف آخر با شکستی سنگین برای ارتجاع خنثی شد.

در نخستین سال های انقلاب، برخلاف خواست و امید ارتجاع، انقلاب نه تنها در مسیر عقب نشینی و شکست قرار نگرفت، بلکه در سیر جریانات و حوادث، مواضع نیروها و طبقات مختلف شرکت کننده از انقلاب هر چه بیشتر مشخص شده، جنبش انقلابی روند رشد و تعمیق را می پیمود. با گذشت زمان و تعمیق جنبش، دشمنان انقلاب دیگر تنها مزدبگیران مستقیم امپریالیسم نبودند، بلکه بخشی از نیروهای متزلزل و راستگرا نیز که سیر حوادث و گسترش و ژرفای جنبش مردمی را به زیان خود می دیدند، به صف دشمنان آن پیوستند. بخش عمده و اساسی این نیروها در واقع آن جریاناتی بودند که از درون ج.ا. عمل می کردند، تا از بیرون آن. مواضع آیت الله خمینی، که در کنار صف توده های محروم و ضد امپریالیست قرار گرفته بود، موقعیت راستگرایان و مرتجعین را بسیار ضعیف و شکننده ساخته بود. مزدبگیران امپریالیسم و عناصر وابسته به جنبه تلاش کردند تا با تاکید بر شکل مذهبی انقلاب (تلاشی که همچنان و بصورت تحریک آمیز و حادثه جویانه نه تنها در داخل کشور، بلکه در خارج از کشور نیز ادامه دارد)، مساهمت مردمی و ضد امپریالیستی آن را به فراموشی سپرده، سمت ضربه را به سوی نیروهای انقلابی تغییر دهند.

نیروهای انقلابی عمدتا از روند انقلاب و تضادهای ناگزیر آن درک درستی نداشتند. آنها این واقعیت را که انقلاب ما در یک کشور عقب مانده سرمایه داری روی داده است و بناچار مهر و نشان این عقب ماندگی، نه فقط بر پیکر توده های محروم، بلکه بر جسم و روح حتی و بویژه نیروهای پیشرو جامعه داغ خود را باقی گذاشته است، بدرستی تشخیص نمی دادند. هر یک از نیروهای انقلابی خود را اساس و محور انقلاب تصور می کرد و ضربه به خود را پایان جنبش و شکست انقلاب می پنداشتند (امری، که بعدا گریبان حزب ما را نیز گرفت).

کم تجریگی انقلاب و نیروهای انقلابی و پر تجریگی و خونخواری ارتجاع و امپریالیسم و توطئه های پی در پی که سازمان می داد، شرایطی را بوجود آورد که انقلاب بزرگ بهمن از سال ۱۳۶۰ در مسیر عقب نشینی قرار گرفت.

در همین دوران بود، که برای واپسگرایان تردیدی باقی نماند، تا آن هنگام که آیت الله خمینی در کنار توده های محروم و انقلابی ایستاده باشد، آرزوی شکست انقلاب و قدر قدرتی آنها رویایی است که تحقق آن بسیار دشوار خواهد بود. متکی بر این اندیشه، ارتجاع پایه های سیاست آینده خود را بر جدا کردن آیت الله خمینی از نیروهای انقلابی و مردمی در درون و بیرون حاکمیت ج.ا. و به اسارت درآوردن او در چنگال خود قرار داد و از جمله با این هدف، مجموعه امپریالیسم و نیروهای راستگرا توطئه جنایتکارانه طولانی ساختن جنگ و کشاندن رهبری انقلاب به این راه بی بازگشت را سازمان دادند و متأسفانه با موفقیت به پیش بردند.

بنابر محاسبات راستگرایان، هر قدر جنگ بیشتر ادامه یابد، آیت الله خمینی بیشتر از آرمان های توده های مردم دور شده و بیشتر به گروگان آنها درخواهد آمد. به این ترتیب، نیروهای راست با دمیدن در بوق "جنگ جنگ، تا پیروزی" موفق شدند، موقعیت خود را هر چه بیشتر در نزد رهبری انقلاب و در مجموع حاکمیت ج.ا. تثبیت کنند.

آغاز جنگ و سپس ادامه جنایتکارانه آن، از جمله این هدف توطئه گرانه نیروهای راست، سرمایه داری ضربه خورده از انقلاب و امپریالیسم جهانی را هم با خود

حزب ما، حزب طبقه کارگر ایران، حزب توده های محروم و زحمتکش جامعه ما است و سیاست های جدا از توده، تنها در شرایطی بر حزب ما حاکم شده است، که ارتباط میان این توده و حزب دچار اخلاص گردیده است. اکثریت و اقلیت نه بر مبنای واقعی و با اتکال به خواست هزاران توده ای که در داخل و خارج از کشور زندگی و فعالیت می کنند، بلکه بر مبنای فرضی برقرار شده است. به محض اینکه نخستین امکانات برای مشارکت همه اعضای حزب در تغییر مشی آن فراهم شود، این گونه سیاست ها به سرعت جایگاه خود را از دست خواهند داد. در این مورد هیچ تردیدی نباید داشت. تجربه انقلاب بهمن این واقعیت را با تمام روشنی در مقابل چشمان ما قرار داد. به همین دلیل وظیفه همه اعضا و هواداران حزب است که دور هم گرد بیایند و آن سیاستی را که می تواند به نیازهای جامعه و خواست های انقلابی آن پاسخگو باشد، تدوین کنند. تنها با تدوین این سیاست، قرار دادن آن در معرض قضاوت همه توده های، نشان دادن برندگی آن در عمل و منافعش برای توده های محروم جامعه است که می توان بر دشواری های موجود غلبه کرد. با دستان خالی همیشه بازنده خواهیم بود.

"حزب توده ایران" موظف است، از دیدگاه طبقاتی تحولات را تحلیل کرده و با صراحت اعلام کند.

رفقا و مبارزان توده ای! همه با هم در جنبش واقعا موجود خلق و برای پاسداری از جزء جزء قدرتی که هنوز برای توده های محروم باقی مانده است و برای گسترش و تفوق نهایی آن بر سرنوشت کشور، تمام نیروی خود را بسیج کنیم. توان جنبش دموکراتیک را دست کم نگیریم. به هیاهوی راستگرایان و واژگان سیاسی خارج از کشور که امروز در زیر علم "اقتصاد آزاد" سینه می زنند، اعتنا نکنیم. زحمتکشان ایران طی سال های اخیر "مواهب" اقتصاد آزاد را با پوست و گوشت خود و گرسنگی فرزندان شان درک کرده اند. وقتی که روزنامه رسالت، یعنی ارگان ارتجاع هم برای پنهان کردن ماهیت خود، از نحوه اجرای سیاست صندوق بین المللی پول (تعدیل اقتصادی) انتقاد می کند، می توان فهمید که جنبش مردم و گرایش به چپ و مخالفت با اقتصاد آزاد سرمایه داری در جامعه ما، چه وسعتی گرفته است. زمان بیش از هر زمان دیگر برای دستیابی به یک اتحاد دموکراتیک مساعد است. توده های مردم را به موافق و مخالف رژیم تقسیم نکنیم. در اندیشه راستگرایانه توافق با بورژوازی راستگرا برای طرد رژیم بنیادین، بدنبال پایه ریزی وسیع ترین اتحاد از نیروهای دموکراتیک و طرفداران عدالت اجتماعی، برای پس زدن حاکمیت سرمایه داری بزرگ بر کشور باشیم. برای پیشبرد انقلاب در جهت خواست های توده های محروم مبارزه کنیم!

توده ای ها از ۵ دهه مبارزه انقلابی باید بهره بگیرند!

بخش دوم این گفتار را با خبر قتل فجیع چند روحانی مسیحی در داخل کشور شروع می کنم. حادثه ای که جنجال پیرامون آن اکنون - بهر دلیل - فرو نشسته است، اما بنظر من، این حادثه نمونه خوبی است برای بررسی دلایل و انگیزه های نیروهای ارتجاعی حاکم بر ج.ا. در ارتکاب اینگونه اقدامات. (۱) برای درک انگیزه های حادثه سازان، شاید بهتر باشد نگاهی بسیار گذرا به گذشته داشته، تحولات سیاست امپریالیسم و ارتجاع نسبت به انقلاب ایران را کمی دنبال کنیم، تا از ماجراجویی های امروز آنان و اهدافی که دنبال می کنند تصور کامل تری بدست آوریم.

۱- همین قتل اکنون توسط عبدالله نوری در دادگاه ویژه روحانیت و بنوان یکی از جنایات باندهای محفلی که با حکم سران ارتجاع مذهبی (روحانیون صادر کننده فتوای قتل های سیاسی) مطرح شده است.

۲- همان نکته ای که اکنون و با الهای قتل های زنجیره ای و دستگیری گروه تحت فرمان سعید اصفانی بر همگان آشکار شده است.

اما بخش آگاه جناح چپ حاکمیت، پس از یک دوره سرگشتگی، سرانجام بدین نتیجه رسید، که ادامه جنگ جز تضعیف موقعیت وی در حاکمیت ج.ا. نتیجه دیگری دربر نخواهد داشت. با این حال، پاره‌ای از آنان به امید بدست آوردن یک پیروزی هر چه سریع‌تر و برای اینکه میدان را در مقابل حریف داخلی خالی نگذارد باشند، بنابراین شعار "جنگ جنگ تا پیروزی" هم چنان حرکت کردند. بخش پایین‌تر نیروهای چپ مذهبی نیز، که در بسیاری موارد هنوز صف واقعی انقلاب و ضد انقلاب را تشخیص نمی‌داد و از توطئه‌های امپریالیسم و ارتجاع شناخت دقیقی نداشت، در دام دسیسه‌ها قرار گرفت و با وجود نقش بسیار فداکارانه‌ای که در تمام مدت جنگ ایفا کرد، اما عملاً در کم اعتبار شدن مجموعه جریان چپ مذهبی و صعود راست‌گرایان و مرتجعین به قدرت حاکمه سهم معینی را به عهده گرفت.

از سال‌های ۶۴ و ۶۵ به بعد تناسب نیروها در درون حاکمیت ج.ا. هر چه بیشتر به نفع نیروهای راست چرخش یافت و در آخرین سال‌های حیات آیت‌الله خمینی، رهبری ج.ا. کاملاً در دستان آنان قرار گرفت. سیاست ارتجاع در تداوم جنگ، نیروهای مردمی درون حاکمیت ج.ا. را در بن‌بست کامل قرار داد. هم دفاع از جنگ به معنی نابودی آنها بود، و هم عدم دفاع از جنگ. در این دوران تلاش چند باره "میرحسین موسوی"، نخست‌وزیر وقت، برای استعفا با مخالفت مواجه گردید. نیروهای راست، که عملاً ج.ا. را در دست داشتند، هنوز خود را برای به چنگ گرفتن آشکار سکان امور کشور آماده نمی‌دیدند. هنوز باید جنگ ادامه می‌یافت، هنوز باید بنیه نظامی و اقتصادی کشور باز هم بیشتر و بیشتر تحلیل می‌رفت و هنوز باید نیروهای دمکراتیک باز هم ضعیف و ضعیف‌تر می‌شدند. از سوی دیگر، راست‌گرایان این واقعیت را درک می‌کردند که در عرصه اقتصادی، نفس وجود جنگ سیاست‌های ویژه‌ای را الزامی می‌سازد، که هر نیروی دیگری نیز که در حاکمیت باشد، ناچار است کمابیش آنها را دنبال کند. به این ترتیب نیروهای راست، ضمن اینکه در تمام مدت جنگ، نبرد را در عرصه اقتصادی با شدت بسیار دنبال می‌کردند و تحت هیچ شرایطی اجازه نمی‌دادند به مواضع اساسی آنان در این زمینه لطمه‌ای وارد آید، اما حاضر شدند برای خاطر آنکه جنگ را به هر قیمتی که هست هم چنان تداوم بخشند، امتیازاتی واگذار کرده و جناح چپ را با این امید که بعدها تمام عواقب جنگ و سیاست "جنگ جنگ، تا پیروزی" را به گردن آنها بیاندازند، هم چنان در حاکمیت حفظ کنند. بدیهی است، راست‌گرایان هیچگاه پیش‌بینی نمی‌کردند اقتصاد کشور تحت هدایت آنان در مدتی کوتاه به چنان فاجعه‌ای گرفتار شود، که مردم اقتصاد دوران جنگ را آرزوی دیگر دست نیافتنی ببندارند.

با پایان گرفتن مخاصمات تند نظامی، هاشمی رفسنجانی، که در طول جنگ نقش "قهرمان جنگ، و با خاتمه آن، نقش "قهرمان ضد جنگ" را با مهارت ایفا کرده بود، خود را برای نشستن بر مسند ریاست جمهوری آماده کرد.

سه توطئه بزرگ: "قتل عام زندانیان سیاسی"، "برکناری آیت‌الله منتظری" و "صدور حکم اعدام سلمان رشیدی" در آخرین سال حیات آیت‌الله خمینی، در تحکیم موقعیت ارتجاع و مسلط ساختن سرمایه داری کلان بر کشور، نقش تعیین کننده داشتند.

از سوی دیگر، مرتجعین و وابستگان انجمن حجتیه، که در تمام این مدت از انظار مخفی شده و از پشت پرده هدایت عملیات "جنگ جنگ، تا پیروزی" را به عهده داشتند، از مخفی گاه بیرون آمده، تشکیلات علنی "رسالت" را سازمان دادند. مجموعه این دو نقشه، آینده تقسیم قدرت را تدارک دیدند. با تغییراتی، که در قانون اساسی داده شده بود، از یکسو نخست‌وزیر که عملاً کاره‌ای نبود، از قانون اساسی حذف شد و نیز با حذف شرط مربوط به "مجتهد جامع الشرایط" بودن، از شرایط "ولایت فقیه"، راه برای یک "ولایت فقیه" ضعیف‌تر، اما مطمئن و گوش به فرمان، گشوده شده بود.

به این ترتیب، رابطه میان ریاست جمهوری و ولایت فقیه در قانون اساسی به نحوی برقرار گشت که تعادل میان آنها را بطور نسبی حفظ کند. این تعادل در عین حال انعکاسی بود از تناسبی، که در آن زمان در درون صف نیروهای راست، یعنی گردانندگان واقعی ج.ا. وجود داشت.

برای بدست گرفتن بی‌قید و شرط زمام ج.ا.، راست‌گرایان از هر سبب به رفع موانع مشغول بودند. با نزدیک شدن زمان مرگ آیت‌الله خمینی فرصت‌ها دم به دم تنگ‌تر می‌گردید و لازم بود یک سلسله مسایل و موانع باقیمانده که هنوز حاکمیت بی‌چون و چرای آنها را تهدید می‌کرد، هر چه سریع‌تر در زمان آیت‌الله خمینی برطرف گردد. از همین رو در آخرین سال یا سال‌های حیات آیت‌الله خمینی مجموعه نیروهای راست یک سلسله

داشت که اذهان توده‌های انقلابی را از اعلام و پافشاری برخواست‌های اقتصادی-سیاسی خود منحرف کرده و لزوم معوق گذاشتن آنها را بمنظور دفاع از کشور، در مرکز توجه قرار دهد. همین توطئه از جمله انگیزه‌های اساسی ادامه جنگ بود. بدین ترتیب، میلیون‌ها ایرانی زحمتکش و انقلابی، که تا آن هنگام در سراسر ایران و بشکلی بی‌وقفه بر حکومت برآمده از انقلاب و برای تعمیق و رشد آن فشار می‌آوردند، یا راهی جبهه‌های جنگ شدند و یا در پشت جبهه‌های جنگ امر تدارکات آن را به عهده گرفتند. دفاع از انقلاب، شکل دفاع از کشور را به خود گرفت، و این مسئله حتی در دور افتاده‌ترین روستاهای ایران به انگیزه‌ای پر قدرت تبدیل شد. تعمیق انقلاب بدین ترتیب دچار وقفه شد. دشمنان داخلی و خارجی انقلاب، در فرصتی که با منحرف شدن افکار توده‌های انقلابی و کشتار آنان در جنگ، و همچنین کشتار آرمان‌خواهان مذهبی، که به قدرت دولتی دست یافته بودند فراهم شد، توانستند خود را از زیر این فشار روزافزون خلاص کنند.

در حالیکه نمایندگان سیاسی راست‌گرایان و باند رسالت و حجتیه در تهران سرگرم توطئه برای دوران پس از مرگ آیت‌الله خمینی و پایان جنگ بودند تا قدرت را قبضه کنند، نیروهای آرمان طلب مذهبی و بسیاری از دانشجویان خط امام در جبهه‌ها کشته شدند.

آنها در ادامه همین فرصت، توانستند توطئه‌های جدیدی نظیر انفجار حزب "جمهوری اسلامی"، منفجر ساختن نخست‌وزیری و ده‌ها ترور و انفجار دیگر را تدوین کنند و به اجرا بگذارند.

ما اگر توانیم تأثیرات عظیم جنگ و این حوادث را که بر مردم ایران و انقلاب آن گذشته است، درست تحلیل کنیم، نمی‌توانیم زبان مشترک با همین مردم، که حالا در شهرهای ایران در مقابل غارتگران و همان توطئه‌گران ادامه جنگ به قیام برخاسته‌اند، پیدا کنیم. اتفاقاً این‌ها هم مذهبی هستند، نماز می‌خوانند، و ای بسا ریش هم داشته باشند. مسئله درست همینجاست. مردم نمی‌گویند، ما بیخود ارتش عراق را از ایران بیرون کرده‌ایم، آنها به این امر افتخار هم می‌کنند، اما همین مردم حالا دیگر نه تنها به سرعت از توطئه‌های مربوط به طولانی شدن جنگ و فراهم شدن فرصت برای کلان سرمایه داران و ارتجاع بمنظور خارج کردن مردم از صحنه انقلاب، بازپس گرفتن یک یک دستاوردهای انقلاب و تسلط توطئه‌کنندگان بر حکومت آگاهی یافته‌اند، بلکه نسبت به هر عمل حکومت کنونی نیز از خود عکس‌العمل اعتراضی نشان می‌دهند. ارتجاع و کلان سرمایه داران، علیرغم همه دروغ‌هایی که سرهمبندی می‌کنند و می‌گویند که طرفدار حضور مردم در صحنه‌های انقلاب هستند، درست در جهت خلاف آن می‌اندیشند و عمل می‌کنند. آنها با تمام نیرو سعی می‌کنند مردم را از صحنه خارج کرده و خانه‌نشین کنند، تا به راه خیانتکارانه‌شان ادامه دهند. آنها حتی از کشتن همین مردم در جهت اهداف خود پروا ندارند. مردمی، که بسیاری از آنها هنوز داغدار فرزندان‌شان در طول جنگ هستند و یا بر چرخ‌های دستی و بدون دست و پا در خیابان‌ها به راه می‌افتند و علیه حکومت شعار می‌دهند.

اگر بگوییم و یا بنویسیم، که انقلاب شکست خورده است "به معنای رکود جنیش، عقب‌نشینی آنها و از سوی دیگر، تسلط کامل و بدون مقاومت و در دسر طبقه ضد انقلابی بر تمام ابزار حکومتی"، در حقیقت تمام این حقایق را ندیده می‌گیریم. وقتی می‌نویسیم، که پس از پایان جنگ (بخش اول این گفتار) مبارزه اقتصادی، که در حکومت و در پشت صحنه ادامه داشت، بار دیگر به روی صحنه آمد، به همین نکات و لزوم توجه به آنها، اشاره می‌کنیم.

کشتار "زندانیان سیاسی" که راه را برای قدرقدرتی ارتجاع هموار کرد و به حساب جنون ناشی از شکست آیت‌الله خمینی در جنگ گذاشته شد، در واقع بزرگترین جنایت تاریخ معاصر ایران است!

در بیرون صحنه، چهره مرکزی سیاست "جنگ جنگ، تا پیروزی"، هاشمی رفسنجانی بود. وی، در تمام مدت جنگ به خود لقب سردار جنگی داده، مبداء دزاین ستاد و آن مرکز فرماندهی به طرح عملیات جنگی مشغول بود و از این طریق تلاش می‌کرد تا خود را به عنوان تنها فردی مطرح کند که قادر است یک پیروزی بزرگ به ارمغان آورده و آبروی رهبر انقلاب را خریدار کند. به این ترتیب، وی توانست برای خود موقعیت ویژه‌ای در رهبری ج.ا. و جایگاه پر اعتباری در صف نیروهای راست‌گرا فراهم آورد.

به محض خاتمه جنگ، وی با یک چرخش کامل وانمود کرد، که گویا در مقابل فشار جناح چپ و شخص آیت‌الله خمینی، چاره‌ای جز تسلیم نداشته است و مردم همین صلح امروز را هم باید از صدقه سر وی بدانند و راجع به گذشته تا دیروز وی، هیچ سئوالی نداشته باشند.

نظر تأثیرات مخرب آن بر سایر جنبش‌های اسلامی منطقه، و چه از نظر قطع مناسبات متقابل ج.ا. با دیگر نیروهای انقلابی در سطح جهان ضرورت کامل داشت. بدین طریق و از آن پس سیاست خارجی گردانندگان ج.ا. بر حمایت از هر نیروی ارتجاع مبتنی شد که به نام "اسلام" علیه نیروهای مترقی فعالیت می‌کرد و مبارزه "اسلام انقلابی" علیه "اسلامی آمریکائی" که تکیه کلام آیت الله خمینی بود، جای خود را به مبارزه میان "اسلام و دگراندیشی" داد.

اما دلایل این اقدام دارودسته حجتیه، تنها به عرصه بین‌المللی مربوط نمی‌شود. اساس مسئله در آنجا قرار داشت که نیروهای ارتجاعی از نتایج استراتژی خود برای به اسارت درآوردن آیت الله خمینی و انجام توطئه‌های خود به نام او و در نتیجه به نام انقلاب بسیار خوشنود بوده، دیگر به هیچ عنوان حاضر نبودند از این سیاست دست بردارند.

هاشمی رفسنجانی، با مسلم شدن ریاست جمهوری خود، بازی را تمام شده تلقی می‌کرد و معتقد بود پس از کشتار زندانیان سیاسی و یورش همه جانبه به جناح چپ مذهبی، نیروهای دمکراتیک به اندازه کافی تضعیف شده‌اند، که خط سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم در کشور آشکارا و بدون پرده پوشی به پیش برود. اما جناح حجتیه رسالت نظری خلاف این داشت.

باید از همان اول حساب‌ها را روشن کرد و به متحد قدیمی و رقیب جدید می‌فهماند، فکر اینکه اوضاع و احوال عینا مطابق خواست‌های او و طرفدارانش پیش خواهد رفت را از سر بیرون کند.

دوم اینکه جناح حجتیه، که در پیوند با فئودال‌ها، آیت الله‌های بزرگ، سرمایه داران بزرگ تجاری و سران بازار و بطور کلی محافظه کارترین اقشار و نیروهای اجتماعی قرار داشته و دارد، اساساً نسبت به هر تحولی، ولو اینکه به دست یکی از مهره‌های رژیم باشد، مظنون بود. برای این دارودسته، ج.ا. مبتنی بر "فقه سنتی"، یا هیچ دگرگونی نباید به خود ببیند و یا اگر دگرگونی اجتناب ناپذیر است، باید در سمت بازگشت به گذشته، بازگشت به سلطنت یا بازگشت به هر نظام دیگری باشد، که پذیرش نابرابری اجتماعی و اقتصادی، فلسفه وجودی آن را تشکیل می‌دهد.

سوم اینکه این جناح، بر خلاف هاشمی رفسنجانی، معتقد بود که پایه‌های توده‌ای انقلاب بسیار نیرومندتر از آن است که بتوان با درپیش گرفتن سیاستی آشکارا ضد انقلابی، مدتی طولانی در صحنه قدرت دوام آورد. آن نیرویی در دراز مدت برنهد خواهد بود که بتواند خود را با انقلاب و خواسته‌های توده‌ها در ظاهر هماهنگ نشان دهد و سیاست خود را ادامه انقلاب معرفی کند.

چهارم اینکه، مسئله اساسی برای جریان حجتیه رسالت، نابودی کامل انقلاب و هر نوع اندیشه و تفکر انقلابی و دمکراتیک بود. بنابراین، لازم بود سیاستی در پیش گرفته شود که بتواند مرزهای انقلاب و ضد انقلاب، دمکراسی و ارتجاع را هر چه بیشتر و بهتر مخلوش کند. آنها باید به نحوی عمل می‌کردند، که توده‌ها دیگر نتوانند تشخیص دهند، چه کسی انقلابی و چه کسی ضد انقلابی است. چه کسی وابسته به امپریالیسم و چه کسی دشمن امپریالیسم است. تنها در این صورت بود که ضد انقلاب می‌توانست در جامعه انقلابی ظاهر شود و حجتیه در مسابقه انقلابی بودن همگان را پشت سر بگذارد و ارتجاع را به نام انقلاب بر مردم تحمیل کند.

و بالاخره پنجم اینکه، ماجرایی "سلمان رشدی" و نقش حجتیه در آن را باید در چارچوب سیاست امپریالیسم نسبت به ج.ا. دید، از طریق پیشبرد سیاست‌های ضد بشری صندوق بین‌المللی پول، به نحوی که بتواند گذار ج.ا. به یک نظام سرمایه‌داری وابسته و متکی به امپریالیسم را بدون ضرورت دخالت مستقیم سازمان دهد. روی دیگر چهره امپریالیسم، عبارت است از آنست که، بعنوان "حقوق بشر" و "مبارزه با تروریسم"، تیغ را همچنان بر فراز سر ج.ا. نگاه دارد، تا در صورت قدرت گرفتن نیروهای دمکراتیک، خود مستقیماً در کشور مداخله و ارتجاع را حفظ و حاکم نماید.

این همان نکته محوری است، که هنگام وقوع حوادثی نظیر انفجار آرژانتین و یا رویدادهای مشابه - حتی ترورهای خارج از کشور - باید به آن توجه شود. در داخل کشور نیز این سیاست عیناً و با انواع جنایات و فشارهای اقتصادی-فرهنگی و سیاسی به جامعه دنبال می‌شود.

اعدام زندانیان سیاسی، یک "قرعه کشی برای مرگ" بود، که با سرعت انجام شد و برای ارتجاع حجتیه، اصلاً اهمیت نداشت، که قربانی کمتر یا بیشتر مخالف رژیم است. آنها قربانی بیشتر می‌خواستند و به همین دلیل وقت خود را صرف تشخیص میزان مخالفت قربانیان نکردند!

توطئه‌های بسیار جنایت کارانه را سازمان دادند، که تمام سرنوشت بعدی انقلاب را تحت الشعاع خود قرار داد.

توطئه نخست، طرح کشتار وسیع زندانیان سیاسی بود که به حق بزرگ‌ترین جنایت تاریخ معاصر ایران محسوب می‌شود. دلایل واقعی این کشتار فجیع انسان‌های بی‌دفاع، امروز دیگر کاملاً مشخص شده است.

از یک سو هاشمی رفسنجانی خود را برای بدست گرفتن زمام ریاست جمهوری آماده می‌کرد و برنامه بعدی خود را نیز کاملاً تدارک دیده بود. گرفتن چهره لیبرال و بظاهر آزادی طلب، نقطه اتکاء اساسی برنامه‌های آینده وی را تشکیل می‌داد. وجود هزاران زندانی سیاسی موقعیت این چهره را به شدت به خطر می‌انداخت. دولت احتمالی آینده، نه می‌توانست این همه زندانی را در دوران ریاست جمهوری آینده تحمل کند، نه می‌توانست آنها را اعدام کند و نه می‌توانست آنها را آزاد کند. لذا لازم بود "حل" مسئله زندانیان از طریق پاک کردن صورت مسئله، در زمان آیت الله خمینی و به نام او انجام شده، به حساب "جنون" وی، بعلت شکست در جنگ گذاشته شود. روش بکار گرفته شده در اعدام زندانیان، که بیشتر به یک "قرعه کشی مرگ" شبیه بود، اساساً نشان می‌دهد که برای ارتجاع مسئله اصلی این نبود که چه کسی کمتر مبارز است و یا چه کسی بیشتر مخالف رژیم است و چه کسی نیست! ارتجاع نمی‌توانست وقت خود را برای اینگونه مسایل تلف کند. مسئله اساسی عبارت بود از کم کردن تعداد زندانیان، عبارت بود از گرفتن هر چه بیشتر قربانی در کمترین زمان ممکن.

و اما برای ارتجاع حجتیه، یعنی شریک دیگر این جنایت هولناک، مسئله تنها در یک انتقام جویی تاریخی و محروم کردن توده‌ها از رهبران و همراهان انقلابی خلاصه نمی‌شد، بلکه در عین حال، نکته اساسی عبارت بود از دائمی کردن تفرقه میان نیروهای انقلابی درون و بیرون حاکمیت ج.ا..

بدیهی است، ما قصد آن را نداریم که مسئولیت این کشتار فجیع را تنها به شخص یا اشخاص خاصی منتسب کنیم. این مسئله ایست که تاریخ آن را روشن خواهد کرد. آنچه که ما می‌دانیم و می‌توانیم بدانیم، این است، که چه نیروهایی از امکان تصمیم گیری در انجام این جنایت برخوردار بودند. و این جنایت در جهت منافع چه کسانی قرار داشت و چگونه و از چه طریق؟

توطئه دیگر این دوران، عبارت بود از تلاش برای برداشتن تنها مانع و آخرین مانع باقی مانده در مقابل قدرت مطلقه راست، یعنی توطئه برکنار کردن شخص آیت الله منتظری و پیش رفتن در این مسیر، تا حد اعدام نزدیکان و خویشاوندان وی.

با حذف آیت الله منتظری، در واقع آخرین امید جناح چپ ج.ا. بطور کلی از دست رفت و حاکمیت کامل ارتجاع در دوران پس از درگذشت آیت الله خمینی مسلم گردید. هر چند که مواضع آیت الله منتظری، با مواضع نیروهای چپ حاکمیت در همه زمینه‌ها هماهنگی نداشت، اما در مورد نیروهای راست، مسئله هماهنگی یا ناهماهنگی نبود، بلکه مسئله تضاد کامل و قرار داشتن وی در نقطه مقابل خواست حاکمیت مطلقه راستگرایان بود.

ضربه برای نیروهای چپ بقدری شدید بود که آنها حتی در مرحله نخست حاضر به تأیید این اقدام نکردیدند. انجمن‌های دانشجویی وابسته به این نیروها، با صدور اعلامیه‌ای دو پهلوی و مبهم تلاش کردند تا همچنان موقعیت آیت الله منتظری را به نحوی حفظ کنند. اما در مقابل واکنش سخت جناح راست و رودررو قرار گرفتن با پاره‌ای از عناصر پائین خود که عمق توطئه را بدرستی تشخیص نمی‌دادند، عقب‌نشینی کرده و پس از مدتی اعلامیه نخست خود را پس گرفتند. توطئه برکناری آیت الله منتظری، تنها ضربه‌ای به نیروهای چپ حاکمیت ج.ا. نبود، بلکه ضربه‌ای بود به انقلاب و به همه نیروهای انقلابی و مردمی.

توطئه دیگر آخرین سال حیات آیت الله خمینی، ایجاد بلوای تکفیر "سلمان رشدی" نویسنده انگلیسی بود. با آنکه صدور فتوای اعدام "رشدی" عمدتاً برخواست‌های جریان حجتیه متکی بود. بی دلیل نبود، که به محض صدور این حکم، "بنیاد ۱۵ خرداد"، که گردانندگی آن آشکار در دست حجتیه و دارودسته "رسالت" قرار دارد، فوراً (و مسلماً با آمادگی قبلی) جایزه‌ای برای قاتل احتمالی وی تعیین کرد و بدین وسیله تلاش نمود تا به این ماجرا ابعاد بین‌المللی و بی‌بازگشت بدهد. هنوز هم حجتیه تنها جناح در حاکمیت ج.ا. است که بی‌پروا از این حکم پشتیبانی می‌کند.

جنگال‌ها را باید کنار زد و دلیل واقعی صدور چنین حکمی را بررسی کرد، تا فهمید جناح راست در پشت این فتوا، چه هدفی را دنبال می‌کند.

از نظر بین‌المللی، با صدور فتوای اعدام "رشدی"، ج.ا. که تا آن زمان چهره‌ای کمابیش انقلابی و ضد امپریالیستی داشت و در مقابله با امپریالیسم از پشتیبانی نیروهای انقلابی در سطح بین‌المللی برخوردار بود، از آن پس چهره کامل یک رژیم فئاتیک مذهبی را به خود گرفت. این امر برای امپریالیسم و ارتجاع، چه از

این تصور (که اغلب در محافل خصوصی هم به آن اشاره می‌شود) بسیار کودکانه‌تر از آن است که بتوان آن را جدی گرفت. باز هم تجربه مداخله نظامی امپریالیسم در عراق، که نه صد سال پیش، بلکه همین یکی دو سال پیش و نه در آن سوی دنیا، بلکه در همسایگی کشور ما صورت گرفت، درست خلاف این را اثبات می‌کند. علیرغم همه لاف و گراف‌های "جرج بوش" در مورد ضرورت "حتمی و بی‌قید و شرط" برکناری صدام حسین، که هدف از آن فریب دادن نیروهای اپوزیسیون در عراق و خنثی کردن مقاومت آنان و توده‌های مردم در مقابله با تجاوز آمریکایی بود، آیا صدام حسین بر کنار گردید؟ یا اینکه برعکس، دقیقاً هنگامی که ادامه عملیات نظامی ممکن بود موجب تضعیف موقعیت وی، حتی در سطح رهبری حزب بعث گردد، به اقدامات نظامی فوراً پایان داده شد؟

آیا باید امپریالیست‌ها را تا این اندازه ابله به حساب آورد که حتی برای یک لحظه این فکر را در مغز خود راه دهند که دارو دسته‌های ارتجاعی را، که این همه به منافع آنها خدمت می‌کنند کنار زده و حاکمیت را به نیروهای مترقی واگذار نمایند، که با منافع آنها مبارزه کنند؟ کدام نمونه این چنین را در تمام تاریخ سراغ داریم، که توقع داریم کشور ما دومین آن باشد؟

مداخله امپریالیسم تنها با یک هدف ضد ملی و ضد مردمی، به قصد تجزیه کشور، به قصد نقض حاکمیت ملی، به قصد تضعیف نیروهای مترقی و به قصد حفظ یک نیروی ارتجاعی و یا حداکثر و در صورت امکان یا لزوم، جایگزین کردن آن با نیروهای ارتجاعی دیگر، ممکن و قابل تصور است.

آنچه که مسجل است، آن است که اگر همه نیروهای مترقی و انقلابی درست عمل کنند و در راه بسیج توده‌های مردم بکوشند، روند تحولات در کشور ما - دیرتر یا زودتر - به کنار رفتن ارتجاع به نفع نیروهای مترقی خاتمه خواهد یافت و این یک پیروزی انکارناپذیر است.

اما اگر پای مستقیم و آشکار نظامی امپریالیسم به تحولات داخلی ایران کشیده شود، هیچ تردید نباید داشت، که توده‌های مردم و نیروهای مترقی ایران بزرگترین بازنده حوادث و ارتجاع برنده کامل آن خواهد بود و درست به همین دلیل است، که ارتجاع داخل و خارج، با این شدت و حدت بدنبال یافتن وسیله‌ای هستند که بتوانند از آن طریق پای امپریالیسم را مستقیماً به میهن ما باز کنند. آنها با آگاهی از خطر کنار زده شدن ارتجاع حاکم و کنار ماندن ارتجاع خارج کشور، که خیزش‌های اخیر مردم آنها نشان می‌دهد، در تدارک کمراه کردن مردم و جلب حمایت امپریالیست‌ها برای سرعت عمل برای دخالت مستقیم در امور داخلی ایران هستند. اینست آن نکته محوری، که هنگام انعکاس اخبار و تحلیل رویدادهای اخیر باید به آن توجه لازم را نشان داد. حزب ما نباید وظیفه خود را در این زمینه فراموش کند.

۲- دومین خطری که امروز کشور ما را تهدید می‌کند، خطر حذف کامل جناح مردم‌گرا از مجموع ج.ا. است. برای آنکه بتوان از این خطر بسیار بزرگ جلوگیری کرد، لازم است تا همه نیروهای انقلابی و دموکراتیک حمایت خود را از آنها دریغ ندارند. ارتجاع تنها در صورتی که مطمئن شود تلاش در جهت کنار گذاشتن نیروهای مردمی از ج.ا. موجب برآمدن یک موج سنگین مقاومت گردیده و نیروهای انقلابی را سریعاً در کنار یکدیگر قرار خواهد داد، ممکن است ناچار شود از نقشه‌های خود صرف نظر کند. مسئله دفاع از نیروهای مردمی درون حاکمیت ج.ا.، تنها به معنی دفاع از آخرین امکانات علنی و نیمه علنی باقی مانده برای نیروهای انقلابی نیست، تنها به معنی ممانعت از یک کشت و کشتار تازه، این بار در صفوف پائین ج.ا. نیست، تنها به معنی حفظ تکیه گاه‌های قدرت مردمی در درون حکومت - که در شرایط معین مسلماً به نفع انقلاب خواهد بود - نیز نیست. مسئله در عین حال عبارت از آن است، که آن بخش از توده‌های محروم مذهبی که از انقلاب و آماج‌های آن دفاع می‌کنند، صف واقعی دشمنان انقلاب را بهتر بشناسند و همچنان در صحنه مبارزه برای پیشرفت انقلاب و علیه ارتجاع باقی بمانند.

اینهاست آن گوشه‌هایی از حقایقی، که اگر امروز نگوییم و پیرامون آن به بحث و بررسی نپردازیم، فردا در برابر تاریخ سرفراز نخواهیم بود. ما مجاز نیستیم با حوادث فقط از جنبه رویدادی برخورد کنیم. باید دلائل، ریشه‌ها و پیامدهای این حوادث را هم بگوئیم؛ اینست ادامه منطقی سیاست حزب توده ایران در سال‌های پس از پیروزی انقلاب. این سیاست، متکی به رویدادهای لحظه به لحظه کشور و برخاسته از واقعیات موجود جامعه ایران بود و اکنون وقتی توده‌های آن را دعوت به ادامه آن سیاست می‌کنیم، هدف پایبندی به همین روش و شیوه است، نه بازگشت به حوادث و سال‌هایی که سیری شده‌اند و آنها که با حمله به سیاست گذشته حزب و مخالفت با ادامه آن در شرایط کنونی، سعی می‌کنند مانع تداوم این شیوه تحلیل و نگرش نسبت به جامعه و رویدادهای آن در حزب ما شوند، و یا شده‌اند، اگر متغیر در برابر حوادث جامعه ایران نباشند، پس باید در صف مغرضین جای داشته باشند.

در هر صورت، با این دلائل و انگیزه‌ها بود که دارو دسته حجتیه لازم می‌دانست تا قبل از مرگ آیتا الله خمینی و باز هم به نام او مبنای استراتژی آینده خود را پایه‌ریزی کنند. اگر سیاست رفسنجانی برای دوران پس از درگذشت آیتا الله خمینی، گرفتن چهره لیبرال بود، پایه استراتژی حجتیه برای این دوران، گرفتن چهره به ظاهر انقلابی و ضد لیبرالی بود! صدور حکم اعدام "سلمان رشدی" را حلقه نخست این استراتژی باید تلقی کرد. آنها آماج‌های انقلابی را در کشتن "سلمان رشدی" خلاصه کردند و به اصطلاح ضد لیبرال و انقلابی شدند!

حقیقت آنست که جامعه ایران، بویژه در آخرین سال حیات آیتا الله خمینی، انباشته از حوادث و توطئه‌های خونباری است که خط مشترک همه آنها عبارت است از تلاش جنون‌آمیز نیروهای راست، در جهت هموار کردن جاده قدرت در دوران پس از درگذشت آیتا الله خمینی. توطئه‌هایی که همه به نفع نیروهای راست و به نام آیتا الله خمینی عمل شد. بررسی و کشف این توطئه‌ها نشان می‌دهد که دستگاه رهبری کشور در آن سال (آخرین سال حیات آیتا الله خمینی) در چنگ راست‌گرایان قرار داشته است.

خطراتی که کشور را تهدید می‌کنند

با توجه به سیاست امپریالیسم و ارتجاع نسبت به انقلاب ایران و با توجه به آنچه گفته شد، می‌توان نتیجه گرفت که در حال حاضر سه خطر بسیار بزرگ کشور ما را تهدید می‌کند:

- ۱- خطر مداخله نظامی امپریالیسم؛
- ۲- خطر حذف کامل نیروهای مردم‌گرا از مجموعه نظام ج.ا.؛
- ۳- خطر قدرت گرفتن باز هم بیشتر ارتجاع حجتیه-مرسالت در تناسب نیروهای جناح‌های درون ج.ا.

۱- خطر مداخله نظامی امپریالیسم بسیار جدی‌تر از آن چیزی است، که همه ما در تصور داریم. ارتجاع نیز به اندازه کافی نیرو در اختیار دارد که بتواند امکانات لازم مداخله امپریالیسم را از هر نظر در داخل و خارج فراهم کند. در سطح جهانی تلاش می‌شود تا همسایگان عرب ایران را هر چه بیشتر تحریک کنند، موقعیت امپریالیسم را در منطقه خلیج فارس تحکیم کنند و بالاخره زمینه تجزیه تمام بخش‌های جنوبی کشور را فراهم آورند.

با انواع حقه‌بازی‌ها تلاش می‌شود حساسیت نیروهای انقلابی را نسبت به خطر بسیار جدی مداخله امپریالیستی در کشور ما کاهش دهند. اینکه دعوی ارتجاعیون حاکم در ج.ا. با امپریالیسم "جنگ زرگری" است، یا نیست و اینکه بخش اساسی حاکمیت ج.ا. در اختیار نیروهای ارتجاعی است، حتی برای یک لحظه خطر مداخله نظامی امپریالیسم را کاهش نمی‌دهد. تجربه کشور همسایه ما "عراق"، این واقعیت را با وضوح تمام به اثبات می‌رساند. ارتجاعی بودن صدام حسین و حکومت دیکتاتوری عراق موجب آن نگردید که امپریالیست‌ها، زمانی که منافعشان اقتضا می‌کرد، با تمام نیرو به این کشور هجوم نیاورده، اقتصاد آن را ویران، حاکمیت ملی آن را مورد تجاوز و زحمتکش‌ان این کشور را به مرگ و نیستی محکوم ن سازند.

این تصور، که طرح جدی بودن خطر امپریالیسم و توطئه تجزیه کشور ممکن است موجب توهم توده‌ها نسبت به ماهیت ارتجاع حاکم در ج.ا. گردد (نکته‌ای که با کمال تأسف نه تنها در داخل کشور، بلکه در نشریات جناح چپ مهاجرت نیز مطرح است)، از بیخ و بن نادرست است. اگر امروز توده‌های مردم در مقابل توطئه‌ها و ماجراجویی‌های ارتجاع داخل و خارج از خود واکنش لازم را نشان نمی‌دهند، برای آن است، که پیامدهای آنرا دست کم می‌گیرند. اما اگر همه نیروهای انقلابی و دموکراتیک بر وجود این خطر تأکید ورزند و اگر توده‌های وسیع مردم برای یک لحظه درک کنند که در پس ماجراجویی‌های ضد انسانی و ضد انقلابی ارتجاع حاکم در داخل و خارج از کشور و روی دیگر سکه آن، یعنی "مبارزه" امپریالیسم علیه تروریسم و بخاطر "حقوق بشر"، چه آینده خونینی تدارک دیده می‌شود، در آن صورت نیروی مقاومت بسیار عظیمی بوجود خواهد آمد، که می‌تواند پیشرفت نقشه‌های ارتجاع و امپریالیسم را مانع شود.

مداخله نظامی امپریالیسم در ایران به سود کیست؟

پاره‌ای تصور می‌کنند، هر چند احتمال مداخله امپریالیستی در کشور ما وجود دارند، اما این مداخله علیرغم همه زبان‌های آن، لاقابل این حسن را خواهد داشت، که شر ارتجاع حاکم را از سر مردم ما دور خواهد کرد.

- ۳- خطر دیگری که اکنون میهن ما را تهدید می‌کند، افزایش قدرت ارتجاع در تناسب نیروهای جناح‌های درون حاکمیت ج.ا. است.

رژیم و یا نظام "مذهبی"، که تنها به صرف مذهبی بودن آن، لازم است نابود گردد.

اگر سد راه پیشرفت جنبش کنونی مردم ایران، حاکمیت کلان سرمایه داران تجاری و وابسته بر کشور است، بنابراین، هدایت این جنبش، که تمام توده های خلق را در بر می گیرد، تنها با طرح خواست های واقعی و دمکراتیک مردم در سمت تحقق اهداف انقلاب بزرگ مردمی و ضد امپریالیستی بهمن امکان پذیر است.

ارتجاع مهاجر زودتر از خواب غفلت برخاسته است

اما آنچه که امروز برخی از نیروهای انقلابی را از پیگیری این مبارزه باز می دارد دلخوش شدن آنها به امکان سرنگونی مجسمه نظام ج.ا. است، بدون آنکه دورنمای شناخته شده ای را ارائه دهند. اینکه آنها کدام آرزوها را دارند، ارتباطی به واقعیات جامعه ندارد!

همین است، که در برابر جنبش های اخیر مردم در شهرهای ایران، که توسط مردم مذهبی صورت می گیرد و خواست های عمیقاً ضد ارتجاعی و در عین حال اقتصادی را منعکس می کند، صرفاً به هیجان آمده و بدون تلاش و یا فراهم ساختن امکان تلاش برای جهت دادن به آن، سرنگونی ج.ا. را به خود و لابد به طرفداران خود وعده می دهند و بدنبال امواج حرکت می کنند! این سردرگمی و هیجان زدگی را ارتجاع سلطنت طلب مهاجر آگاهانه، و یقیناً تا لحظه فروپاشی حادثه دلخواه خود دامن می زند و با هر نوع تلاشی که در جهت مقابله با آن باشد، بشدت مقابله می کند.

در داخل کشور نیز ارتجاع داخلی همین نقش را بصورت دیگری بعهد دارد و در عین دفاع از موجودیت ج.ا. تلاش می کند تا از هر نوع تعمیق در ماهیت کنونی جنبش، آگاهی و تشکل توده ها جلوگیری کند. توجه کنید در طی این سالیانی که ظاهراً قرار بود "رژیم از هم بپاشد"، ارتجاع، در مقابل چشمان نیروهای چپ اپوزیسیون، مواضع خود را در جامعه تحکیم نمود و اراده صندوق بین المللی پول را بر کشور حاکم کرد، دستاوردهای انقلاب را به باد داد، اصول مترقی قانون اساسی را زیر پا گذاشت، اموال ملی، حتی آب و برق را به سرمایه داران واگذار کرد، سازمان های چپ را به انفراد و انزوا محکوم کرد، ده ها میلیارد بدهی خارجی را بر دوش اقتصاد کشور بار کرد، طاقت فرساترین شرایط را به توده های محروم تحمیل نمود و امروز، که گفته می شود باید در مقابل "ارتجاع"! ایستاد و این روند را متوقف ساخت، باز هم در خارج کشور و حتی در داخل کسانی مدعی می شوند، که «عده ای فضای سیاست های تبعیدی را زهرآگین می کنند»، یعنی حاضر نیستند به "اوج گیری نارضایتی توده ها" و "فروپاشی اندک اندک رژیم" دل ببندند و اجازه دهند، که ارتجاع حاکم، در داخل کشور به این بهانه، بی درد سر و با خیال راحت مواضع خود را مستحکم کند. [اشاره به جمله ای در یکی از شماره های کیهان چاپ لندن]

اینهاست آن نکات مهم و اساسی، که در سال های گذشته و با ترک سیاست و نگرش حزب توده ایران نسبت به رویدادها و روند حوادث انقلاب ایران مبهم و باز گو نشده باقی مانده است.

در پایان این نوشته، سعی می کنم به چند موضوع که در نشریات و در بررسی بحث هایی که در میان نیروهای چپ مطرح است و من به آنها برخورد کرده ام، پاسخ بدهم:

تأثیرگذاری بر جنبش مردم

وقتی از افزایش نارضایتی توده ها در شرایط کنونی ایران صحبت می شود، باید از خودمان سؤال کنیم که این نارضایتی به چه معناست و به کجا می تواند منتهی شود؟

"تقدس" نارضایتی توده، که ورد زبان اپوزیسیون شده است، بر این تصور تماماً نادرست در میان نیروهای چپ استوار است، که گویی افزایش نارضایتی توده ها، در هر کجا و در هر زمان و در هر حال مساوی است با پیشرفت نیروهای انقلابی. اما واقعیت این است که اوج گرفتن خشم و نارضایتی عمومی در شرایط کنونی کشور ما، اگر با تلاش برای جهت دادن به آن، بمنظور دست یافتن به نخستین هدف که همانا برکناری ارتجاع و کلان سرمایه داران تجاری و زمینداران بزرگ و باندهای مالی-اقتصادی از قدرت است، همراه نباشد، به معنی پیشرفت نیروهای انقلابی نیست. مسئله درست برعکس است. پیشرفت نیروهای ارتجاعی و یورش سرمایه داری دلیل اوج گیری نارضایتی توده ها است و تمام سازمان های مترقی و چپ و پیشاپیش همه آنها حزب ما، باید با آگاهی از این واقعیت، بدون

با تضعیف نسبی موقعیت هاشمی رفسنجانی، در نتیجه روشن شدن پیامدهای شوم اجرای دستورات صندوق بین المللی پول، جناح ارتجاع سعی می کند تا از این وضعیت برای تحمیل موضع خود در ج.ا. استفاده کند. و همین امر امکانات این جناح و در نتیجه خطرات آن را افزایش می دهد. بدیهی است، ورشکستگی سیاست "تعدیل اقتصادی" امری است به خودی خود بسیار مثبت و باید مبارزه در جهت پایان گرفتن هر چه سریع تر این سیاست ضد ملی را در تمام عرصه ها هر چه بیشتر تشدید نمود. اما برای اینکه ارتجاع از این وضعیت به نفع خود استفاده ننماید، لازم است، تا نیروهای انقلابی در راس مبارزه برای خواست هایی چون: خروج ایران از صندوق بین المللی پول، پایان دادن به سیاست "تعدیل اقتصادی"، "آزاد سازی سرمایه داری"، مخالفت با خصوصی سازی و به تاراج دادن اموال متعلق به عموم، مخالفت با هر گونه افزایش قیمت ها و حذف سوبسیدها، اجرای اصول ۴۳ و ۴۴ قانون اساسی، مخالفت با هر گونه واگذاری معادن کشور به سرمایه داران داخلی و خارجی، مخالفت با برقراری و گسترش روابط توطئه آمیز و پنهانی با امپریالیسم آمریکا، پایان گرفتن حاکمیت فقه سرمایه داری و "اسلام آمریکایی" بر اقتصاد و جامعه و زندگی خصوصی مردم و خواست های دیگر نظیر آنها، قرار گیرند. طرح این خواست ها در جامعه ما بر اساس اوج گیری نارضایتی روزافزون توده ها و بر بستر اختلافات میان جناح های مختلف راستگرایان امکان پذیر است و باید تلاش در جهت تحقق آنها را با تمام قوا دنبال کرد.

تحلیل خطوط کلی تحولات انقلاب ایران، در چارچوب نبرد "که بر که"، نشان می دهد، که جنبش کنونی مردم ایران، جنبشی در کنار یا برخلاف انقلاب بهمن نیست، بلکه تداوم منطقی انقلاب بزرگ بهمن است، که بر اثر حاکمیت راستگرایان در آن گسست بوجود آمده است و با موانع رویرو گردیده است. بدلیل قدرت جنبش مردمی، راستگرایان چون نمی توانستند بنام "ضد انقلاب" بر کشور حکومت نمایند، بنام "انقلاب" به حکومت ادامه دادند. و این تناقض اساسی و عمده حاکمیت آنهاست. این تناقض، که در واقع بزرگترین نقطه ضعف آنان نیز محسوب می شود، با یا گرفتن یک چهره آشکار ضد انقلابی می تواند برطرف گردد و یا با منتقل شدن قدرت به نیروهایی که ماهیت طبقاتی آنان با اهداف واقعی انقلاب بهمن سازگار است. همه قرائن و شواهد نشان می دهد، که راستگرایان بدلیل رشد آگاهی سیاسی مردم و رشد انقلابی توده ها، فعلاً و تا آینده نزدیک قادر به تغییر چهره نخواهند بود و لذا می توان و باید با تکیه بر انقلاب و اهداف انقلاب، آنها را افشاء کرد و به عقب راند.

اما اگر جنبش کنونی مردم ایران تداوم انقلاب بزرگ بهمن است، بنابراین وظایف عینی آن، همانا به ثمر رساندن وظایف حل نشده انقلاب بهمن، یعنی پایان دادن به نفوذ امپریالیسم و حاکمیت کلان سرمایه داران در حیات سیاسی و اجتماعی کشورمان و برقراری آزادی ها است. این جنبش، جنبشی علیه تمام حکومت (نظام) نیست، بلکه بنا بر اهداف خود، متوجه نیروهای راستگرای ج.ا. است. این جنبش، جنبشی علیه این یا آن شکل حکومت نیز نیست، بلکه جنبشی علیه حاکمیت این یا آن طبقه معین اجتماعی است. بنابراین، وظیفه این جنبش گردآوردن همه نیروهای مخالف شکل کنونی حاکمیت نیست، بلکه متحد کردن همه افشار و طبقات مخالف با ماهیت کلان سرمایه داری وابسته و ارتجاع متکی به آن است. و همین امر است که پایه عینی اتحاد عمل ارتجاع داخل و خارج را علیرغم اختلاف نظر آنان در شکل حکومت، فراهم کرده است. و همین امر متقابلاً پایه عینی اتحاد همه نیروهای انقلابی و دمکراتیک درون و برون حاکمیت ج.ا. است. و درست به همین دلیل است، که جناح راست حاکم بر ج.ا. تمام تلاش خود را به کار گرفته است، تا نیروهای مردمی را، به هر قیمت ممکن از حکومت بیرون راند و در مقابل، بدنبال جلب هواداری سرمایه داران خارج کشور به سمت خود است.

با توجه به مجموعه شرایط و اوضاع و احوال می توان معتقد بود، امکان اینکه جنبش توده ای کشور بتواند بطور مسالمت آمیز نیروی راستگرا و ارتجاعی را از حاکمیت خلع نماید، ناچیز بوده و احتمال مطرح شدن راه و روش های غیر مسالمت آمیز قوی است.

بنابراین، مسئله این نیست که اگر جنبش مردم توان کنار زدن "ولایت فقیه" و حتی فراتر از آن را داشته باشد، ما در مقابل آن بایستیم. مسئله این است، که عمده و غیرعمده را در شرایط کنونی تشخیص دهیم، در کنار مردم قرار بگیریم و به جنبش سمت و سوی انقلابی بدهیم.

آنچه که اکنون عمده است، این است که اگر قرار است رژیم "ولایت فقیه" کنار رود، اولاً کنار رفتن آن باید به دست نیروهای انقلابی و دمکراتیک صورت گیرد و ثانیاً این رژیم باید بعنوان نماینده حاکمیت نیروهای راستگرا و ارتجاعی و حکومت کلان سرمایه داران بر کشور و به مثابه یک مانع پیشرفت انقلاب از سر راه برداشته شود و نه بعنوان یک

رویکرداندن توده ها از انقلاب، یعنی رویگرداندن توده ها، در درجه اول از اندیشه های ضد امپریالیستی و دمکراتیک و در درجه دوم، اندیشه های مذهبی.

توده ها، علیرغم تبلیغات سلطنت طلب ها، به باورهای مذهبی خود پشت نمی کنند، بلکه سرخورده از دست نیافتن به آرمان های سیاسی و اقتصادی خود، صحنه را خالی می کنند. این نتیجه دلخواهی است، که امپریالیست ها و ارتجاع داخل و خارج از آن آگاه اند و روی آن سرمایه گذاری کرده اند. ما درست در جهت خلاف آن باید حرکت کنیم.

باید مردم را در صحنه نگهداشت و این تنها با حرکت در کنار مردم، احترام به باورهای آنها، آگاه کردن آنها نسبت به ریشه های مشکلات، افشای نقش ارتجاع حاکم و اتفاقا هر چه بیشتر سیاسی کردن آنها، ممکن است. سلاح مغرب تبلیغاتی ارتجاع را برای جدا کردن توده های مردم از نیروهای دگراندیش و از جمله - و بویژه - حزب توده ایران، با ضد دین و مذهب معرفی کردن آنها، باید از دستش گرفت. جامعه در یک نبرد سیاسی-اقتصادی عظیم با ارتجاع و امپریالیسم درگیر است و باید این درگیری را بهر شکل ممکن رشد داد.

حزب ما در طول ۵ دهه حیات خود، این درک و سیاست بسیار دشوار را در جامعه ایران به پیش برده و در انقلاب بهمن پایداری خود را در دفاع از انقلاب، تا مرز قربانی شدن عزیزترین فرزندان به توده ها نشان داد. امروز هر نوع سیاست، شعار و تبلیغاتی که بخواهد این پیروزی بزرگ را از حزب ما بگیرد و آب به آسیاب ارتجاع بیزید، محکوم تاریخی است.

ما یک حزب سیاسی و یک حزب انقلابی هستیم، که در جامعه ایران فعالیت کرده و خواهیم کرد و به باورهای مذهبی مردم احترام می گذاریم. در اینجا است که شکل حکومت برای ما اهمیت درجه اول را ندارد، بلکه محتوای آن اهمیت دارد. متأسفانه باید گفت که روند غیرسیاسی برخورد کردن، بیش از آن که در میان توده های به اصطلاح "آگاه" خود را نشان دهد، قبل از همه در خود سازمان های چپ بازتاب یافته است! کم نیستند در بین اعضا و رهبران سازمان های چپ که دیگر نمی توان با آنها کلمه ای درباره امپریالیسم و خطر آمریکا و اسرائیل حتی صحبت کرد.

در پاره ای سازمان های چپ، خواست های ضد امپریالیستی و دمکراتیک مورد تمسخر قرار می گیرند. احتمال مداخله آمریکا و امپریالیست ها در ایران "امیدوارکننده" ارزیابی می شود. بجای تحلیل طبقاتی جامعه، تحلیل اینتلولوژیک (!) تقسیم کردن مردم به مذهبی و غیر مذهبی رواج داده می شود. شعار "جدایی مذهب از سیاست"، (و نه رژیم و حکومت) که در شرایط وجود یک جنبش توده ای مذهبی به معنی جدا شدن این توده از سیاست و در نتیجه شعار ارتجاعی است، به افتخار و تاج سر همه نیروهای چپ مبدل می شود. تهاجم بی وقته ارتجاع، به مثابه پیشرفت نیروهای انقلابی تلقی می گردد. خلق بد توده های انقلابی از حاکمیت، "منفرد شدن" ارتجاع وانمود می شود. بجای مبارزه برای جلوگیری از تحکیم مواضع کلان سرمایه داری وابسته به اقتصاد و جامعه، از این امر با ادعای اینکه به روشن شدن اذهان توده های "آگاه" نسبت به ماهیت حاکمیت ج.ا. یاری می رساند، استقبال می شود، یعنی شعار "هر چه بدتر، بهتر"، به شعار اصلی مبدل می شود.

و همه این ها، در تحلیل نهایی جزئی است از روند جنایی توده ها از انقلاب و متوقف شدن تلاش آنها برای کسب حاکمیت. این جدایی و این نارضایتی به شکل دیگری در میان نیروهای چپ نیز بصورت سرخوردگی از مبارزه ضد امپریالیستی، سرخوردگی از مبارزه طبقاتی، سرخوردگی از اندیشه حاکمیت توده های محروم متجلی است.

بنابه همین دلایل، سرنوشت همه نیروهای انقلاب کشور ما - مذهبی یا غیرمذهبی - به یکدیگر پیوند خورده است و سرنوشت همه آنها با هم، به سرنوشت انقلاب وابسته است.

دخالت مستقیم امپریالیست ها در امور داخلی ایران، هرگز جاده را برای نیروهای دمکرات هموار نخواهد کرد. این همان اشتباهی است، که نیروهای مترقی در جریان حمله امپریالیستی به عراق مرتکب شدند.

"عراق" نابود شد، اما "صدام حسین" را امپریالیست ها نگهداشتند!

وقتی انقلاب در مسیر عقب نشینی قرار می گیرد، یعنی همه نیروهای انقلابی در مسیر عقب نشینی قرار دارند و نه فقط انقلابیون مذهبی. وقتی دستاوردهای انقلاب ویران می شود، یعنی دستاوردهای همه سازمان های انقلابی ویران

فوت وقت، سیاست و شعار خود را تعیین کنند. تجربه تاریخ نشان می دهد، که هر گاه بالا گرفتن نارضایتی توده ها بر بستر پیشروی ارتجاع و عقب نشینی و تجربه و تفرقه نیروهای انقلابی صورت گیرد، خواه و ناخواه و بطور طبیعی می تواند منجر به روی کار آمدن دست راستی ترین و ارتجاعی ترین جریان های سیاسی و اجتماعی منتهی شود.

با توجه به مجموعه آنچه گفته شد و با توجه به اینکه ما از سال های نخست پیروزی انقلاب فاصله ای چندین ساله داریم و حاکمیت جمهوری اسلامی دستخوش دگرگونی های بطور کلی اساسی شده است، اکنون می توان این پرسش را مطرح کرد، که: تضاد کنونی جنبش توده ای کشور ما در کجا قرار دارد و چرا هر اندازه این جنبش گسترش بیشتری می گیرد، روند تجزیه و انشعاب، انفعال و انزوا در جنبش انقلابی ژرفتر و پر دامنه تر می شود؟

این تضاد در آنجاست، که جنبش کنونی مردم ایران، به لحاظ ماهیت خود، یک جنبش انقلابی و رادیکال است. زیرا که در واقع متوجه نیروهای راست و حاکمیت کلان سرمایه داری بر کشور بوده و هدف آن حذف پیشروی انقلاب است، اما بلحاظ شکلی، شکل نارضایتی از انقلاب را بخود گرفته است، و چون شکل نارضایتی از انقلاب را به خود گرفته است، در جهت تضعیف همه نیروهای انقلابی عمل می کند. این یک پیروزی بزرگ برای ارتجاع حاکم و کلان سرمایه داری محسوب می شود. بهمین دلیل، هر قدر جنبش وسعت بیشتری می گیرد، در خارج از کشور مواضع سلطنت طلبان تقویت شده و وضعیت نیروهای چپ شکننده تر می گردد و در داخل کشور نیز پایگاه های نیروهای ارتجاعی مستحکم گردیده و در مقابل، جناح مترقی و چپ ج.ا. بیشتر تضعیف می گردد. ما باید دقیقاً بدانیم، روند حوادث در کدام سو حرکت می کند و چه باید بکنیم. برآستی هم چاره چیست؟ آیا باید به ستایشگر حکومت ج.ا. تبدیل شد و پیامبر آشتی و رضایت توده ها گردید؟ به هیچ وجه. گسترش جنبش توده ای به خودی خود یک خطر نیست. بلکه خطر آنست، که این جنبش در شرایط پیشروی راستگرایان و تغییر تناسب نیروها به نفع ارتجاع و به زیان نیروهای انقلابی توسعه یابد و لذا در صورت حذف کامل جناح چپ از مجموعه حاکمیت ج.ا. جنبش توده ای قبل از آنکه بتواند به یک قیام انقلابی فراروید، با یک کودتای دست راستی خاتمه یابد. برای آنکه بتوان بر این خطر بسیار بزرگ غلبه کرد، باید ضمن شرکت هر چه وسیع تر در جنبش دمکراتیک مردم، سمت آن را از بدبینی نسبت به انقلاب، به ستیز با نیروهای راست و وابستگرا و کلان سرمایه داران تغییر جهت داد. شرکت در جنبش دمکراتیک، به معنی مبارزه، از هم اکنون، برای خواست های دمکراتیک توده های وسیع مردم است.

خواست آزادی از قیود مذهبی تحمیل شده توسط ارتجاع بر جامعه، اگر برای قشر متوسط مرفه جامعه ما خواست اصلی و عمده را تشکیل می دهد، برای توده های وسیع مردم محروم، که پایگاه نخست و عمده نیروهای انقلابی محسوب می شوند، کمترین خواست اجتماعی است. خواست های اساسی وسیع ترین توده های مردم در حال حاضر، عبارتست از مبارزه با فقر، بیکاری، بیماری، بی مسکنی، تورم و گرانی، ناامنی اقتصادی و اجتماعی، فقدان هرگونه آینده روشن و در یک کلام، مبارزه با دیکتاتوری سرمایه داری تجاری و صندوق بین المللی پول در کشور است. این امر به معنی آن نیست که ما برای خواست آزادی های سیاسی و اجتماعی و علیه ارتجاع مذهبی مبارزه نکنیم. بلکه برای آن است که در نظر داشته باشیم، مبارزه برای آزادی ها از روند عمومی جنبش انقلابی جدا نیست. به همین دلیل، مبارزه برای آزادی، یعنی مبارزه علیه نیروهای راست گرا، مبارزه علیه تهاجم صندوق بین المللی پول، مبارزه علیه حاکمیت کلان سرمایه داری، مبارزه برای حفظ حقوق اولیه زحمتکش و مبارزه برای همه آن خواست هایی که امروز ما را به نیروهای انقلابی مذهبی پیوند می دهد. بنابراین، مبارزه برای آزادی با مبارزه علیه مذهب تفاوت دارد. با کلی گویی های بی محتوا راجع به مذهب نمی توان برای آزادی مبارزه کرد. تنها با شرکت در جنبش توده های مردم علیه حاکمیت کلان سرمایه داری و دفاع از انقلاب در برابر ارتجاع است که امکان حضور فعال و واقعی در مبارزه برای آزادی ها نیز وجود خواهد داشت. دفاع از انقلاب، اگر زمانی برای ما به معنی پشتیبانی از ج.ا. بود، این دفاع امروز به معنی مبارزه با نیروهای راست گرا و ارتجاعی در ج.ا. است.

ظاهراً پاره ای از سازمان های چپ تصور می کنند، که اگر روزی یک میلیون بار بر جنبه های مذهبی انقلاب تاکید کنند و همه گناه ها و اشکالات را به گردن مذهب ببندانند، خواهند توانست گریبان خود را از تاثیر سرنوشت انقلاب بر سرنوشت خود، بپراهند. اما واقعیت های روشن، خلاف این را به ما نشان می دهد. در این سال ها، علیرغم تضعیف نیروهای انقلابی مذهبی، هیچیک از نیروهای چپ و دمکراتیک کشور تقویت نشده اند و در واقع همه نیروهای انقلابی تضعیف شده اند. دلیل این امر نیز روشن است:

تضعیف انقلاب، یعنی تضعیف همه نیروهای ضد امپریالیستی و دمکراتیک.

در سال‌های اولیه پیروزی انقلاب، بارها از چپ و راست مطرح شده و هزاران بار حزب ما آن را روشن کرد که مسئله عبارتست از «جنبه ضد امپریالیستی انقلاب بهمن و ظرفیت ضد امپریالیستی نیروهای انقلابی مذهبی».

براساس آن ادعاها، که حالا هم تکرار می‌شود، رهبری حزب توده ایران گویا بدلیل آنکه معتقد بود «تقویت جبهه کشورهای سوسیالیستی» مسئله اصلی را تشکیل می‌دهد، «فریب» شعارهای ضد امپریالیستی رهبری مذهبی انقلاب را خورد و اساسا بدین دلیل از انقلاب دفاع کرد.

آیا این ادعا واقعیت دارد؟

برای روشن شدن مطلب، نخست باید توجه کنیم که حزب توده ایران هیچگاه معتقد نبوده است که هر کس و هر جریانی که مدعی مبارزه با امپریالیسم و شعارهای تند و تیز ضد آمریکایی است را باید مورد پشتیبانی قرار داد. اگر چنین بود، حزب ده‌ها سال علیه مائوئیسم و ترسکیسم و چریکیسم و انواع و اقسام جریانات چپ‌نما و چپ‌رو، با تمام توان خود مبارزه نمی‌کرد. اتفاقا شعارهای ضد آمریکایی (نه ضد امپریالیستی) در سال‌های پس از پیروزی انقلاب، عمدتا نه از سوی حزب ما، بلکه از طرف همین جریانات چپ‌نما مدام بر در و دیوارها نوشته می‌شد، که به خیال خود تصور می‌کردند خواهند توانست بدین وسیله نیروهای مذهبی را آتش‌افروز کنند. بعدها این چپ‌روی به راست‌روی و انکار مبارزه ضد امپریالیستی رهبری انقلاب کشانیده شد و حالا امروز جای خود را در خود این سازمان‌ها به نفی کامل ضرورت مبارزه ضد امپریالیستی داده است!

اینگونه ادعاها بی‌ارزش‌تر از آن است که بخواهیم بر روی آن لحظه‌ای مکث داشته باشیم، اما از آنجا که بدلیل سال‌ها سکوت، و نه تنها سکوت، بلکه متأسفانه گاه همراهی و همگامی مستقیم و غیر مستقیم با آن، این اندیشه‌ها پراکنده شده است و اعضا و رهبران حزب توده ایران بابت آنکه در مبارزه ضد امپریالیستی خلق به سهم خود و فعالانه شرکت کرده‌اند، گویا مرتکب خطای بزرگ و نابخشودنی شده‌اند، و نه تنها باید سرفراز نباشند، بلکه باید شرمگین هم باشند!

ناچارم کمی روی این مسئله توقف کنم.

حزب توده ایران معتقد بود که انقلاب بزرگ بهمن، انقلابی است دموکراتیک و ضد امپریالیستی. این انقلاب توان آن را دارد، که جامعه ما را از چارچوب رشد سرمایه داری وابسته خارج کرده و در مسیر یک رشد مستقل و دموکراتیک قرار دهد. تحقق این امکان وابسته بدان است که نیروهای انقلابی مذهبی، که مواضع اساسی حاکمیت برآمده از انقلاب را در اختیار داشتند و لذا درک آنان از واقعیت‌های جامعه ما و جهان و سرنوشت انقلاب تأثیر تعیین‌کننده‌ای بر جای می‌گذاشت، بتوانند دوستان و دشمنان واقعی انقلاب را در عرصه‌های داخلی و بین‌المللی به درستی تشخیص دهند. ما معتقد بودیم، پیروزی انقلاب و ساختمان جامعه‌ای دموکراتیک و مبتنی بر عدالت اجتماعی در تضاد آشتی‌ناپذیر با خواست امپریالیسم و کلان سرمایه داران مذهبی و غیرمذهبی قرار دارد و لذا آن بخش از نیروهای انقلابی مذهبی که واقعا به آرمان‌های توده‌ها وفادارند و برای عدالت اجتماعی مبارزه می‌کنند، در زیر فشار امپریالیسم و کلان سرمایه داری سرانجام دوستان و دشمنان انقلاب را تشخیص خواهند داد و امر اتحاد انقلابی نیروها، که گذار جامعه ایران به نظامی دموکراتیک در گرو آن قرار دارد سرانجام تحقق خواهد یافت.

سوال اساسی که مطرح بود و مطرح است، آن است، که آیا توده‌ی مذهبی و نمایندگان آنها در حاکمیت ج.ا.ا. اساسا ظرفیت و توان شرکت در مبارزه ضد امپریالیستی را دارا بودند که بخواهیم به چگونگی تحقق و شرکت در آن بیندیشیم؟ حزب توده ایران بدون لحظه‌ای تردید معتقد بود که پاسخ این پرسش مثبت است. بنظر حزب، توده‌های مذهبی کشور ما، از دهقانان هفتاد سال پیش روسیه و دهقانان چینی و کوبایی و غیره که کمونیست‌ها آنها را متحد خود می‌دانستند، عقب مانده‌تر نبوده، بر عکس از ظرفیت و آگاهی انقلابی به مراتب بیشتری برخوردار بوده و هستند.

برخی متأسفانه مسئله را به شکلی مطرح می‌کنند، که گویا حزب توده ایران صرفا بدلیل مبارزه ضد امپریالیستی آیتا الله خمینی و شعارهای ضد آمریکایی که او می‌داد، نیروهای انقلابی مذهبی را مورد پشتیبانی قرار داد. شاید آنها که این مطلب را می‌نویسند و می‌گویند در ایران نبوده و یا استاد حزب را بدقت مطالعه نکرده و نمی‌کنند، چون در غیر اینصورت باید بدانند که مبارزه ضد آمریکایی از اواسط سال ۵۸ و با تسخیر سفارت آمریکا تشدید شد، اما حزب از ابتدای انقلاب - نه بعد از پیروزی انقلاب - از نیروهای

می‌شوند و نه فقط سازمان‌های انقلابی مذهبی. وقتی توده‌ها از انقلاب جدا می‌شوند، یعنی اعضای همه سازمان‌های انقلابی از سازمان خود جدا می‌شوند و نه فقط مبارزین مذهبی. وقتی آرمان‌های یک انقلاب مضحکه می‌شوند (عملی که آگاهانه ارتجاع سرگرم آنست)، آرمان‌های همه نیروهای انقلابی مضحکه می‌شود و نه فقط آرمان‌های انقلابیون مذهبی، و همه این‌ها تأثیر واقعی عینی تقدم ماهیت انقلاب بر شکل آن است، یعنی تأثیر واقعیت عینی تقدم ماهیت دموکراتیک و ضد امپریالیستی انقلاب بر شکل مذهبی آن.

روند نارضایتی توده‌ها، اگر همچنان شکل نارضایتی از انقلاب را با خود داشته باشد و بازتاب این نارضایتی در میان نیروهای چپ و انقلابی اپوزیسیون، در داخل کشور به همین رویه ادامه یابد و نیروهای دموکراتیک موفق نشوند پیشروی راستگرایان را متوقف سازند، یک فاجعه است. حتی اگر احتمال آن وجود داشته باشد، که نارضایتی توده‌ها تا مرز یک انفجار اجتماعی نیز پیش برود، این احتمال که چنین انفجاری به انفجار و بن‌بست همه سازمان‌های انقلابی اپوزیسیون و انفراد کامل نیروهای دموکراتیک داخل و خارج از کشور منتهی شده و همه نیروهای انقلابی در صورت مقاومت، قتل عام و در غیر این صورت، به تماشای خاموش حاکمیت مطلق ضد انقلاب تبدیل گردند، بیش از اندازه تری است. این روند را می‌توان و باید متوقف ساخت. امروز گرایش به چپ در جامعه ما نیرو گرفته است. این گرایش به چپ، فعلا به معنی آماده شدن شرایط یک تحول بنیادین انقلابی، نمی‌تواند تلقی شود، بلکه به معنی به تنگ آمدن مردم از پیشرفت مداوم نیروهای ارتجاعی و پیامدهای سنگین آن بر زندگی آنهاست. باید از این فرصت تاریخی برای جبران اشتباهات گذشته استفاده کرد. تنها اتحاد نیروهای دموکراتیک، دفاع سرسختانه از انقلاب و آرمان‌ها و دستاوردهای آن، پشتیبانی از همه نیروهای انقلابی مذهبی یا غیر مذهبی و متوجه ساختن خشم و نارضایتی مردم بطرف نیروهای راست گرا و ارتجاعی می‌تواند انقلاب و نیروهای انقلابی را نجات دهد، ارتجاع را به عقب نشینی وادار کند و از حاکمیت ضد انقلاب در ادامه روند تضعیف نیروهای انقلابی جلوگیری نماید.

سیاست حزب توده ایران و سیاست اتحاد شوروی

از جمله ترندهایی که علیه سیاست حزب توده ایران و نقش آن در انقلاب سال ۵۷ و سال‌های نخست پیروزی انقلاب بکار گرفته می‌شود، اینست که می‌گویند و می‌نویسند: «حزب توده ایران از آن جهت از جمهوری اسلامی حمایت کرده، که سیاست خارجی اتحاد شوروی چنین بود. حزب چون می‌خواست جبهه کشورهای سوسیالیستی را تقویت کند، بنابراین از شعارهای ضد امپریالیستی رهبری انقلاب حمایت کرد».

این دسته از تحلیل‌نویسان و تاریخ‌نگاران عادت کرده‌اند مسائل اجتماعی و مبارزه سیاسی را خیلی ساده و آسان برای خودشان حل و فصل کنند و با انتشار یک فرمولبندی خودساخته، خیال خودشان را از بابت تحلیل دقیق حوادث راحت کنند. این گروه زیاد هم تقصیر ندارند، چون هر حرف دقیق و منطقی به وقت زیاد و احساس مسئولین نیازمند است و ظاهرا این تحلیل نویسان وقت زیادی در این سال‌ها نداشته و ندارند!

می‌توان از کنار این ارزیابی‌ها، بعنوان ارزیابی‌های ارزان و به نرخ روز گلشت، اما بیم از آنست که اگر چنین کنیم، بتدریج، هم این افراد باورشان شود حرف و تحلیلی بدیع ارائه داده‌اند و هم جوان‌هایی که تازه پا به میدان مبارزه می‌گذارند و به صفوف حزب پیوسته و یا خواهند پیوست، ارزیابی دقیقی از مسائل گذشته در اختیار نداشته باشند. ضمنا شاید این پاسخ‌نویسی‌ها به خود این تحلیل‌نویسان هم بتواند کمک کند، تا از افتادن در دام این نوع تخیلات پرهیز کنند.

یکی از این دسته تحلیل‌ها، که بنظر می‌رسد نویسندگان آنها از واقعیات سال‌های اولیه انقلاب اطلاع همه جانبه ندارند، اخیرا در «نامه مردم» ۴۳۶ نوشته شده است: «... نکته‌ای که شاید در آن سال‌ها کمتر به آن توجه می‌شد، این موضوع بود، که رهبران مذهبی، از جمله و خصوصا خمینی هشیارانه از احساسات ضد امپریالیستی مردم ما سود بردند و مبارزه خود را برای قبضه کردن حاکمیت سیاسی، زیر لوای شعارهای تند ضد آمریکا... به پیش بردند».

نویسنده تحلیل، منظورش ظاهرا از این جمله «نکته‌ای که شاید در آن سال‌ها کمتر به آن توجه می‌شد» باید این باشد که رهبری حزب متوجه نبود که شعارهای ضد آمریکایی در جامعه و یا رهبری انقلاب یک حقه‌بازی است و هدف هم فقط خواب کردن نیروهای انقلابی بوده است.

براساس این نظریه، رهبری حزب چاه را از چاله تشخیص نداده و در آن افتاد، و لابد اگر امثال این نویسنده آنجا بودند، دست همه رهبری را گرفته و از کنار چاه عبور می‌دادند!

ببینیم واقعیت چیست و چرا اتفاقا امروز باید این واقعیت را با صدای بلند تکرار کرد، تا مبدا امثال وی در دام امپریالیسم سقوط کنند.

قرار داشته است. بنیستی که مسئولیت آن به تمامی به عهده نیروهای راستگرا و ارتجاعی است، که با قرار گرفتن در مقابل انقلاب و آرمان‌های استقلال و آزادی و عدالت اجتماعی و تبدیل کردن خواست‌های اصیل توده‌های انقلابی به جنگ مذهبی و غیرمذهبی، جامعه ما را در مسیر یک مبارزه سیاسی فریادش قریب قرار داده‌اند و امکانات تحقق یک رشد مستقل دمکراتیک را سد نموده‌اند.

ما معتقدیم، راهی که مجموعه نیروهای راستگرا در کشورمان در پیش گرفته‌اند، راه سرمایه‌داری وابسته است و اگر پیشروی این راه هر چه سریع‌تر سد نگردد و باز هم پیش از این تثبیت شود و بطور مطلق حاکمیت یابد، بمعنی شکست قطعی انقلاب خواهد بود. ولی فعلا تا آن زمان ج.ا. با یک نظام ضد انقلاب مطلق یکسان نیست، زیرا از یک سو سران راستگرایی حاکم بر ج.ا. ناچارند بنام انقلاب حکومت کنند و لذا تمام فشارها و محدودیت‌هایی که یک انقلاب بر آن‌ها تحمیل می‌کند را بپذیرند و این به معنای آن است، که سرمایه‌داری وابسته و پایگاه طبقاتی آنان در جامعه هنوز آنچنان نیرومند نیست که بتوانند تنها به آن متکی شوند و آشکارا و رو در رو با توده‌های انقلابی قرار گیرند و نیز به معنای آن است، که نیروهای هوادار انقلاب صرف نظر از حضور و یا عدم حضور علنی در جامعه و حکومت، بطور غیرمستقیم در حاکمیت نفوذ می‌کنند، از شتاب سازش با ضد انقلاب می‌کاهند و مهر و نشان خود را بطور جدی بر رویدادهای کشور باقی می‌گذارند. از سوی دیگر، جدا از این حضور غیرمستقیم، هنوز در جمهوری اسلامی و در بدنه آن نیروهای انقلابی وابسته به توده‌ها بطور مستقیم نیز حضور دارند و به مبارزه و مقاومت ادامه می‌دهند.

معتقدم، که آنچه که امروز در مقابل مردم ایران و نیروهای مترقی و دمکراتیک قرار دارد، در واقع همچنان عبارت است از تشکیل "جبهه متحد خلق" با ماهیت ضد ارتجاعی. جبهه‌ای متشکل از همه آن اقشار و طبقات اجتماعی که با کلان سرمایه‌داری وابسته و ارتجاع پیوند ندارد و همه نیروها و احزاب و سازمان‌های سیاسی، که با حاکمیت آن بر کشور مخالفت می‌کنند، چنین جبهه‌ای می‌تواند راستگرایان حاکم بر ج.ا. و متحدین خارج کشور آنها را، که هر دو بر سرپرستی و به صندوق بین‌المللی پول و در پیش گرفتن راه سرمایه‌داری وابسته و ادامه سیاست خائنان برانداز "تعدیل اقتصادی" تاکید دارند، منفرد و منزوی ساخته، اقتصاد کشور را از فرو رفتن بیش از این در بحران عمیقی که امپریالیسم و ارتجاع برای آن طراحی کرده‌اند، نجات داده و فضای سیاسی مناسب و ضرور را در جهت گذار جامعه ایران به نظامی دمکراتیک فراهم سازد. مبارزه برای تشکیل این جبهه، با هر نام و عنوان از مبارزه علیه امپریالیسم و وابسته ساختن اقتصاد کشور به تابع امپریالیسم جدا نیست. از میان رفتن استقلال ملی و باز کردن دروازه‌ها بر روی کالاها و سرمایه امپریالیستی، تقویت مواضع کلان سرمایه‌داران در اقتصاد و جامعه، بیار آوردن بدی‌های کلان خارجی، تورم لجام گسیخته و حذف سوسپیندا و خدمات و تامین اجتماعی، بعنوان دوی همه دردها، خصوصی‌سازی‌های گسترده و تحمیل همه فشارها به گردن توده‌های زحمتکش، همه و همه پیامدهای اجتناب‌ناپذیر دنبال کردن راه سرمایه‌داری وابسته و برپزه در شرایط سلطه بی‌رقیب امپریالیسم در سطح جهانی است. اما بزرگترین اشتباه این خواهد بود که مبارزه فوری و تاخیرناپذیر در این زمینه‌ها را به پس از سرنگونی ج.ا.، طرد ولایت فقیه و یا انجام انتخابات و یا بوجود آمدن هر شرایط سیاسی دیگری وابسته سازیم. [حوادث روسیه به اندازه کافی گویا نیست] حاصل سردرگمی‌ها را، امروز در سراسر خاک شوروی دیروزی، یوگسلاوی پاره پاره شده امروز، در فقر و فلاکت روسیه تحت سلطه سرمایه‌داری نوین و وابسته شاهد نیستیم؟ کلان سرمایه‌داری به قدرت دست یافته، ایران را به این سو می‌برد! این امر به معنی آن خواهد بود، که آن نیرویی را که امروز در کشورمان علیه احیای حاکمیت کلان سرمایه‌داران وابسته مبارزه می‌کند، نادیده بگیریم، آن را به ترک مبارزه دعوت کنیم و از همه بدتر، آنها را تضعیف کنیم. ایراد اساسی و مسبب بی‌حاصل شعارهای نادرست آن بوده است، و آن است، که دوگانگی موجود در ج.ا. و پیامد آن، یعنی دوگانگی اپوزیسیون جمهوری اسلامی را در نظر نگرفته، می‌خواهد اقشار و طبقات اجتماعی ناهمگون و متضادی را علیه اقشار و طبقات اجتماعی ناهمگون دیگری متحد سازد. اما اگر اتحاد گرگ و میش در جمهوری اسلامی عملی شد، در اپوزیسیون جمهوری اسلامی هم عملی خواهد شد. بر اثر وجود همین دوگانگی است، که صف ارتجاع و ترقی به هیچ‌وجه و هیچ‌گاه صف جمهوری اسلامی و صف اپوزیسیون جمهوری اسلامی نبوده است و نیست. لذا از هر نیرویی، ولو در دوزن جمهوری اسلامی، که بر ضد حاکمیت سرمایه‌داری وابسته مبارزه کند، باید پشتیبانی کرد و با هر نیرویی، که ولو در اپوزیسیون جمهوری اسلامی از ضد انقلاب و وابستگی به امپریالیسم حمایت می‌کند، باید مبارزه کرد.

باید توجه داشت، که بخش مهمی از نیروهای سیاسی تشکیل دهنده جبهه متحد خلق، در داخل کشور فعالیت می‌کنند. لذا مبارزه برای برقراری آزادی‌های دمکراتیک، سیاسی و اجتماعی، شرط نخست تشکیل واقعی علنی و ثمربخش چنین جبهه‌ای در داخل کشور است و ارتجاع و کلان سرمایه‌داری از بیم همین حادثه مهم است که با

انقلابی و ضد امپریالیست مذهبی، در برابر خطر نیروهای راست مذهبی پشتیبانی می‌کند. به همین دلیل بود، که اتفاقا درست پس از اشغال سفارت آمریکا گرایش به سمت نظریات حزب توده ایران در جنبش وسعت گرفت.

مدعی می‌شوند که آیتا الله خمینی، صرفا برای بیرون کردن "رقبا" از میدان، در مبارزه ضد امپریالیستی شرکت کرد. باید صد بار به این افراد توصیه کرد، که از این نوع برداشت‌ها و استدلال‌ها دست بردارند، زیرا پاسخ‌هایی که به آن‌ها داده می‌شود، از اعتبار شما می‌کاهد. چرا نباید، پیش از طرح این نظرات به خودتان جواب بدهید، که:

خب اگر هر کس، صرفنظر از ماهیت طبقاتی خود قادر است در مبارزه ضد امپریالیستی شرکت کند، چرا "رقبا" این کار را نکردند؟

کیست که نداند، آیتا الله خمینی در آن دوران از چه موقعیت ویژه‌ای در جامعه و در رهبری کشور برخوردار بود، که برای بیرون کردن مخالفین خود، کمترین نیازی به گرفتن قیافه ضد امپریالیستی نداشت.

این نکته‌ای بود که حزب ما در تشخیص صداقت وی در شرکت در این مبارزه، آن را کاملا در نظر گرفت. آیتا الله خمینی در مبارزه ضد امپریالیستی شرکت کرد و در راس آن قرار گرفت، زیرا به توده‌های پایین جامعه وابسته بود و همانند آنها آماده بود در مبارزه علیه امپریالیسم در چارچوب درک خود و آن توده‌هایی که پشتیبان او بودند، پیش برود. وی نگران آن نبود که مبارزه علیه امپریالیسم فردا به مبارزه علیه سرمایه‌داری تبدیل خواهد شد. در حالیکه "رقبا" نگران همین مطلب بودند و به همین دلیل تحت هیچ شرایطی حاضر نبودند در این مبارزه شرکت جویند. مبارزه علیه امپریالیسم، از مبارزه علیه سرمایه‌داری وابسته جدا نیست، بلکه هر دو یک مبارزه واحد در اشکال و عرصه‌های گوناگون است. ما همین امروز می‌بینیم که این مسئله چگونه دارودسته حجتیه‌رسالت را در کشور با دشواری روبرو ساخته است. چرا بجای این نوع ارزیابی‌ها، نباید نوشت، که بخشی از افتخار ورشکستی امروز تعدیل اقتصادی و مجموعه دارودسته‌های راستگرایان به کارنامه مبارزاتی جانب‌اختگان و قهرمانان و فعالین و مبارزین توده‌ای و شرکت آن‌ها در مبارزه ضد امپریالیستی خلق تعلق دارد؟

اکنون که این نکته مطرح شده است، شاید لازم باشد بر این واقعیت فراموش شده مجددا تاکید شود، که رفقا!

مبارزه علیه امپریالیسم برای حزب توده ایران، جزئی از مبارزه به نفع اتحاد شوروی نبود، بلکه جزئی از تلاش برای ایجاد یک نظام نوین و دمکراتیک در کشور ما بود. به همین دلیل، امروز که متأسفانه اتحاد شوروی دیگر وجود ندارد نیز مبارزه علیه امپریالیسم برای ما نه تنها تمام شده نیست، بلکه ضرورت آن نه دو چندان، که صد چندان شده است. حزب ما هرگز مرعوب حوادث و جنجال‌های سیاسی روز نشده و نباید بشود و از جامعه خود نیز فاصله نگرفته و نباید بگیرد!

تئوری شکست انقلاب

مسئله مهم دیگری که باید درباره آن بحث کرد، مسئله شکست یا عدم شکست انقلاب و نبرد "که بر که" در انقلاب ایران است.

این مسئله، یعنی شکست انقلاب و بسته شدن دفتر آن از تحلیل‌های است، که پایه‌گذاران واقعی آن، در ابتدا نیروهای ماوار-چپ بودند و حالا از سر شوخی تاریخ در راس همه آنها جناح راست مهاجر و وابستگان سیاسی آن قرار دارند. همان‌ها که باید در این روزها، نگران حمایت عملی آنها از سرمایه‌داری کلان داخل کشور بود.

باید گفت:

مسئله ایجاد مناسبات نوین تولیدی یک روند بسیار طولانی است، که ممکن است ده‌ها سال بطول انجامد. این مسئله اصلی، مقدم و تعیین‌کننده شکست یا پیروزی انقلاب در یک مرحله مشخص نمی‌تواند تلقی شود. مسئله اصلی هر انقلاب، مسئله قدرت است و تا زمانی که نبرد برای قدرت میان طبقات مختلف اجتماعی (و نه فراکسیون‌های مختلف یک طبقه واحد) در سطح حاکمیت ادامه دارد و طبقه واژگون شده بر اثر انقلاب نتوانسته است حاکمیت مجدد خود را برقرار کند، نمی‌توان از شکست قطعی انقلاب سخن گفت. و این درست همان نگرانی ما در شرایط کنونی است، که اگر تحقق یابد، برخلاف همه خوش‌باوری‌هایی که دامن‌زده می‌شود، عمیقا به ضرر توده مردم ایران است و شکست قطعی انقلاب را از فردای آن می‌توان رسماً اعلام داشت.

این درست است که انقلاب بهمن نتوانست و هنوز نتوانسته است و در شرایط حاکمیت راست‌گرایان هرگز نخواهد توانست "مناسبات نوین تولیدی را در جامعه استقرار دهد"، و دلیل این ناکامی هم آن بوده است که کشور ما در سال‌های پس از انقلاب، برای یک دوره طولانی کمابیش در بن‌بست "راه رشد"

توسل به انواع جنایات و حیل‌ها حاضر نیستند تسلیم آزادی‌ها شوند. هر گام کوچک عقب نشینی حکومت در این زمینه را، که بدون تردید فقط با فشار جنبش توده‌ها ممکن می‌شود، باید به سنگری برای گام بندی تبدیل کرد. این یک دموکراسی انقلابی است!

بدین ترتیب، مبارزه برای تشکیل جبهه متحد خلق، یعنی مبارزه همزمان در چهار جبهه: مبارزه علیه امپریالیسم؛ مبارزه علیه سرمایه‌داری وابسته و سیاست تعدیل اقتصادی؛ مبارزه علیه ارتجاع در جهت برقراری آزادی‌های سیاسی و دموکراتیک و بالاخره مبارزه در جهت اتحاد همه نیروهای خلق و اگر قرار باشد، که نیروهای انقلابی و از جمله حزب ما از مبارزه در هر یک از این عرصه‌ها غفلت کند و همه چیز را پیش از سرنگونی جمهوری اسلامی، و یا طرد ولایت فقیه ناممکن بداند، نمی‌توان به هیچوجه امیدوار بود که سیر وقایع در کشور ما به نفع نیروهای دموکراتیک و توده‌های وسیع مردم چرخش یابد.

مبارزه میان نیروهای مذهبی و غیرمذهبی؟

حزب توده ایران هرگز و حتی برای یک لحظه معتقد نبود، که در جامعه ایران نبرد میان نیروهای مذهبی و غیرمذهبی جریان دارد، که مدعی باشد با پیروزی نیروهای مذهبی بر غیرمذهبی این نبرد پایان یافته و انقلاب شکست خورده است. بر عکس تمام سیاست حزب در تک تک اسناد و مداراک و نوشته‌های آن، با تمام قوا با این شیوه تفکر به مبارزه برخاسته است. تبدیل کردن نبرد میان طبقات، به نبرد میان نیروهای مذهبی و غیرمذهبی، اندیشه و سیاستی بود که بشدت از سوری ارتجاع مذهبی پیگیری و تبلیغ می‌شد و برخی‌ها نیز در دام آن قرار گرفته و یا آگاهانه آن را تکرار می‌کردند. مهاجرت و دوری از صحنه اصلی نبرد در داخل کشور، نباید برای ما چنین نتایجی را به بار آورد. باید در مقابل این شیوه تبلیغ و تفسیر، که اصولا نگرش توده‌ای نیست، ایستاد و آنرا اصلاح کرد.

حزب توده ایران همواره معتقد بود که نه صف نیروهای مذهبی یک پارچه است و نه صف نیروهای غیرمذهبی. در هر دو صف طبقات و اقشار مختلف جامعه ایران حضور دارند و مسئله اصلی عبارت است از **اتحاد نیروهای انقلابی و مدافعین زحمتکشان علیه کلان سرمایه داران و بزرگ مالکان، صرفنظر از مذهب و یا ایدئولوژی**. تقسیم‌بندی ارتجاعی مذهبی و غیرمذهبی، که معنای واقعی آن عبارت است از اتحاد با سرمایه داری مذهبی علیه کارگران و زحمتکشان غیر مذهبی و یا بالعکس، آن چیزی بود، که در تمام دوران پس از انقلاب ما با آن جنگیدیم و حتی برای یک لحظه نیز آن را نپذیرفتیم. این واقعیت است، که هر کس اگر حتی یک روز از عمر خود را در حزب توده ایران سپری کرده باشد، آنرا می‌داند. انقلاب بهمین از سال ۱۳۶۰ در مسیر عقب‌نشینی قرار گرفت، اما نه به دلیل پیروزی نیروهای مذهبی بر غیرمذهبی، بلکه بدان دلیل، که در صف نیروهای مذهبی، که اساسا نبرد میان آنها سرنوشت جامعه را تعیین می‌کرد، جناح‌های راست‌گرا توانستند در یک سلسله از عرصه‌های مهم، پیروزی بدست آورده و نیروهای انقلابی را به عقب‌نشینی وادار کنند. این پیروزی راستگرایان را باید از آنها پس گرفت و این ممکن نیست، مگر با وسیع‌ترین بسیج توده‌ای.

روند انقلابی در ایران

جنبش توده‌ای که کشور ما امروز شاهد آن است، صرفنظر از آنکه جنبش توده‌های مذهبی مدافع انقلاب باشد یا توده‌های سرخورده از انقلاب، بطور عینی و در ماهیت خود جنبش "دفاع از انقلاب" و دستاوردهای آن است، جدا از آن که توده‌ها و نیروهای سیاسی شرکت‌کننده در این جنبش چه بینشی داشته باشند و این واقعیت را درک کنند یا خیر.

به همین دلیل، به این نکته مهم باید توجه کرد که جنبش توده‌های مذهبی مدافع انقلاب، بدنبال آشکار شدن روز افزون چهره حکومت تکیه‌گاه ما و همه نیروهای اپوزیسیون انقلاب است و بر عکس جنبش توده‌های سرخورده از انقلاب تکیه‌گاه نیروهای انقلابی مذهبی در جا. است که باید علیرغم همه دشواری‌ها که بنا آن روبرو هستند، اعتماد دوباره آنها را جلب کنند.

تمام سرنوشت انقلاب اکنون بستگی به آن یافته است، که ما بتوانیم این دو جنبش را که در ماهیت خود یک "هدف" اما به ظاهرا در دو "راه" مقابل قرار گرفته است، به یکدیگر پیوند بزنیم و تمام نقش تاریخی که حزب ما می‌توانست و هنوز هم می‌تواند ایفاء کند، تبدیل شدن به عامل اتحاد این دو جنبش انقلابی است.

نیروی مذهبی بین زمین و آسمان سرگردان است؟

در ادامه همین بحث این نکته مطرح می‌شود که نیروهای رادیکال مذهبی باید نوعی عمل کنند که اعتماد توده‌های مردم و اپوزیسیون مترقی را فراهم آورند. در قسمت اول یعنی جلب اعتماد توده‌ها ظاهرا کار باید بسیار دشوارتر از جلب حمایت اپوزیسیون باشد، زیرا اپوزیسیون گویا به هوشیاری سیاسی خود آنگذر می‌بالد که رسالت هدایت مردم را نیز برای خود قائل است. بنا بر این، وقتی بعنوان توصیه می‌نویسند که وظیفه ماست «اعلنا از آن‌ها بخواهیم که موجبات جلب اعتماد توده‌های مردم و نیروهای انقلابی و مترقی اپوزیسیون را فراهم آورند» به چه معناست؟ مثلاً چه باید بکنند که این اعتماد جلب شود؟

آیا همین که به مبارزه ضد امپریالیستی ادامه می‌دهند، با سرمایه‌داری وابسته مبارزه می‌کنند و از آشتی ملی و آزادی احزاب و پایان انحصار مذهبی دفاع می‌کنند، برای جلب اعتماد اپوزیسیون کافی نیست؟

اگر اپوزیسیون نمی‌خواهد اعتمادش جلب شود، ظاهرا مشکل در جای دیگری است. مشکل در این جا است که اپوزیسیون خارج از کشور سال‌هاست که در محاصره تبلیغات دارو دسته‌های راستگراست. برای اپوزیسیون درک این مطلب دشوار است و پذیرش و تحمل آن تلخ‌تر و دشوارتر؟

اپوزیسیون تا زمانی که هیچکس آن را به حساب نیآورد که بخواهد اعتماد آن را جلب کند، نقشی در تحولات نخواهد داشت. بنابراین، مسئله این نیست، که نیروهای انقلابی داخل کشور چه کنند که ما به آنها اعتماد کنیم، بلکه مسئله این است، که ما چه سیاستی را باید در پیش بگیریم، که آنها بتوانند برای تحولات مثبت روی ما حساب کنند. برای این منظور باید با تمام نیروی خود بر روی مسئله مبارزه با امپریالیسم و سیاست صندوق بین‌المللی پول در همه ابعاد و جوانب آن فشار بیاوریم و بحث را بکشانی به آنجایی که باید کشیده شود و مبارزه واقعی در آن جا جریان دارد، یعنی بر روی مسائل اقتصادی و اجتماعی تعیین‌کننده خال و فردای کشورمان، در این صورت متحدین ما خود بخود مشخص خواهند شد و ما نیز نیازی احساس نخواهیم کرد که اعتمادمان به آنها جلب شود.

دفاع از آزادی‌ها امروز برای بازگویی این حقایق در داخل کشور یک وظیفه انقلابی است و راستگرایان با آگاهی از این واقعیات با آن مخالفند و با تمام وجود در برابر آن ایستاده‌اند و انواع جنایات و حادثه‌جویی‌ها را برای ادامه آن بوجود می‌آورند و چون همه ابزار را در اختیار دارند، آنچنان به این بازی ضد انقلابی ادامه می‌دهند که حتی فریاد آزادیخواهی مذهبیون پیرامونی حکومت نیز در میان میاهو‌ها گم می‌شود. رد پای بسیاری از جنایات داخلی و خارجی را باید از این طریق پیدا کرد. هتاک‌های تحریک‌آمیز مطبوعات دولتی علیه روشنفکران، آزادیخواهان و هنرمندان، دستگیری‌ها، ترورها، فشارهای روانی بر جامعه، سرگرم کردن مردم در هیاهوی ماهواره و حجاب و ریش و کراوات و پسی‌کولا و ... همه و همه در این چارچوب است.

چرا باید دنبال نام افراد گشت؟

در برخی مطبوعات عنوان می‌شود که توان و نیروی واقعی نیروهای مذهبی انقلابی در جمهوری اسلامی چقدر است و ضمنا با اشاره به مجموعه عملکرد رژیم از حزب ما می‌خواهند که نمایندگان این جناح را نام ببریم و بگوئیم که چرا باید از آنها پشتیبانی کرد.

پیش از آنکه به توان واقعی این نیرو و دلیل لزوم پشتیبانی از آن بپردازیم، ابتدا باید پاسخ آنهائی را داد که در سایه ایستاده‌اند و معرفی نمایندگان این جناح را از ما طلب می‌کنند!

آنها می‌خواهند ما را در دام بحث در باره افراد و احتمالا سهم آنها در حوادث گذشته بیاندازند و بدین ترتیب از زیر بار تحلیل دشوار شرایط کنونی ایران شانه خالی کنند. این آسان‌ترین شیوه فرار از مقابل واقعیات است، که در آینده دشوارترین موقعیت را برای حزب ما و لزوم فعالیت علنی و آشکار آن در صحنه مبارزه و جنبش مردم بوجود خواهد آورد.

این طرز برخورد باب مسائل جنبش و فعالان مذهبی که در سخت‌ترین شرایط روبروی ارتجاع و کلان سرمایه داران ایستاده‌اند و امپریالیسم امریکا آخرین گام بر پیمایات عملی از راستگرایان و مجریان سیاست جهانی آن را، در گرو حذف خونین آنها از مجموعه جمهوری اسلامی طلب می‌کند، فقط می‌تواند خاص کسانی باشد که با جامعه از نزدیک آشنائی ندارند و از آن بدتر، اینکه به اسارت تحلیل‌ها و ارزیابی‌های امپریالیسم و اپوزیسیون حامی هر دوی آنها، یعنی امریکا شب و روز باتمام توان خود و با ایجاد انواع تحریکات و حادثه‌جویی‌ها سعادارند مرزها را تا لحظه فرود ضربه نهائی همچنان مخلوط و معشوش نگهدارند. براساس همین تلاش شبانه روزی است که اپوزیسیون مترقی و چپ در مهاجرت و اپوزیسیون مترقی در داخل کشور نمی‌توانند و نمی‌گذارند بتوانند از حقایق پشت پرده آگاه شوند. همین تلاش هماهنگ است که اجازه نمی‌دهد تا همه ناراضیان از سیاست‌های جاری در کشور بدانند چه

کسانی ترور می کنند، چه کسانی می کشند، چه دست‌هایی در هماهنگی با نقشه‌های آمریکا برای حضور نظامی در خلیج فارس زمینه‌های جنجال‌های بزرگ جهانی را برای توجیه افکار عمومی جهان برای مداخله در امور داخلی کشور فراهم می آورند.

بزرگترین روزنامه‌های کشور، با هدایت کامل ارتجاع حاکم به تریبون تحریر هم روشنفکران کشور تبدیل شده‌اند، تا همه آنها را که همچنان فکر می کنند باید از عواقب مداخله نظامی آمریکا در امور داخلی ایران هراس داشت، به صف تسلیم‌شدگان در برابر مداخله امپریالیسم و بازگشت وابستگی سیاسی بی‌نقاب آن به صحنه بپیوندند. آنها را تحریک می کنند، تا دست از دفاع از استقلال کشور در عین ایستادگی در برابر ارتجاع حاکم بردارند و از سیاست جهانی امپریالیسم پیروی کنند و یا آنرا بعنوان تنها امکان نجات از شرایط حاکم بر کشور بپذیرند. ما نباید به تماشای بی‌عمل این کارزار تبدیل شویم.

ما نباید فقط آن جنایاتی را جنایت بشمار آوریم، که خودمان قربانی آن بوده‌ایم. هزاران مبارز و انقلابی مذهبی در سال‌های گذشته یا به زندان کشیده شده‌اند، یا اعدام شده‌اند، یا ترور شده‌اند و یا قربانی انواع دیگر جنایات شده‌اند. چرا نباید آنها را در شمار قربانیان دارودسته راستگرا و جنایتکاری به حساب آورد، که در سال‌های گذشته یا از صحنه بکلی حذف شده‌اند و یا به زندان افتاده‌اند. ما وقتی خود را مدافع جنبش مردم و آرمان‌های انقلاب می دانیم و از آزادی‌ها دفاع می کنیم چگونه می‌توانیم صف خود را از صف آنها جدا نگاهداریم. این همان نتیجه مطلوبی است که ارتجاع و امپریالیسم سال‌ها برای تحقق آن زحمت کشیدند: «انقلابیون را - به هر بهانه، بویژه مذهبی و غیرمذهبی - از یکدیگر دور کردن و سپس یورش به صفوف پراکنده انقلاب».

باید این روند را در جهت عکس آن برگرداند. ما مدافع انقلاب و همه انقلابیون باید باشیم و به این مشی درست و واقعی، در بدترین شرایط و سخت‌ترین موقعیت‌ها باید وفادار بمانیم. حزب ما، چه در سال‌های پیش از انقلاب و چه سال‌های پس از پیروزی انقلاب از این مشی و سیاست پیروی کرد. ما در اتخاذ مشی و سیاست اهل حق بازی و دو رویه بازی کردن نبوده و نیستیم. مشی و سیاست حزب توده ایران برخاسته از واقعیات جامعه ایران بود و همچنان باید باشد. در مبارزه و سیاست انقلابی دروغ و حق بازی جایی نباید داشته باشد. ما بخاطر این فرد یا آن شخص مشی و سیاست تلوین نکرده بودیم، که حالا با حذف آن فرد، مرگ فلان شخص و یا حتی جبهه عوض کردن فلان شخصیت، در نگرش خود به جامعه و انقلاب ایران تجدید نظر کنیم. سیاست‌هایی که با باد می‌آیند با باد هم می‌روند. ما در کنار مردم بودیم، هستیم و خواهیم ماند.

ما معتقدیم حوادث و سیر رویدادهای سال‌های پس از پیروزی انقلاب چشم و گوش خیلی‌ها را باز کرده است. همان‌هایی که در سال‌های اول پس از پیروزی انقلاب پیوسته با تردید به مشی حزب ما نگاه می‌کردند و در شناخت دوستان و دشمنان انقلاب و همراهان تمام راه و نیمه راه خود دچار تردیدهای جدی بودند. چرا باید برای خودمان امکان رشد آگاهی و تجربه‌اندوزی را قاتل باشیم، اما برای دیگران نه؟

خطر مداخله نظامی در ایران

وقتی از ما درباره توان این نیروها در ج.ا. استیوال می‌کنند، روشن‌ترین و دقیق‌ترین پاسخ در واقع اینست، که از سنوالات کنندگان پرسیم «چرا راستگرایان نمی‌توانند ضربه آخر را وارد آورند؟ و یا چرا امپریالیست‌ها مداخله مستقیم در امور داخلی ایران نمی‌کنند؟»

واقعیتی که در مجموعه جنجال‌ها گم شده است و ما باید آشکارا بدان بپردازیم، آنست که فشارهای اقتصادی-سیاسی امپریالیست‌ها به ج.ا. که بی‌ارتباط با عمیق‌ترین مناسبات اقتصادی با رژیم حاکم بر کشور ادامه دارد، حضور بی‌سابقه نظامی آمریکا در مرزهای جنوبی ایران، فشارهای اجتماعی-فرهنگی در تمام عرصه‌ها به مردم در داخل کشور توسط ارتجاع حاکم، و حوادث شدت تحریک آمیز همه و همه یک هدف را دنبال می‌کنند:

سرمایه‌داری غارتگر داخلی آخرین ضربه را با حذف انقلابیون مذهبی از صحنه سیاسی کشور وارد آورده و راه را برای سازش آشکار با سرمایه‌داران فراری و امپریالیسم آمریکا باز کند.

آنها دیگر به مناسبات غیر آشکار راضی نیستند. این ضربه از آن رو دشوارتر از ضربه به دیگر نیروهای انقلابی جامعه است، زیرا آنها از اسارت بازگشته‌ها هستند، اقوام کشته‌شدگان جنگ و توده‌های مذهبی هستند. این حمایت ما از آنها وقتی اهمیتی روزافزون پیدا می‌کند، که بدانیم آنها روز به روز بیشتر در برابر حکومت می‌ایستند و از آرمان‌های استقلال طلبانه و

عدالتخواهانه انقلاب دفاع می‌کنند. آنها روز به روز بیشتر درک می‌کنند، که ادامه اختناق و سرکوب آزادی‌ها بسود ارتجاع حاکم است.

آنها از ترندهای سران و مدافعان ادامه جنگ و حالا مدافع سرمایه‌داری کلان آگاه شده و می‌شوند. از این نیرو باید حمایت کرد، زیرا در صورت حذف آن از صحنه، امپریالیسم توسط نیروهای ارتجاعی و وابسته به امپریالیسم به **عامل تعیین‌کننده** آینده کشور تبدیل خواهد شد.

هیچکس برای مدتی طولانی در صف انتظار نمی‌ایستد. باید علیه سیاست‌های راستگرایان و غارتگران حاکم وارد کارزار عملی شد.

در این صورت جبهه انقلاب هر چه بیشتر تقویت خواهد شد. براساس این نگرش است، که ما آغاز فعالیت «مجاهدین انقلاب اسلامی» را، علیرغم همه محدودیت‌هایی که با آن روبرو هستند، مثبت ارزیابی می‌کنیم. ما امیدواریم دیگر نیروها نیز وارد صحنه شوند و سد اختناق و سانسور را شکسته و مانع یک‌تازی دولت حامی کلان سرمایه‌داران و ارتجاع حاکم شوند. هر اندازه که این نیروها بیشتر وارد صحنه شوند، به همان اندازه صف مدافعان امپریالیسم و ارتجاع حاکم ضربه می‌بیند؛ بویژه وقتی که آنها با توجه به کمبودهای گذشته، از تنوع نظر، آزادی‌ها و مخالفت با انحصار طلبی دفاع کنند.

جناح چپ می‌کوشد با طرح مسائل ضد امپریالیستی، رهبری ج.ا. را وادار کند تا در چارچوب سیاست ضد امپریالیستی باقی بماند و بدین وسیله از ایجاد این تصور در مردم و در جنبش، که امپریالیسم عامل تعیین‌کننده سیاسی در جهان و در ایران است، جلوگیری نماید. در مقابل جناح راست که می‌بیند قادر به مقاومت در مقابل این سیاست نیست، تلاش می‌کند تا مبارزه با امپریالیسم را به ماجراجویی‌های ویرانگر بکشانند تا همگان را به ضرورت در پیش گرفتن یک سیاست خارجی «متعادل» متقاعد نماید. وظیفه ما این است، که این واقعیت را با زبانی ساده و سیاسی برای نیروهای اپوزیسیون و مردم توضیح دهیم و به آنها بگوئیم که سران راستگرای ج.ا. چون در مقابل خواست توده‌ها و نیروهای انقلابی و انقلاب در جهت در پیش گرفتن یک سیاست ضد امپریالیستی نمی‌توانند مقاومت کنند، لذا سیاست تبدیل کردن مبارزه ضد امپریالیستی به ماجراجویی‌های نظامی و تروریستی را در پیش گرفته‌اند. تا بدینوسیله انقلاب را هر چه بیشتر در عرصه بین‌المللی منزوی کنند و نیروهای انقلابی را تحت فشار قرار دهند تا از خواست‌های ضد امپریالیستی خود صرنظر کنند. لذا هرگونه عقب‌نشینی در این زمینه تنها راستگرایان را به موفقیت سیاست خود امین‌وارتر خواهد کرد و ماجراجویی‌ها را گسترش خواهد داد.

اهداف نزدیک

"جبهه واحد ضد ارتجاع"

در پایان قسمت دوم مقاله تحلیلی نورالدین کیانوری، وی دورنما و ضرورت تشکیل جبهه‌ای با شرکت همه نیروهای آزادیخواه و مخالف ارتجاع را، برای این مرحله از تحولات اجتماعی ایران، طرح کرده بود. محتوای این جبهه پیشنهادی به گونه‌ای بود که جز «جبهه واحد ضد ارتجاع» نام دیگری نمی‌شد بر آن نهاد.

به همین دلیل، ترحام مطرح شده در طرح اولیه و پیشنهادی وی، با عنوان «اهداف نزدیک "جبهه واحد ضد ارتجاع" در شماره ۲۴ راه‌توده (شهریور ۷۳) منتشر شد.

سیر رویدادهای داخل کشور در سال‌های بعد از انتشار این تحلیل، عملاً منجر به تشکیل جبهه‌ای گسترده، برای مقابله با ارتجاع مذهبی و سرمایه‌داری تجاری متحد آن در ایران شد و نشان داد که تحلیل و پیشنهاد کیانوری تا چه اندازه با واقعیات جامعه ایران همخوانی داشته‌است. همین جبهه در آستانه انتخابات ریاست جمهوری به استقبال این انتخابات رفت و پس از پیروزی محمد خاتمی، با روشنی و صراحت بیشتری سازمان یافت. گرچه نام جبهه مذکور در حال حاضر در داخل کشور «جبهه دوم خرداد» است، اما محتوا و مضمون آن، همان محتوای «جبهه واحد ضد ارتجاع» را دارد. جبهه‌ای که هر گامی که به سود تحولات مترقی و مثبت در جامعه بر می‌دارد و یا از چنین تحولاتی حمایت می‌کند، از حمایت سیاسی و عملی نیروهای در جامعه برخوردار است که رسماً در آن شرکت ندارند، اما در جهت تقویت آن عمل کرده و در کنار آن می‌باشند؛ اعم از مذهبی، ملی-مذهبی، ملیون و حزب توده ایران.

طی دو سال و نیم گذشته، جبهه مذکور اشکال ضروری و ابتدائی سازمانی خود را یافته‌است و در تدارک انتخابات پیش روی مجلس ششم با اعلام تشکیل «شورای هماهنگی نیروهای دوم خرداد»، عملاً گام بزرگی را در جهت تکامل سازمانی خود برداشته‌است. رهبری این شورا، اکنون و آنگونه در مطبوعات اعلام شده، برعهده جبهه اسلام موسوی خوئینی‌ها می‌باشد. شورای

قدرت گرفتن هر چه بیشتر نیرومندترین بورژوازی کشور، یعنی بورژوازی تجاری و تضعیف بیش از پیش دستاوردها و حقوق زحمتکشان منتهی نشود. با وجود همه اینها و با وجود انتقادات و مخالفت های بسیار جدی و اصولی که نسبت به روش های اقتصادی داخلی و سیاست خارجی هاشمی رفسنجانی داریم و بیان می کنیم، وی و همکارانش بطور کلی در جبهه ارتجاع مورد نظر ما جای نمی گیرند. بنابراین، هر جا که آنها در مسیر مبارزه با این جبهه گام بردارند، باید در مقابل تهاجمات ارتجاع مورد حمایت قرار گیرند.

۷- در مورد "ولایت فقیه" بعنوان یک نهاد حقوقی و سیاسی، حزب ما موضع مشخص خود را دارد و باید داشته باشد. اما در مورد "ولی فقیه" بعنوان یک شخص، حزب حتی در زمان آیت الله خمینی نیز معتقد بود که این "ولی فقیه" نیست که نتیجه مبارزه طبقاتی را تعیین می کند، بلکه این تناسب نیروهای طبقاتی است که سرنوشت ولی فقیه را رقم می زند. از آنجایی که این تناسب امروز به نفع نیروهای وابسته به سرمایه داری بزرگ تجاری و ارتجاع به هم خورده است، ولی فقیه تنها در صورتی که نماینده و سخنگوی این نیروها باشد، می تواند در مقام خود باقی بماند. تا زمانی که این تناسب به قوت خود باقی است، با رفتن این فقیه و آمدن آن فقیه دیگر، هیچ چیز تغییر نخواهد کرد. بنابراین مطرح کردن ولی فقیه بعنوان یک شخص، علاوه بر اینکه گمراه کننده و توهم زاست، ما را از عرصه اصلی مبارزه خارج و دست نیروهای راست گرای حاکم را در ممانعت از نفوذ ماهیت نظرات و اندیشه های حزب در داخل کشور بیشتر باز می کند. موضعگیری نسبت به ولی فقیه مسئله ایست مشخص که بر شرایط روز جنبش و نقش مشخصی که وی در تحکیم حاکمیت نیروهای ارتجاع ایفاء می کند، بستگی دارد و خواهد داشت.

۸- در چارچوب تشکیل جبهه واحد ضد ارتجاع و در راستای عقب راندن حاکمیت سرمایه داری بزرگ تجاری، ما باید از هر خواستی که به هر شکل به مواضع ارتجاع حاکم ضربه وارد می آورد، دفاع کنیم.

۹- از آنجایی که منافع بورژوازی بزرگ تجاری و نیروهای راست ارتجاعی با منافع اکثریت مطلق مردم در تضاد قرار دارد، این طبقه در چارچوب هر نوع نظام اجتماعی و هر شکل حکومتی، گرایش به سرکوب آزادی های سیاسی و هر شکل از مقاومت مردمی دارد. از این رو هر کس در هر کجا از خواست برقراری آزادی های دموکراتیک پشتیبانی می کند، خواه و ناخواه در برابر آن قرار می گیرد. به همین دلیل است که ما باید با تمام قوا از هر نیروی مدافع گسترش آزادی های دموکراتیک پشتیبانی و با هر نیروی خواستار محدود شدن این آزادی ها مبارزه کنیم.

۱۰- ما باید از هر نیروی که خواستار برکنار شدن دارو دسته ارتجاع حاکم و ایجاد جامعه ای دموکراتیک است، پشتیبانی کنیم.

۱۱- باید از خواست برقراری آزادی های سیاسی و دموکراتیک، آزادی احزاب، سازمان ها و اجتماعات سیاسی و صنفی، رعایت کامل حقوق زنان و اقلیت های قومی و مذهبی و آزادی کلیه زندانیان سیاسی دفاع کنیم.

سیاست ارتجاع حاکم، با خواست های اکثریت خلق و با خواست های بخش های مهمی از نیروهای درونی و پیرامونی حاکمیت در تضاد است. همین امر زمینه را برای گسترش سریع تر سستگیری و سیاست ضد ارتجاعی حزب در جامعه هموارتر می کند. پیش از آنکه همه فرصت ها از دست برود، جبهه واحد ضد ارتجاع را باید سازمان داد.

مذکور یک ستاد انتخاباتی نیز تشکیل داده است که رهبری این ستاد نیز بر عهده بهزاد نبوی است.

می توان یقین داشت، هر اندازه که تحولات در ایران بیشتر شتاب گرفته و ضرورت سازمان یابی جنبش بیشتر در دستور کار نیروهای درون جنبش قرار می گیرد، شکل سازمانی و اهداف این جبهه نیز دقیق تر خواهد شد. یگانه کمبود بزرگ این جبهه در حال حاضر، محدود بودن دایره آن به نیروهای پیرامونی و درونی حکومت است، گرچه از حمایت های متحدان بیرونی جبهه نیز برخوردار باشد و خود نیز به نوعی بر آن صحنه گذاشته باشد. از آن جمله است ابراز تمایل مثبت ستاد تبلیغاتی وابسته به این شورا، درباره حضور نیروهای ملی-مذهبی در انتخابات پیش روی مجلس اسلامی، که بصورت مدون در شماره ۱۲ آبان ۷۸ نشریه "عصرما" ارگان مطبوعاتی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی بدین شکل مطرح شده است:

«...مخالفت و اجتناب از مذاکره و گفت و گو با جناح راست فاقد هرگونه مبناهای اصولی و منطقی است، همچنانکه مذاکره و گفت و گو با گروه هایی که التزام عملی به قانون اساسی را به مثابه نظم مبنائی پذیرفته اند. هیچ گونه مغایرتی بامبانی ایدئولوژیک ما ندارد. به عبارت بهتر، این گروه ها طبق قانون اساسی حق حیات و فعالیت سیاسی دارند و وجود آنها مطابق قانون اساسی به رسمیت شناخته شده است»

نه تنها باید کوشید این جبهه را با حضور همه نیروهای طرفدار جنبش مردم - اعم از مذهبی و غیر مذهبی - گسترده ساخت، بلکه می توان یقین داشت که با گسترش جنبش و تشدید رویارویی ها و تجدید آرایش نیروها، این امر مانند یک ضرورت تاریخی تحقق خواهد یافت.

مطالعه تزه های مربوط به «اهداف نزدیک "جبهه واحد ضد ارتجاع"»، که با کمال تأسف در سال ۷۳ و از سوی نیروهای غیر توده ای آنگونه که ضرورت داشت مورد توجه قرار نگرفت، و تطبیق آن با آنچه که در ایران می گذرد، نشان می دهد که این تزه ها همچنان از اعتبار لازم برای بحث پیرامون چارچوب جبهه ای پاسخگو به نیاز سازمانی جنبش کنونی مردم ایران برخوردار است. امری که به اشکال مختلف، طی سال های اخیر، در مقالات و تحلیل های منتشر شده در راه توده بدان پرداخته شده است.

تزه ها:

۱- شعار ما برای این دوران هر چه باشد، محتوای آن می تواند تشکیل یک جبهه واحد علیه حاکمیت نیروهای راست و "ارتجاع" یا در یک کلام "جبهه واحد ضد ارتجاع" باشد. برای این که در سردرگمی فرو نرویم، باید مفهوم "ارتجاع" را از هر نظر کاملاً روشن کنیم. یعنی باید پایگاه طبقاتی نیروهای تشکیل دهنده و گرایش عمومی سیاسی آن را بنویسیم مشخص ساخت.

۲- از نظر اقتصادی، پایگاه طبقاتی ارتجاع یا راست، عبارتست از بورژوازی بزرگ تجاری و سرمایه داران و بازاریان بزرگ وابسته به قدرت، بورس بازان و دلالان بزرگ ارز و خلاصه همه طفیلی های جامعه.

۳- نیروهای سیاسی تشکیل دهنده "ارتجاع" عبارتند از:

گروه بندی رسالت-حجتیه، مجلس خبرگان، اکثریت مجلس اسلامی، شورای نگهبان، جامعه روحانیت مبارز، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و همه افراد جریاناتی که به نحوی از انحاء به این گروه بندی ها وابستگی دارند.

۴- گرایش عمومی سیاسی ارتجاع عبارتست از تلاش برای انحصار مطلق حاکمیت و حذف هر رقیب و نیروی که حاضر به اطاعت بی چون و چرا از او و خواست های او نیست، گسترش سرکوب و اختناق، از بین بردن هرگونه نشانه آزادی های سیاسی و اجتماعی و نابود کردن هر نهاد و جریان دموکراتیک یا غیروابسته به خود.

۵- جناح معروف به "چپ" جمهوری اسلامی، علیرغم پاره ای تضادها و تناقضات که در درون خود دارد، اما بخش عمده و نیروی اصلی آن از یک موضعگیری قاطع ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی پیروی می کند. حمایت و پشتیبانی کامل از این موضعگیری ها وظیفه مسلم ماست. نه تنها خود باید از آنها حمایت کنیم، بلکه باید سایر نیروهای انقلابی را نیز متقاعد کنیم که به پشتیبانی از این جناح برخیزند.

۶- در مورد دولت هاشمی رفسنجانی و همکارانش، سیاست صنعتی سازی سرمایه داری آنها در شرایط مشخص کشور ما، یعنی در شرایط ضعف تاریخی بورژوازی صنعتی داخلی، این سیاست نمی تواند در نهایت جز به

Rahe Tudeh

Postfach ۱۱۴۵, ۵۴۵۴۷ Birresborn, Germany

شماره حساب بانکی:

Postbank Essen, Konto No. ۰۵۱۷۷۵۱۴۳۰

BLZ ۳۶۰۱۰۰۴۳, Germany

قیمت: ۳ مارک ۲ دلار آمریکا، ۱۰ فرانک فرانسه